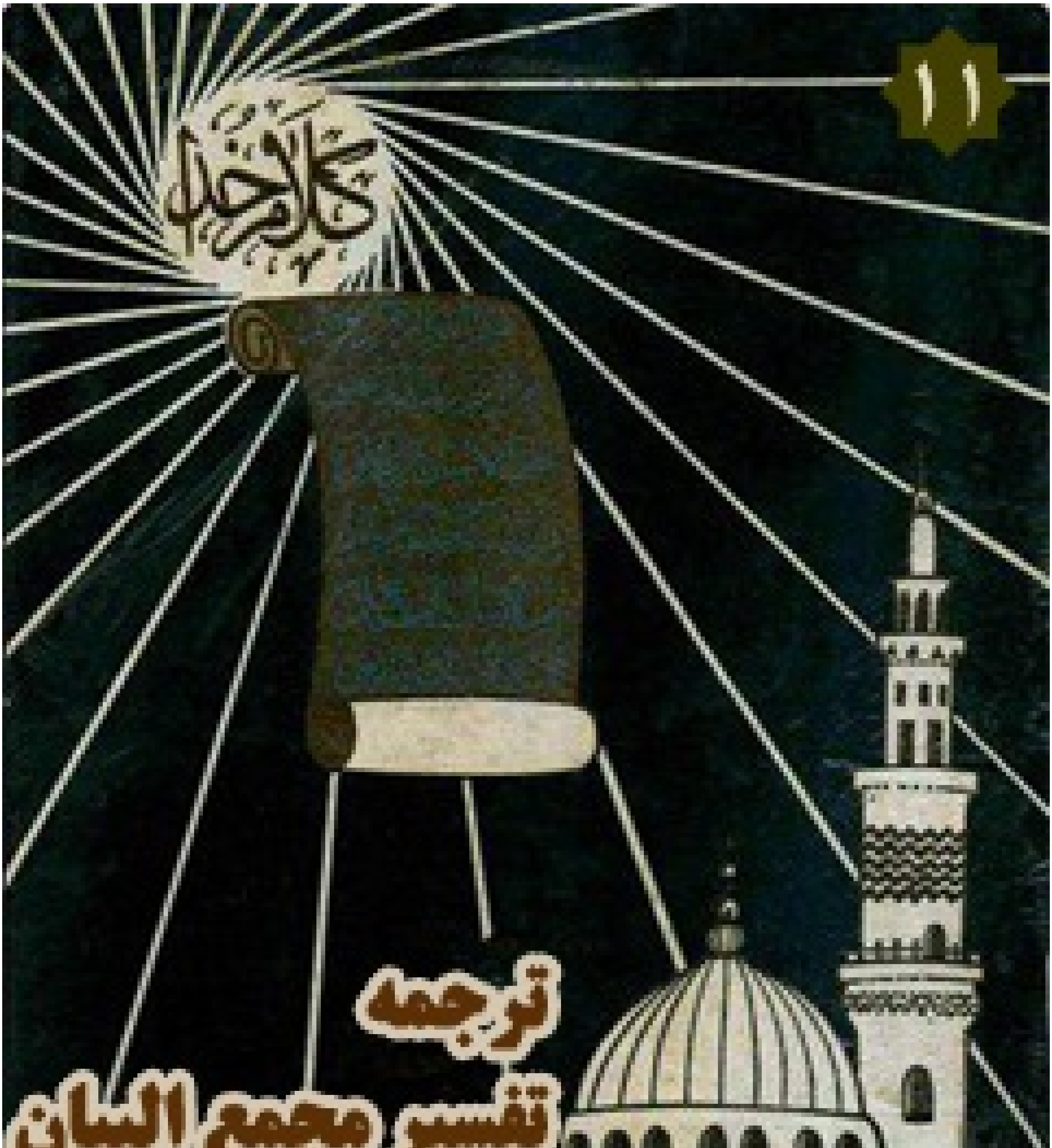

کلام خدا
۱۱
ترجمه
تفسیر مجمع البیان

بسم الله الرحمن الرحیم

ترجمه تفسیر مجمع البیان

نویسنده:

طبرسی (معروف) ، امین الاسلام ابوعلی فضل بن حسن (صاحب مجمع البیان و اعلام الوری و...)

ناشر چاپی:

فراهانی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

ترجمه تفسیر مجمع البیان جلد ۱۱

مشخصات کتاب

سرشناسه : طبرسی، فضل بن حسن، ۴۶۸ - ۵۴۸ ق.

عنوان و نام پدیدآور : ترجمه تفسیر مجمع البیان/ تالیف ابوعلی الفضل بن الحسن الطبرسی ؛ ترجمه و نگارش از احمد بهشتی ؛ تصحیح و تنظیم موسوی دامغانی.

مشخصات نشر : تهران : فراهانی ، ۱۳ - .

مشخصات ظاهری : ج.

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی توصیفی

یادداشت : فهرستنویسی براساس جلد هفتم: ۱۳۵۲.

شناسه افزوده : بهشتی، احمد، ۱۳۱۴ -، مترجم

شناسه افزوده : موسوی دامغانی، محمد، مترجم

شماره کتابشناسی ملی : ۱۵۸۷۹۰۷

ص :۱

اشاره

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

[سوره توبه]

اشاره

سورهٔ توبه این سوره تمامی آن در مدینه نازل شده،و برخی گفته اند:جز دو آیهٔ آن.

-یعنی آیهٔ: «لَقَدْ جاءَکُمْ...» تا آخر سوره-در مدینه نازل شده است.

سورهٔ توبه در سال نهم هجرت نازل شد،و فتح مکه در سال هشتم بود،و حجه الوداع سال دهم.و مجاهد و قتاده گفته اند:آخرین سوره ای که در مدینه برسول خدا -صلی اللّه علیه و آله-نازل شد همین سورهٔ مبارکه بود.

عدد آیات این سوره:

عدد آیات این سوره نزد کوفیان ۱۲۹ آیه است و نزد دیگران ۱۳۰ آیه.

اسامی این سوره:

این سوره را ده نام است بدین شرح:

۱-«برائه»و وجه تسمیهٔ بدین نام آن است که سوره بدین لفظ شروع شده، و گذشته دربارهٔ اظهار«برائت»و بیزاری از کفار نازل گشته است.

۲-«توبه»و این نام بدانجهت است که ذکر توبه در آن بسیار شده مانند آیهٔ:

«وَ یَتُوبُ اللّهُ عَلی مَنْ یَشاءُ»

(۱)

و آیهٔ: «فَإِنْ یَتُوبُوا یَکُ خَیْراً لَهُمْ (۲)»و آیهٔ: «ثُمَّ تابَ عَلَیْهِمْ لِیَتُوبُوا». (۳)

۳-«فاضحه»(رسوا کننده)سعید بن جبیر گوید:پیش ابن عباس نام سورهٔ

۱- ۱) -آیه ۱۵.

۲- ۲) -آیهٔ ۷۴.

۳- ۳) -آیهٔ ۱۱۸.

توبه را بر زبـان جـاری کردم گفت:این سورهٔ فاضـحه است،زیرا هم چنان آیات (این سوره)دربارهٔ آنان (۱) پشت سر هم نازل شـد تا جایی که ما ترسـیدیم نام هیچیک از آنان را نیز باقی نگـذارد،و خلاصه بدان جهت آن را بدین اسم نامیدند که موجب رسوایی منافقین گشت.

۴-«مبعثره»(کاونده)ابن عباس گوید:وجه تسمیه بدین نام آنست که از اسرار درونی منافقان کاوش میکند.

۵-«مقشقشه»(رهاننده)ابن عباس گوید:آن را بدین نام خواندند بخاطر آنکه هر که بدان ایمان داشته باشد از نفاق و شرک رها گردد زیرا در ایـن سـوره دعـوت بـه اخلاـص شـده،و در حـدیث اسـت کـه سـورهٔ«قـل یـا ایهـا الکـافرون»و سـورهٔ«قـل هـو اللّه أحد»را«مقشقشان»می نامیدند،و این نام بهمان خاطر بود که این دو سوره انسان را از شرک میرهاند.

۶-«بحوث»(کاونده)أبو ایوب انصاری وجه تسمیهٔ بدین نام را نیز همان کاوش از اسرار منافقان ذکر کرده.

۷-«مدمدمه»(نابود کننده)چون«دمدم»بمعنای هلاکت آمده و آیهٔ:

«فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ...»

(۲)

نیز بهمین معنا است.و این نام را سفیان بن عیینه ذکر کرده.

۸-«حافره»(آشـکار کننده)چون از روی مقاصد قبلی منافقین پرده برداشـته و آنچه در دل مستور میداشتند آشکار ساخت.و این نامی است که حسن برای این سوره ذکر کرده.

۹-«مثیره»(افشاننده)بخاطر آنکه زشتیها و رسواییهای منافقان را بر ملا سازد.و این وجه از قتاده نقل شده است.

۱۰-«سورهٔ عذاب»و این را حذیفه ذکر کرده-بخاطر آنکه دربارهٔ عذاب کافران نازل گشـته.و عاصم بسـندش از حذیفه روایت کرده که گفته:مردم این سوره

۱- ۱) -یعنی منافقین

۲- ۲) -سورهٔ شمس آیهٔ ۱۴.

را سوره توبه نامند،ولی سورهٔ عذاب است.

فضیلت این سوره:

۱-ابیّ بن کعب از رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-روایت کرده که فرمود:

هر که سورهٔ انفال و برائت را بخواند من شفیع او گردم...تا بآخر حدیث که در آغاز سورهٔ انفال تمامی آن ذکر شد.و از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود:

انفال و برائت یک سوره است.چنانچه از سعید بن مسیب نیز روایت شده.

۲-ثعلبی بسند خود از رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-روایت کرده که فرمود:قرآن آیه آیه و حرف حرف نازل شد جز سورهٔ برائه و قل هو اللّه احد که آن دو با هفتاد صف از فرشتگان(یک جا)بر من نازل شد و هر کدام میگفتند:ای محمد در مورد نسب خدا به نیکی سفارش کن. (۱)

و اما اینکه در آغاز این سوره نه در قرائت و نه در کتابت بسم اللّه ذکر نمی شود:

دانشمندان و مفسران در اینباره چند قول گفته اند:

اول-آنکه این سوره چون دنبال سورهٔ انفال است هر دو یک سوره بحساب آیند، زیرا سورهٔ انفال در ذکر پیمانها است و این سوره در رفع پیمانها است-و این قولی است که ابیّ بن کعب گفته.

دوم-اینکه در این سوره بسم اللّه نازل نشده بخاطر آن است که« بسم اللّه» برای امان و مهر و رحمت است،ولی سورهٔ برائت برای برداشتن امان و رفع آن است، از اینرو بسم اللّه در آغاز این سوره نازل نشد-و این وجه از امیر المؤمنین علیه السلام

۱- ۱) -ظاهرا جملهٔ« کل یقول استوص...»مربوط بسورهٔ قل هو اللّه است که در آن از نسبت پروردگار متعال بحث شده،و در ذیل سورهٔ قل هو اللّه نیز بیاید که یکی از اسامی آن سوره«نسبه الرب»است.و ممکن است مربوط بهر دو سوره باشد چون در مواردی از سورهٔ برائه نیز ذکری از توبه و آمرزش.بمیان آمده،و منظور از نسبت خدا ارتباط با او باشد ولی این معنی بعید است و بهتر همان است که بگوئیم مربوط بسورهٔ قل هو اللّه احد میباشد.و اللّه العالم.«مترجم»

نقل شده،و سفیان بن عیینه و ابو العباس مبرد نیز همین وجه را اختیار کرده اند.

سوم-وجهی است که از ابن عباس روایت شده که گوید:بعثمان بن عفان گفتم:

چرا سورهٔ برائت را که از«مئین» (۱)است با سورهٔ انفال که از مثانی (۲) است هر دو را در«سبع طول» (۳) قرار دادید،و میان آنها« بسم اللّه»ننوشتید؟عثمان در پاسخ گفت:

شیوهٔ رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-چنان بود که چون آیات قرآن بر او نازل میشد یکی از نویسندگان(و کتّاب)وحی را میخواند و بدو میفرمود:این آیات را در فلان سوره بگذار...و سورهٔ انفال از نخستین سوره هایی بود که در مدینه نازل شد، و سورهٔ برائه از آخرین سوره هایی بود که در آن شهر نازل گشت،و چون داستان این دو سوره شبیه بهم بود ما گمان کردیم که سورهٔ برائت دنبالهٔ سورهٔ انفال است،و خود آن حضرت نیز تا روزی که از دنیا رفت در اینباره چیزی نفرمود،از اینرو ما این سوره را در ضمن «سبع طول»قرار دادیم،و میان آن دو« بسم اللّه»ننوشتیم.و این دو سوره را«قرینتین» (قرین یکدیگر)میخواندند.

تفسیر این سوره:

چون خدای سبحان سورهٔ انفال را به وجوب برائت«و بیزاری جستن»از کفار ختم کرد این سوره را باین مطلب افتتاح فرمود که خدای تعالی و رسول او نیز از آنان بیزارند همانسان که مسلمانان را بر بیزاری از آنان دستور فرموده.

۱- ۱) -«مئین»بسوره هایی گویند که حدود صد آیه است.

۲- ۲) -«مثانی»بسوره هایی گویند که از صد آیه کمتر است.

۳- ۳) -«سبع طول»بهفت سوره پس از سورهٔ فاتحه الکتاب گویند.

[سوره التوبه (۹): آیات ۱ تا ۲]

اشاره

بَرٰاءَةٌ مِنَ اَللّٰهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى اَلَّذِينَ عٰاهَدْتُمْ مِنَ اَلْمُشْرِكِينَ (۱) فَسِيحُوا فِي اَلْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ اِعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اَللّٰهِ وَ أَنَّ اَللّٰهَ مُخْزِي اَلْكٰافِرِينَ (۲)

ترجمه:

بیزاری خدا و رسول او از مشرکانی که با ایشان پیمان بسته اید(۱)پس بگردید در این سرزمین چهار ماه(و چهار ماه مهلت دارید)و بدانید که شما از تحت قدرت خدا فرار نتوانید کرد،و همانا خدا خوار کنندهٔ کافران است(۲).

ص: ۷

بیان آیهٔ ۱-۲

اشاره

شرح لغات:

«برائت»در لغت بمعنای«بریدن رشته»است.

«سیح»:(در جملهٔ سیحوا)آهسته راه رفتن است.

«اعجاز»(در جملهٔ «غَیْرُ مُعْجِزِی اللّٰهِ»...) :ایجاد عجز و ناتوانی کردن.

«اخزاء»:(در «مُخْزِی الْکافِرِینَ»...) بمعنای خوار کردن برسوایی و ننگ است.

اعراب:

«برائه»برفع خوانده شود بتقدیر آنکه خبر مبتدای محذوف باشد،و تقدیر آن«هذه الآیات برائه...»(یعنی این آیات بیزاری است...)و محتمل است مبتداء باشد و خبر آن ظرف در جمله «إِلَی الَّذِینَ عٰاهَدْتُمْ...» باشد و چون مبتداء توصیف شده(و باصطلاح مبتداء موصوف است)از اینرو ابتداء بنکره در اینجا جایز گشته، ولی قول اول(که آن را خبر مبتدای محذوف بگیریم)بهتر است،چون دلالت بر حضور مطلوب کند چنانچه انسان دربارهٔ کسی که او را حاضر نزد خود می بیند میگوید:

«حسن و اللّٰه»(نیکو است بخدا)یعنی«هذا حسن...»(این نیکو است...).

تفسیر:

اشاره

«بَرٰاءَةٌ مِنَ اللّٰهِ»

یعنی این بیزاری است از جانب خدا.

«وَ رَسُولِهِ»

یعنی بریدن رشتهٔ عهد و پیمان،و رفع امان،و برون رفتن از پیمان ها.

«إِلَی الَّذِینَ عٰاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِکِینَ»

و خطاب در این آیه متوجه رسول خدا- صلی اللّه علیه و آله-و مسلمانان است،یعنی بیزاری جویید از آن مشرکانی که میان

ص :۸

شما و ایشان عهد و پیمانی بود،زیرا خدا و رسولش از اینان بیزارند.

و زجاج گفته:مقصود این است که خدا و رسول از دادن پیمان بآنها و وفای بدان بیزارند زیرا که آنها پیمان شکنی کردند.

اگر کسی بگوید:چگونه برای پیغمبر-صلی اللّه علیه و آله-جایز است که پیمان خود را بشکند؟ پاسخ آن است که بیکی از سه راه،شکستن پیمان برای رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-جایز گشت:۱-آنکه وفای به پیمان مشروط بود به اینکه از طرف خدای تعالی دستوری نرسد،و چون دستور آمد که از این پس پیمانی نیست پیغمبر خدا پیمان را شکست.۲-آنکه چون از مشرکان خیانت و پیمان شکنی آشکار شد خدای تعالی نیز به پیغمبرش دستور داد تا پیمان آنها را بشکند.۳-آنکه آن پیمان،پیمانی همیشگی(و مطلق)نبود بلکه مقید بزمان و مدتی بود که چون مدت آن سر آمد آن پیمان شکسته شد.

و در روایت نیز آمده که رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-آنچه را ذکر شد با آنان شرط کرده بود.و نیز روایت شده که مشرکان پیمان خود را شکستند یا تصمیم بنقض آن گرفتند،خدای سبحان نیز به پیغمبرش دستور داد که پیمان آنها را بشکند.

پس از این خدای سبحان مشرکان را مخاطب ساخته فرماید:

«فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ»

یعنی با خیال آسوده در زمین(مکه)بگردید و آسوده خاطر احتیاجات خود را برطرف کنید و(در اینمدت)از شمشیر در امانید.

«أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ»

تا چهار ماه،و چون این مدت سپری شد و مسلمان نشدید رشتهٔ پیمان شما بریده خواهد شد و مصونیت از جان و مال شما برداشته میشود.

«وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللّٰهِ»

و بدانید که فرار از خدا نتوانید کرد چون شما در هر جا که باشید تحت قدرت و فرمان او هستید.

«وَ أَنَّ اللّٰهَ مُخْزِي الْكافِرِينَ»

و خدا خوار کنندهٔ کافران است.

و در اینکه این چهار ماه(که خدا بدانها مهلت داد)چه ماههایی بود.

اختلاف است:

برخی گفته اند:ابتدای آن روز عید قربان،و انتهای آن دهم ماه ربیع الثانی بود،و این قولی است که مجاهد و محمد بن کعب قرظی گفته اند،و از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده است.

و دیگری گفته:از اول ماه شوال تا آخر ماه محرم بوده زیرا این آیات در ماه شوال نازل گشته.و این قولی است که ابن عباس و زهری گفته اند.

فراء گوید:مدت آنها تا آخر ماه محرم بود زیرا در میان آنها کسانی بودند که مدتشان پنجاه روز بود و آنها کسانی بودند که پیمانی از رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-نداشتند،و خداوند بدینوسیله برای آنها(تا آخر محرم)مهلت قرار داد.

و برخی گفته اند:هر یک از آنها که بیش از چهار ماه با رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-پیمان داشتند پیمان آنها محدود بچهار ماه شد،و هر کدام کمتر از آن مدت پیمان داشتند پیمان آنها تا چهار ماه بالا رفت.و این قول را حسن و ابن اسحاق اختیار کرده اند.

و برخی گفته اند:ابتدای چهار ماه روز بیستم ذی قعده-که روز قربانی آن سال بود-و آخر آن بیستم ماه ربیع الاول بود،زیرا حج در آن وقت در ماه ذی قعده انجام میشد،و سال بعد که حجه الوداع در آن سال بود در ماه ذی حجه انجام شد،و سبب آن «نسیء»بود که در زمان جاهلیت انجام میدادند بشرحی که پس از این-انشاء اللّه-خواهد آمد.و این قولی است که جبائی گفته است.

و اما داستان ابلاغ سورهٔ برائه

مفسران و ناقلان اخبار همه گفته اند-و در این گفته اجماع دارند-که چون سورهٔ برائه نازل گشت رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-آن را به ابی بکر داد(تا برود و بر مشرکان قرائت کند)ولی دوباره از ابو بکر گرفت و آن را بعلی بن ابی طالب علیه السلام سپرد، ولی در کیفیت این داستان و شرح و تفصیل آن اختلاف دارند.

ص:۱۰

برخی گوینـد:رسول خدا-صـلی اللّه علیه و آله-ابی بکر را بمکه روانه کرد و بدو دسـتور داد:ده آیه از آغاز این سوره را برای مشـرکان بخواند،و پیمان آنها را(بدانوسیله) بهم زند،سپس علی علیه السلام را بدنبال وی روانه کرد تا آن حضرت آیات مزبور را از او بگیرد و بر مردم(مکه)قرائت کند،علی علیه السلام بدنبال دستور رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله بر شتر عضباء(که شتر مخصوص آن حضرت بود)سوار شد تا اینکه در ذو الحلیفه بابی بکر رسید و آیات را از وی گرفت.

و برخی گفته انـد:ابو بکر از همانجـا بنزد رسول خـدا بـاز گشت و پرسـید:آیـا دربارهٔ من آیه ای نازل شـده؟حضـرت فرمود:نه چیزی نیست جز آنکه این آیات را کسی جز خودم یا مردی که از من باشد نباید بمردم برساند.

و برخی گوینـد:آیات را علی علیه السـلام بر مردم خوانـد و ابو بکر نیز امیر بر مردم (در حـج)بود،و این قولی است که حسن و قتاده گفته اند.

و دسـته ای گفته انـد:رسول خـدا-صـلی اللّه علیه و آله-پیش از آنکه ابو بکر از مدینه خارج شود آن آیات را از وی گرفت و بعلی علیه السلام سپرد.و دنبالش فرمود:آنها را جز من یا مردی که از من است دیگری نباید بمردم برساند،و این قولی است که عروه بن زبیر و ابو سعید خدری و ابو هریره گفته اند.

و علمای شـیعه گفته انـد که رسول خدا-صـلی اللّه علیه و آله-سـرپرستی و امارت حجاج و مراسم حج را نیز بعلی علیه السـلام واگذار کرد و هنگامی که آیات را از ابو بکر گرفت وی بمدینه بازگشت.

و حاکم ابو القاسم حسکانی بسندش از سماک بن حرب از انس بن مالك روایت کرده که گفت:رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-سورهٔ برائت را بوسـیلهٔ ابو بکر برای مردم مکه فرستاد و چون بذی الحلیفه رسید کسی را بنزد او فرستاد و او را بازگردانده فرمود:این آیات را کسی جز مردی از خاندان من نباید بمکه ببرد،و بدنبال این سخن علی علیه السلام را بمکه فرستاد.

و شعبی از محرز بن ابی هریره از پدرش ابو هریره روایت کند که گفت:روزی که

ص :۱۱

علی علیه السلام سورهٔ برائت را بر مشرکین ابلاغ میکرد من هم با او بودم،و هر گاه صدای آن حضرت میگرفت من بجای او فرمان خدا را ابلاغ میکردم،گفتم:پدر جان چه میگفتید؟ پاسخ داد:میگفتیم:از این سال به بعد دیگر مشرکی نباید حج بجا آورد،و کسی عریان طواف نکند،و در خانهٔ خدا کسی جز مردمان با ایمان داخل نشوند،و هر که با رسول خدا -صلی اللّٰه علیه و آله-پیمانی دارد مدت آن تا چهار ماه بیش نیست،و پس از گذشتن چهار ماه خدا و رسولش از مشرکان بیزاری جویند.

و عاصم بن حمید از أبی بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:علی علیه- السلام(در آن روز)شمشیر خود را کشید و برای مردم بدین شرح خطبه خواند:«کسی عریان طواف خانه نکند،و مشرکی در این سال حج بجا نیاورد،و هر که مدتی(برای پیمان)دارد همان مدتی که دارد محترم است،و هر که مدتی ندارد مهلت او چهار ماه است» و این خطبه را در«یوم النحر»(روز قربانی)ایراد فرمود،و چهار ماهی که فرمود بیست روز باقیماندهٔ ذی حجه و ماه محرم و صفر و ربیع الاول و ده روز از ربیع الثانی بود و فرمود:همان روز قربانی روز حج اکبر بود(که در آیهٔ بعد مذکور است).

و جاحظ بسندش از زید بن نقیع روایت کرده که گوید:ما از علی علیه السلام پرسیدیم:

بچه فرمانی در ماه ذی حجه مأمور گشتی؟فرمود:بچهار فرمان مأمور شدم:۱-در خانهٔ کعبه کسی جز شخص با ایمان داخل نشود.۲-شخص عریان طواف خانه نکند ۳-از این سال به بعد شخص مؤمن و کافر در مسجد الحرام اجتماع نکنند.۴-هر که با رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله-عهد و پیمانی دارد تا پایان مدت آن عهد و پیمان محترم است،و هر که پیمانی ندارد تا چهار ماه مهلت دارد.

و در روایت دیگری است که آن حضرت علیه السلام در کنار جمرهٔ عقبه ایستاد و فرمود:

أیا مردم من فرستادهٔ خداوند بسوی شما هستم (۱) که(از این پس)هیچ کافری داخل

۱- ۱) -عبارت عربی.کتاب چنین بود: «یا أَیُّهَا النّاسُ إِنِّی رَسُولُ اللّٰهِ إِلَیْکُمْ...» و در دو نسخهٔ مصححی که نزد ما بود هر دو همین نحو بود،و این بنده فرصت مراجعه بسایر کتابها را نیافتم ولی

خانهٔ کعبه نشود.و هیچ مشرکی حج بجا نیاورد،و کسی برهنه طواف نکند،و هر که با رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-عهد و پیمانی دارد پیمانش تا چهار ماه است،و هر که پیمانی ندارد پیمانش تا باقیماندهٔ چهار ماه است،آن گاه سورهٔ برائه را برای آنها قرائت فرمود.

و برخی گفته اند سیزده آیه از آغاز این سوره را بیش نخواند.

و در روایت دیگری است که چون علی علیه السلام در میان آنها ندا فرمود:«خدا از مشرکان بیزار است»یعنی از هر مشرکی،مشرکان گفتند:ما هم از این عهد و پیمان تو و پیمان عمو زاده ات(یعنی چهار ماه)بیزاریم،و چون سال دیگر که سال دهم بود شد رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-حجه الوداع را انجام داد و بمدینه بازگشت،و بقیهٔ ماه ذی حجه و ماه محرم و صفر و چند شب از ماه ربیع الاول هم زنده بود (۱) تا اینکه برحمت حق پیوست.

(۱)

(بعید نیست سقطی واقع شده باشد و عبارت چنین باشد:«انی رسول رسول اللّه الیکم...»یعنی من فرستادهٔ رسول خدایم بسوی شما...و اللّه اعلم.

۱- ۱) -این روایت مطابق گفتهٔ اهل سنت است که رحلت آن حضرت را در ماه ربیع الاول میدانند،ولی مطابق گفتار شیعه رحلت آن حضرت در روزهای آخر ماه صفر اتفاق افتاد.

[سوره التوبه (۹): آیات ۳ تا ۴]

اشاره

وَ أَذانٌ مِنَ اَللّٰهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى اَلنّٰاسِ يَوْمَ اَلْحَجِّ اَلْأَكْبَرِ أَنَّ اَللّٰهَ بَرِيءٌ مِنَ اَلْمُشْرِكِينَ وَ رَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اَللّٰهِ وَ بَشِّرِ اَلَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذٰابٍ أَلِيمٍ (۳) إِلاَّ اَلَّذِينَ عٰاهَدْتُمْ مِنَ اَلْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئاً وَ لَمْ يُظٰاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَداً فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلىٰ مُدَّتِهِمْ إِنَّ اَللّٰهَ يُحِبُّ اَلْمُتَّقِينَ (۴)

ترجمه

و اعلامی است از خدا و رسولش در روز حج اکبر که همانا خدا و رسولش از مشرکان بیزارند،پس اگر توبه کنید برای شما بهتر است و اگر رو گردانديد(و توبه نكرديد) بدانيد که خدا را ناتوان نتوانيد كنيد(و از او فرار نتوانيد کرد)و بشارت ده آن کسانی را که کفر ورزیدند بعذابی دردناک(۳)جز آن دسته از مشرکان که با آنها پیمان بسته اید و آنها چیزی از پیمان شما نکاستند و هیچکس را بر ضد شما کمک ندادند،که پیمان آنها را تا مدتشان(که با آنها قرار گذارده اید)بپایان رسانید،و خدا پرهیزکاران را دوست دارد(۴)

ص: ۱۴

بیان آیهٔ ۳-۴

اشاره

شرح لغات

«أذان»بمعنای اعلام است،و برخی گفته اند:اصل آن از نداء است که بوسیلهٔ گوش شنیده میشود،و«مدت»و«زمان»و«حین»هر سه در معنی نظیر یکدیگرند.

تفسیر

آن گاه خدا بیان فرماید که واجب است برائت و بیزاری از آنها بمشرکان اعلام شود تا در نتیجه مسلمانان را به پیمان شکنی و بیوفایی متهم نکنند و از اینرو فرمود:

«وَ أَذانٌ مِنَ اللّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَی النّاسِ»

و اعلامی است از خدا و رسول او بمردمان و معنای آن امر و دستور است یعنی:اعلام کنید مردمی را که با شما پیمان دارند،و برخی گفته اند:مقصود از«مردم»(در آیه)عموم مردمان با ایمان و مشرک است،زیرا همهٔ آنها در این اعلام داخل هستند.

«یَوْمَ الْحَجِّ الْأَکْبَرِ»

روز حج اکبر و در اینکه آن روز چه روزی است سه قول گفته اند ۱-روز عرفه،و این قول عمر و سعید بن مسیب و عطاء و طاووس و مجاهد است.و از علی علیه السلام نیز این قول روایت شده.و مسور بن مخزمه آن را از رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-نیز روایت کرده است.و عطا گفته:حج اکبر آن حجی است که در آن وقوف(بعرفات) باشد و حج اصغر آن است که وقوف در آن نباشد و آن عمره است.

۲-روز نحر(روز عید قربان)،و این قول از علی علیه السلام و ابن عباس و سعید بن جبیر و ابن زید و نخعی و مجاهد و شعبی و سدی نقل شده،و از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده،و ابن ابی اوفی آن را از رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-نیز روایت کرده است.

حسن گفته:و نام آن روز را حج اکبر نهادند بدان جهت که در آن سال مسلمانان و مشرکان همگی حج گذاردند،و پس از آن سال مشرکان دیگر حج بجا نیاوردند.

ص: ۱۵

۳-منظور همۀ ایام حج است،و این قولی است که از مجاهد و سفیان نیز نقل شده،و معنای حج روز اکبر همه روزهایی است که حج در آن انجام گردد،چنانچه گویند روز صفین،روز جمل،روز بعاث،که منظور تمام روزهایی است که در آنها جنگهای مزبور واقع شده،و اختصاصی بیک روز معین ندارد.

«أَنَّ اللّٰهَ بَرِیءٌ مِنَ الْمُشْرِکِینَ»

که خدا بیزار است از مشرکان،یعنی از عهد و پیمان مشرکان که مضاف(یعنی لفظ عهد)حذف شده.

«وَ رَسُولِهِ»

یعنی و رسول او نیز بیزار است از آن عهد و پیمان.و برخی گفته اند:

منظور از بیزاری نخست(در آیۀ اول: بَرٰاءَةٌ مِنَ اللّٰهِ...)نقض عهد است.و بیزاری دوم (در این آیه)برای قطع دوستی و احسان است،و از اینرو تکراری نشده.

«فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَیْرٌ لَکُمْ»

یعنی ای مشرکان اگر در اینمدت توبه کردید و از شرک بسوی یکتاپرستی خدا بازگشتید برای شما بهتر است از اینکه در همان شرک خود باقی بمانید،چون بدینوسیله از خواری دنیا و عذاب آخرت آسوده خواهید گشت.

«وَ إِنْ تَوَلَّیْتُمْ»

و اگر رو بگردانید،یعنی از ایمان و بر کفر خویش پایداری کنید.

«فَاعْلَمُوا أَنَّکُمْ غَیْرُ مُعْجِزِی اللّٰهِ»

یعنی نتوانید او را از اینکه شما را عذاب کند ناتوانش کنید،و نتوانید خود را از عذاب او در دنیا فرار دهید،و این سخن اعلامی است به اینکه مهلت دادن بشما نه بخاطر عجز و ناتوانی خدا است بلکه بخاطر اتمام حجت و از روی مصلحت است،سپس خداوند ایشان را بعذاب آخرت بیم داده و تهدید کند و فرماید:

«وَ بَشِّرِ الَّذِینَ کَفَرُوا بِعَذٰابٍ أَلِیمٍ»

یعنی بجای مژده و بشارت عذاب دردناکی را بدانها خبر ده،که همان عذاب آتش قیامت باشد.

«إِلاَّ الَّذِینَ عٰاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِکِینَ»

(مگر آنان که پیمان بسته اید با آنها از مشرکان)فراء گفته:خدای تعالی در این آیه از بیزاری خدا و رسول از مشرکان استثنا فرموده آن دسته از مردم بنی کنانه و بنی ضمره را که نه ماه از مدت آنها باقی مانده بود و دستور فرموده که مدت آنها را بسر

برند،و این بخاطر آن بود که آنها اقدام بجنگ با

ص :۱۶

مردم با ایمان نکردند و پیمان رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-را نشکستند.و ابن عباس گفته:منظور از این آیه هر کسی است که پیش از نزول سورهٔ برائه میان او و رسول خدا -صلی اللّه علیه و آله-پیمانی منعقد شده بود،و لا بد منظور ابن عباس آن کسانی است که میان آنها و رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-پیمان صلح بسته شده بود،و در صدد دشمنی و آزار مسلمین بر نیامده و بدشمنان آنها نیز کمک نکردند،زیرا رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-با مردم«هجر»و بحرین و ایله و دومه الجندل پیمان صلح بست، و پیمانهای دیگری در مورد صلح و جزیه بسته بود و هیچکدام را تا پایان عمر بهم نزد و پس از نزول این سوره هم با آنان جنگ نکرد،و آنها کفار ذمی بودند تا زمانی که آن حضرت از دنیا رفت، و خلفائی نیز که پس از آن حضرت آمدند به آن پیمانها وفا کردند.

«ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئاً»

یعنی از شرایط پیمان شما چیزی نکاستند،و برخی گفته اند:

یعنی زیانی به شما نرساندند.

«وَ لَمْ يُظاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَداً»

یعنی به هیچ یک از دشمنانتان بر علیه شما کمک ندادند.

«فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ»

یعنی تا پایان مدتی که معاهده با آنها بسته اید(آن را بپایان برید).

«إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ»

یعنی خدا دوست دارد آنان را که از پیمان شکنی پرهیز میکنند .

[سوره التوبه (۹): آیات ۵ تا ۶]

اشاره

فَإِذَا انْسَلَخَ اَلْأَشْهُرُ اَلْحُرُمُ فَاقْتُلُوا اَلْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ خُذُوهُمْ وَ احْصُرُوهُمْ وَ اقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِنْ تابُوا وَ أَقامُوا اَلصَّلاةَ وَ آتَوُا اَلزَّكاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اَللّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۵) وَ إِنْ أَحَدٌ مِنَ اَلْمُشْرِكِينَ اسْتَجارَكَ فَأَجِرْهُ حَتّى يَسْمَعَ كَلامَ اَللّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا يَعْلَمُونَ (۶)

ترجمه

و چون ماههای حرام گذشت مشرکان را هر جا یافتید بکشید و دستگیرشان کنید، و محاصره کنید و(برای کشتن و دستگیریشان)در هر کمینگاه بنشینید،پس اگر توبه کردند و نماز بپاداشتند.و زکاه دادند راهشان را باز کنید(و آزادشان بگذارید)که خدا آمرزنده و مهربان است(۵)و اگر یکی از مشرکان از تو پناه خواست پناهش ده تا سخن خدا را بشنود سپس او را به امانگاهش برسان زیرا آنها مردمانی هستند که نمیدانند(۶).

ص :۱۸

بیان آیهٔ ۵-۶

اشاره

شرح لغات:

انسلاخ:بیرون شدن چیزی است از آنچه بر آن پوشیده شده.و اصل این لغت از«سلخ الشاه»بمعنای کندن پوست از بدن گوسفند است،و سلخ ماه نیز از همین معنا گرفته شده.

حصر...جلوگیری خروج از محیطی را گویند،و حصر و حبس و اسر در معنی نظیر یکدیگرند.

مرصد:راه است.و مانند آن است لفظ:«مرقب»و«مربأ».

تفسیر

در این آیات خداوند سبحان حکم مشرکان را پس از سپری شدن مدت مزبور بیان کرده و میفرماید:

«فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ»

برخی گفته اند:مقصود همان چهار ماه حرام معروف است یعنی:ذی قعده و ذی حجه،و محرم و رجب،که سه ماه آن پشت سر هم و یکی جدا است.و این گفتار جماعتی است.یعنی همان چهار ماهی است که کشتار در آنها حرام شده بود،خدا نیز مشرکین را مهلت داد تا در امان بوده و هر کجا که خواهند بروند- باختلافی که در آیهٔ«اربعه اشهر»از مفسرین نقل شد-و روی این قول برخی گفته اند معنای آیه این است که چون ماههای حرام با گذشتن ماه محرم گذشت...زیرا مشرکانی که با مسلمانان پیمان داشتند تا چهار ماه بدانها مهلت داده شد،و این مهلت از روزی بود که سورهٔ برائه نازل شد،و این سوره در ماه شوال نازل گشت(و با گذشتن ماه محرم چهار ماه بپایان میرسید)و آنان که عهد و پیمانی نداشتند مدت آنها از روز ابلاغ آیه بود یعنی روز عرفه یا روز عید قربان تا پایان ماههای حرام که باقیماندهٔ ذی حجه و تمامی ماه

ص:۱۹

محرم میشد،و جنگ با آنها آزاد میگشت چه آنان که پیمان مخصوصی داشتند و چه- آنان که در تحت پیمان و مهلت عمومی واقع شده بودند.-این بنا بر گفتهٔ آن کس که میگوید مقصود چهار ماه حرام معروف بوده-.

و برخی گفته اند مقصود:گذشتن چهار ماهی است که آغازش از روز ابلاغ آیات در مکه بوده در اینصورت چهار ماه عبارت از بیست روز از ذی حجه و ماه محرم و صفر و ربیع الاول و ده روز از ربیع الثانی است که در این مدت خداوند بمشرکان مهلت گردش در آن سرزمین و امان داده است.

«فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ»

یعنی از آن پس شمشیر در میان آنها بگذارید در هر زمان و هر جا که بودند،چه در ماههای حرام و چه در غیر آن،چه در حل و چه در حرم،و این آیه ناسخ هر آیه ای است که دربارهٔ صلح و خود داری از جنگ با آنها نازل شده بود.

«وَ خُذُوهُمْ»

برخی گفته اند:در این آیه تقدیم و تأخیر(و پیش و پسی)شده و تقدیر آن چنین است:«فخذوا المشرکین حیث وجدتموهم و اقتلوهم...» (۱) ولی دستهٔ دیگری گفته اند:تقدیم و تأخیری در آن نیست و تقدیر آیه چنین است:

«فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم او خذوهم و احصروهم...» (۲)که منظور دستوری است بتخییر بهر یک از دو کاری که مصلحتش بیشتر است.

«وَ احْصُرُوهُمْ»

یعنی آنها را حبس کنید و برده گیرید،یا مالی از آنها بفدیه بگیرید و آزادشان کنید،و برخی گفته اند:یعنی آنها را از ورود بمکه و تصرف در شهرهای اسلامی جلوگیری کنید.

«وَ اقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ»

یعنی در هر راهی و در هر جایی که احتمال میدهید آنها از آن جا بگذرند،و راهها را بر ایشان ببندید تا بتوانید آنها را دستگیر سازید..

«فَإِنْ تابُوا»

یعنی اگر از کفر خویش باز گشتند و در برابر شرع مقدس اسلام

ص:۲۰

۱- ۱) -یعنی بگیرید مشرکین را هر جا که یافتید و آنها را بکشید.

۲- ۲) -یعنی بکشید مشرکین را هر جا که یافتید یا آنها را بگیرید و محاصره و حبس کنید.

فرمانبردار شدند.

«وَ أَقَامُوا الصَّلاةَ وَ آتَوُا الزَّكاةَ»

یعنی اگر بر پا داشتن نماز و پرداخت زکاه را پذیرفتند.

زیرا مصونیت جانی آنها تنها بخواندن نماز و پرداخت زکاه(بدون پذیرش آن) نیست بلکه مقصود پذیرفتن آن است.

«فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ»

یعنی آنها را واگذارید تا بهر جا که بخواهند بروند و در شهر- های اسلامی آزادانه فعالیت کنند،و در حقوق مانند سایر مسلمانان باشند،و برخی گفته اند:مقصود آن است که راه آنها را بسوی خانۀ کعبه باز کنید یعنی بگذارید آنها نیز با شما حج بجا آورند.

«إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»

و باین آیه استدلال شده که هر که عمداً نماز را ترک کند قتل او واجب است،زیرا خداوند از قتل مشرکان جلوگیری کرده مشروط بر آنکه توبه کنند و نماز بپا دارند و چون نماز نخوانند قتل آنها واجب است.

«وَ إِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجارَكَ فَأَجِرْهُ حَتّى يَسْمَعَ كَلامَ اللّهِ»

معنای این آیه آن است که اگر یکی از آن مشرکانی که دستور جنگ با آنها را بتو دادیم پس از گذشتن چهار ماه از تو امان خواست تا دعوت تو را بشنود و چگونگی استدلال بقرآن را استماع کند او را امان بده و مقصود خود را برای وی تشریح کن،و باو مهلت ده تا سخن خدا را بشنود و در آن بیندیشد،و اینکه فقط سخن خدا را اختصاص داده(و فرموده:

حَتّى يَسْمَعَ كَلامَ اللّهِ...)

بخاطر آن است که مهمترین دلیلها در همان کلام خدا است.

«ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ»

یعنی اگر بدین اسلام در آمد که بخیر و سعادت دو دنیا نائل گشته و اگر بدین اسلام در نیامد او را بقتل نرسان که در نتیجه بدو نیرنگ زده باشی بلکه او را بسرزمین خودش که در آنجا مصونیت جانی و مالی دارد برسان.

«ذلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا يَعْلَمُونَ»

یعنی و این امان بخاطر آن است که اینان مردمی هستند که ایمان و دلائل اسلام را نمیدانند،پس بدانها امان بده تا بشنوند و بخوبی بیندیشند و دانا گردند،و در این آیه دلیل است بر بطلان گفتار آن کس که میگوید:

معارف(و معتقدات دینی)ضروری است(و تدبر و تعقل در آنها جایز نیست) (۱) و مطلب دیگری نیز که از این آیه استنباط میشود آن است که آیه دلالت دارد بر اینکه آنچه خوانده میشود و مردم آن را میشنوند همان کلام خدا است و شرع و عرف حکایت را عین محکی میدانند(و آیات قرآنی عین همان کلام خدا است و حکایت و محکی دو چیز نیست)چنان که گویند:این کلام سیبویه و این شعر امرئ القیس است.(و کلامی یا شعری را که شخصی از سیبویه و یا امرئ القیس نقل میکند با آنچه خود آنها گفته اند دو چیز نیست) (۲).

ص :۲۲

---

۱ - ۱) -زیرا خداوند به پیغمبرش دستور میدهد که بآنها پناه ده تا کلام خدا را بشنوند و روی آن تدبر کنند...و دنبالش میفرماید بخاطر آنکه اینها مردمانی هستند که بمعارف دین دانا نیستند یعنی معارف دین برای مردم ضروری نیست که احتیاج بتدبر و تعقل نداشته باشد،و نظیر این سخن و استدلال نیز از مؤلف در ذیل آیهٔ ۲۴ از سورهٔ بقره گذشت بدانجا مراجعه شود.

۲ - ۲) -اشاره باختلافی است که معتزله با دیگران دارند که آنها باین آیه استدلال کرده و گفته اند کلام خدا حادث است،و برخی در مقابل گفته اند:قدیم است،و برای اطلاع بیشتر از این بحث و استدلال بتفسیر فخر رازی در ذیل آیه مراجعه شود.

[سوره التوبه (۹): آیات ۷ تا ۸]

اشاره

كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اَللّٰهِ وَ عِنْدَ رَسُولِهِ إِلاَّ اَلَّذِينَ عٰاهَدْتُمْ عِنْدَ اَلْمَسْجِدِ اَلْحَرٰامِ فَمَا اِسْتَقٰامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اَللّٰهَ يُحِبُّ اَلْمُتَّقِينَ (٧) كَيْفَ وَ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لاٰ يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلاًّ وَ لاٰ ذِمَّةً يُرْضُونَكُمْ بِأَفْوٰاهِهِمْ وَ تَأْبىٰ قُلُوبُهُمْ وَ أَكْثَرُهُمْ فٰاسِقُونَ (٨)

ترجمه

چگونه برای مشرکان(پیمان شکن)نزد خدا و رسولش پیمانی است؟(پیمانی برای آنها نیست)جز آنان که نزد مسجد الحرام با آنان پیمان بستند که تا وقتی آنها بر عهد خود پایدارند شما هم با آنها پایداری کنید که خدا پرهیزکاران را دوست دارد(۷) چگونه(آنها پیمانی دارند)با اینکه اگر بر شما غالب آیند مراعات نکنند دربارهٔ شما هیچ رابطهٔ خویشاوندی و پیمانی را،شما را بزبانهای(چرب و نرم)خود راضی کنند ولی دلهاشان(از وفا داری و دوستی شما)ابا دارد و بیشترشان فاسق اند.(۸).

ص: ۲۳

بیان آیه ۷–۸

اشاره

شرح لغات:

ظهور(در: إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ...):برتری بغلبهٔ بر دیگری است.

و انتظار و مراقبه و مراعاه و محافظه همه در معنی نظیر یکدیگرند.و رقیب بمعنای حافظ آمده.

الّ:عهد و پیمان است.و بمعنای خویشاوندی و قرابت نیز آمده،حسان گوید:

لعمرك ان الك من قريش

كال السقب من رأل النعام (۱)

و معانی دیگری نیز برای آن ذکر شده که در تفسیر آیه در صفحهٔ بعد بیاید.

تفسیر:

چون خدای سبحان(در آیه های گذشته)بنقض پیمان و عهد مشرکین دستور فرمود در اینجا بیان فرماید که علت این دستور همان پیمان شکنی است که از آنها بظهور پیوست ولی در مقابل دستور بپایداری میدهد برای آن دسته از مشرکانی که پای بند پیمان بودند، و از اینرو فرماید:

«كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللّٰهِ وَ عِنْدَ رَسُولِهِ»

یعنی چگونه اینها پیمان درستی دارند با اینکه در دل تصمیم بشکستن و نقض آن گرفته اند،و این کلام(و استفهام)یا از روی تعجب و یا از روی انکار است.

و برخی گفته اند:معنای آیه این است:چگونه خدا دستور میدهد که از ریختن خون مشرکان دست باز دارید؟!آن گاه دسته زیر را استثناء کرده فرمود:

«إِلاَّ الَّذِينَ عاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ»

یعنی آنها در نزد خدا پیمان دارند

۱- ۱) -بجان خودت سوگنـد نسـبت تو از قریش ماننـد نسب بچه شتر است از شتر مرغ، منظور این است که نسب تو از قریش نیست.چون شتر و شتر مرغ نسبتی با هم ندارند.

زیرا آنها در دل قصد پیمان شکنی و خیانت تو را ندارند.و در اینکه این دسته از مشرکان چه کسانی بودند اختلاف است،از برخی چون ابن عباس نقل شده که آنها قریش بودند، و از برخی چون قتاده و ابن زید روایت شده که آنها مردم مکه بودند که رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-در صلح حدیبیه با آنها پیمان بست ولی آنها پیمان شکنی کردند و قبیلۀ بنی بکر را بر علیه خزاعه یاری کردند (۱)،و بهمین جهت رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-پس از فتح مکه چهار ماه بدانها مهلت داد که یکی از دو کار را انجام دهند:

یا اسلام را بپذیرند و یا بهر جا که خواهند بروند و آنها پیش از انقضای چهار ماه اسلام را پذیرفتند.و دسته ای گفته اند:آنها از قبیله های:بکر بنی خزیمه و بنو مدلج و بنو ضمره و بنو دئل بودند که در روز صلح حدیبیه در پیمان قریش در آمدند تا روزی که میان رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-و قریش تعیین شده بود،و کسی که این پیمان را نقض کرد قریش و بنو دئل بودند که خدا دستور داده به پیمان خود با آن دسته از مشرکان که آن را نشکسته اند پایدار باشید.و این قول بصحت و درستی نزدیکتر است زیرا این آیات پس از پیمان شکنی قریش و فتح مکه نازل گشته.

«فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ»

معنای این جمله آن است که تا وقتی که آنها بر عهد و پیمان پایدارند یعنی مادامی که اینها بر آن طریقۀ مستقیم با شما باقی هستند شما نیز با آنها همانطور باشید.

«إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ»

که خدا پرهیز کنندگان از پیمان شکنی را دوست دارد.

«كَيْفَ وَ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ»

در اینجا جملۀ در تقدیر است و آن چنین است:

«کیف یکون لهم عهد و کیف لا تقتلونهم»(یعنی چگونه آنان را عهد و پیمانی است و چگونه آنها را بقتل نرسانید...؟)

۱- ۱) -برای اطلاع کافی از داستان جنگ بنی بکر و خزاعه و مواد صلحنامۀ حدیبیه و پیمان شکنی قریش و غیره بترجمۀ سیرۀ ابن هشام که بخامۀ این ناچیز انجام شده مراجعه شود-ج ۲ ترجمۀ سیره صفحات ۲۱۶ و ۲۱۷ و ۲۵۵ به بعد.

و حـذف این جمله بـدانجهت است که آیهٔ پیشین یعنی آیـهٔ «کَیْفَ یَکُونُ لِلْمُشْرِکِینَ عَهْدٌ...» بر آن دلالت دارد،و نظیرش در اشعار عرب دیده میشود مانند گفتار این شاعر که در مرثیهٔ برادر خود گوید:

و خبّرتمانی انما الموت بالقری

و کیف و هاتا هضبه و قلیب (۱)

یعنی«فکیف مات و لیس بقریه...».و بنا بر این معنای آیه چنان است:

چگونه برای اینان در نزد خدا و رسولش پیمانی باشد در صورتی که آنها چنانند که اگر بر شما ظفر یابند و غالب آیند...

«لاٰ یَرْقُبُوا فِیکُمْ إِلاًّ وَ لاٰ ذِمَّهً»

حفـظ نکننـد و مراعات نکننـد دربارهٔ شـما خویشاونـدی و نه پیمانی را.و«ال»بمعنای خویشاونـدی است-چنانچه از ابن عباس و ضحاک روایت شـده،و بمعنای عهـد و پیمان است-چنانچه از مجاهـد و سـدی نقل شده-و بمعنای همسایگی است-چنانچه از حسن روایت شده-و بمعنای سوگند و قسم است-چنانچه از قتاده و ابی عبیده روایت شده-و برخی گفته اند«ال»نام خدا است-چنانچه این قول نیز از مجاهـد نقل شده-،و نقل شده که سـخن مسیلمهٔ کذاب را نزد ابو بکر خواندند،ابو بکر گفت:«لم یخرج هـذا من ال...»(یعنی این سـخن از خـدا نیست...)و آنکه گفته:«ال»بمعنای عهـد است گویـد:اینکه میان عهد و ذمه در آیه جمع شـده-و گرچه هر دو بیک معنـا است-بـدان جهت است که معنـای دو لفـظ مختلـف است چنـانچه در گفتهٔ شـعراء نیز آمـده مانند:«و الفی قولها کذباً و میناً» (۲)(یعنی و گفتـهٔ آن زن را دروغ یافت)و گفتـهٔ شاعر دیگر که گوید: «متی أدن منه ینأ عنی و یبعد» (۳)«یُرْضُونَکُمْ بِأَفْوٰاهِهِمْ وَ تَأْبیٰ قُلُوبُهُمْ» (هر گاه بـدو نزدیک میشوم او از من دوری گزینـد.) یعنی ماننـد دوسـتان شـما با شما سخن میگویند

۱- ۱) -و بمن گفتید که مرگ در ده اتفاق میافتد،پس چگونه مرد با اینکه اینجا کوه و چاه است؟

۲- ۲) -شاهد در لفظ«کذب»و«مین»است که هر دو بمعنای دروغ است.

۳- ۳) -شاهد در«ینأ»و«یبعد»است که هر دو بمعنای دور شدن است.

که شما از آنها راضی شوید ولی دلهای آنها دریغ دارد جز بدشمنی و خیانت و پیمان شکنی.

«وَ أَکْثَرُهُمْ فاسِقُونَ»

یعنی و بیشترشان سرکش و متجاوز در کفر و شرک خود هستند.

چنانچه ابن اخشید معنی کرده-و جبائی گفته:معنای«و اکثر هم»یعنی«کلهم»(همهٔ آنان...) که لفظ خاص بجای لفظ عام آمده.و قاضی گوید:معنای آیه این است که بیشتر آنان از طریقهٔ وفای بعهد بیرون و خارج هستند.و منظور بزرگان و سران آنهایند .

ص: ۲۷

[سوره التوبه (۹): آیات ۹ تا ۱۳]

اشاره

اِشْتَرَوْا بِآيَاتِ اَللّهِ ثَمَناً قَلِيلاً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (٩) لاَ يَرْقُبُونَ فِى مُؤْمِنٍ إِلاًّ وَ لاَ ذِمَّةً وَ أُولٰئِكَ هُمُ اَلْمُعْتَدُونَ (١٠) فَإِنْ تَابُوا وَ أَقَامُوا اَلصَّلاٰةَ وَ آتَوُا اَلزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي اَلدِّينِ وَ نُفَصِّلُ اَلْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (١١) وَ إِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ اَلْكُفْرِ إِنَّهُمْ لاَ أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ (١٢) أَ لاَ تُقَاتِلُونَ قَوْماً نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَ هَمُّوا بِإِخْرَاجِ اَلرَّسُولِ وَ هُمْ بَدَؤُكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَ تَخْشَوْنَهُمْ فَاللّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (١٣)

ترجمه

آيات خدا را ببهايى اندك فروختند و(مردم را)از راه خدا باز داشتند براستى كه آنها چه بد ميكردند(۹)اينان دربارهٔ مؤمنى رعايت خويشاوندى و عهد و پيمانى را نميكنند و اينان مردمانى متجاوز هستند(۱۰)پس اگر توبه كردند و نماز بپا داشتند و زكاه دادند در اينصورت برادران دينى شما هستند،و ما آيات خود را براى مردمانى كه دانايند شرح دهيم(و بيان كنيم)(۱۱)و اگر سوگند و عهد خود را پس از(بستن)پيمان بشكنند،و به دين شما طعن زنند با پيشوايان(و سران)كفر كار زار كنيد كه آنها را سوگند و عهدى نيست(و پاى بند پيمان خود نيستند)شايد دست بدارند(و بس كنند)(۱۲)چرا كار زار نكنيد با مردمى كه عهد و سوگندهاى خود را شكستند و در صدد بيرون كردن پيغمبر بر آمدند،در صورتى كه نخستين بار آنها آغاز جنگ(يا دشمنى يا پيمان شكنى) را با شما كردند،آيا از آنها ترس و واهمه داريد،با اينكه خدا سزاوارتر است كه از او ترس داشته باشيد اگر براستى مؤمن هستيد(۱۳)

ص: ۲۸

بیان آیهٔ ۹ تا ۱۳

اشاره

شرح لغات:

أیمان-بفتح همزه-جمع یمین بمعنای سوگند.

طعن:توسل جستن بذکر عیب.و اصل این لغت از طعن به نیزه است.

امام:جلو دار پیروان،و امام در خیر راهنمای بدان است،و امام در شر گمراه و گمراه کننده است.

هم:تصمیم مقارن با انجام فعل پیش از وقوع آن در خارج،و در اینجا به این تصمیم مورد مذمت قرار گرفته اند و این دلیل است بر آنکه مقصود همان تصمیم خالی آنها بوده.

بدء:انجام کاری از طرف مقابل،یعنی آغاز بکار.

و مرّه:یک بار،بر وزن فعله-از مادهٔ مرّ-و مره و دفعه و کره در معنای نظیر یکدیگرند.

تفسیر:

خدای تعالی در این آیات برای بیان خوی آن مردم فرماید:

«اِشْتَرَوْا بِآیاتِ اللّٰهِ ثَمَناً قَلِیلاً فَصَدُّوا عَنْ سَبِیلِهِ»

یعنی از دین خدا روگردانده و مردم را ببهرهٔ ناچیزی که از دنیا نصیبشان گشته از راه حق بازدارند،و منظور از«فاء» (که بر سر«صدّوا»در آمده)آن است که این فروختن آنها آیات خدا را ایشان را وادار کرده تا مردم را از پذیرش اسلام باز دارند،و این آیه-بگفتهٔ مجاهد-دربارهٔ گروهی از عرب نازل شده که ابو سفیان بآنها غذایی داد تا بدشمنی با پیغمبر اسلام متمایلشان سازد، و جبائی گفته:دربارهٔ یهودیانی نازل شده که از مردم عوام رشوه میگرفتند تا بباطل حکم کنند.

ص: ۲۹

«إِنَّهُمْ سٰاءَ مٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ»

یعنی کار آنها بدکاری است.

«لاٰ يَرْقُبُونَ فِی مُؤْمِنٍ إِلاًّ وَ لاٰ ذِمَّةً»

معنای آن گذشت،و فائده تکرار آیه آن است که آیهٔ پیشین در وصف پیمان شکنان است و این آیه در وصف آن کسانی است که آیات را ببهایی اندک میفروشند،و برخی گفته اند:تکرار آن برای تأکید است.

«وَ أُولٰئِکَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ»

یعنی در کفر و سرکشی از حدّ گذرانده اند.

«فَإِنْ تٰابُوا»

یعنی از شرک و بت پرستی پشیمان شدند و تصمیم گرفتند تا دیگر بدان باز نگردند و اسلام را پذیرفتند.

«فَإِخْوٰانُکُمْ فِی الدِّینِ»

در اینصورت آنها برادران دینی شما هستند،و با آنها مانند سایر برادران مؤمن خود رفتار کنید.

«وَ نُفَصِّلُ الْآيٰاتِ»

یعنی آیات را شرح میدهیم و بخصوص هر یک را از دیگری جدا میکنیم تا از هم متمایز گردد و ببهترین ترتیب و کاملترین وجه مدلول و مفاد آن ظاهر شود.

«لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ»

برای مردمانی که بدان دانا هستند و در آن تدبر کرده در صدد شناسایی آن هستند،نه آن نادانانی که بدان نیندیشند.

«وَ إِنْ نَكَثُوا أَيْمٰانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ»

یعنی پیمانها و عهدها و سوگندهایی را که بسته اند بشکنند.

«فَقٰاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ»

با رؤسای کفر و گمراهی پیکار کنید،و اینکه بالخصوص دستور پیکار با آنان را صادر فرموده بدانجهت است که آنان اند که پیروان خود را گمراه کنند، و حسن گفته:منظور همهٔ کفار هستند زیرا هر کافری پیشوای خویش است در کفر و بی ایمانی و

پیشوای دیگران است در دعوت بسوی کفر.و ابن عباس و قتاده گفته اند:منظور همان رؤساء و بزرگان قریش هستند مانند:حارث بن هشام،و ابو سفیان بن حرب،و عکرمه بن أبی جهل،و سایر رؤسای قریش که پیمان شکنی کردند.و حذیفه بن یمان(یکی از اصحاب رسول خدا صلی اللّه علیه و آله)میگفت:أهل این آیه پس از این خواهند آمد،و مجاهد گفته:آنان مردم روم و فارس هستند،و امیر المؤمنین علیه السلام این آیه را در جنگ بصره قرائت کرد آن گاه فرمود:هان بخدا سوگند که رسول خدا-صلی-

اللّه علیه و آله-با من عهد و وصیت کرده و بمن فرموده.

ای علی تو با گروه پیمان شکن،و گروه متجاوز و ستمگر،و دستهٔ بیرون روندگان (از دین)پیکار خواهی کرد. (۱)

«إِنَّهُمْ لاٰ أَیْمٰانَ لَهُمْ»

-آنکه بفتح همزه-(ایمان)خوانده است-معنایش این است که اینها پای بند پیمان و سوگند خود نیستند،چنانچه گویند:فلان کس عهد و پیمان ندارد یعنی پای بند پیمان خود نیست و بدان وفا نکند،-و آنکه بکسر همزه خوانده-معنایش این است که پس از پیمان شکنی که کردند شما دیگر بدانها امان ندهید،و محتمل است معنای آن این باشد که اگر آنها بکسی امان بدهند به امان خود وفا نکنند،و احتمال دیگر آنکه معنای آیه آن باشد که اینان کافر شدند پس ایمان ندارند.

«لَعَلَّهُمْ یَنْتَهُونَ»

یعنی با آنها کار زار کنید شاید دست از کفر بدارند چون بدون کار زار آنها دست از کفر نمیکشند،و برخی گفته اند:معنای آیه این است که هدف شما از کارزار با آنها همین باشد که آنها دست از شرک و بت پرستی بردارند.

سؤال اگر کسی بگوید:در آغاز آیه خدای تعالی سوگند و عهدی برای آنها اثبات کرده که فرماید: «وَ إِنْ نَکَثُوا أَیْمٰانَهُمْ...» پس چگونه دنبال آن یکسره عهد آنها را نفی کرده و فرموده: «إِنَّهُمْ لاٰ أَیْمٰانَ لَهُمْ...» ؟ پاسخ آنچه خدای تعالی اثبات فرموده همان عهد و پیمانی بود که بستند و چون آنها بر طبق آن عمل نکرده و بدان وفا نمودند خداوند آن را نفی فرموده.

«أَ لاٰ تُقٰاتِلُونَ قَوْماً نَکَثُوا أَیْمٰانَهُمْ وَ هَمُّوا بِإِخْرٰاجِ الرَّسُولِ»

الف(در... أَ لاٰ تُقٰاتِلُونَ..)

ص:۳۱

۱- ۱) -این حدیث-باختلاف عبارت-در روایات بسیاری که شیعه و سنی از رسول خدا-(ص) نقل کرده اند آمده است،و منظور از گروه پیمان شکن:طلحه و زبیر،و گروه متجاوز:معاویه و دار و دسته اش،و بیرون روندگان از دین خوارج هستند.

استفهامی است ولی منظور تحریك و ایجاب است و معنای این جمله آن است که چرا کار زار نمیکنید با مردمی که پیمانهای خویش شکستند...و در اینکه منظور چه کسانی بودند اختلاف است برخی گفته اند:آنها یهودیانی بودند که پیمان شکنی کرده و(در جنگ احزاب)بطرفداری از مشرکین بجنگ مسلمانان آمدند.

«وَ هَمُّوا بِإِخْراجِ الرَّسُولِ»

و چنانچه مردم مکه رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله- را از مکه بیرون کردند اینها نیز در صدد بیرون کردن آن حضرت از مدینه برآمدند-و این مطابق تفسیری است که از جبائی و قاضی در تفسیر این جمله نقل شده-و برخی گفته اند:منظور همان مردم مشرك قریش و اهل مکه هستند.

«وَ هُمْ بَدَؤُكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ»

ابن اسحاق و جبائی گفته اند:یعنی اینها بودند که آغاز به پیمان شکنی کردند،زجاج گفته:یعنی با هم پیمانان رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله- که منظور قبیلۀ خزاعه است،آغاز کار زار و جنگ کردند،و برخی گفته اند:یعنی در جنگ بدر با شما آغاز کارزار کردند و با اینکه کاروانشان بسلامت بمکه رسید(و دیگر سببی برای توقف و جنگ آنها در بدر نبود)گفتند:ما از اینجا باز نگردیم تا محمد و همراهانش را نابود و ریشه کن کنیم.

«أَ تَخْشَوْنَهُمْ...»

یعنی آیا میترسید که از جنگ با آنها بناراحتی و پیش آمد ناگواری دچار شوید؟..که جمله در قالب استفهام ادا شده ولی منظور دلیر کردن مسلمانان است برای کارزار با آنها،و غایت فصاحت در این جمله بکار رفته زیرا با یك لفظ هم آنها را سرزنش فرموده و هم بجنگ دلیرشان ساخته.

«فَاللّٰهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»

یعنی از آنها نترسید،و بخاطر حفظ جان خود از جنگ با آنها دست نکشید زیرا اگر براستی بعقاب و ثواب خدا ایمان دارید خدای تعالی سزاوارتر است که بخاطر واگذاردن دستوری که در کار زار با آنها داده و ترک آن از عقابش ترس و بیم داشته باشید،و به بیان دیگر یعنی اگر براستی مؤمن هستید بهتر است از خدا ترس داشته باشید نه از دیگران-در صورتی که خدا داناتر و حکمش والاتر است-.

[سوره التوبه (۹): آیات ۱۴ تا ۱۶]

اشاره

قاتِلُوهُمْ یُعَذِّبْهُمُ اَللّهُ بِأَیْدِیکُمْ وَ یُخْزِهِمْ وَ یَنْصُرْکُمْ عَلَیْهِمْ وَ یَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِینَ (۱۴) وَ یُذْهِبْ غَیْظَ قُلُوبِهِمْ وَ یَتُوبُ اَللّهُ عَلی مَنْ یَشاءُ وَ اَللّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ (۱۵) أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَکُوا وَ لَمّا یَعْلَمِ اَللّهُ اَلَّذِینَ جاهَدُوا مِنْکُمْ وَ لَمْ یَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اَللّهِ وَ لا رَسُولِهِ وَ لاَ اَلْمُؤْمِنِینَ وَلِیجَةً وَ اَللّهُ خَبِیرٌ بِما تَعْمَلُونَ (۱۶)

ترجمه

با آنها کارزار کنید تا خدا آنها را بدست شما عذاب کند و خوارشان گرداند و بر آنها پیروزی و ظفر دهد و دلهای مردمان با ایمان را(بدینوسیله)شفا بخشد(۱۴)و خشم دلهای مؤمنان را ببرد،و خدا توبهٔ هر که را که خواهد میپذیرد،و خداوند دانا و فرزانه است(۱۵).

شما خیال میکنید که رهایتان میکنند(و آزمایش نمی شوید)با اینکه هنوز خداوند معلوم نکرده آن کسانی را از شما که جهاد میکنند،و جز خدا و رسول او و مردمان با ایمان همدمی برای خود نگیرند،و خدا بکارهایی که میکنید آگاهست(۱۶)

ص: ۳۳

بیان آیهٔ ۱۴-۱۵

اشاره

تفسیر

خدای تعالی دستور کارزار با مشرکین را(که در آیات پیش بدان دستور فرموده)در این آیات تأکید کرده و مسلمانان را بنصرت و پیروزی نوید داده و فرموده:

«قاتِلُوهُمْ یُعَذِّبْهُمُ اللّٰهُ بِأَیْدِیکُمْ»

یعنی بکشتن آنها و اسارتشان عذابشان کند.

«وَ یُخْزِهِمْ»

و خدا آنها را خوار و زبون سازد.

«وَ یَنْصُرْکُمْ عَلَیْهِمْ»

یعنی شما را بر آنها یاری دهد.

«وَ یَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِینَ»

یعنی دلهای قبیلهٔ بنی خزاعه-هم پیمانان پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله-را که قبیلهٔ بنی بکر بر آنها شبیخون زدند.شفا بخشد «وَ یُذْهِبْ غَیْظَ قُلُوبِهِمْ» یعنی بدینوسیله دلهای مردم با ایمان را که از کثرت آزار مشرکان پر از خشم و غیظ گشته با این نصرت شفا بخشد.آن گاه بسخن دیگری آغاز کرده فرماید:

«وَ یَتُوبُ اللّٰهُ عَلیٰ مَنْ یَشاءُ»

یعنی خداوند از روی مهر و بخشش خود هر یک از آنها را که توبه کنند-با اینکه تجاوزشان از حد گذشته است-با اینحال توبه شان را میآمرزد.

«وَ اللّٰهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ»

یعنی بتوبهٔ آنها-اگر توبه کنند-دانا است،و نسبت به دستوری نیز که بشما داده در مورد کار زار با آنها پیش از توبه فرزانه و حکیم است، زیرا کارهای خدا همه از روی حکمت و درستی است،ضمناً این آیه دلیل بر صدق نبوت پیغمبر-صلی اللّٰه علیه و آله-نیز میباشد زیرا خبری که آن حضرت داد مطابق در آمد

ارتباط و نظم

و اما ارتباط آیه: «وَ یَتُوبُ اللّهُ عَلی مَنْ یَشاءُ...» بما قبل آن بدو وجه است:

ص: ۳۴

۱-این آیه مژده ای است(برای مسلمانان یا برای خود مشرکان)که در میان آنها افرادی هستند که توبه خواهند کرد،و از کفر بسوی ایمان باز خواهند گشت.

۲-منظور بیان اینمطلب است که دستور بکار زار با آنها راه توبه را بروی آنها نمی بندد،و پس از این دستور نیز آنها میتوانند توبه و بازگشت کنند .

ص :۳۵

بیان آیه ۱۶

اشاره

شرح لغات

«حسب»-و حسبان-بدان معنایی گویند که در نفس قوت گرفته ولی هنوز شخص بدان قطع پیدا نکرده،و از حساب مشتق است زیرا جزء امور محاسباتی محسوب شود.

و ترک رها کردن و واگذاردن است نسبت بکاری که انجام آن مقدور است.

«ولیجه...»در اصل کسی را گویند که داخل در گروه و قومی شود و از آنها نباشد،مانند لفظ«بطانه»و ولیجهٔ انسان کسی است که محرم اسرار و راز او باشد و مفرد و جمع آن در لفظ یکسان است،و هر چه که در چیز دیگری در آید و از آن چیز نباشد آن را ولیجه گویند. (۱)

تفسیر

اشاره

در این آیات خدای سبحان موقعیت بزرگ جهاد را گوشزد کرده فرماید:

«أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا»

؟یعنی آیا چنین گمان کرده اید که شما-بی آنکه مکلف بجهاد در راه خدا با اخلاص گردید-رها میشوید؟! «وَ لَمّٰا یَعْلَمِ اللّٰهُ الَّذِینَ جٰاهَدُوا مِنْکُمْ» و هنوز خدای سبحان آنچه را دربارهٔ شما میداند آشکار نساخته.و مراد از نفی علم در اینجا نفی معلوم است،و گرنه خدای تعالی بتمام اشیاء دانا است پیش از آنکه وجود پیدا کند،و میداند که اگر وجود پیدا کند

ص :۳۶

۱- ۱) -مؤلف در اینجا بشعری از اشعار طرفه استشهاد کرده که ترجمهٔ آن بشرحی نیازمند بود که گذشته از اینکه مورد استفاده اکثر خوانندگان نبود از وضع ترجمهٔ ما نیز خارج بود از از اینجهت از نقل و شرح آن خودداری شد،و شعر مزبور با شرحش در دیوان طرفه(ط بیروت ص ۴۷)نقل شده طالبین بدانجا مراجعه کنند.

چگونه خواهد بود...و تقدیر این جمله چنین است:آیا گمان کرده اید که بحال خود واگذار میشوید و جهاد نمیکنید؟!..

«وَ لَمْ یَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللّهِ وَ لاٰ رَسُولِهِ وَ لاَ الْمُؤْمِنِینَ وَلِیجَهً»

یعنی و معلوم نکرده خداونـد آن کسانی را که جز خدا و رسول او و مؤمنان همدم و دوسـتانی برای خود نگیرند که دوسـتشان دارند و اسرار خود را برای آنان باز گویند،جبائی و حسن گفته اند:

یعنی منافق گردند.و این آیه دلیل است بر حرمت دوستی کردن با کافران و اهل فسق و الفت با آنها.

«وَ اللّهُ خَبِیرٌ بِما تَعْمَلُونَ»

یعنی دانا است به اعمال شما و بدان پاداشتان دهد.

ارتباط این آیه با آیهٔ پیشین:

و اما ارتباط این آیه با آیهٔ قبلی این است که چون در آیهٔ پیشـین دستور بکارزار داد در این آیه شرط آن را که اخلاص و قطع ارتباط با کفار است بیان فرمود تا در نتیجه پیروزی حاصل شده و سزاوار پاداش نیک گردند .

ص :۳۷

[سوره التوبه (۹): آیات ۱۷ تا ۱۸]

اشاره

مٰا كٰانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسٰاجِدَ اَللّٰهِ شٰاهِدِينَ عَلىٰ أَنْفُسِهِمْ بِالْكُفْرِ أُولٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمٰالُهُمْ وَ فِي اَلنّٰارِ هُمْ خٰالِدُونَ (۱۷) إِنَّمٰا يَعْمُرُ مَسٰاجِدَ اَللّٰهِ مَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ وَ اَلْيَوْمِ اَلْآخِرِ وَ أَقٰامَ اَلصَّلاٰةَ وَ آتَى اَلزَّكٰاةَ وَ لَمْ يَخْشَ إِلاَّ اَللّٰهَ فَعَسىٰ أُولٰئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ اَلْمُهْتَدِينَ (۱۸)

ترجمه

مشركان-در حالى كه بكفر خويش گواهى ميدهند-حق ندارند مساجد خدا را تعمير كنند،و كارهاى آنها باطل است،و آنها در آتش دوزخ جاودانند(۱۷)فقط مساجد خدا را كسى تعمير كند كه بخدا و روز جزا ايمان آورده و نماز بپا دارد و زكات دهد،و جز از خدا نترسد،چنين اشخاصى اميد است كه از راه يافتگان باشند(۱۸).

ص :۳۸

بیان آیه ۱۷-۱۸

اشاره

شرح لغات:

مسجد در اصل بمعنای جای سجده است،و بجایی که مهیای برای نماز جماعت است اطلاق گردد،و تعمیر بمعنای ترمیم خرابی بنا است،و از همین باب است تعمیر بمعنای زیارت(و دیدار دوستان)زیرا بوسیلهٔ زیارت ترمیم حال گردد.

تفسیر:

پس از آنکه خدای سبحان بکارزار مشرکان دستور فرمود و از دوستی و ارتباط با آنها جلوگیری کرد،در اینجا دستور جلوگیری و ممانعت آنها را از مساجد صادر کرده فرماید:

«مٰا كٰانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسٰاجِدَ اللّٰهِ»

یعنی شایسته نیست مشرکان اقدام بتعمیر مساجد خدا کرده و سرپرستی و تولیت اینکار را بعهده گیرند،و کار تعمیر آنها حق مسلمانان است،و برخی گفته اند:منظور مسجد الحرام تنها است،و در مقابل اینها برخی گفته اند:این آیه همهٔ مساجد را شامل شود.

«شٰاهِدِينَ عَلىٰ أَنْفُسِهِمْ بِالْكُفْرِ»

یعنی در حال گواهی دادنشان بکفر خویشتن- یا با گواهی دادن بر کفر خویش-و در اینکه آیا منظور از تعمیر چیست اختلاف است، برخی گفته اند:منظور از تعمیر رفتن بمسجد و ورود در آن است چنانچه گویند:

فلان کس فلان مجلس را تعمیر میکند،یعنی زیاد بدانجا میرود،و تعمیر مسجد نیز بهمان انجام عبادت و اطاعت خدا در آن صورت گیرد،و دسته ای دیگر چون جبائی گفته اند:تعمیر مسجد همان اصلاح کردن و ترمیم ویرانی آن است،مقصود این است که آنها ترمیم مسجد نکنند چون منظور از ترمیم خرابی مسجد عبادت در آن است (نه اعمال شرک آمیز آنها)و حسن گفته:تعمیر مسجد یعنی از اهل آن بودن،و منظور

در این آیه آن است که شایسته نیست مشرکان را واگذارند که مسجد بدست آنها باشد.

و نیز در اینکه گواهی دادن آنها بر زیان خویش بکفر(در جملهٔ شاهِدِینَ عَلی- أَنْفُسِهِمْ بِالْکُفْرِ)چگونه است اختلاف است،سدّی گفته:مثل همین که از نصرانی بپرسند:چه دینی داری؟بگوید:نصرانی،و یهودی در پاسخ بگوید:من یهودی هستم،و از مشرک بپرسند:دینت چیست؟بگوید:مشرک هستم.و حسن گفته:یعنی همان سخن ایشان دلیل بر کفر آنها است،چنانچه گویند:سخن فلانی دلیل بر بطلان مدعای او است،و دیگری گفته:منظور آن سخنی بود که در تلبیه میگفتند یعنی اینکه میگفتند:«لبیک لا شریک لک الا شریکاً هو لک تملکه و ما ملک» (۱)،و ابن عباس گوید:

گواهی آنها همان سجدهٔ آنها برای بتان بود با اینکه اعتراف داشتند که آنها مخلوق هستند،و معنای آیه این است که آنها با رفتار و احوال خود بزبان خویش گواهی میدادند،و معنای گواهی دادن و شهادت همان اظهار کردن است.

«أُولٰئِکَ حَبِطَتْ أَعْمٰالُهُمْ»

یعنی همان اعمالی را که مانند عبادت مردمان با ایمان انجام میدادند باطل است بخاطر آنکه آن را طوری انجام میدادند که در نزد خدا مستحق ثواب نبودند.

«وَ فِی النّٰارِ هُمْ خٰالِدُونَ»

یعنی در آتش برای همیشه جاودانند.

«إِنَّمٰا یَعْمُرُ مَسٰاجِدَ اللّٰهِ مَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ»

لفظ«انما»برای اثبات مطلبی و نفی مطالب دیگر جز آن بکار رود،و در اینجا معنای آیه این است:تعمیر مسجد نکند کسی-بوسیلهٔ زیارت و انجام عبادت در آن یا به بنا و ترمیم ویرانی آن-جز آن کس که اقرار بیگانگی حق کرده و بروز قیامت اعتراف دارد.

«وَ أَقٰامَ الصَّلاٰةَ»

یعنی نماز را با حدود و مقررات آن بپا دارد.

«وَ آتَی الزَّکٰاةَ»

و زکات را در جایی که واجب شود بمستحقش بپردازد.

«وَ لَمْ یَخْشَ إِلاَّ اللّٰهَ»

یعنی جز خدا از هیچیک از آفریدگان نترسد. و این جمله

۱- ۱) -یعنی:بلی شریکی برای تو نیست جز همان شریکی که تو او را و هر چه را دارد مالک هستی.

مربوط است بگفتار خدای تعالی(که پیش از این فرماید): «أَ تَخْشَوْنَهُمْ فَاللّٰهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ» و منظور این است که اگر شما از آنها بترسید در شرک ورزی با آنها یکسانید...

«فعسی اولئک ان یکونوا من المهتدین»یعنی راه یافتگان بسوی بهشت،و رسیدن بثواب آن،و در اینکه خدای تعالی در این آیه پس از ایمان بخدا،نماز و زکات را جداگانه ذکر فرموده دلیل بر این است که لفظ ایمان شامل اعمال و افعال اعضاء و جوارح نشود،(و معنای ایمان تنها همان اعتقاد قلبی است)و گرنه عطف کردن اعمالی را که داخل در همان ایمان است بدان جایز نبود،و آن کس که گفته است:مقصود از این عطف شرح و تفصیل معنای ایمان و توضیح بیشتری برای آن است ظاهر آیه را نادیده گرفته است (۱).

ص: ۴۱

۱- ۱) -برای توضیح این قسمت از گفتار مؤلف باید خوانندگان محترم توجه داشته باشند که میان علما اختلاف است که آیا ایمان تنها همان اقرار و اعتراف و عقیدهٔ قلبی بیگانگی خدا و دستورات پیمبران و نمایندگان او است یا اضافه بر عقیده و اقرار،عمل به اعمال دینی و افعال واجبه هم نیز جزء ایمان است که شخص مؤمن گذشته از اینکه باید بزبان اقرار بیگانگی خدا و سایر اصول و فروع اسلام کند و بدانها اعتقاد هم داشته باشد،باید به احکام و دستورات اسلام نیز در خارج عمل کند تا اطلاق مؤمن بر او صحیح باشد،(و باصطلاح ساده،مؤمن باشد)یا تنها همان اقرار و عقیده برای اطلاق ایمان کافی است،و مؤلف بزرگوار میخواهد با این آیه استدلال کند که ایمان تنها همان اقرار و عقیده است،و عمل بدستورات و احکام اسلام دخالتی در اطلاق ایمان بر شخص مؤمن ندارد...و البته این مختصر برای توضیح سخن مؤلف بود و اما اینکه آیا این نظر مؤلف صحیح است یا نه،احتیاج ببحث مفصلی دارد که از وضع ترجمه و پاورقی خارج است،و برای توضیح بیشتر باید بکتب دیگری که مشروحاً در اینباره بحث کرده اند مراجعه شود.

[سوره التوبه (۹): آیات ۱۹ تا ۲۲]

اشاره

أَ جَعَلْتُمْ سِقٰايَةَ اَلْحٰاجِّ وَ عِمٰارَةَ اَلْمَسْجِدِ اَلْحَرٰامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ وَ اَلْيَوْمِ اَلْآخِرِ وَ جٰاهَدَ فِي سَبِيلِ اَللّٰهِ لاٰ يَسْتَوُونَ عِنْدَ اَللّٰهِ وَ اَللّٰهُ لاٰ يَهْدِي اَلْقَوْمَ اَلظّٰالِمِينَ (۱۹) اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ هٰاجَرُوا وَ جٰاهَدُوا فِي سَبِيلِ اَللّٰهِ بِأَمْوٰالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اَللّٰهِ وَ أُولٰئِكَ هُمُ اَلْفٰائِزُونَ (۲۰) يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَ رِضْوٰانٍ وَ جَنّٰاتٍ لَهُمْ فِيهٰا نَعِيمٌ مُقِيمٌ (۲۱) خٰالِدِينَ فِيهٰا أَبَداً إِنَّ اَللّٰهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ (۲۲)

ترجمه:

آیا(منصب)سقایت(و آب دادن)حاجیان و تعمیر مسجد حرام را با(مقام) آن کس که بخدا و روز قیامت ایمان آورده و در راه خدا جهاد کرده یکسان کرده اید؟ آنها نزد خدا یکسان نیستند،و خدا مردمان ستمکار را هدایت نمیکند(۱۹)آن کسانی که ایمان آورده و هجرت کردند و بمال و جان خود در راه خدا جهاد کرده اند در درجه (و مقام)برترند(و رتبهٔ والاتری)نزد خدا(دارند)و آنها بخصوص کامیابان هستند(۲۰) پروردگارشان آنها را برحمت و خوشنودی خویش و(هم)ببهشتهایی که در آنها نعمتهای جاودانی است نوید و مژده دهد(۲۱)که برای همیشه در آن جاویدانند،براستی که نزد خدا(برای کردار نیک)پاداشی بس بزرگ است(۲۲).

ص: ۴۲

بیان آیهٔ ۱۹ تا ۲۲

اشاره

شرح لغات:

سقایه...وسیلهٔ کشیدن آب را گویند،و محلی که در آن چاه آب است نیز سقایه گویند.

بشارت...چیزی است که بدان سرور در بشرهٔ صورت ظاهر گردد.

رضوان...آن حقیقتی است که در برابر احسان مستحق گردد.

نعیم...از نعمت مشتق است.

ابد...زمان آینده ای است که انتها ندارد.چنانچه«قطّ»در ماضی بهمین معنا است.

شأن نزول:

بگفتهٔ حسن و شعبی و محمد بن کعب قرظی این آیه دربارهٔ علی بن ابی طالب علیه السلام و عباس بن عبد المطلب و طلحه بن شیبه نازل شد،و این بدانجهت بود که هر یک افتخار کرده طلحه گفت:من صاحب خانه کعبه و کلید دار آن هستم و اگر بخواهم میتوانم شب خود را آنجا بسر برم،و عباس گفت:من دارای منصب سقایت و عهده دار آن هستم.

و علی علیه السلام فرمود:من از اینمصبها که شما بدان افتخار کنید چیزی ندانم ولی همین قدر میدانم که من مدت ششماه پیش از سایر مردم بسوی قبله نماز گذاردم،و متصدی امر جهاد و پیکار با دشمنان دین بودم.

و برخی چون ابن سیرین و مرّه همدانی گفته اند:علی علیه السلام بعمویش عباس فرمود:ای عمو!چرا از مکه هجرت نمی کنی و برسول خدا نمی پیوندی؟عباس در پاسخ آن حضرت گفت:

آیا کاری که من عهده دار آن هستم فضیلت آن از هجرت بیشتر نیست؟منم که

ص: ۴۳

مسجد الحرام را تعمیر کرده و منصب سقایت حاجیان را بعهده دارم؟و دنبال این گفتگو بود که آیه فوق نازل شد.

و حاکم ابو القاسم حسکانی بسندش از بریده روایت کرده که وقتی شیبه و عباس بیکدیگر فخر و مباهات میکردند،در اینمیان علی بن ابی طالب بدانها گذشت و فرمود:

بچه چیز بیکدیگر مباهات میکنید؟عباس گفت:فضیلتی را که من دارم هیچکس دارا نیست،و آن منصب سقایت حاجیان است.شیبه گفت:و من هم متصدی تعمیر مسجد الحرام هستم!علی علیه السلام فرمود:من برای شما شرم دارم زیرا من در کودکی بفضیلتی مفتخر شدم که شما بدان فضیلت مفتخر نگشتید،آن دو گفتند:آن فضیلت چیست؟ فرمود:بینی شما دو نفر را با شمشیر زدم تا وقتی که بخدا و رسول او ایمان آوردید.

عباس که این سخن را از علی علیه السلام شنید خشمناک برخاست و هم چنان که دامنش(از خشم)بر زمین کشیده میشد بنزد رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله آمده گفت:

می بینی که علی با من چگونه روبرو شده و چه میگوید؟حضرت دستور داده فرمود:

علی را نزد من آرید،و چون علی علیه السلام بنزد آن حضرت آمد رسول خدا(ص)بدو فرمود:

چرا با عمویت اینگونه سخن گفتی؟علی در پاسخ آن حضرت عرض کرد:ای رسول خدا من از روی حق و حقیقت با وی سخن گفتم چه او را خوش آید و چه ناخوش!در اینوقت جبرئیل نازل شد و سلام پروردگار را برسول خدا رسانید و سپس این آیه را نازل کرد.

عباس که این جریان را مشاهده کرد سه بار گفت:«ما راضی شدیم...» و در تفسیر ابو حمزه است که چون عباس در جنگ بدر بدست مسلمانان اسیر شد جمعی از مهاجر و انصار بنزد او رفته و او را به کفری که داشت و پیوند خویشاوندی خود را که با رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله قطع کرده بود سرزنش و توبیخ کردند،عباس در پاسخ آنان اظهار کرد:شما چرا کارهای بد ما را بزبان میآورید اما کارهای خوب ما را کتمان میکنید؟گفتند:مگر شما کار خوب هم دارید؟گفت:آری بخدا مائیم که مسجد الحرام را تعمیر کرده و پرده دار خانهٔ کعبه هستیم،سقایت حاجیان بعهدهٔ ما است،و بیچارگان و درماندگان را ما از بند اسارت آزاد کنیم...در اینوقت آیه فوق نازل شد.

ص:۴۴

تفسير

«أَ جَعَلْتُمْ سِقايَةَ الْحاجِّ...»

این جمله در اصطلاح استفهام انکاری است یعنی أهل سقایت حاجیان و تعمیر مسجد را برابر قرار ندهید با کسانی که ایمان بخدا آورده اند...و روی این معنی باید لفظ«أهل»در دو جملهٔ «سِقايَةَ الْحاجِّ» و «عِمارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ» در تقدير گرفته شود تا مقابله بین شخص باشد.و ممکن است لفظ«اهل»را در تقدیر نگرفت ولی در جملهٔ «كَمَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ» مصدری از لفظ«آمن»تقدیر گرفت تا مقابله بین دو فعل باشد و تقدیر چنین باشد:«أ جعلتم السقايه و العماره كايمان من آمن باللّه...» و حسن گفته:سقایت حاجیان عبارت بود از شراب کشمشی که در ایام حج بحاجیان می نوشاندند.و منظور خدای تعالی آن است که اینکارها با ایمان بخدا مقابل نیست.

«وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ»

و بجهاد در راه خدا.

«لا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللّٰهِ»

یعنی در فضیلت و ثواب ایندو در پیشگاه خداوند مساوی نیستند.

«وَ اللّٰهُ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظّالِمِينَ»

و خدا مردم ستمکار را براه ثواب خویش هدایت نمیکند چنانچه آن کسانی را که نسبت بدو عارف هستند و فرمانبرداری او کنند و از نافرمانیش دوری گزینند هدایت فرماید.

«اَلَّذِينَ آمَنُوا...»

یعنی آنان که او را تصدیق کرده و بیگانگیش اعتراف دارند.

«وَ هاجَرُوا»

و از وطنهای خود-یعنی سرزمین کفر-بسرزمین اسلام هجرت کنند.

«وَ جاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ...»

و در بر خورد با دشمنان دین سختیها را بر جان بخرند،و بمال و جان جهاد کنند.

«...أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللّٰهِ»

منزلت و مقام اینان بزرگتر از دیگرانی است که چنین نکنند.

«وَ أُولئِکَ هُمُ الْفائِزُونَ»

ایناننند کامیابان.

«یُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَهٍ مِنْهُ وَ رِضْوانٍ»

پروردگارشان اینان را بزبان پیمبران و وعده هایی که در کتاب خود برحمت و مهر خود در دنیا مژده داده،یعنی بدان ثوابی

ص :۴۵

که بر جهاد نوید داده.و به رضوان در آخرت.

«وَ جَنّاتٍ لَهُمْ...»

و بهشتهایی که در آنها نعمتهایی دائمی و تمام نشدنی است.

«خالِدِینَ فِیها أَبَداً»

آن بهشتهایی که همیشه در آن جاویدانند.

«إِنَّ اللّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِیمٌ»

و پاداش کرداری که آن پاداش بسیار است و نعمتهای خلق بدان پایه نرسد نزد خدا است .

ص :۴۶

[سوره التوبه (۹): آیات ۲۳ تا ۲۴]

اشاره

يَا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا لاَ تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَ إِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اِسْتَحَبُّوا اَلْكُفْرَ عَلَى اَلْإِيمَانِ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولٰئِكَ هُمُ اَلظَّالِمُونَ
(۲۳) قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَ أَبْنَاؤُكُمْ وَ إِخْوَانُكُمْ وَ أَزْوَاجُكُمْ وَ عَشِيرَتُكُمْ وَ أَمْوَالٌ اِقْتَرَفْتُمُوهَا وَ تِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَ مَسَاكِنُ
تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اَللّٰهِ وَ رَسُولِهِ وَ جِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتّٰى يَأْتِيَ اَللّٰهُ بِأَمْرِهِ وَ اَللّٰهُ لاَ يَهْدِي اَلْقَوْمَ اَلْفَاسِقِينَ (۲۴)

ترجمه

ای کسانی که ایمان آورده اید پدران و مادران خویش را،اگر (دیدید)کفر را بر ایمان برگزیده(و ترجیح داده)اند بدوستی مگیرید،و هر که از شما (با اینحال)آنان را دوست بدارد آنها ستمکارانند(۲۳)بگو اگر پدرانتان و پسرانتان و برادران و زنانتان،و اموالی که جمع آوری کرده اید،و تجارتی که از کساد آن میترسید، و مسکنهایی که بآن دل خوش هستید نزد شما از خدا و پیغمبر او و پیکار در راه او محبوبتر است به انتظار باشید تا خدا فرمان خویش را دربارهٔ شما بیاورد و خدا مردم فاسق (و بد کار)را هدایت نمیکند.(۲۴).

ص: ۴۷

بیان آیه ۲۳-۲۴

اشاره

شأن نزول:

از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت شده که فرموده اند این آیه دربارهٔ حاطب بن ابی بلتعه نازل شد که وقتی رسول خدا صلی اللّه علیه و آله آهنگ فتح مکه کرد وی نامه ای بقریش نوشت که آنان را از جریان با خبر سازد.

تفسیر:

خدای تعالی در این آیات مؤمنان را از دوستی با کفار اگر چه پیوند خویشاوندی با آنها داشته باشند-نهی کرد و فرمود:

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا....»

ای کسانی که ایمان آورده اید پدران و مادران خویش را بدوستی مگیرید...و این دستور دربارهٔ امر دین است و اما در موضوع کارهای دنیا مجالست و معاشرت با آنان جایز است بدلیل آیهٔ شریفهٔ «وَ صاحِبْهُما فِی الدُّنْیا مَعْرُوفاً» (یعنی و در دنیا به نیکی با آنها همدم باش) (۱).ابن عباس گفته:چون خدای تعالی بمؤمنان دستور داد تا از مکه هجرت کنند و آنها تصمیم به این کار گرفتند دچار مخالفت با زن و پدر و مادر و فرزندان خود شدند که آنها دست بدامن اینان انداخته و از اینکار بازشان میداشتند،مؤمنان نیز بخاطر آنها ترک هجرت کردند، خدای سبحان در این آیات بیان فرمود که أمر دین مقدم بر مراعات پیوند خویشاوندی و نسب است،و حتی ارتباط پدر

۱- ۱) -آیه در سورهٔ لقمان-آیهٔ ۱۵-و دربارهٔ طرز معاشرت با پدر و مادر است،و تمامی آیه چنین است: «وَ إِنْ جاهَداکَ عَلی أَنْ تُشْرِکَ بِی ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلا تُطِعْهُما وَ صاحِبْهُما فِی الدُّنْیا مَعْرُوفاً» و خلاصه معنای آن این است که اگر خواستند تو را مشرک سازند اطاعتشان مکن ولی در دنیا به نیکی با آن دو رفتار کن.

و مادری را باید در اینمورد قطع کرد تا چه رسد بدیگران.

«إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمٰانِ»

یعنی اگر کفر را برگزیدند و بر ایمان ترجیح دادند،حسن گفته:هر کس مشرک را دوست داشته باشد و به شرک او راضی باشد او نیز مشرک است.

«وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ...»

یعنی هر که آنان را دوست بدارد و بخاطر آنان دست از فرمانبرداری خدا بکشد و آنها را بر اسرار مسلمانان مطلع سازد،اینان بخویش ستم کرده اند زیرا دوستی را در جای خود که اهل ایمان بوده مصرف نکرده و در غیر آن صرف کرده اند.

«قُلْ إِنْ كٰانَ آبٰاؤُكُمْ.....»

بگو ای محمد به این مردمانی که از هجرت بشهر اسلام (مدینه)روی گردانده اند،اگر پدرانتان که وسیلۀ تولد شما بوده اند.

«وَ أَبْنٰاؤُكُمْ»

یعنی پسرانتان که شما وسیلۀ پیدایش آنها بوده اید.

«وَ إِخْوٰانُكُمْ»

و برادران نسبی شما.

«وَ أَزْوٰاجُكُمْ»

و زنانتان که با آنها عقد ازدواج بسته اید.

«وَ عَشِيرَتُكُمْ»

و نزدیکانتان.

«وَ أَمْوٰالٌ اقْتَرَفْتُمُوهٰا»

و اموالی را که بدست آورده اید و جمع کرده اید.

«وَ تِجٰارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسٰادَهٰا»

و تجارتی را که اگر بفرمانبرداری خدای تعالی و جهاد مشغول شوید ترس کسادی آن را دارید.

«وَ مَسٰاكِنُ تَرْضَوْنَهٰا»

و مسكنهايى را كه براى خود انتخاب كرده و بماندن در آنها دل خوشيد.

«أَحَبَّ إِلَيْكُمْ»

پيش شما محبوبتر و اثرش در دل شما بيشتر است.

«مِنَ اللّٰهِ وَ رَسُولِهِ»

از فرمانبردارى خدا و فرمانبردارى پيغمبر او.

«وَ جِهٰادٍ فِى سَبِيلِهِ»

و جهاد در راه خدا.

«فَتَرَبَّصُوا»

پس انتظار بريد.

«حَتّٰى يَأْتِيَ اللّٰهُ بِأَمْرِهِ»

تا خدا حكم خود را دربارۀ شما صادر كند،و برخى چون

حسن و جبائی گفته اند یعنی دستور عقوبت شما را در آینده نزدیک یا دور صادر کند بخاطر آنکه شما آنچه را گفته شد بر جهاد و فرمانبرداری خدا ترجیح دادید،و در این کلام تهدید سختی است.و مجاهد گفته:منظور از أمر خدا فتح مکه است.و برخی گفته اند این تفسیر صحیح نیست چون سورهٔ برائه پس از فتح مکه نازل شده.

«وَ اللّٰهُ لاٰ یَهْدِی الْقَوْمَ الْفٰاسِقِینَ»

تفسیر آن گذشت.

ص: ۵۰

[سوره التوبه (۹): آيات ۲۵ تا ۲۷]

اشاره

لَقَدْ نَصَرَكُمُ اَللّٰهُ فِي مَوٰاطِنَ كَثِيرَةٍ وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئاً وَ ضٰاقَتْ عَلَيْكُمُ اَلْأَرْضُ بِمٰا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ (۲۵) ثُمَّ أَنْزَلَ اَللّٰهُ سَكِينَتَهُ عَلىٰ رَسُولِهِ وَ عَلَى اَلْمُؤْمِنِينَ وَ أَنْزَلَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْهٰا وَ عَذَّبَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا وَ ذٰلِكَ جَزٰاءُ اَلْكٰافِرِينَ (۲۶) ثُمَّ يَتُوبُ اَللّٰهُ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ عَلىٰ مَنْ يَشٰاءُ وَ اَللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۷)

ترجمه

خدا شما را در مواقع بسيار نصرت داد،و روز(جنگ)حنين هنگامى كه كثرت سپاهيانتان شما را مسرور ساخت،ولى اين زيادى سپاه بكار شما نيامد،و زمين با همه فراخيش بر شما تنگ شد،و منهزمانه پشت كرده و گريختيد(۲۵)سپس خداوند آرامش خود را بر پيغمبرش و بر مؤمنان فرو فرستاد،و لشگريانى كه شما آنها را نميديديد فرود آورد،و كسانى را كه كفر ميورزيدند بعذاب دچار كرد(و مغلوب ساخت)و همين است سزاى كافران(۲۶)آن گاه پس از اين جريان خدا توبۀ هر كه را خواهد ميپذيرد و خدا آمرزنده و مهربان است(۲۷).

ص: ۵۱

بیان آیه ۲۵ تا ۲۷

اشاره

شرح لغات:

موطن:جایی است که صاحب آن در آنجا اقامت گزینند.

حنین:نام دره ای است میان مکه و طائف.

اعجاب:(در أعجبتکم)خوشحالی و سرور است از آنچه بشگفت آورد.

رحب:بمعنای فراخی در مکان است،و ضدّ آن تنگی است.

سکینه:آرامش و امنیت.

تفسیر:

اشاره

چون در آیات پیش بمؤمنان دستور کارزار داده شد،در این آیات خدای تعالی نصرتهایی را که در حالات مختلف نصیب آنان کرده تذکر میدهد:

«لَقَدْ نَصَرَکُمُ اللّٰهُ...»

لام در اینجا لام قسم است،و گویا خدای تعالی سوگند خورده که مؤمنان را در جاهای بسیاری یاری کرده و با وجود ضعف و افراد اندك آنان را بر دشمن پیروز گردانده،و این سخن را بدانجهت فرمود که آنان را تشویق کند تا در مورد فرمانبرداری خدا پای بند خاندان و نزدیکان نشوند و دل از آنها برگرفته بسوی خدای تعالی متوجه شوند،و از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت شده که فرمودند:این«مواطن کثیره»در آیه،هشتاد مورد بود(که خدا مسلمانان را یاری کرد).و در حدیث آمده که متوکل سخت بیمار شد و نذر کرد:اگر خدا او را شفا داد مالی«کثیر»صدقه بدهد،و چون بهبودی یافت از علماء پرسید(برای ادای نذر چه اندازه باید صدقه بدهم)و حد مال کثیر چقدر است؟آنان در اینباره اختلاف کردند، نزدیکان متوکل نظر دادند که این مسئله را از حضرت علی بن محمد(امام هادی) علیه السلام بپرسد،و این جریان در وقتی بود که آن حضرت در خانهٔ متوکل زندانی بود،

متوكل دستور داد نامه ای در اينباره بحضرت هادی بنويسند،و حضرت در جواب نوشت:

هشتاد درهم صدقه بدهد،و چون علت آن را پرسيدند امام عليه السلام اين آيه را تلاوت كرد و فرمود:ما اين«مواطن كثيره»را شمرده ايم هشتاد موطن بوده است.

«وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ»

يعنی در روز حنين.

«إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ»

يعنی كثرت لشكر شما را خوشحال كرد و از زيادی لشكرتان بشگفت آمديد.قتاده گفته:سبب هزيمت مسلمانان در جنگ حنين آن بود كه برخی از مسلمين چون كثرت سپاهيان خود را مشاهده كرده گفتند:امروز ديگر بخاطر كمی سپاه شكست نخواهيم خورد،و همين سبب شد كه پس از ساعتی منهزم گشتند،و عدد سپاهيانشان در آن روز دوازده هزار نفر بود،و برخی گفته اند:ده هزار نفر بودند،و ديگری گفته:هشت هزار بوده اند،ولی روايت نخستين(يعنی همان دوازده هزار) صحيحتر است و در بيشتر روايات همان اندازه ذكر شده است.

«وَ ضاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِما رَحُبَتْ»

يعنی زمين با فراخيش بر شما تنگ شد و جايی كه بدانجا فرار كنيد نيافتيد.

«ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ»

يعنی بدشمن پشت كرده و گريختيد.

«ثُمَّ أَنْزَلَ اللّٰهُ سَكِينَتَهُ»

يعنی آن رحمتی را كه نفس انسانی بدان آرام شود و ترس و خوف بدان زائل گردد نازل فرمود.

«عَلىٰ رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ»

يعنی بر آن مؤمنانی كه بازگشتند و با كافران كارزار كردند،و ضحاك بن مزاحم گفته:منظور از مؤمنان كسانی بودند كه در آن هنگامه در كنار رسول خدا صلی اللّه عليه و آله ماندند و فرار نكردند،و آنها علی عليه السلام و عباس و چند تن ديگر از بنی هاشم بودند،و حسن بن علی بن فضال از حضرت رضا عليه السلام روايت كرده كه آن حضرت فرمود:«سكينه»نسيمی خوشبو است از بهشت كه بصورت آدمی در آيد و با پيمبران باشد،و اين روايتی است كه عياشی آن را روايت كرده است.

«وَ أَنْزَلَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْها»

منظور لشکریانی از فرشتگان است،و برخی چون

ص :53

جبائی گفته اند:فرشتگان در روز حنین برای قوی دل ساختن مؤمنان و پشت گرمی آنان بجنگ آمدند و دست بکار زار نشدند،و تنها در جنگ بدر بود که بطرفداری مسلمانان وارد جنگ شدند.

«وَ عَذَّبَ الَّذِینَ کَفَرُوا»

یعنی آنان را بوسیلۀ قتل و اسارت و سلب اموال و فرزندان عذاب فرمود.

«وَ ذٰلِکَ جَزٰاءُ الْکٰافِرِینَ»

یعنی این عذاب،کیفر کافران بود بواسطۀ کفرشان.

«ثُمَّ یَتُوبُ اللّٰهُ مِنْ بَعْدِ ذٰلِکَ عَلیٰ مَنْ یَشٰاءُ»

خدای تعالی در آیات فوق در سه جا لفظ«ثم»را دنبال هم ذکر فرمود:۱-در آیۀ «ثُمَّ وَلَّیْتُمْ..» که بفعل قبل از آن یعنی «ضٰاقَتْ عَلَیْکُمُ» عطف شده ۲-در آیۀ «ثُمَّ أَنْزَلَ اللّٰهُ سَکِینَتَهُ» که به «وَلَّیْتُمْ مُدْبِرِینَ» عطف شده.۳-آیۀ «ثُمَّ یَتُوبُ اللّٰهُ...» که به «وَ أَنْزَلَ جُنُوداً...» عطف شده است.

و وجه اینکه در اینجا مستقبل بماضی عطف شده بخاطر تشابه آن دو بیکدیگر است، زیرا آیۀ نخستین دربارۀ یادآوری نعمت خدا،و آیۀ دوم وعدۀ بنعمت خدا است، و معنای آیه چنین است:آن گاه خداوند هر که را که از شرک توبه کند و بفرمانبرداری خدا باز گردد،و از اعمال زشت پیشین خود پشیمان گردد توبه اش را می پذیرد،و ممکن است مقصود توبه آن مسلمانانی باشد که پس از انهزام بازگشتند،و معنای سوم آن است که منظور توبۀ آنها از آن حال شگفت و سروری بود که از کثرت سپاهیان اسلام بدانها دست داد،و اینکه خداوند در این آیه پذیرش توبۀ آنها را بستۀ بمشیت و ارادۀ خود ساخته بخاطر آن است که پذیرش توبه بر خدا لازم نیست چنانچه دستۀ معتقدند بلکه قبول آن تفضلی است از جانب خدای تعالی.

«وَ اللّٰهُ غَفُورٌ»

یعنی پوشندۀ گناهان است«رحیم»یعنی نسبت به بندگان رحیم و مهربان است.

داستان جنگ حنین

تاریخ نویسان و مفسرین گفته اند که چون رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله مکه را

فتح کرد از آنجا برای جنگ با قبائل هوازن و ثقیف بسوی حنین حرکت کرد،و این جریان در آخر ماه رمضان یا در شوال سال هشتم هجرت بود،و سبب اینکار رسول خدا- صلی اللّه علیه و آله آن بود که رؤسای هوازن بنزد مالک بن عوف نصری اجتماع کرده و اموال و زنان و کودکان را نیز بهمراه خود آوردند،و در سرزمین«اوطاس» (۱) فرود آمدند در میان آنها پیری سالخورده که دو چشم خود را از دست داده بود وجود داشت که نامش درید بن صمه و رئیس قبیلۀ جشم بود.

بدانجا که رسیدند،درید پرسید:اکنون در چه سرزمینی هستید؟در پاسخش گفتند:در وادی اوطاس! درید گفت:برای جولان اسبان جای خوبی است،نه سنگلاخی است سخت، و نه ریگزاری است نرم.آن گاه سخن خود را ادامه داده پرسید:

چه شده که صدای اشتران،و بانگ خران،و سر و صدای گاوان و گوسفندان و گریۀ کودکان بگوش میرسد؟در پاسخش گفتند:مالک بن عوف دستور داده مردم فرزندان و زنان و اموال خود را نیز همراه بیاورند تا هر کس بخاطر دفاع آنها بخوبی جنگ کند درید(با ناراحتی)گفت:بپروردگار کعبه سوگند این مرد گوسفند چران است (او را با جنگ چه کار)!آن گاه دستور داد مالک را بنزدش حاضر کنند چون مالک پیش وی آمد بدو گفت:ای مالک تو امروز رئیس قبیلۀ خود هستی و از پس امروز فردایی است،این مردم را بسرزمینهای خود باز گردان آن گاه مردانشان را انتخاب کرده بر پشت اسبان سوار کن و آنها را بجنگ بیاور،زیرا آنچه بکار تو آید سوار کاران شمشیر زنند و در آن هنگامه اگر جنگ بنفع تو پایان یافت که آنها که پشت سر تو أند(از زنان و فرزندان)بتو ملحق خواهند شد،و اگر بشکست تو انجامید در مورد زنان و خاندانت رسوا نگشته ای(و آنها را بدست دشمن نسپارده ای)؟ مالک(که حاضر نبود زیر بار حرف دیگری برود)در پاسخش گفت:تو پیر شده ای و دانش و عقل تو از دست رفته است.

۱- ۱) -اوطاس نام جایی در سه منزلی جنوب مکه بود.

از آن سو رسول خدا صلی اللّه علیه و آله پرچم بزرگ جنگ را بست و بدست علی بن ابی طالب علیه السلام سپرد و پرچمهای دیگر را نیز بدست همانهایی داد که آن را با خود بمکه آورده بودند،و پس از آنکه پانزده روز در مکه توقف فرمود بسوی حنین حرکت کرد،و برای تجهیز کار نیز کسی را بنزد صفوان بن امیه(که یکی از ثروتمندان مکه بود)فرستاد و تعداد یکصد زره بصورت عاریه از او درخواست کرد،صفوان پیغام داد:

آیا بصورت عاریه میخواهی یا بزور میخواهی بگیری؟رسول خدا(ص)فرمود:به صورت عاریهٔ مضمونه میخواهم(که اگر یکی از آنها نیز از بین رفت عوض آن را بتو باز گردانم)! صفوان که چنان دید یکصد زره بصورت امانت برای آن حضرت فرستاد و خود نیز بهمراه لشگریان اسلام حرکت کرد،و دو هزار نفر دیگر از تازه مسلمانان مکه با لشگر اسلام بسوی حنین حرکت کردند که با ده هزار نفری که همراه رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بمکه آمده بودند جمعاً دوازده هزار نفر میشدند.

رسول خدا صلی اللّه علیه و آله یک تن از اصحاب خود را فرستاد تا خبری از دشمن بیاورد،و آن مرد چون بنزد مالک بن عوف رسید از او شنید که بلشگریان خویش میگوید هر یک از شما زن و دارایی خود را پشت سر قرار دهید،و غلاف شمشیرها را بشکنید و در اطراف این درّه و پشت درختان کمین کنید و چون سپیدهٔ صبح زد یکباره حمله افکنید و دشمن را درهم بشکنید زیرا محمد با مردم جنگجوی سلحشوری روبرو نشده(تا مزهٔ شکست را بچشد)! رسول خدا صلی اللّه علیه و آله چون نماز صبح را با اصحاب خود خواند از درّهٔ حنین سرازیر شد،در اینوقت لشکریان هوازن از هر سو بمسلمانان حمله کردند،جلوداران لشگر اسلام که قبیلهٔ بنی سلیم بودند با این حملهٔ ناگهانی دشمن فرار کردند و بدنبال آنان دیگرانی که پشت سر آنها قرار داشتند دسته دسته گریختند و بخاطر آن غروری که از کثرت سپاهیان بدانها دست داده بود دشمن کنترل میدان جنگ را بدست گرفت،و اینها نیز رو بفرار نهاده از پیش روی رسول خدا صلی اللّه علیه و آله نیز گذشتند و به پشت سرشان نیز

نگاه نکردنـد،و بجز علی علیه السـلام که پرچم جنگ در دست او بود با چنـد تن دیگر که ایسـتادگی کردنـد بقیه همگی فرار کردند،و آن چند تن عبارت بودند از عباس بن عبد المطلب که دهنهٔ استر رسول خدا را بدست داشت،و فضل بن عباس که در سمت راست آن حضرت بود،و ابو سفیان بن حارث بن عبد المطلب که در سمت چپ او قرار داشت،و نوفل بن حارث و ربیعه بن حارث و رویهمرفته نه تن از بنی هاشم و یک تن از غیر آنها و او ایمن بن ام ایمن بود که در همانروز بشـهادت رسـید،و در همین باره عباس گفته است:

۱-نصرنا رسول اللّه فی الحرب تسعه

و قد فرّ من قد فرّ عنه فأقشعوا

۲-و قولی اذا ما الفضل کرّ بسیفه

علی القوم اخری یا بنی لیرجعوا

۳-و عاشرنا لا قی الحمام بنفسه

لما ناله فی اللّه لا یتوجع

ترجمه:

۱-ما بودیم که رسول خدا را در جنگ یاری کردیم و ما نه تن بیش نبودیم و دیگران همه گریخته و پراکنده شدند.

۲-و گفتـار مـن کـه بپسـرم فضـل-در وقـتی کـه بدشـمن حمله میکرد-میگفتم که ای پسـرم ضـربت دیگری بزن تـا(دشـمن یا گریختگان مسلمانان)باز گردند.

۳-و دهمین ما که خود مرگ را دیدار کرد(و بشهادت رسید)و از آنچه در راه خدا بدو رسیده بود اظهار درد نمیکرد.

و چون رسول خـدا-صـلی اللّه علیه و آله-انهزام لشـگریان را دید بعمویش عباس- که صدای رسا و بلندی داشت-فرمود:بالای این بلندی برو و صدا بزن:ای گروه مهاجر و انصار،ای اصحاب سورهٔ بقره (۱)،و ای اهل بیعت شجره (۲)،بکجا فرار میکنید؟

ص:۵۷

۱- ۱) -در اینکه منظور از این جمله چیست مرحوم مجلسـی(ره)و دیگران وجوهی گفته انـد، یکی آنکه:ای کسـانی که سورهٔ بقره را خوانـده و میدانیـد و آن همه آیاتی را که دربارهٔ جنگ با مشـرکان در آن سوره نازل گشـته میدانید؟مانند آیه ۱۹۱: «وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ...» و آیهٔ ۱۹۳ «وَ قاتِلُوهُمْ حَتّى لا تَكُونَ فِتْنَةٌ...» و دیگر آیات،و دیگر آنکه منظور سرزنش و تشبیه آنها بمردمی است که خـدا در آیه ۲۴۶ از این سوره سرگذشـتشان را بیـان فرموده که آنها به پیغمبر خود اظهار کردنـد«فرمانروایی

برای ما معین کن تا همراهش کار زار کنیم»...-تا آنجا که فرماید:«و چون کار زار بر آنها مقرر شد جز اندکی بقیه روی گردانده و گریختند».

۲- ۲) -منظور درختی است که مسلمانان در حدیبیه در زیر آن درخت با رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله- بیعت کردند و آن بیعت بخاطر آن درخت به بیعت شجره موسوم گشت.

این رسول خدا است!مسلمانان که صدای عباس را شنیدند بازگشتند و گفتند:«لبیک، لبیک»و بخصوص انصار سبقت جسته بجنگ مشرکین پرداختند تا جایی که رسول خدا- صلی اللّه علیه و آله-(که از دور میدان جنگ را تماشا میکرد)فرمود:«اکنون تنور جنگ گرم شد،من از روی صدق و راستی پیغمبرم،و منم فرزند عبد المطلب».

در اینوقت بود که نصرت خدای تعالی نازل گشت،و قبیلۀ هوازن بسختی شکست خورده و منهزم گشتند و بهر سو گریختند،و مالک بن عوف بیامد تا داخل قلعه طائف گشت مسلمانان آنها را تعقیب کرده حدود صد نفر آنان را کشتند و اموال و زنان و فرزندانشان را باسارت گرفتند،رسول خدا(ص)دستور داد کودکان و اموال را بسوی-جعرانه (۱)ببرند،و بدیل بن ورقاء خزاعی را بر آنها گماشت،و خود بدنبال فراریان و مالک بن عوف به طائف آمد و آن شهر را محاصره کرد و بقیۀ ماه شوال را در همانجا توقف کرد،و چون ماه ذیقعده شد از آنجا حرکت کرده به جعرانه آمد و غنائم جنگ را تقسیم نمود.

سعید بن مسیب گوید:مردی که در جنگ حنین بهمراه مشرکان بود برای من گفت:

هنگامی که ما با لشگر رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-برخورد کردیم باندازۀ دوشیدن گوسفند در برابر ما تاب مقاومت:اوردند و منهزم گشتند،ما بتعقیب آنان پرداختیم تا چون بصاحب استر شهباء(خاکستری رنگ)یعنی رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله- رسیدیم،مردانی سفید رو را دیدیم که بما گفتند رویتان زشت باد باز گردید و ما باز گشته و آنها بر ما غالب شدند و ما را شکست دادند،و منظورش از مردان سفید رو همان فرشتگان بودند.

و زهری گفته:شنیدم که در آن روز شیبه بن عثمان نقل کرده که من پشت سر

۱- ۱) -جعرانه نام جایی است میان مکه و طائف و فاصلۀ آن تا مکه هفت میل است.

رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-رفتم تا آن حضرت را بجای طلحه بن عثمان و عثمان بن طلحه که هر دو در جنگ احد کشته شده بودند بقتل رسانم،رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله- از قصد درونی من آگاه شد و رو بمن کرده دستی بسینه ام زد و فرمود:ای شیبه تو را در پناه خدا می نهم،من که این سخن را شنیدم لرزه بر اندامم افتاد و نگاهی بدو کرده دیدم آن حضرت پیش من از چشم و گوشم محبوبتر است،بی اختیار گفتم:گواهی دهم که تو پیغمبر خدایی،و براستی خداوند تو را بر راز درونی من مطلع ساخت.

و بهر صورت رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-غنائم جنگ را در جعرّانه تقسیم کرد،و مجموع زنان و کودکانی که در جنگ حنین از هوازن اسیر شده بودند ششهزار نفر بودند و شتران و گوسفندانی که بدست آنها افتاده بود از حساب بیرون بود.

ابو سعید خدری گوید:رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-غنائم را میان آن دسته از قریش که تازه مسلمان شده بودند و سایر عرب تقسیم نمود تا دل آنها را بدینوسیله بدست آورد و برای انصار مدینه چیزی از آن غنائم منظور نفرمود،(و همین سبب شد که آنها دلتنگ شوند)از اینرو سعد بن عباده(رئیس انصار)بنزد آن حضرت آمد و گفت:ای رسول خدا انصار مدینه از این تقسیم که مخصوص قبیلۀ خود و سایر عرب ساختی و برای اینان نصیبی منظور نکرده ای ناراضی هستند؟ حضرت بسعد فرمود:تو خود چه نظر داری؟ عرضکرد:من نیز یکی از همان قوم خود هستم،رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-فرمود:

پس قوم خود را در این«آغل» (۱) جمع کن،سعد بدستور آن حضرت انصار را در آنجا جمع کرد،و رسول خدا(ص)بدانجا آمد و میان آنها ایستاد و پس از حمد و ثنای الهی چنین فرمود:

ای گروه انصار آیا هنگامی که من بنزد شما آمدم گمراه نبودید و خدا شما را هدایت کرد؟و آیا فقیر نبودید و خدا توانگرتان ساخت؟با هم دشمن نبودید و خدا دلهای شما را با هم مهربان ساخت؟ همه در پاسخ گفتند:چرا ای رسول خدا.

۱- ۱) -آغل بجایی گویند که اطراف آن را دیوار کشند تا گاو و شتر و گوسفند در آنجا نگهداری کنند.

سپس فرمود:ای گروه انصار چرا شما بمن پاسخ نمیدهید؟ گفتند:چه بگوئیم؟و چه پاسخی بدهیم این منتی است که خدا و رسول بر ما دارند! فرمود:بخدا اگر میخواستید پاسخ دهید بمن می گفتید-و گفته تان هم صحیح بود-که تو نیز وقتی بنزد آمدی که آواره بودی و ما منزل بتو دادیم،و فقیر و ندار بودی و ما با بذل مال و جان با تو مواسات کردیم،و ترسان بودی ما امنیت خاطرت را فراهم کردیم،و دیگران دست از یاریت کشیده بودند و ما تو را یاری کردیم؟ در پاسخ گفتند:این نیز منتی از خدا و رسول او بود که بر ما دارند! فرمود:ای گروه انصار آیا بخاطر مختصر گیاه سبزی از مال دنیا که من خواستم بوسیلۀ آن دل مردمی را بدست آورم تا مسلمان شوند از من گله مند شدید در صورتی که من شما را بهمان بهره ای که خدا برایتان مقدّر فرمود یعنی(همان نعمت)اسلام واگذاشتم؟ ای گروه انصار آیا راضی نیستید که مردم از اینجا با گوسفند و شتر بخانه های خود باز گردند ولی شما،رسول خدا را بمنازل خود ببرید؟سوگند بآنکه جانم بدست او است اگر همۀ مردم بیک راه روند و انصار تنها براهی دیگر من همان راه انصار را پیش میگیرم،و اگر موضوع هجرت در کار نبود من خود یکی از انصار بودم،(آن گاه دست بدعا برداشته فرمود:)خدایا انصار و فرزندان انصار و فرزندان فرزندان انصار را رحمت کن.

انصار که این سخنان را شنیدند آن قدر گریستند که محاسن آنان تر شد و در پاسخ آن حضرت گفتند:ما بقسمتی که خدا و رسول بر ایمان تعیین کنند(یا با قرار گرفتن خدا و رسول در سهم خود)راضی هستیم،و دنبال این سخن پراکنده شده و بدنبال کار خود رفتند.

انس بن مالک گوید:در آن روز رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-دستور داد تا جار بزنند:کسی با زنان آبستن(از اسیران)هم بستر نشود،و با زنان غیر آبستن نیز تا خون حیض نه بینند هم بستر نشوند،و پس از این جریان فرستادگان هوازن در جعرانه بنزد آن حضرت آمده مسلمان شدند و بدنبال این جریان سخنوری از ایشان

برخاسته و عرضکرد:یا رسول اللّه در میان این زنان اسیر،خاله ها و دایه های شما(از قبیلۀ بنی اسد)هستند که کفالت تو را در کودکی بعهده داشتند،و اگر ابن ابی شمر (پادشاه شام)،و یا نعمان بن منذر(پادشاه عراق)بر ما حکومت میکردند،و آنچه را اکنون ما بدان دچار گشته ایم در آن وقت دچار آن میشدیم امید لطف و محبت آنها را نسبت بخود داشتیم و تو بهترین کفیلانی،آن گاه اشعاری نیز قرائت کرد.

رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-فرمود:کدامیک نزد شما محبوبتر است:

اسیران،یا اموال؟آنان در پاسخ گفتند:ای رسول خدا ما را میان شرف و مال مخیر ساختی و شرف نزد ما محبوبتر است و با وجود آن ما دربارۀ گوسفند و شتر سخنی بزبان نمیآوریم!رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-فرمود:اما آنچه از اسیران که در دست بنی هاشم است آنها از شما است(و من متعهد میشوم که آنها را بشما باز گردانم)و اما آنچه در دست سایر مسلمانان است من با آنها در اینباره سخن میگویم و برای آزادی آنها نیز وساطت خواهم کرد،و خودتان نیز با آنها سخن بگوئید و اسلام خود را آشکار سازید(تا مؤثرتر واقع شود)!و چون رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-نماز ظهر را خواند آنها برخاسته همان سخنان را تکرار کردند،رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-نیز (دوباره در میان مردم)فرمود:آنچه از آنها که در دست بنی هاشم هستند من آنها را باز گرداندم و آنچه در دست سایر مسلمانان است هر که خواهد از روی میل و رغبت بدون گرفتن فدیه(و پول)آنها را باز گرداند،و هر که خواهد فدیه گیرد من فدیۀ آنها را میپردازم تا آنها را باز گردانند.

بدنبال این سخن بیشتر مسلمانان حاضر شدند بدون فدیه اسیران را باز گردانند و گروه اندکی نیز فدیه گرفته و آنها را آزاد کردند،و پس از آن رسول خدا-صلی اللّه علیه- و آله-برای مالک عوف پیغام داد که اگر اسلام آورده پیش ما بیایی اموال و خاندانت را بتو باز گردانم و علاوه صد شتر هم بتو میدهم،این پیغام که بمالک رسید از طائف حرکت کرده بنزد رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-آمد و آن حضرت نیز اموال و زن و فرزند او را بوی بازگرداند و صد شتر نیز بدو داد و او را بر مسلمانان قومش امیر ساخت .

[سوره التوبه (۹): آیات ۲۸ تا ۲۹]

اشاره

یا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا إِنَّمَا اَلْمُشْرِکُونَ نَجَسٌ فَلاَ یَقْرَبُوا اَلْمَسْجِدَ اَلْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هٰذَا وَ إِنْ خِفْتُمْ عَیْلَهً فَسَوْفَ یُغْنِیکُمُ اَللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شٰاءَ إِنَّ اَللّٰهَ عَلِیمٌ حَکِیمٌ (۲۸) قٰاتِلُوا اَلَّذِینَ لاٰ یُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ لاٰ بِالْیَوْمِ اَلْآخِرِ وَ لاٰ یُحَرِّمُونَ مٰا حَرَّمَ اَللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَ لاٰ یَدِینُونَ دِینَ اَلْحَقِّ مِنَ اَلَّذِینَ أُوتُوا اَلْکِتٰابَ حَتّٰی یُعْطُوا اَلْجِزْیَهَ عَنْ یَدٍ وَ هُمْ صٰاغِرُونَ (۲۹)

ترجمه

ای کسانی که ایمان آورده اید(بدانید که)بطور تحقیق مشرکان نجس هستند، و پس از این سال دیگر نباید بمسجد الحرام نزدیک شوند،و اگر از فقر میترسید (بدانید که)بزودی خدا شما را از فضل خویش-اگر بخواهد-توانگر سازد که خدا دانا و فرزانه است(۲۸).

با آن دسته از اهل کتاب که ایمان بخدا و روز جزا ندارند،و آنچه را خدا و رسولش حرام کرده حرام ندانند،و بدین حق نمیگروند پیکار و کارزار کنید تا بدست خود با خواری و فروتنی جزیه دهند(۲۹).

ص: ۶۲

بیان آیه ۲۸

اشاره

شرح لغات

عیله:بمعنای فقر است،و ماضی آن«عال»و مضارعش«یعیل»است شاعر گفته:

و ما یدری الفقیر متی غناه

و ما یدری الغنیّ متی یعیل (۱)

تفسیر

بدنبال دستوری که خداوند در مورد جلوگیری از دوستی با مردمان مشرک صادر کرد در اینجا دستور جلوگیری آنها را از ورود بمسجد الحرام صادر فرموده و گوید:

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِکُونَ نَجَسٌ فَلا یَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرامَ بَعْدَ عامِهِمْ هذا»

یعنی آنها را از دخول مسجد الحرام منع کنید،و عطا گفته:منظور منع از دخول تمام محوطهٔ حرم است چون همهٔ حرم مسجد و قبله مسلمانان است.و منظور از سالی که در آیه بدان اشاره شده،همان سال نهم هجرت است که علی علیه السلام سورهٔ برائه را بر مردم خواند،و دنبالش فرمود:از امسال به بعد دیگر هیچ مشرکی نباید حج کند،و برخی گفته اند:منظور منع آنها است که از دخول مسجد الحرام در ایام حج و عمره بصورت سرپرستی و ولایت بر حجاج نه بطور مطلق،و از جبائی نقل شده که منظور منع دخول آنها در مسجد الحرام است بطور کلی،و منع از حضور و دخول آنها در حرم در موسم حج میباشد.

و در مورد نجاست کفار نیز اختلاف کرده اند دسته ای از فقهاء گفته اند:کافر نجس العین است،و ظاهر آیه نیز بهمین سخن دلالت کند،و گویند عمر بن عبد العزیز

۱- ۱) -یعنی شخص فقیر نداند زمان توانگریش چه وقت است،و شخص توانگر نیز نداند چه زمانی فقیر شود.

بشهرها نوشت:یهود و نصاری را از ورود بمساجد مسلمانان جلوگیری کنید،و دنبال این آیه شریفه را نوشت: «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ...» و از حسن نقل شده که گفته است:با مشرکان دست ندهید،و هر که با آنها دست دهد باید دست خود را بشوید،و این سخن موافق است با آنچه بزرگان گفته اند:هر که با کفار دست دهد و دست او تر باشد واجب است دست خود را بشوید، و اگر دستش خشك باشد آن را بدیوار بمالد،و دستهٔ دیگر گفته اند:اینکه خدا آنها را نجس خوانده برای اعتقاد و رفتار و گفتار منحرف و ناپسند آنها است،و از اینرو برای کافران ذمی ورود در مساجد را جایز دانسته اند،و تنها برای انجام عمل حج ورود بمکه را برای آنها جایز ندانسته اند.

قتاده گفته:اینکه خداوند آنها را نجس نامیده بخاطر آن است که آنها غسل جنابت نمیکنند و برای حدث وضوء نمیگیرند،و از این جهت ورود آنها بمسجد حرام است،بخاطر آنکه ورود جنب بمسجد حرام است.

«وَ إِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً»

یعنی اگر از فقر و احتیاج بترسید،و این بدانجهت بوده که میترسیدند با جلوگیری مشرکان از دخول حرم لطمهٔ بتجارت و کسب آنها بخورد.

«فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللّٰهُ...»

یعنی خدا اگر بخواهد از راه دیگری شما را بی نیاز و توانگر خواهد کرد،و از روی رحمت خویش مردم سایر شهرها را وادار کند تا خواروبار بمکه بیاورند.مقاتل گفته:پس از منع دخول مشرکین بمکه مردم نجده و صنعاء و جرش از یمن مسلمان شدند و بوسیلهٔ شتران و چهار پایان دیگر خوراکی بمکه حمل میکردند،و بدین ترتیب خداوند ترس آنان را از این ناحیه بر طرف کرد.

و برخی گفته اند:معنای آیه این است که خدا بوسیلهٔ جزیه(باج و خراجی) که از اهل کتاب میگیرید شما را توانگر سازد،و برخی گفته اند:بوسیلهٔ باران و گیاه،و دیگری گفته با غنائم جنگی.

و اینکه این موضوع را خداوند بمشیت و ارادهٔ خود معلق کرد یا بخاطر آنست

که خداونـد میـدانست برخی از آنها تا زمان فتـح کشورهای بزرگ و بـدست آوردن اموال،زنده میمانند و بدین ترتیب توانگر میشوند،و برخی تا آن زمان باقی نخواهند ماند،و یا بگفتهٔ بعضـی بخاطر آن است که مردم تشویق شوند تا برای تحصیل مال از خدای تعالی درخواست کنند و بدانند که توانگری با تلاش و کوشش تنها بدست نیاید.

«إِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ»

یعنی خدا بمصالح و تدبیر کار بندگان و بهر چیز دانا است.

«حَكِيمٌ»

و در آنچه دستور میدهد یا جلوگیری کند فرزانه و حکیم است .

ص :۶۵

بیان آیهٔ ۲۹

اشاره

شرح لغات:

دین:در اصل بمعنای اطاعت و فرمانبرداری است.

جزیه:از جزاء و کیفر است و جزیهٔ کفار چیزی است که بکیفر کفر خود بصورت مخصوصی میپردازند.

صاغرون:یعنی در حال خواری.

شأن نزول:

از مجاهد نقل شده که این آیه در وقتی نازل شد که رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-دستور جنگ با رومیان را صادر فرمود و بدنبال آن بجنگ تبوک رفتند.و برخی گفته اند اختصاص بدان جنگ ندارد و بنحو عموم نازل گشته.

تفسیر:

در این آیات خدای سبحان بیان میکند که در میان کافران کسانی هستند که با دریافت جزیه از آنان جایز است آنان را بحال خود واگذارد،و از اینرو فرماید:

«قاتِلُوا الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَ لا بِالْیَوْمِ الْآخِرِ»

یعنی آنان که بیگانگی خدا و بر انگیخته شدن در روز جزا اقرار ندارند،و این آیه دلیل بر گفتار بزرگان ما است که گفته اند:نمی شود در میان کافران کسانی باشند که نسبت بخداوند معرفت داشته باشند و اگر چه بزبان هم اقرار بوجود خدا کنند بلکه اعتقاد آنها بخدا از روی علم و دانایی نیست،زیرا آیه صراحت دارد که آن دسته از اهل کتاب که باید جزیه بپردازند بخدا و روز جزا ایمان نیاورده اند.

و در مقابل آنها که گویند:ممکن است آنها نیز معرفت بخدا داشته باشند در اینجا گفته اند:منظور از این کلام مذمت و نکوهش آنها است،زیرا آنها از نظر

بزرگی گناه همانند آن کسانی هستند که منکر خدا و روز جزا هستند،و جبائی گفته:بدانجهت بوده که آنها چیزهایی را که شایسته خدا نیست(چون فرزند و همسر و چیزهای دیگر)بخدا نسبت دهند،و این مانند آن است که خدا را نشناخته باشند.

و اینکه خداوند با بیان و اوصاف مذکوره(ایمان نداشتن بخدا،و روز جزا، و حرام ندانستن آنچه را خدا و رسول حرام کرده و نگرویدن بدین حق)آنها را معرفی کرده،و بطور اجمال نفرمود:«کافران از اهل کتاب»برای آن است که مسلمانان را بدین ترتیب بهتر بجنگ و پیکار با آنان تشویق کند،زیرا آنان صفات مذمومی را دارا هستند که موجب بیزاری جستن مسلمانان از آنها و دشمنی با ایشان است.

«وَ لاٰ یُحَرِّمُونَ مٰا حَرَّمَ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ»

مقصود از رسول در این آیه موسی و عیسی علیهما- السلام هستند و چیزی را که آنان حرام کرده و اینها حرام ندانند همان کتمان کردن صفت محمد-صلی اللّٰه علیه و آله-بوده،و برخی گفته اند:یعنی آنچه را محمد-صلی اللّٰه علیه و آله-حرام کرده،و مقصود از رسول خدا خود آن حضرت میباشد.

«وَ لاٰ یَدِینُونَ دِینَ الْحَقِّ»

برخی گفته اند:منظور از«حق»در این آیه خدای تعالی است یعنی دین خدا و عمل بدانچه در تورات آمده بود از پیروی پیغمبر ما محمد صلی اللّٰه علیه و آله،و از قتاده نقل شده که مقصود از حق خدای تعالی است،و منظور از دین،دین اسلام است-و از أبی عبیده روایت شده که مقصود آن است که اینها خدا را چون متدینین بدین اسلام اطاعت نکنند،و برخی گفته اند:یعنی به اسلام که دین حق است اعتراف نکنند.

«مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتٰابَ»

با این جمله بیان فرموده که منظور از مذکورین اهل کتاب هستند که همان یهود و نصاری باشند،و بزرگان ما فرموده اند:مجوس نیز در حکم یهود و نصاری هستند.

«حَتّٰی یُعْطُوا الْجِزْیَةَ عَنْ یَدٍ»

یعنی شخصاً جزیه را بدست خود بپردازند بی- آنکه نائبی در اینکار بگیرند،و برخی گفته اند منظور آن است که از روی قدرت و تسلطی که شما بر آنها دارید جزیه را بپردازند،و دیگری گفته است:منظور از«ید»

یعنی تسلطی که شما بر آنها دارید و منتی را که با پذیرفتن جزیه بر سر آنها میگذارید.

«وَ هُمْ صٰاغِرُونَ»

یعنی در حال خواری و مغلوبیت که آنها را به اجبار بجایگاه پرداخت جزیه ببرند و بدین ترتیب جزیه را بپردازند،و از عکرمه نقل شده:یعنی آنها در حال ایستادن جزیه بپردازند و گیرندهٔ آن در حال نشستن آن را دریافت کند .

ص :۶۸

[سوره التوبه (۹): آیات ۳۰ تا ۳۱]

اشاره

وَ قٰالَتِ اَلْيَهُودُ عُزَيْرٌ اِبْنُ اَللّٰهِ وَ قٰالَتِ اَلنَّصٰارىٰ اَلْمَسِيحُ اِبْنُ اَللّٰهِ ذٰلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوٰاهِهِمْ يُضٰاهِؤُنَ قَوْلَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قٰاتَلَهُمُ اَللّٰهُ أَنّٰى يُؤْفَكُونَ (۳۰) اِتَّخَذُوا أَحْبٰارَهُمْ وَ رُهْبٰانَهُمْ أَرْبٰاباً مِنْ دُونِ اَللّٰهِ وَ اَلْمَسِيحَ اِبْنَ مَرْيَمَ وَ مٰا أُمِرُوا إِلاّٰ لِيَعْبُدُوا إِلٰهاً وٰاحِداً لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ سُبْحٰانَهُ عَمّٰا يُشْرِكُونَ (۳۱)

ترجمه:

يهود گفتند:عزيز پسر خدا است،و نصارى گفتند:مسيح پسر خدا است،اين گفتارى است كه اينها بدهنهاى خود گويند،و(در اين گفتار)شباهت دارند بگفتار كسانى كه پيش از آن كافر بوده اند،خدايشان بكشد كه چگونه(بخدا)بهتان ميزنند (۳۰)اينان غير خدا علماء و راهبان خود و مسيح پسر مريم را خدايان خود گرفتند، با اينكه مأمور نبودند جز آنكه خداى يكتايى را كه معبودى جز او نيست پرستش كنند،منزه است خدا از آنكه شريك او پندارند.(۳۱)

بیان آیه ۳۰-۳۱

اشاره

شرح لغات

حبر:دانشمندی است که کار او زیور دادن معانی با بیانی خوش و زیبا باشد.

رهبان:جمع راهب:آن کسی را گویند که از خدا ترسان و لباس ترس و خشیت در بر داشته باشد.

تفسیر:

خدای تعالی در این آیات گفتار زشت یهود و نصاری را حکایت کند.

«وَ قالَتِ الْیَهُودُ عُزَیْرٌ ابْنُ اللّهِ»

ابن عباس گفته:گویندهٔ این سخن جمعی از یهود مانند:سلام بن مشکم و نعمان بن اوفی و شاس بن قیس و مالك بن ضیف بودند که بنزد رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-آمده و این سخن را گفتند،و عقیده داشتند که عزیز تورات را از قلب خود املاء کرد،و جبرئیل بدو تعلیم کرده بود و بدینجهت او را پسر خدا دانستند.ولی خدا این گفتار را بهمهٔ یهود نسبت داد اگر چه گویندهٔ آن همان چند تن بودند که از میان رفتند،چنانچه در مثل گویند:خوارج معتقدند که اطفال مشرکان عذاب میشوند اگر چه گویندهٔ آن دستهٔ مخصوصی از خوارجند که همان پیروان نافع بن ازرق باشند ولی این سخن را بهمهٔ خوارج نسبت دهند،و دلیل بر اینکه این سخن عقیدهٔ همهٔ یهود است آن است که چون این آیه نازل شد یهودیان انکار نکردند با اینکه در صدد بودند تا بهر نحو شده رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-را تکذیب کنند،و همین تکذیب نکردن آنها از رسول خدا-در این گفتار-و انکار نکردنشان دلیل بر اعتقاد آنها باین سخن بود.

«وَ قالَتِ النَّصاری الْمَسِیحُ ابْنُ اللّهِ ذلِکَ قَوْلُهُمْ بِأَفْواهِهِمْ»

معنای این آیه آن است که اینان این گفتار را از پیش خود بزبان اختراع کردند و گرنه در کتابی ذکر نشده

و پیامبری نگفته بود،و دلیل و برهانی بر آن نداشتند و سخن نادرستی بود،و برخی گفته اند:در جایی که لفظ«قول»با لفظ«افواه»(زبانها)با هم ذکر شد معنایش آن است که این سخن دروغ و نادرست است،مانند آیه شریفه «یَقُولُونَ بِأَفْوٰاهِهِمْ مٰا لَیْسَ فِی قُلُوبِهِمْ» (۱).

«یُضٰاهِؤُنَ»

ابن عباس گفته:یعنی(در این گفتار)شبیه هستند....و حسن گفته:یعنی موافقند...

«قَوْلَ الَّذِینَ کَفَرُوا»

ابن عباس و مجاهد و فراء گفته اند:منظور بت پرستانند در مورد پرستش لات و عزی،و برخی گفته اند:در مورد پرستش آنها فرشتگان را و سخنشان که میگفتند:فرشتگان دختران خدایند.

«مِنْ قَبْلُ»

قتاده و سدی گویند:یعنی گفتار نصاری شبیه گفتار یهود است از پیش، یعنی و نصاری گفتند:مسیح پسر خدا است چنانچه پیش از آن یهود گفتند:عزیز پسر خدا است.

و حسن گفته:خداوند کفر آنان را بکفر کافران گذشته تشبیه فرموده.

«قٰاتَلَهُمُ اللّٰهُ»

ابن عباس گفته:یعنی خدایشان لعنت کند،ابن انباری گوید:

کسی را که خدا لعنت کند بمنزلهٔ کسی است که کشته شده و نابود گشته است.

«أَنّٰی یُؤْفَکُونَ»

یعنی چگونه اینان از حق رو گردانده و بدروغ سخن گویند، و غرض این است که بچه منظور اینان بدین گفتار گرائیده اند؟.

«اِتَّخَذُوا أَحْبٰارَهُمْ»

یعنی علماء خود را «وَ رُهْبٰانَهُمْ» یعنی عابدانشان.

«أَرْبٰاباً مِنْ دُونِ اللّٰهِ»

از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت شده که فرمودند:بخدا آنان(برای احبار و رهبانان)نماز و روزه نخوانند،ولی آنها حرامی را برای آنها حلال کردند،و حلالی را حرام کردند و آنان نیز پیرویشان کردند،و از آنجا که نمیدانستند پرستش آنها را

کردند(و این است منظور از پرستش احبار و رهبانان در این آیه).

۱- ۱) -سورهٔ آل عمران آیهٔ ۱۶۷.

و ثعلبی بسند خود از عدی بن حاتم روایت کرده که گفت:بنزد رسول خدا- صلی اللّه علیه و آله-رفتم و در آن حال صلیبی از طلا بگردن داشتم،حضرت فرمود:

این بت را از گردنت بردار،من آن را از گردنم برداشتم و بنزد وی رفتم دیدم همین آیه را قرائت فرمود،من عرضکردم:ما آنان را پرستش نمیکنیم؟فرمود:آیا چنان نیست که آنان حلال خدا را حرام کرده و شما نیز حرام دانستید و حرام خدا را حلال شمرده اند و شما نیز حلال شمردید؟گفتم:چرا،فرمود:همین کار پرستش از آنها است.

«وَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ»

یعنی اینان مسیح را نیز بجز خدا معبود خود گرفتند.

«وَ مَا أُمِرُوا إِلاّ لِيَعْبُدُوا إِلهاً وٰاحِداً»

یعنی معبود یکتایی که او خدای تعالی است.

«لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ»

که پرستش جز برای او شایسته نیست و کسی جز او شایستهٔ پرستش نیست.

«سُبْحٰانَهُ عَمّٰا يُشْرِكُونَ»

منزه است او از شرک ورزی ایشان و از آنچه درباره اش گویند و سزاوار او نیست .

ص :۷۲

[سوره التوبه (۹): آیات ۳۲ تا ۳۳]

اشاره

يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِؤُا نُورَ اَللّٰهِ بِأَفْوٰاهِهِمْ وَ يَأْبَى اَللّٰهُ إِلاّٰ أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ كَرِهَ اَلْكٰافِرُونَ (۳۲) هُوَ اَلَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدىٰ وَ دِينِ اَلْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى اَلدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ اَلْمُشْرِكُونَ (۳۳)

ترجمه:

اینان میخواهند نور خدا را بدهنهای خویش خاموش کنند و خدا نمیخواهد جز آنکه نور خود را کامل(و آشکار)سازد و گرچه کافران خوش نداشته باشند(۳۲) او است(آن خدایی)که پیغمبر خود را بهدایت و دین حق فرستاد تا او را بر همهٔ دینها غالب(و پیروز)گرداند و گرچه مشرکان خوش نداشته(و مخالف)باشند.(۳۳)

ص: ۷۳

بیان آیه ۳۲-۳۳

اشاره

شرح لغات:

اطفاء:بمعنای خاموش کردن نور آتش است ولی در خاموش کردن هر روشنایی و نوری استعمال گردد.

افواه:جمع فم بمعنای دهان است،و اصل«فم»فوه بوده که چون هاء حذف شد بجای«واو»میم آمده چون میم حرف صحیح و هم شکل واو بود.

اباء:بمعنای امتناع و خودداری است،شاعر گفته: «و ان أرادوا ظلمنا أبینا» یعنی اگر بخواهند بما ستم کنند ما از آن جلوگیری میکنیم.

تفسیر:

خدای سبحان در این آیات بیان فرماید که این کافران-یهود و نصاری-میخواهند نور خدا خاموش کنند.

«یُرِیدُونَ أَنْ یُطْفِؤُا نُورَ اللّٰهِ»

بیشتر مفسران گفته اند منظور از نور خدا قرآن و اسلام است،و از جبائی نقل شده که نور خدا دلالت و برهان است.زیرا آن دو همانند نور وسیلهٔ راهنمایی هستند.

«بِأَفْوٰاهِهِمْ»

بدهنهاشان،و اینکه فرمود:بدهنهاشان بجهت آنکه خاموش کردن معمولاـ بوسیلهٔ فوت دهان انجام شود،و این تعبیر برای بیان ناتوانی قدرت و شکستن شخصیت آنان تعبیری شگفت آور است زیرا معمولا نورهای ضعیف را با دهان خاموش کنند،و فوت دهان در خاموش ساختن نورهای قوی هیچگونه مؤثر نیست (۱)«وَ یَأْبَی اللّٰهُ إِلاّٰ أَنْ یُتِمَّ نُورَهُ» یعنی خدا مانع است جز آنکه امر قرآن و اسلام را

۱- ۱) -غرض این است که این بیچارگان میخواهند نور خدا را با فوت دهان خاموش کنند، مانند کسی که بخواهد خورشید را با فوت کردن دهان خاموش سازد.

غـالب گردانـد و حجت خود را باتمام رسانـد،و اصل«اباء»بمعنای خودداری و جلوگیری کردن است،و معنای خوش نداشـتن و اکراه در آن ملحوظ نیست.زیرا در مثـل گوینـد:فلاـنی از ظلم ابـاء دارد،و معنـایش این نیست که ظلم را خوش نـدارد زیرا این موجب مـدح نیست چون قوی و ضـعیف در اینبـاره مسـاوی هسـتند و آنچه موجب مـدح است همان جلوگیری و خودداری از ظلم است.

«وَ لَوْ کَرِهَ الْکافِرُونَ»

یعنی با اکراه کافران.

«هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ»

یعنی محمد-صلی اللّه علیه و آله-را که رسالتهای خود را برای ابلاغ به امت بعهدهٔ او واگذار کرد.

«بِالْهُدیٰ»

یعنی بحجتها و دلائل و براهین.

«وَ دِینِ الْحَقِّ»

که همان اسـلام باشد،و هر آنچه اسـلام از احکام و دستورات دینی متضمن است که انجام دهنده اش مستحق ثواب است،و هر دینی جز آن باطل و موجب عتاب است.

«لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ»

یعنی تا دین اسـلام را بوسـیلهٔ حجت و غلبه بر تمام ادیان پیروز گردانـد بـدانسان که در روی زمین دینی بجای نمانـد جز آنکه مغلوب حجت اسـلام گردد،و کسی نباشد که در حجت و برهان بر مسلمانان پیروز گردد،و اما از نظر غلبهٔ ظاهری نیز چنان شد که هر دسته از مسلمانان بر ناحیه ای از نواحی مشرکان پیروز شدند کفار بنوعی مقهور آنان گشتند. (۱)

و ضحاک گفته:منظور زمان نزول عیسی بن مریم است که تمام پیروان ادیان مسلمان

۱- ۱) -منظور این است که این خبر قرآنی در خـارج محقق شـد و این خود یکی از معجزات قرآن است چون قرآن خبر داده که اسـلام بر تمام ادیان پیروز خواهـد شـد،و تا حـدودی چنین هم شد اگر چه مسـلمانان بر تمامی کشورهای مشـرکان و کفار پیروز نشدنـد ولی در هر جـا اسـلام توانست بنوعی شـرک و کفر را مقهور خود سازد،یهود را بنوعی و نصاری و مجوس را نیز بنوعی دیگر و بت پرسـتان را تا حدود زیادی مقهور خود ساخت،ولی تفاسیر دیگری که از این آیه شده و بخصوص در نظر ما

تفسیری که امام باقر(ع)از این آیه کرده اند و آن را ناظر بزمان ظهور حضرت مهدی(ع)دانسته اند دلچسب تر و بحقیقت نزدیکتر است و اللّه العالم.

شوند یا خراج و جزیه دهند.

و امام باقر علیه السلام فرمود:این جریان در زمان ظهور حضرت مهدی از آل محمد است که احدی روی زمین باقی نماند جز آنکه به نبوت محمد-صلی اللّه علیه و آله- اعتراف کند.و همین قول را سدی نیز اختیار کرده.

و کلبی گفته:دینی و آئینی در دنیا باقی نخواهد ماند جز آنکه اسلام بر آن پیروز خواهد شد و این جریان حتمی است اگر چه تا کنون بوقوع نه پیوسته ولی قیامت برپا نشود تا این جریان وقوع یابد.

مقداد بن اسود گوید:شنیدم از رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-که میفرمود:هیچ خانهٔ گلی و مویی در روی زمین بجای نماند جز آنکه کلمهٔ اسلام در آن داخل گردد، یا با عزت و یا بخواری،یا اینکه اسلام آنان را عزیز گرداند و خدا آنان را اهل این دین گرداند و در نتیجه بوسیلهٔ آن عزیز گردند،و یا خوارشان گرداند و بخواری تحت اطاعت اسلام در آیند.(اینها همه روی این است که مرجع ضمیر در لیظهره،دین حق باشد).

و از ابن عباس نقل شده که ضمیر به رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-باز گردد، یعنی خدا همهٔ ادیان را بوی تعلیم کند بدانسان که چیزی از ادیان جهان بر او پوشیده نماند.

«وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ»

یعنی اگر چه مشرکان از این دین کراهت داشته باشند ولی خداوند بر خلاف میل آنها این دین را پیروز خواهد کرد.

ص :۷۶

[سوره التوبه (۹): آیات ۳۴ تا ۳۵]

اشاره

یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا إِنَّ کَثِیراً مِنَ اَلْأَحْبٰارِ وَ اَلرُّهْبٰانِ لَیَأْکُلُونَ أَمْوٰالَ اَلنّٰاسِ بِالْبٰاطِلِ وَ یَصُدُّونَ عَنْ سَبِیلِ اَللّٰهِ وَ اَلَّذِینَ یَکْنِزُونَ اَلذَّهَبَ وَ اَلْفِضَّهَ وَ لاٰ یُنْفِقُونَهٰا فِی سَبِیلِ اَللّٰهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذٰابٍ أَلِیمٍ (۳۴) یَوْمَ یُحْمیٰ عَلَیْهٰا فِی نٰارِ جَهَنَّمَ فَتُکْویٰ بِهٰا جِبٰاهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ هٰذٰا مٰا کَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِکُمْ فَذُوقُوا مٰا کُنْتُمْ تَکْنِزُونَ (۳۵)

ترجمه

ای کسانی که ایمان آورده اید همانا بسیاری از علماء و راهبان(یهود و نصاری) مالهای مردم را بنا حق میخورند،و(مردم را)از راه خدا باز میدارند،و آنان که طلا و نقره را ذخیره و گنجینه میکنند و در راه خدا انفاق نمیکنند،آنها را بعذابی دردناک بشارت بده(۳۴)روزی که آن را در آتش جهنم گداخته و سرخ کنند،و پیشانی و پهلو و پشت آنها را بدان داغ کنند(و بدانها گفته شود)این است(کیفر)آنچه برای خود ذخیره کردید،پس بچشید(عذاب)آنچه را ذخیره کرده اید.(۳۵).

ص: ۷۷

بیان آیهٔ ۳۴-۳۵

اشاره

شرح لغات

کنز:چیزی را گویند که رویهم جمع شود.

ذهب و فضه:طلا و نقره.نفطویه گفته:«ذهب»را که ذهب گفتند بخاطر آن است که«یذهب و لا یبقی»یعنی میرود و باقی نماند،و فضه را که فضه گفتند بخاطر آن است که«تنفض ای تتفرق فلا یبقی»یعنی متفرق و پراکنده شود و بجای نماند و دنبال آن ادامه داده گوید:«و حسبک بالاسمین دلاله علی فنائهما»و همین دو نام برای آنکه تو را بفنا و نابودی آن دو راهنمایی کند کافی است.

احماء:داغ کردن و گرم کردن چیزی را گویند.و ضدّ آن تبرید است.

کیّ:چسباندن چیز داغ است بعضوی از بدن.

تفسیر:

خدای تعالی وضع حال علماء و راهبان یهود و نصاری را در این آیه بیان کرده فرماید:

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّ کَثِیراً مِنَ الْأَحْبارِ وَ الرُّهْبانِ لَیَأْکُلُونَ أَمْوالَ النّاسِ بِالْباطِلِ»

حسن و جبائی گفته اند:یعنی در قضاوت رشوه میگیرند،و خوردن مال بنا حق و باطل یعنی مالک شدن آن از راههای حرام،و چون بیشتر تملکات و تصرفات در اموال بخاطر خوردن است از اینرو تعبیر بخوردن مال بباطل شده.و برخی گفته اند:مقصود پول طعام است و خوردن پول خوراکی مانند خوردن خود آن است چنانچه شاعر گوید:

ذر الاکلین الماء لوماً فما اری

ینالون خیراً بعد اکلهم الماء (۱)

ص: ۷۸

۱- ۱) -خورندگان آب را از نظر ملامت و سرزنش واگذار که بنظر من پس از خوردن آب بخیری نخواهند رسید.

که منظور خوردن پول آب است.

«یَصُدُّونَ عَنْ سَبِیلِ اللّٰهِ»

یعنی دیگران را از پیروی دین اسلام که همان راه خدایی است که آنها را بدان دعوت کرده،و هم از پیروی کردن محمد-صلی اللّٰه علیه و آله- باز دارند.

«وَ الَّذِینَ یَکْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّهَ وَ لاٰ یُنْفِقُونَهٰا فِی سَبِیلِ اللّٰهِ»

یعنی اموال را انباشته میکنند و زکاتش را نمی پردازند،چون از رسول خدا-صلی اللّٰه علیه و آله-روایت شده که فرمود:هر مالی را که زکاتش نپردازی گنج است(و مشمول این آیه است)اگر چه آشکار و در دسترس باشد،و هر مالی که زکاتش را بپردازی گنج نیست(و مشمول این آیه نیست)اگر چه در زمین مدفون باشد.و ابن عباس و حسن و شعبی و سدّی نیز همین قول را اختیار کرده(و گفته اند:منظور از گنج مالی است که زکاتش پرداخته نشود).و جبائی گفته:اجماع مسلمانان بر همین گفتار است.

و از علی علیه السلام روایت شده که فرمود:آنچه بیش از چهار هزار(درهم یا دینار) (۱)باشد آن گنج است(و مشمول این آیه است)چه زکاتش پرداخت شده باشد و چه پرداخت نشده باشد،و کمتر از آن مقدار نفقه است.

و بیشتر مفسران معتقدند که این آیه از آیات پیشین جدا است و ناظر بمانعان زکات از این امت(و مسلمانان)میباشد،(و دربارۀ آنان نازل شده)و برخی گفته اند:

عطف بما قبل است(و منظور همان علماء و رهبانان یهود و نصاری میباشند)و بهتر آن است که بگوئیم:هر دو دسته را شامل میشود.

«فَبَشِّرْهُمْ بِعَذٰابٍ أَلِیمٍ»

یعنی آنها را بعذابی دردناك آگاه کن.و سالم بن ابی الجعد روایت کرده که چون این آیه نازل شد رسول خدا-صلی اللّٰه علیه و آله-فرمود:نابود باد طلا،نابود باد نقره،و سه بار این جمله را تکرار فرمود،این سخن بر اصحاب آن حضرت گران آمد،عمر عرضکرد:ای رسول خدا پس چه مالی(خوب است که)ما بر گیریم؟

۱- ۱) -واحد پول در روایت ذکر نشده از اینرو ما بطور تردید در میان پرانتز درهم یا دینار را ذکر کردیم.

فرمود:زبانی گویای بذکر،و دلی سپاسگزار،و همسری با ایمان که شما را بر دینتان یاری کند.

«يَوْمَ يُحْمىٰ عَلَيْها فِي نارِ جَهَنَّمَ»

یعنی گنجها یا طلا و نقره در آتش جهنم گداخته شود تا آتش گردد.

«فَتُكْوىٰ بِها»

یعنی به این گنجهای گداخته و اموالی که حق خدا را از آنها منع کردند.

«جِباهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ»

و جهت اینکه این اعضاء بالخصوص را ذکر فرمود بخاطر آنست که اینها اعضای مهم بدن هستند،و ابو ذر غفاری را رسم چنان بود که میگفت:

گنج داران را مژده ده بداغ کردن پهلو،و داغ کردن پشت تا اینکه حرارت آتش بدرونشان برسد،و بهمین جهت که ابو ذر گفته خداوند این اعضا را بالخصوص ذکر فرموده چون اعضای مذکور مجوف(و تو خالی)است(و با داغ کردن آنها بدرون سرایت کند و موجب تشدید عذاب گردد)بخلاف دست و پا.

و برخی گفته اند:جهت اختصاص این مواضع آنست که پیشانی بخاطر ظهور و آشکار بودنش محل داع نهادن و نشانه گذاری است.و پهلو محل درد است،و پشت جای اجراء حدود میباشد.

و ماوردی گفته:پیشانی جای سجده است که گنج دار حق آن را بجای نیاورده،و پهلو برابر با دل است که در عقیده اش اخلاص نداشته،و پشت جای بر داشتن بار سخت (یا گناه).

و ابو بکر وراق گفته:تخصیص این اعضاء بدانجهت است که توانگر چون فقیر را ببیند(ابتدا)رو در هم کشد و خم به ابرو آورد،و(سپس)رو بگرداند و(آن گاه) پشت بدو کند.

«هٰذا ما كَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ»

یعنی وقت داغ کردن این اعضاء یا پس از آن بدانها گویند:

این کیفر گنجینه کردن و جمع آوری مال و نپرداختن حق خدا از آن است.

«فَذُوقُوا ما كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ»

پس بچشید عذاب را بسبب اینکه اموال را جمع آوری

کردید و حق خدا را از آن دریغ داشتید،و این جملهٔ اخیر چون کلام بر آن دلالت داشت در اصل نیامده و حذف شده.

رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-فرمود:هیچ بنده ای نیست که مالی داشته باشد و زکات آن را نپردازد جز آنکه روز قیامت بصورت صفحه هایی در آید و در آتش جهنم گداخته شود و بدانها پیشانی و دو پهلو و پشت صاحبش را داغ کنند تا وقتی که خداوند میان بندگانش حکم فرماید(و از حساب خلائق فارغ گردد)در آن روزی که باندازهٔ پنجاه هزار سال است،آن گاه اگر اهل بهشت است ببهشت رود و اگر اهل دوزخ است بدوزخ.و این حدیث را مسلم در صحیح آورده.

و ثوبان از پیغمبر اکرم-صلی اللّه علیه و آله-روایت کرده که فرمود:هر که گنجی بجای گذارد روز قیامت بصورت ماری پر زهر(کشنده و خطرناک)در آید که بالای چشمانش دو خال سیاه باشد و بدنبال صاحب گنج براه افتد،چون شخص آن مار را به بیند بدو گوید:وای بر تو!کیستی؟گوید:من همان گنجی هستم که پس از خود بجای گذاردی،و هم چنان او را دنبال کند تا دستش را در دهان گیرد و در اثر آن دستش از کار بیفتد و همچنین یک یک سایر اعضای او را بدندان گیرد(و هلاکش سازد).

و ثعلبی بسند خود از ابی ذر روایت کرده که گفت:روزی رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-در سایهٔ خانهٔ کعبه بود و من بنزد آن حضرت رفتم،چون مرا دید دو بار فرمود:

بپروردگار کعبه سوگند که آنها زیانکارانند!...من از این سخن دلم اندوهگین شد و نفسم بشماره افتاد و با خود گفتم:لا بد این سخن بخاطر پیش آمدی است که دربارهٔ من اتفاق افتاده از اینرو عرض کردم:پدر و مادرم بقربانت!آنها(که فرمودی)کیانند؟فرمود:

بیشتر مردم،مگر آنهایی که مال خود را در میان بندگان خدا از این سو و آن سو و از راست و چپ و پشت سر انفاق کنند که آنها نیز اندک هستند.

و از أبی ذر روایت شده که گفت:هر که درهم و دیناری بجای گذارد روز قیامت او را با آنها داغ کنند .

[سوره التوبه (۹): آیه ۳۶]

اشاره

إِنَّ عِدَّهَ اَلشُّهُورِ عِنْدَ اَللّٰهِ اِثْنٰا عَشَرَ شَهْراً فِی کِتٰابِ اَللّٰهِ یَوْمَ خَلَقَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ مِنْهٰا أَرْبَعَهٌ حُرُمٌ ذٰلِکَ اَلدِّینُ اَلْقَیِّمُ فَلاٰ تَظْلِمُوا فِیهِنَّ أَنْفُسَکُمْ وَ قٰاتِلُوا اَلْمُشْرِکِینَ کَافَّهً کَمٰا یُقٰاتِلُونَکُمْ کَافَّهً وَ اِعْلَمُوا أَنَّ اَللّٰهَ مَعَ اَلْمُتَّقِینَ (۳۶)

ترجمه:

همانا عدد ماهها نزد خدا دوازده ماه است در کتاب خدا آن روز که آسمانها و زمین را آفرید،که از آن جمله چهار ماه آن(ماههای)حرام است،این است آئین درست و محکم،پس در این ماهها بخویشتن ستم نکنید،و همگی با مشرکان کارزار و جنگ کنید چنانچه آنها نیز متفقاً با شما کارزار کنند،و بدانید که خدا با پرهیزکاران است(۳۶).

ص :۸۲

بیان آیه ۳۶

اشاره

تفسیر:

چون خداوند در آیهٔ پیشین سرانجام اشخاصی را که بجمع آوری اموال سرگرمند و زکات و سایر حقوق واجبهٔ آن را نپردازند ذکر فرمود،مقتضی بود که از امثال اینگونه ظلمهای بنفس و خویشتن-که یکی همین ظلم در ماههای حرام است- نهی فرماید و از اینرو فرمود:

«إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللّٰهِ اثْنٰا عَشَرَ شَهْراً»

یعنی عدد ماههای سال در حکم خدا و تقدیر او دوازده ماه است،و اینکه خداوند مسلمانان را ملزم ساخته تا سال خود را روی دوازده ماه قرار دهند برای آن است که سال آنها با گردش ماههای هلالی موافق باشد نه روی آنچه اهل کتاب برای خویش معین کرده بودند.

«فِی کِتٰابِ اللّٰهِ»

یعنی در آنچه خداوند در لوح محفوظ نوشته است،و هم چنین در آن کتابهایی که بر پیغمبرانش نازل فرموده،و برخی گفته اند:یعنی در قرآن،و برخی چون ابو مسلم گفته اند:یعنی در حکم خدا و قضا و تقدیر او.

«یَوْمَ خَلَقَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ»

و این کلام خدای تعالی بدان خاطر است که در آن روزی که خدا آسمانها و زمین را آفرید خورشید و ماه را نیز در آنها بجریان انداخت،و با جریان آنها روز و ماه پیدا شد،(پس از آن روز این برنامه پی ریزی شد).

«مِنْهٰا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ»

یعنی از این دوازده ماه چهار ماه آن حرام است که سه تای آنها پشت سر هم است یعنی ماه ذی قعده و ذی حجه و محرم،و یکی جدا است که ماه رجب باشد.و معنای حرام بودن این چهار ماه آنست که دریدن پردهٔ محرمات در این ماهها خیلی بزرگتر از ماههای دیگر است،و مردم عرب در قدیم این چهار ماه را بزرگ میشمردند تا بدانجا که اگر کسی قاتل پدر خود را دیدار میکرد بدو کاری نداشت و

آزاری بـدو نمیرسانیـد،و اینکه خداونـد در میان دوازده ماه حرمت برخی را بزرگتر از دیگری قرار داد بخاطر مصالحی بود که در جلوگیری از ظلـم در آنهـا وجـود داشـت،و چه بسـا همین جلوگیری از ظلم در این ماههـا منجر بـترک ظلم در دورهٔ سـال میگشت، و نائرهٔ جنگ یکسـره خاموش میشد، و آن حمیت و تعصب در این فرصت موقت شکسـته میشد،و معلوم است که هر چیزی بمانند خود متمایل است،(یعنی خود داری از جنگ و انتقام در این ماهها در ماههای بعد نیز تأثیر میکرد) (۱).

«ذٰلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ»

یعنی این حساب مستقیم و درست است،نه آنچه را عرب از«نسیء» (۲) انجام میدهنـد.(و اینکه دین را بحساب معنی کردیم بـدانجهت است که) در مثل گویند:«الکیّس من دان نفسه»(زیرک آن کسـی است که حساب خود را برسد) و اینکه حساب را دین نامیده اند بخاطر آن است که پای بند بودن بحساب و مراعات آن لازم است چنانچه الزام بدین و عبادت لازم است.

و کلبی گفته:معنای آیه این است که:حکم مستقیم حق این است.

و برخی گفته اند:یعنی دین همین است پس بدان گردن بنه،که بر تو لازم است.

«فَلاٰ تَظْلِمُوا فِیهِنَّ»

ابن عبـاس گفته:یعنی در همـهٔ این دوازده ماه(بخود ظلم نکنیـد)،و قتاده و فراء گفته انـد:یعنی در خصوص این چهار ماه،و فراء برای گفتهٔ خود چنین استدلال کرده و گفته است:اگر منظور همهٔ دوازده ماه بود بجای«فیهنّ»

۱- ۱) -در اینجا مرحوم طبرسی(ره)برای وجه تسمیهٔ ماههای قمری وجوهی ذکر کرده که چون برای پارسی زبانان چنـدان قابل اسـتفاده نبود و گذشـته خیلی از آنها نیز از خدشه و ایراد خالی نبود از ذکر آن خود داری شد،چنانچه همین سخنی را هم کـه دربـارهٔ علت حرمت قتـال در این چهـار مـاه ذکر فرمـوده خـالی از ایراد نیست،چـون ممکن است کسـی بعکس این کلاـم بگویـد:معمولاـ در جنگهـا اعلاـن آتش بس،موجب تجدیـد قوای طرفین جنگ میگردد،و همیشه چنان نیست که تعطیل جنگ میان دو دسته در یک مدت موقتی موجب مصالحه و ترک جنگ همیشگی گردد

۲- ۲) -معنای«نسیء»در تفسیر آیهٔ بعدی ذکر خواهد شد.

«فیها» گفته بود. (۱)

«أَنْفُسَکُمْ»

یعنی با ترک دستورهای خدا،و دست زدن به نهیهای او(بخود ستم نکنید)و بنا بگفتهٔ ابن عباس اگر بگوئیم ضمیر بهمهٔ ماههای دوازده گانه باز گردد آیه در مقام نهی از ظلم و ستم در تمام دوران عمر است،و اگر ضمیر بماههای حرام بالخصوص برگردد فائدهٔ اختصاص بماههای مذکور و منظور آن است که اطاعت در این ماهها ثوابی بیشتر و گناه نیز عقاب زیادتری دارد،چنانچه در هر وقت شریف و مکان مقدسی حکم خدا اینچنین است(که شرافت زمان و مکان موجب تشدید ثواب و عقاب گردد).

«وَ قاتِلُوا الْمُشْرِکِینَ کَافَّةً»

یعنی همگی شما در حالی که با هم مؤتلف باشید و اختلافی نداشته باشید کارزار کنید.

«کَما یُقاتِلُونَکُمْ کَافَّةً»

چنانچه آنها نیز همگی با شما کارزار کنند.و این معنی روی آن است که از نظر اعراب لفظ«کافه»در(جملهٔ اولی)حال مسلمانان باشد، ولی اگر آن را حال مشرکین گرفتیم معنی چنین میشود:با همهٔ مشرکین کارزار کنید(چه ذمی و چه غیر ذمی)و عهد و پیمانی از آنها نپذیرید جز آن دسته از اهل جزیه(و خراج پردازانی)که جزیهٔ خود را از روی خواری(چنانچه در چند آیه پیش از این گذشت) پرداخته باشند.ولی معنای ظاهر همان معنای نخست است.

و أصمّ گفته:معنای آیه این است که پشت در پشت(و نسلا بعد نسل)با آنها کار زار کنید چنانچه آنها با شما اینگونه کار زار کنند.

«وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ مَعَ الْمُتَّقِینَ»

یعنی بوسیلهٔ نصرت و یاری.

و این آیه دلیل است بر اینکه اعتبار در سالها بماههای قمری است،و احکام شرعیه نیز روی ماههای قمری است نه ماههای شمسی،بخاطر مصالحی که خدای سبحان برای تشریع آن دانسته و دیگر بدانجهت که شناختن ماههای قمری برای خاص و عام آسان است.

۱- ۱) -یعنی ضمیر جمع قله را چون ضمائر جمع مؤنث«هن»آورند،و ضمیر جمع کثره را چون ضمیر مفرد مؤنث«ها»آورند،و بعبارت دیگر قاعده آنست که چون عدد از سه تا ده باشد ضمیر آن را«هن»میآورند،و چون از عدد ده تجاوز کرد ضمیر را مفرد مؤنث«ها»میآورند.

[سوره التوبه (۹): آیه ۳۷]

اشاره

إِنَّمَا اَلنَّسِیءُ زِیادَةٌ فِی اَلْکُفْرِ یُضَلُّ بِهِ اَلَّذِینَ کَفَرُوا یُحِلُّونَهُ عاماً وَ یُحَرِّمُونَهُ عاماً لِیُواطِؤُا عِدَّةَ ما حَرَّمَ اَللّٰهُ فَیُحِلُّوا ما حَرَّمَ اَللّٰهُ زُیِّنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمالِهِمْ وَ اَللّٰهُ لاٰ یَهْدِی اَلْقَوْمَ اَلْکافِرِینَ (۳۷)

ترجمه:

تأخیر ماه حرام(از ترتیب معین)افزودن در کفر است،و آنان که کافر شدند بدان گمراه گردند،سالی ماه حرام را حلال کنند،و سالی آن را حرام کنند تا با شمارهٔ ماههایی که خدا حرام کرده برابر شوند،و از اینرو آنچه را خدا حرام کرده حلال کنند،کارهای بدشان برای اینها آراسته شده،و خدا مردم کافر را هدایت نمیکند.(۳۷)

ص: ۸۶

بیان آیه ۳۷

اشاره

شرح لغات:

نسیء:تأخیر انداختن.عرب گوید:«نسأت الإبل عن الحوض»یعنی آن را از حوض عقب راندم.

لیواطئوا:یعنی تا موافق در آیند.و مواطاه بمعنای موافقت است،گویند:

« واطأ فی الشعر»یعنی دو شعر را بیک قافیهٔ موافق با هم گفت.

تفسیر:

چون خدای سبحان در آیهٔ پیشین سال و ماه را بیان فرمود،در این آیه موضوع «نسیء»را که مردم جاهلیت انجام میدادند تذکر داده و فرماید:

«إِنَّمَا النَّسِیءُ زِیٰادَهٌ فِی الْکُفْرِ»

یعنی تأخیر انداختن ماههای حرام از آن ترتیبی که خدای تعالی برای آنها مقرر فرموده،و عرب را رسم این بود که ماههای چهارگانه را (که در آیهٔ پیشین نام بردیم)ماههای حرام میدانستند(و در آنها جنگ و کار زار نمی کردند) و این رسم و شیوه از دین ابراهیم و اسماعیل بدانها رسیده بود،و چون آنها اهل غارت و جنگ بودند گاهی بر آنها سخت و گران بود که سه ماه متوالی صبر کنند،و در این سه ماه جنگی نکنند،در اینرو حرمت جنگ ماه محرم را بماه صفر میأنداختند و ماه صفر را ماه حرام میگرفتند و محرم را جزء ماههای حلال بشمار آورده و دست بجنگ و غارت میزدند،و چند سالی چنین میکردند آن گاه دوباره حرمت را بماه محرم باز میگرداندند،و البته اینکار را جز در ذی حجه انجام نمیدادند، (۱)ابن عباس گفته:معنای گفتار خدای تعالی:«زیاده فی الکفر»همان است که اینان حرام خدا را حلال کرده بودند و حلال خدا را حرام.

فراء گفته:و شخصی که اینکار را انجام میداد مردی از کنانه بود بنام نعیم بن ثعلبه،

۱- ۱) -یعنی در موسم اجتماع حاجیان در مکه که همان ماه ذیحجه بود اینکار را میکردند.

و او رئیس حاجیان بود،وی میگفت:منم که مورد نکوهش قرار نگیرم و نومید نگردم و حکمم را کسی ردّ نکند؟حاجیان در پاسخش میگفتند:آری تو اینچنین هستی اکنون یک ماه را برای ما تأخیر بینداز و حرمت ماه محرم را بماه صفر بیانداز و محرم را برای ما حلال کن،و او نیز چنین میکرد،و پس از ظهور اسلام نیز کسی که این کار را میکرد:جناده بن عوف بن امیهٔ کنانی بود.

ابن عباس گفته:نخستین کسی که این بنا را گذارد عمرو بن لحی بن قمعه بن خندف بود،و ابو مسلم گفته:مردی از بنی کنانه بنام قلمس بود که میگفت:من امسال محرم را صفر قرار میدهم و در این سال دو ماه صفر داریم و بجای آن سال آینده ماه صفر را محرم قرار داده و دو ماه محرم میگیریم،و شاعر بنی کنانه گفته:«و منا ناسئ الشهد القلمس»یعنی قلمس که ماه را بعقب میانداخت از ما قبیله بوده است.و کمیت نیز گوید:

و نحن الناسئون علی معدّ

شهور الحل نجعلها حراما (۱)

و مجاهد گفته:مشرکان چنان بودند که هر دو سال در یک ماه حج بجا میآوردند، دو سال در ماه ذی حجه،و دو سال در محرم و دو سال در صفر و همچنین در ماههای دیگر (۲)،تا سال قبل از حجه الوداع حج آنها در ماه ذی قعده انجام شد و سال بعد که رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-بحجه الوداع رفت حج در ماه ذی حجه انجام گردید و از اینرو رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-در خطبه ای که ایراد کرد فرمود:هان(ای مردم) بدانید که زمان مانند روزی که خدا آسمانها و زمین را آفرید باز گردد،سال دوازده ماه است که چهار ماه آن ماههای حرام است،و این چهار ماه،سه ماهش پشت سر هم یعنی ذی قعده و ذی حجه و محرم است،و یک ماه هم رجب«مضر»که میان ماه جمادی و شعبان است و مقصود آن حضرت علیه السلام این بود که ماههای حرام بهمان وضع سابق خود

ص :۸۸

۱- ۱) -مائیم که ماههای حلال را بر قبیله معد بتاخیر انداخته و حرامش میکردیم.

۲- ۲) -یعنی چون میخواستند سال قمری را با شمسی منطبق سازند و حج را در فصول مناسب از نظر هوا از روی ماههای شمسی انجام دهند قهراً اینطور میشد که در هر دو سال حج در یک ماه انجام میشد،دو سال در ذیحجه،دو سال در محرم و همچنین.

باز میگردد و حج باید در همان ماه ذی حجه انجام شود،و«نسیء»را بدین ترتیب باطل فرمود. (۱)

«يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا»

یعنی با این«نسیء»آنان که کفر ورزیدند گمراه شوند،و برخی«یضل»-بکسر ضاد-خوانده اند و روی آن قرائت معنا چنین میشود که اینها با اینکار دیگران را گمراه میکنند،و گمراه ساختن آنها باین بود که اینکار را میکردند تا ماههای حرامی را که خدا جنگ در آنها را حرام کرده بود و حج را در قسمتی از آن ماهها واجب فرموده بود حلال کنند،و در نتیجه ترک حج را در آن وقتی که خدا واجب کرده بود حلال

ص: ۸۹

۱- ۱) -و خلاصه سخن این شد که در معنای نسیء دو وجه گفته شده:یکی آنکه«نسیء»یعنی تأخیر انداختن ماه حرام،بدین ترتیب که سال را همان دوازده ماه قمری میگرفتند و چون روی ماههای قمری سه ماه متوالی ماههای حرام بود و اعراب نیز اهل جنگ و غارت بودند بر آنها سخت بود که سه ماه متوالی دست از جنگ و غارت بکشند،بخاطر فقر و بیچارگی که داشتند و اینکار گاهی منجر بهلاکت و نابودی آنها میشد از اینرو در صدد چاره بر آمده و گاهی حرمت ماه محرم را-که ماه سوم بود-بماه صفر میأنداختند و ماه محرم شروع بجنگ و غارت میکردند و ماه صفر را ماه محرم میگرفتند و دست از جنگ می کشیدند،و روی این تفسیر اینها ماهها را همان ماههای قمری میگرفتند لکن حکم برخی از آنها را که حرمت قتال بود جابجا میکردند. و تفسیر دومی که مجاهد و برخی دیگر کرده اند روی این است که میخواسته اند سال قمری را بسال شمسی منطبق سازند و حج را در فصل معینی را که هوا مناسب باشد انجام دهند و چون سال قمری با سال شمسی معمولا ده روز تفاوت دارد از اینرو در هر سه سال یک ماه تفاوت میکرد در سال سوم یک ماه زیاد میکردند و آن را سیزده ماه میگرفتند و روی این حساب مبدء سال سوم اول ماه صفر میشد ولی آن را محرم مینامیدند،و حج را قهراً در همان ماه محرم حقیقی انجام میدادند،و با گذشتن دو سال،حج در ماه صفر قرار میگرفت و همچنین تا یک دور تمام بگردد،و روی این تفسیر،آنها برای آنکه سال قمری را با شمسی منطبق سازند ماهها را جابجا میکردند نه آنکه حکم را جابجا کنند. و مؤلف بطور اجمال هر دو تفسیر را نقل کرده و بطور واضح معلوم نیست کدام را اختیار فرموده،زیرا از آغاز کلام او ظاهر میشود که تفسیر اول را اختیار کرده،ولی از کلامی که در تفسیر دنبالۀ آیه یعنی جملۀ«لیضل به الذین کفروا»در توضیح قرائت«یضل»-بضم یاء-ذکر کرده چنین بر میآید که تفسیر دوم را اختیار فرموده و اللّه العالم.

میدانستند،و در وقتی که واجب نبود آن را واجب میدانستند و بدین ترتیب مردم با پیروی کردن از آنها گمراه میشدند.

«یُحِلُّونَهُ عاماً وَ یُحَرِّمُونَهُ عاماً»

یعنی هنگامی که بجنگ و کارزار نیازمند میشوند ماه حرام را حلال میکنند،و ماه حلال را حرام میسازند و میگویند:ماهی،بماه دیگر،و چون نیازمند نیستند اینکار را نمیکنند.

«لِیُوٰاطِؤُا عِدَّةَ مٰا حَرَّمَ اللّٰهُ»

یعنی اینها یک ماه از ماههای حرام را که حلال میکنند بجای آن یک ماه حلال را حرام میکنند و بالعکس تا اینکه ماهها در عدد موافقت داشته باشد.

«زُیِّنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمٰالِهِمْ»

یعنی نفسشان اینکار را برای آنها آراسته و زینت داده، و حسن گفته:یعنی شیطان برای ایشان آن را آراسته،و برخی گفته اند:یعنی خودشان از روی هوای نفس خود اینکار را زیبا دانسته اند.

«وَ اللّٰهُ لاٰ یَهْدِی الْقَوْمَ الْکٰافِرِینَ»

تفسیر آن گذشت .

ص: ۹۰

[سوره التوبه (۹): آیات ۳۸ تا ۳۹]

اشاره

یا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا ما لَکُمْ إِذا قِیلَ لَکُمُ اِنْفِرُوا فِی سَبِیلِ اَللّهِ اِثّاقَلْتُمْ إِلَی اَلْأَرْضِ أَ رَضِیتُمْ بِالْحَیاهِ اَلدُّنْیا مِنَ اَلْآخِرَهِ فَما مَتاعُ اَلْحَیاهِ
اَلدُّنْیا فِی اَلْآخِرَهِ إِلاّ قَلِیلٌ (۳۸) إِلاّ تَنْفِرُوا یُعَذِّبْکُمْ عَذاباً أَلِیماً وَ یَسْتَبْدِلْ قَوْماً غَیْرَکُمْ وَ لا تَضُرُّوهُ شَیْئاً وَ اَللّهُ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ
(۳۹)

ترجمه

ای کسانی که ایمان آورده اید شما را چه شده که چون بشما گفته شود:در راه خدا(برای جهاد)بیرون شوید بزمین سنگینی میکنید(و بدان می چسبید)آیا بجای (زندگانی ابدی)آخرت به زندگی(دو روزهٔ)دنیا راضی شده اید!(با اینکه)متاع زندگی دنیا در(برابر)آخرت جز اندکی نیست.(۳۸)اگر بیرون نروید خداوند شما را بعذابی دردناک عذاب کند و گروه دیگری(که پا بر جای در جنگ باشند)بجای شما آورد،و شما(با این تخلف از جهاد)بدو زیان نرسانید،و خدا بر هر چیز توانا است.(۳۹)

ص: ۹۱

بیان آیه ۳۸-۳۹

اشاره

شأن نزول

گفته اند:چون رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-از جنگ طائف بازگشت دستور جنگ با رومیان را صادر فرمود،و این جریان هنگام رسیدن میوه ها بود از اینرو مسلمانان دوست داشتند در خانه نزد اموال خود بمانند و خروج بسوی جنگ برای آنها سخت و دشوار بود،و رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-کمتر شده بود که بخواهد بجنگی برود و بطور صریح و آشکار مقصد خود را اظهار کند جز در این جنگ که بخاطر دوری راه و زیادی دشمن مقصد را آشکارا گفت تا مردم آمادگی بهتری پیدا کنند،و چون خدای سبحان سنگینی مردم را از رفتن به این سفر میدانست این آیه را نازل فرمود.

شرح لغات

نفر:خارج شدن برای کاری است.

تثاقل:اظهار ثقل و سنگینی نفس است،مثل«تباطؤ»و ضدّ آن تسرع(شتاب کردن)است.

متاع:بهره بردن بدانچه برای حواس ظاهر باشد،و از همین باب است این جمله که گویند:«تمتع بالریاض و المناظر الحسان»بدیدن باغها و مناظر زیبا بهره مند شو.

و از روی تشبیه بهر چیزی که ارزش پولی داشته باشد متاع گویند.

استبدال:چیزی را-با درخواست طرف-بجای چیز دیگری نهادن.

تفسیر:

خدای سبحان در این آیات مؤمنان را در سنگینی کردن از جهاد نکوهش فرماید:

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا مَا لَکُمْ إِذَا قِیلَ لَکُمُ»

یعنی چون رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله- شما را بخواند و بگوید:

«انْفِرُوا فِی سَبِیلِ اللّٰهِ»

یعنی برای جهاد با مشرکان بیرون شوید.و بگفتهٔ حسن و مجاهد منظور در اینجا غزوهٔ تبوک است.

«اِثّاقَلْتُمْ إِلَی الْأَرْضِ»

یعنی سنگینی میکنید و بماندن روی زمینی که بر آن قرار دارید متمایل میشوید،جبائی گفته:این کندی کردن(در خروج برای جنگ) مخصوص بدسته ای از مؤمنان بود چون تمامی آنها از رفتن جهاد سنگینی نمیکردند.و باصطلاح این کلام عامی است که خاص از آن اراده شده.

«أَ رَضِیتُمْ بِالْحَیٰاةِ الدُّنْیٰا مِنَ الْآخِرَةِ»

این استفهام انکاری است،و معنایش آن است که آیا زندگی دنیای ناپایدار را بر زندگی آخرت پایدار و نعمت جاویدان ترجیح داده اید؟ «فَمٰا مَتٰاعُ الْحَیٰاةِ الدُّنْیٰا فِی الْآخِرَةِ إِلاّٰ قَلِیلٌ» یعنی بهره های دنیا و فوائد آن در برابر بهره های آخرت جز اندکی نیست،زیرا این دنیا ناپایدار است و آنجا سرایی است پایدار و جاویدان،و بدنبال این کلام خدای تعالی تهدید فرموده که گوید:

«إِلاّٰ تَنْفِرُوا یُعَذِّبْکُمْ عَذٰاباً أَلِیماً»

یعنی اگر برای جهادی که پیامبر،شما را بدان دعوت کرده بیرون نروید و تقاعد ورزید،خداوند شما را بعذاب دردناک الم انگیزی در آخرت عذاب خواهد کرد،و برخی گفته اند:بعذاب دردناکی در دنیا عذاب خواهد کرد.

«وَ یَسْتَبْدِلْ قَوْماً غَیْرَکُمْ»

و بجای شما مردم دیگری را که در جهاد تخلف نکنند خواهد آورد،سعید بن جبیر گفته:منظور از آنها مردم فارس هستند،و ابو روق گفته:

منظور اهل یمن میباشند،و جبائی گفته:منظور مردمانی هستند که پس از این آیه مسلمان شدند.

«وَ لاٰ تَضُرُّوهُ شَیْئاً»

حسن و ابو علی گفته اند:یعنی و با این تقاعد و تخلف از جهاد بخدا زیانی نزنید چون خداوند غنیّ بالذات است و بچیزی نیاز ندارد.

و برخی گفته اند:مرجع ضمیر رسول خدا-صلی اللّٰه علیه و آله-است یعنی به پیغمبر زیانی نرسانید زیرا خدا او را از همهٔ مردم محافظت کرده و بوسیلهٔ فرشتگان یا مردم

با ایمان دیگری او را یاری خواهد کرد.

«وَ اللّٰهُ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ»

و خدا بر هر چیز توانا است،و می تواند بجای شما مردم دیگری را بیاورد،و هم چنین بر هر کار دیگری قدرت دارد،زجاج گفته:این سخن تهدید سختی برای تخلف از جهاد میباشد .

ص :۹۴

[سوره التوبه (۹): آیه ۴۰]

اشاره

إِلاّـ تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اَللّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ اَلَّذِينَ كَفَرُوا ثانِيَ اِثْنَيْنِ إِذْ هُما فِي اَلْغارِ إِذْ يَقُولُ لِصاحِبِهِ لا تَحْزَنْ إِنَّ اَللّهَ مَعَنا فَأَنْزَلَ اَللّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَ أَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْها وَ جَعَلَ كَلِمَةَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا اَلسُّفْلى وَ كَلِمَةُ اَللّهِ هِيَ اَلْعُلْيا وَ اَللّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۴۰)

ترجمه

اگر شما یاریش نکنید(بدانید که)خدا او را یاری کرد در آن وقت که کافران او را(از مکه)بیرون کردند،(وقتی که)دومین نفر از آن دو بود که هر دو در غار بودند،و بهمراه خود میگفت:نترس که خدا با ما است،و خدا آرامش خویش را بر او نازل فرمود و بسپاهیانی که شما نمیدیدید نیرومندش کرد،و کلمهٔ مردمان کافر را پست و زبون گردانید و کلمهٔ خدا والا است،و خدا نیرومند و فرزانه است(۴۰).

ص :۹۵

بیان آیه ۴۰

اشاره

تفسیر

در این آیه خدای سبحان بمردم گوشزد کند که اگر شما دست از یاری پیمبر او بکشید زیانی باو نرسد چنانچه وقتی آن حضرت در مکه بود و کافران قصد کشتن او کردند کمی یاران بدو زیانی نرساند و خدا عهده دار یاری او شد.

«إِلاّٰ تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللّٰهُ»

معنای این جمله این است که اگر شما پیغمبر-صلی اللّه علیه و آله-را در جنگ با دشمنان یاری نمیکنید خدا او را یاری کرده.

«إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا»

هنگامی که کافران او را از مکه بیرون کردند و او بسوی مدینه رهسپار شد.

«ثٰانِيَ اثْنَيْنِ»

یعنی او و ابو بکر.

«إِذْ هُمٰا فِي الْغٰارِ»

هنگامی که آن دو در غار بودند و شخص سومی با آن دو نبود و او یکی از دو نفر بود،و معنای آیه این است که خدا او را در وقتی که جز ابو بکر هیچکس با او نبود یاریش کرد،و منظور از این غار،غار ثور است،و ثور نام کوهی است در مکه.

«إِذْ يَقُولُ لِصٰاحِبِهِ»

هنگامی که پیغمبر به ابو بکر گفت:

«لاٰ تَحْزَنْ إِنَّ اللّٰهَ مَعَنٰا»

یعنی نترس که خدا بوضع ما مطلع و بحال ما آگاه است، و او ما را نگهداشته و یاری میکند.

زهری گفته:هنگامی که رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-با ابو بکر داخل غار شدند خداوند یک جفت کبوتر فرستاد تا بر در غار تخم گذاردند، و عنکبوت را مأمور کرد تا بر آنجا تاری تنید،و چون سراقه بن مالک بجستجوی آن دو آمد و تخم کبوتران و تار عنکبوت را مشاهده کرد،گفت:اگر کسی داخل این غار شده بود این تخمها شکسته شده بود و تار عنکبوت از هم گسیخته بود،و بهمین جهت از آنجا گذشت.

رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-نیز دعا کرده گفت:خدایا چشمشان را کور کن،و در اثر همان دعا نتوانستند داخل غار گردند و شروع بگردش اطراف غار کردند،در آن حال ابو بکر گفت:اگر اینها بپاهای خود نگاه کرده بودند ما را میدیدند.

و علی بن ابراهیم بن هاشم روایت کرده که همراه آنها مردی از قبیلۀ خزاعه بود که نامش ابو کرز بود،وی هم چنان رد پای رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-را گرفته بود و پیش میآمد تا چون بدر غار رسید بمشرکین گفت:این جای پای محمد است و بخدا همانند جای پایی است که در مقام(ابراهیم)است.و این دیگر جای پای ابی قحافه و یا پسر او است،و این دو از این نقطه نگذشته اند،یا اینکه بآسمان بالا رفته و یا در زمین فرو رفته اند،در همین حال سواری از فرشتگان بصورت انسانی حاضر شد و بر در غار ایستاده بدانها گفت:او را در این کوه ها و درّه ها جستجو کنید که در این جا نیست،و عنکبوت بر در غار تار تنیده بود.و در آن حال مردی از قریش بر در غار نشست و بول کرد، ابو بکر گفت:ای رسول خدا اینها ما را دیدند؟حضرت فرمود:اگر ما را دیده بودند با عورت باز روبروی ما نمیآمدند.

«فَأَنْزَلَ اللّٰهُ سَکِینَتَهُ عَلَیْهِ»

یعنی بر محمد-صلی اللّه علیه و آله-زجاج گفته:یعنی آرامش خاطری بر دل او انداخت که از آن دانست مشرکین بدو دسترسی پیدا نخواهند کرد.

«وَ أَیَّدَهُ»

و او را نیرو داد و یاری کرد «بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهٰا» زجاج گفته:یعنی بفرشتگانی که در روی کفار و دیدگانشان در آمده و مانع شدند که آنها رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله- را ببینند.

و ابن عباس گفته:یعنی بفرشتگانی او را نیرومند ساخت که آنها برای نجات آن حضرت دعا کردند.و مجاهد و کلبی گفته اند:معنایش آن است که خداوند او را بفرشتگان بدر کمک کرد،و بدو در همانوقت که در غار بود خبر داد که نقشۀ دشمنان را از او بگرداند،و در جنگ بدر نصرت خود را برای آن حضرت آشکار ساخت.

و برخی گفته اند:ضمیر در«علیه»به ابی بکر برمیگردد(یعنی خدا آرامش خود را بر ابی بکر نازل فرمود).

ولی این سخن بعید است زیرا همهٔ مفسرین گفته اند:ضمائر پیش از این جمله و بعد از آن همگی برسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-بر میگردد مانند ضمیر در جملهٔ «إِلّاٰ- تَنْصُرُوهُ» و جملهٔ «فَقَدْ نَصَرَهُ اللّٰهُ» و جملهٔ «إِذْ أَخْرَجَهُ» و جملهٔ «لِصٰاحِبِهِ» و هم چنین در ما بعد آن در جملهٔ «وَ أَيَّدَهُ» و با این ترتیب چگونه ممکن است در این میان تنها ضمیر در جملهٔ «فَأَنْزَلَ اللّٰهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ» به ابی بکر بر گردد.

گذشته از اینکه در همین سوره خداوند(در داستان جنگ حنین)فرموده:

«ثُمَّ أَنْزَلَ اللّٰهُ سَكِينَتَهُ عَلىٰ رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ...» و در سورهٔ فتح فرماید: «فَأَنْزَلَ اللّٰهُ سَكِينَتَهُ عَلىٰ رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» (۱)(که در این دو جا تصریح فرموده که«سکینه»و آرامش برسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-نازل گشت،و این آیه نیز از نظر سیاق با آنها در معنا متحد است).و شیعیان در تخصیص«سکینه»به پیغمبر-صلی اللّه علیه و آله-در این آیه سخنی گفته اند که ما چون نخواستیم مورد سوء ظن(و اتهام به اعمال تعصب)قرار گیریم از اینجهت از نقل آن خودداری کردیم.

«وَ جَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلىٰ»

یعنی خدای سبحان کلمه(و دعوای)آنان را پست و بیمقدار کرد،و منظور این است که تهدیدات آنها و ارعابی را که از پیغمبر-صلی اللّه علیه و آله-کرده بودند پست کرد،و آن را با نصرت آن حضرت بر ایشان باطل فرمود،و از این منظور بدین سخن تعبیر کرد.

«وَ كَلِمَةُ اللّٰهِ هِيَ الْعُلْيٰا»

یعنی کلمهٔ خدا والا و منصور است بی آنکه کسی آن را والایی مقام داده باشد،زیرا ممکن نیست که کلمهٔ خدا مردم را بر خلاف حکمت دعوت کند و برخی گفته اند:کلمهٔ کافران کلمهٔ شرک است،و کلمهٔ خدا کلمهٔ توحید و گفتار، «لا اله الا اللّه»است،و معنای پست ساختن کلمهٔ کافران آن است که آنان را زبون و پست کرد،و کلمهٔ خدا را برتری داد یعنی اسلام و مسلمین را عزت بخشید.

«وَ اللّٰهُ عَزِيزٌ»

یعنی در انتقام گرفتن از اهل شرک و«حکیم»است در تدبیر کارها.

۱- ۱) -سوره فتح آیهٔ ۲۶

[سوره التوبه (۹): آیات ۴۱ تا ۴۳]

اشاره

اِنْفِرُوا خِفافاً وَ ثِقالاً وَ جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فِی سَبِیلِ اَللّٰهِ ذٰلِكُمْ خَیْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۴۱) لَوْ كانَ عَرَضاً قَرِیباً وَ سَفَراً قاصِداً لاَتَّبَعُوكَ وَ لٰكِنْ بَعُدَتْ عَلَیْهِمُ اَلشُّقَّةُ وَ سَیَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ لَوِ اِسْتَطَعْنا لَخَرَجْنا مَعَكُمْ یُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ وَ اَللّٰهُ یَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ (۴۲) عَفَا اَللّٰهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتّٰی یَتَبَیَّنَ لَكَ اَلَّذِینَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمَ اَلْكاذِبِینَ (۴۳)

ترجمه

سبکبار باشید یا سنگین بار(در هر حال برای جهاد با مشرکان)بیرون روید، و در راه خدا با مال و جان خویش جهاد کنید که این برای شما بهتر است اگر بدانید (۴۱)اگر بهره ای نزدیک و سفری کوتاه بود پیروی تو را میکردند(و بی چون و چرا همراهت میآمدند)ولی این مسافت بنظرشان دور آمد،و بزودی(آنان که بجهاد حاضر نشدند)برای تو بخدا سوگند میخورند که ما اگر میدانستیم با شما بیرون میشدیم،اینان(با اینکار)خود را بهلاکت(و نابودی)میاندازند،و خدا میداند که آنها دروغ میگویند(۴۲)خدا از تو بگذرد چرا پیش از آنکه راستگویان بر تو آشکار شوند و دروغگویان را بشناسی به آنها اجازه(تخلف از جنگ را)دادی(۴۳)؟

ص :۹۹

بیان آیه ۴۱ تا ۴۳

اشاره

شرح لغات

قاصـد:مقصـدی است که راهش آسان و نزدیک باشـد.و بخاطر آسانیش آهنگ آن کنند و«عدل»را نیز«قصد»گویند بدانجهت که برای قصد انسان(و آهنگ آن) شایسته است.

شقـه:آن قطعـه از زمیـن را گوینـد کـه سـواری آن بخـاطر دوریش برای سـوار دشـوار و سـخت باشـد و ممکـن است این لغت از«شـق»بفتـح شـین-بمعنـای نـاحیه ای از کـوه-گرفتـه شـده باشـد،و احتمـال دیگر آن اسـت کـه از مشـقت و سـختی باشد.و«شقه»بمعنای سفر و مسافت نیز آمده.

تفسیر

خدای سبحان در این آیات دستور جهاد داده و تأکید وجوب آن را بر بندگان بیان فرموده که گوید:

«اِنْفِرُوا»

یعنی بسوی جنـگ و جهـاد بیرون شویـد «خِفٰافاً وَ ثِقٰالاً» حسن و مجاهـد و عکرمه و ضـحاک گفته انـد:یعنی جوان و پیر،و ابن عباس و قتاده گفته اند:یعنی در حال نشاط و غیر نشاط،و حکم گفته:یعنی مشغول و غیر مشغول،ابی صالح گفته:یعنی توانگر و فقیر،و فراء گفته:منظور از«خفاف»مردمان تنگـدست و کم عیال است،و منظور از«ثقال» مردمان ثروتمنـد و پر عیال میباشد،و ابو عمرو و عطیهٔ عوفی گفته اند:یعنی سواره و پیاده،و ابن زید گفته:یعنی اهل صـنعت و غیر آنها،و یمان گفته:یعنی اشـخاص بی-همسر،و همسرداران.

و بهتر آنست که بگوئیم همـهٔ این افراد را شامـل میشود به این بیـان که معنای آیه آن است که بسوی جهاد بیرون شویـد چه بر شما آسان باشد و چه سخت،بر هر

ص:۱۰۰

حالی که هستید،زیرا انسان از یکی از این مشاغل(که مفسران گفته اند)خالی نیست.

«وَ جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فِی سَبِيلِ اللّهِ»

و این آیه دلالت دارد بر اینکه جهاد با جان و مال بر هر کس که توانایی آن را داشته باشد واجب است،و هر که توانایی آن دو یا یکی از آن دو را نداشته باشد بهر ترتیب که میتواند باید جهاد کند.

«ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ»

معنایش این است که بیرون شدن برای جهاد با جان و مال برای شما بهتر است از سنگینی کردن و ترک جهاد و توجه بکارهای مباح دیگر.

«إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ»

یعنی اگر میدانید که خدای تعالی در نوید و تهدید خود صادق و راستگو است.

و برخی گفته اند:یعنی اگر میدانید که خیر و خوبی چیست بدانید که این کار برای شما خیر است.

سدی گفته:چون این آیه نازل شد کار بر مردم سخت شد(زیرا جهاد را بطور کلی بر همه واجب فرموده بود)پس خدای تعالی آن را به آیهٔ «لَيْسَ عَلَى الضُّعَفاءِ وَ لا عَلَى الْمَرْضىٰ...» تا آخر نسخ فرمود. (۱)

«لَوْ كانَ عَرَضاً قَرِيباً»

یعنی اگر آنچه شما را بدان دعوت کردیم غنیمتی(و بهره ای) آماده و حاضر بود.

«وَ سَفَراً قاصِداً»

یعنی سفری آسان و نزدیک،و مبرد گفته:یعنی سفری میانه رو،و برخی گفته اند:یعنی سفری آسان و متوسط و بی تکلف.

«لاَتَّبَعُوكَ»

یعنی بطمع مال پیرویت میکردند.

«وَ لٰكِنْ بَعُدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ»

ولی مسافت بر ایشان دور آمد،یعنی مسافت غزوهٔ تبوک که در آن مأمور بخروج سوی شام بودند.

«وَ سَيَحْلِفُونَ بِاللّهِ لَوِ اسْتَطَعْنا لَخَرَجْنا مَعَكُمْ»

یعنی اینان بزودی دربارهٔ تقاعد خود از جهاد نزد تو معذرت خواهی کنند و سوگند خورند که اگر ما می توانستیم و قدرت

ص :۱۰۱

---

۱ - ۱) -منظور آیهٔ ۹۱ و ۹۲ به بعد از همین سوره است که خداوند در آن آیات حکم وجوب جهاد را از جمعی از مردمان معذور و علیل برداشته است.

آمدن داشتیم با شما میآمدیم.

«یُهْلِکُونَ أَنْفُسَهُمْ»

اینان با این شرکی که در دل پنهان داشتند و برخی گفته اند:

یعنی با این سوگند دروغ و عذر بی جا خود را بهلاکت و نابودی اندازند زیرا با اینکار مستحق عقاب گردند.

«وَ اللّٰهُ یَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَکٰاذِبُونَ»

یعنی در این عـذر خواهی و سوگند،و این آیه دلیل بر صحت نبوت پیغمبر اکرم-صلی اللّٰه علیه و آله-است،زیرا آن حضرت پیش از این جریان خبر داد که اینان بزودی سوگند میخورند،و چنان شد که فرموده بود،و نیز در این آیه دلالت روشنی است بر اینکه قـدرت و توانایی بر هر کاری پیش از اقدام بدان کار موجود است (۱) زیرا اینان یا قدرت و توانایی برای رفتن داشتند و نرفتنـد،و یا آنکه قـدرت نداشـتند و قسم خوردنـد که اگر در آینده(در وقت حرکت)قدرت داشتیم میآییم، و در صورت اول گفتهٔ ما ثابت شود که قدرت بر هر کاری پیش از آن موجود است،و در صورت دوم نیز خداوند آنان را تکذیب فرموده و بیان داشته که اگر توانایی هم بدانها میداد نمیرفتند،و این نیز ثابت میکند که قدرت پیش از انجام کار است.و اگر کسی بگوید:

منظور از نداشتن قدرت و توانایی نبودن مقدمات سفر و اسباب آن است،لازمهٔ این سخن آن است که از ظاهر آیه بی جهت دست برداریم.زیرا حقیقت توانایی(و معنای استطاعت که در آیه است)همان قدرت کار است نه مقدمات آن،گذشته از آنکه اگر نداشتن مقدمات

۱- ۱) -این کلام اشاره باختلافی است که میان اشاعره از یک طرف و حکماء و معتزله از طرف دیگر پیدا شده در اینکه آیا قـدرت مقـدم بر فعل است یا مقارن با آن،یعنی انسان که میخواهد کاری را انجام دهد پیش از اقدام بدان کار قدرت انجام آن را دارد یا مقارن انجام کار قـدرت پیدا میکند، حکماء و معتزله قول اول را اختیار کرده و گفته اند:قدرت مقدم بر فعل است،و اشاعره قول دوم را و برای اطلاع از استدلال حکماء بر گفتهٔ خود و بطلان قول اشاعره بکتب مفصلهٔ کلامی چون شرح تجرید و سایر کتابها بایـد مراجعه شود،و مؤلف مرحوم برای اثبات قول حکماء و بطلان قول اشاعره در اینجا بر این نیز استدلال کرده بشرحی که در بالاست.

واسباب عذر باشد،نداشتن اصل قدرت برای عذر شایسته تر خواهد بود. (۱) و بهر صورت دنبال این آیه خداوند پیغمبر-صلی اللّه علیه و آله-را مخاطب ساخته در مورد اذنی که بمتخلفین از جنگ تبوک داد عتاب کرده فرماید:

«عَفَا اللّهُ عَنْکَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ»

قتاده و عمرو بن میمون گفته اند:دو کار بود که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله-انجام داد و بدانها مأمور نشده بود،یکی اجازه ای که در این قضیه بمنافقان داد،و دیگر فدیه گرفتن برای اسیران،و خدا او را مورد عتاب و سرزنش قرار داد چنانچه مشاهده میشود.و این نوع سرزنش سرزنشی لطیف است که پیش از عتاب، سخن بعفو و گذشت او آغاز شده، و در اینکه آیا این اجازه ای که رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-بمنافقین داد قبیح بوده یا نه اختلاف است،جبائی گفته:قبیح بوده و گناهی صغیره است،زیرا در کار مباح گفته نمی شود:چرا اینکار را انجام دادی؟ ولی گفتار جبائی درست نیست زیرا در کاری نیز که طرف دیگرش از اینکار بهتر باشد چنین تعبیر میکنند و گفته میشود:چرا کردی؟چنانچه اگر کسی به بیند شخصی برادرش را مورد عتاب قرار داده است در اینجا بدو میگوید:چرا برادر مرا مورد عتاب قرار دادی و با او بدین طرز سخن گفتی که موجب ناراحتیش شود؟در صورتی که این طرز سخن گفتن و عتاب کردن برای او جایز بود(ولی با اینحال لفظ چرا گفتی؟ و چرا کردی؟استعمال میکنند،پس چنان نیست که تنها در مورد کار حرام و گناه بگویند:

چرا کردی؟) گذشته از اینکه چگونه میتوان گفت:اجازه ای که رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله بدانها داد قبیح بود با اینکه خدای سبحان در جای دیگر میفرماید: «فَإِذَا اسْتَأْذَنُوکَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأْذَنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ...» (۲)(یعنی اگر برای بعضی از کارهایشان از تو اجازه

۱- ۱) -یعنی وقتی کسی با نداشتن زاد و راحله و مقدمات معذور باشد.،کسی که اصلا قدرت بر رفتن نداشته باشد مسلماً معذور خواهد بود.

۲- ۲) -سورهٔ نور آیهٔ ۶۲.

خواستند بهر کدامشان که خواستی اجازه بده). (۱)

و ابو مسلم گفته:معنای آیه این است که خدا عفو و گذشت خود را برای تو مستدام دارد چرا بدانها اجازه بیرون رفتن بجنگ دادی در صورتی که اینها نظرشان از این اجازه خواستن چیزی جز تملق و چاپلوسی نبود،و اگر بیرون میشدند منظوری جز خرابکاری و فساد نداشتند و رسول خدا-صلی اللّٰه علیه و آله-از این منظور باطنی آنها آگاه نبود. (۲)

«حَتّٰی یَتَبَیَّنَ لَکَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمَ الْکٰاذِبِینَ»

یعنی تا اینکه معذور و غیر معذور را بشناسی و اجازه ای که میدهی از روی علم و دانایی باشد.ابن عباس گفته:و این خطاب بدانجهت بود که رسول خدا-صلی اللّٰه علیه و آله-منافقان را در آن روز نمی شناخت.

و برخی گفته اند:رسول خدا-صلی اللّٰه علیه و آله-آنها را مخیر ساخت میان حرکت بسوی تبوک و توقف در مدینه اما با تهدید بعذاب،ولی آنها همین اجازه را غنیمت دانسته و در مدینه ماندند،و در این آیه خدای سبحان خبر میدهد که بهتر آن بود رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله-آنها را ملزم بحرکت بطرف تبوک می ساخت تا چون بیرون نمی شدند نفاقشان آشکار میشد،اما با اجازه ای که برای توقف بدانها داد معلوم نشد تخلف آنها از روی نفاق بود یا براستی عذری داشتند،و آنان که از وی اجازهٔ ماندن گرفتند مردمان منافقی بودند که از آن جمله بود:جدّ بن قیس و معتب بن قشیر که هر دو از انصار مدینه اند.

ص:۱۰۴

---

۱ - ۱) -علامهٔ طباطبائی دامت برکاته برای تنزیه مقام مقدس رسول گرامی اسلام از سخنان ناهنجار جبائی و امثال او که خواسته اند با این آیه اثبات معصیت برای آن حضرت کنند تحقیق لطیفی دارد که مراجعه بدان برای خوانندهٔ محترم لازم است.

۲ - ۲) -و خلاصهٔ تفسیر ابو مسلم-چنانچه در آیات آینده نیز چنین گفته-آن است که اجازه خواستن آنها یعنی منافقان را بر اجازه در خروج حمل کرده نه بر اجازهٔ در توقف و تخلف از جنگ، و گفته:منافقان از روی تملق و چاپلوسی میآمدند و از آن حضرت اجازه میخواستند که برای جنگ حرکت کنند،ولی مردمان با ایمان نیازی به اجازهٔ خروج نداشتند چون رسول خدا-صلی اللّٰه علیه و آله در آغاز جنگ همه را بطور عموم دعوت فرمود،و ابو مسلم در آیهٔ «لاٰ یَسْتَأْذِنُکَ الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ...» و «إِنَّمٰا یَسْتَأْذِنُکَ الَّذِینَ لاٰ یُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ...» نیز همین تفسیر را کرده بشرحی که در صفحات بعد خواهد آمد،و روی این تفسیر بسیاری از اشکالات مرتفع میشود ولی با ظاهر آیه چندان سازگار نیست و اللّٰه العالم.

[سوره التوبه (۹): آیات ۴۴ تا ۴۵]

اشاره

لاٰ یَسْتَأْذِنُکَ اَلَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ اَلْیَوْمِ اَلْآخِرِ أَنْ یُجٰاهِدُوا بِأَمْوٰالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ وَ اَللّٰهُ عَلِیمٌ بِالْمُتَّقِینَ (۴۴) إِنَّمٰا یَسْتَأْذِنُکَ اَلَّذِینَ لاٰ یُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ اَلْیَوْمِ اَلْآخِرِ وَ اِرْتٰابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِی رَیْبِهِمْ یَتَرَدَّدُونَ (۴۵)

ترجمه

آنان که بخدا و روز باز پسین ایمان دارند از تو اجازه نمی خواهند که بمال و جان خویش جهاد کنند و خدا به احوال پرهیزکاران آگاهست.(۴۴)فقط کسانی از تو اجازه میخواهند که بخدا و روز باز پسین ایمان نیاورده و دلهاشان بشک و تردید افتاده، و اینان(پیوسته)در شک خود سرگردانند(۴۵).

ص: ۱۰۵

بیان آیه ۴۴–۴۵

اشاره

تفسیر:

خدای سبحان در این آیه حال مؤمنان و منافقان را در اجازه ای که خواستند بیان فرموده:

«لاٰ یَسْتَأْذِنُکَ»

یعنی با بیان عذرهای بی جا از تو اجازهٔ تخلف از جهاد نمیخواهند.

و ابو مسلم گفته:از تو اجازهٔ بیرون شدن بجهاد نمیخواهند،زیرا با دعوتی که تو برای خروج کردی از تحصیل اجازه بی نیاز است.

«اَلَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ أَنْ یُجٰاهِدُوا بِأَمْوٰالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ»

آنان که بخدا و روز جزا ایمان آورده اند در اینکه با مال و جانشان جهاد کنند.

«وَ اللّٰهُ عَلِیمٌ بِالْمُتَّقِینَ»

ابن عباس گفته:این سخن سرزنشی است از منافقان که برای تخلف از جهاد از وی اجازه خواستند و عذری است برای مؤمنان در آنجا که فرماید:

«...لَمْ یَذْهَبُوا حَتّٰی یَسْتَأْذِنُوهُ»

(۱)

و معنی این کلام آن است که خدا آنها را از صفت پرهیزکاران بیرون نبرد جز آنکه بداند که آنها از جملهٔ پرهیزکاران نیستند.

«إِنَّمٰا یَسْتَأْذِنُکَ»

تنها آن کسانی برای تخلف از جهاد و توقف در مدینه از تو اجازه خواهند.

۱- ۱) -آیهٔ ۶۲ سورهٔ نور،و تمام آیه چنین است: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِینَ آمَنُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ وَ إِذٰا کٰانُوا مَعَهُ عَلیٰ أَمْرٍ جٰامِعٍ لَمْ یَذْهَبُوا حَتّٰی یَسْتَأْذِنُوهُ،إِنَّ الَّذِینَ یَسْتَأْذِنُونَکَ أُولٰئِکَ الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ فَإِذَا اسْتَأْذَنُوکَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأْذَنْ لِمَنْ شِئْتَ

مِنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمُ اللّهَ إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» یعنی:مؤمنان کسانی هستند که بخدا و رسول او ایمان آورده و چون با وی در کار عموی باشند نروند تا از او اجازه گیرند،کسانی که از تو اجازه میگیرند کسانی هستند که بخدا و رسول او ایمان آورده اند،و اگر برای بعضی از کارهاشان از تو اجازه خواستند بهر کدام که خواستی اجازه بده و برای ایشان از خدا آمرزش بخواه که خدا آمرزنده و مهربان است.

و ابـو مسـلم گفته:یعنی برای بیرون شـدن بسـوی جنـگ(نه تخلف از آن)زیرا منـافق است که از روی تملق و چاپلوسـی اجـازهٔ حرکت میخواهد،و مانند مؤمنان آمادگی ندارد.

«اَلَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِاللّهِ»

یعنی خدا را باور ندارند «وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ» یعنی حشر و نشر قیامت را.

«وَ ارْتابَتْ قُلُوبُهُمْ»

یعنی دلهاشان پریشان گشته و بحال شک و تردید در آمده.

«فَهُمْ فِی رَیْبِهِمْ یَتَرَدَّدُونَ»

اینان در شک و تردید خود در رفت و آمد هسـتند،و معنای تردد:رفتن و بازگشتن بطور مکرر است،مانند تحیر(و سرگردانی)و منظـور منافقـانی هسـتند کـه بخـاطر شـک و تردیـدشان دربـارهٔ دیـن خـدا و وعـده ای کـه بمجاهـدین داده درصـدد تحصـیل اجازه(برای تخلف از جنگ)بر آینـد،و اگر اینان خلوصـی در دل داشـتند بنصـرت خـدا و پاداش نیک او اطمینان داشـتند و بی آنکه بفکر تحصیل اجازهٔ(برای تخلف از جنگ)بیفتند برای جهاد پیشقدم میشدند .

ص: ۱۰۷

[سوره التوبه (۹): آیات ۴۶ تا ۴۸]

اشاره

وَ لَوْ أَرادُوا اَلْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَ لٰكِنْ كَرِهَ اَللّٰهُ اِنْبِعاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَ قِيلَ اُقْعُدُوا مَعَ اَلْقاعِدِينَ (۴۶) لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ ما زادُوكُمْ
إِلاّٰ خَبالاً وَ لَأَوْضَعُوا خِلاٰلَكُمْ يَبْغُونَكُمُ اَلْفِتْنَهَ وَ فِيكُمْ سَمّٰاعُونَ لَهُمْ وَ اَللّٰهُ عَلِيمٌ بِالظّٰالِمِينَ (۴۷) لَقَدِ اِبْتَغَوُا اَلْفِتْنَهَ مِنْ قَبْلُ وَ قَلَّبُوا لَكَ
اَلْأُمُورَ حَتّٰى جٰاءَ اَلْحَقُّ وَ ظَهَرَ أَمْرُ اَللّٰهِ وَ هُمْ كٰارِهُونَ (۴۸)

ترجمه

اگر اینان آهنگ بیرون شدن را(برای جهاد)داشتند(و مهیای آن بودند)اسباب و وسائلی(برای آن)مهیا میکردند،ولی خدا هم جنبش و حرکت آنهـا را خوش نـداشت و بازشـان داشـت و بـدانها گفتـه شـد:شـما هـم بـا متقاعـدان(از جنـگ در خـانه ها)بنشینید(۴۶) اگر اینهـا بـا شـما بیرون میآمدنـد جز تبـاهی(کـار)برای شـما چیزی نمیافزودنـد و میـان شـما سـعایت و اخلال میکردنـد،و برای شـما فتنه جـویی میکردنـد،و در میـان شـما از آنهـا جاسوسـانی است،و خـدا به احوال سـتمگران آگـاه است.(۴۷)اینان از پیش فتنه جویی میکردنـد و کارها را بر تو وارونه میساختنـد تا وقتی که حق آمـد و فرمان خدا(و دین او) آشـکار شد و آنها(این پیروزی را)خوش نداشتند(۴۸).

ص: ۱۰۸

بیان آیهٔ ۴۶ تا ۴۸

اشاره

شرح لغات:

عده:بمعنای آلت و ابزار کار است.

انبعاث:بشتاب رفتن در کاری.و گویند:فلان«ینبعث فی الحاجه»یعنی نفوذی در کار ندارد.

تثبیط:باز داشتن و جلوگیری از کار.

خبال:بمعنای فساد،و نیز بمعنای مرگ،و بمعنای آشفتگی در رأی نیز آمده.

و«خبل»بسکون باء و فتح آن بمعنای جنون و دیوانگی است و«خبل»بمعنای فساد اعضاء نیز آمده.

ایضاع(در أوضعوا):تند رفتن.امرؤ القیس گوید:

ارانا موضعین لحتم غیب

و نسحر بالطعام و بالشراب

(یعنی ما بسرعت بسوی مرگی که از ما پنهان است شتابانیم و از آن بخوراکی و آشامیدنی سرگرم گشته ایم).

«خلالکم»یعنی در میان شما،از«تخلل»مشتق است.و در حدیث است:«تراصوا بین الصفوف لا یتخللکم الشیاطین کأنها بنات حذف»(یعنی صفوف خود را بهم بچسبانید که شیاطین در میان شما در نیایند که آنها مانند بره های کوچک حجاز هستند).

تقلیب(در«قلبوا»)بمعنای زیر و رو کردن و وارونه ساختن چیزی است،و گویند:

«رجل حوّل قلّب»یعنی مردی است که آراء مردم را در کارها زیر و رو کند.

تفسیر:

خدای سبحان از حال این منافقان چنین گزارش دهد که فرماید:

«وَ لَوْ أَرٰادُوا الْخُرُوجَ»

یعنی خروج بهمراه پیغمبر-صلی اللّه علیه و آله-برای یاری

آن حضرت یا اشتیاق بجهاد با کفار چنانچه مؤمنان بدان قصد رفتند.

«لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً»

یعنی برای خروج اسباب و لوازم فراهم میکردند،و«عده» بمعنای تهیهٔ وسائل برای کاری شدنی پیش از وقوع آن کار میباشد،و مقصود این است که اینها(اگر حقیقتاً قصد بیرون شدن داشتند)لوازم جنگی از قبیل مرکب و اسلحه تهیه میکردند،زیرا نشانهٔ کسی که آهنگ کاری را دارد آن است که پیش از وقوع آن آماده و مهیای آن کار گردد.

«وَ لٰكِنْ كَرِهَ اللّٰهُ انْبِعٰاثَهُمْ»

یعنی خداوند از رفتن آنها بجنگ کراهت داشت چون میدانست اگر اینها بدان جنگ بروند کارشان نمّامی در میان مسلمانان خواهد بود و برای مشرکان جاسوسی خواهند کرد و رویهمرفته زیانشان بیش از سودشان خواهد بود «فَثَبَّطَهُمْ» و از اینرو از رفتن آنها روی آن تصمیمی که خودشان داشتند جلوگیری کرده و بازشان داشت از رفتنی که خود دستور فرموده بود،زیرا آن طرز رفتن(یعنی رفتن برای انجام آن نقشه های شوم)کفر بود ولی رفتن روی صورت دوم اطاعت و فرمانبرداری(حق)است.و روی این معنا که گفتیم دیگر جایی برای این سؤال باقی نمیماند که کسی بگوید:چگونه خداوند از حرکت آنها کراهت داشت(که فرمود:

«وَ لٰكِنْ كَرِهَ اللّٰهُ انْبِعٰاثَهُمْ»)

با اینکه در آیهٔ پیش از آن دستور خروج و حرکت آنها را بسوی جنگ صادر فرمود(در آیهٔ- اِنْفِرُوا خِفٰافاً... -).زیرا دستور خروج بجهاد روی آن است که آنها برای دفاع از دین و آهنگ جهاد با کفار حرکت کنند(و این طرز حرکت مورد پسند و فرمان خدا است)ولی رفتن آنها بمنظور فساد و اخلالگری و فتنه جویی مورد رضایت خدا و فرمان او نیست و بدان دستور نداده و از آن کراهت دارد.

«وَ قِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقٰاعِدِينَ»

یعنی بدانها گفته شد:با زنان و کودکان(خانه نشین که جنگ بر آنها نیست).بنشینید،و محتمل است گویندهٔ این سخن همان اصحاب و یاران خودشان بودند که آنها را از رفتن با پیغمبر-صلی اللّٰه علیه و آله-برای جهاد باز میداشتند،و احتمال دیگر آن است که این سخن را رسول خدا-صلی اللّٰه علیه و آله- از روی تهدید بآنان فرموده نه بعنوان اجازهٔ درماندن.

ص:۱۱۰

و ممکن است این جمله را بمنظور همان اجازهٔ در توقف آنان فرموده است که پس از آن مورد سرزنش و عتاب قرار گرفت،زیرا بهتر آن بود که این اجازه را بدانها نمیداد تا نفاقشان برای مردم آشکار میشد.

ابو مسلم(که در آیات پیش گفته بود منظور از اجازه خواستن منافقان و اجازه دادن رسول خدا همه مربوط به اجازه در رفتن بجنگ بوده نه اجازهٔ در توقف مدینه و تخلف از جنگ)در اینجا گوید:و همین سخن دلیل آن است که اجازه گرفتن برای رفتن بوده نه ماندن،زیرا مطابق آیه (وَ لٰكِنْ كَرِهَ اللّٰهُ انْبِعٰاثَهُمْ) خدا رفتن آنها را خوش نداشت و ماندنشان را خوش داشت،پیغمبر-صلی اللّه علیه و آله-نیز اگر همان اجازهٔ ماندنشان را (روی گفتهٔ شما)داده بود با این ترتیب سرزنش و عتابی بر او نبود،ولی آنها روی تملق و چاپلوسی و برای افساد کاری اجازهٔ خروج با رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-را خواستند و آن حضرت نیز اجازه شان داد و اطلاعی از تصمیمات درونی آنها نداشت ولی خدا که بر ضمائر آنان آگاه بود از رفتن جلوگیریشان فرمود چون رفتنشان را خوش نداشت.

و بالجمله خداوند حکمت کراهت خویش را از رفتن آنها و جهت جلوگیریش را از حرکت آنان چنین بیان فرماید:

«لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مٰا زٰادُوكُمْ إِلاّٰ خَبٰالاً»

یعنی اگر این منافقان بهمراه شما بیرون میآمدند این آمدن برای شما جز شر و فساد چیزی نمیأفزود(و حاصل دیگری نداشت).

و ابن عباس(در معنای خبال)گفته:یعنی جز ناتوانی و ترس چیزی نمیافزود.

یعنی اینان از دیدار دشمن و برخورد با آنان شما را میترسانند،و آن را برای شما هول انگیز جلوه میدادند.

«وَ لَأَوْضَعُوا خِلاٰلَكُمْ»

یعنی برای فساد کاری و سخن چینی میان شما شتاب میکردند.

و منظور این است که برای جدایی و اختلاف میان مسلمانان سعی و کوشش میکردند.

«يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ»

یعنی برای شما با ایجاد اختلاف و تفرقه فتنه جویی میکردند، و حسن گفته:یعنی میخواستند تا شما را مشرک سازند،و مقصود از فتنه شرک است، و ضحاک گفته:یعنی شما را از دشمن میترساندند و بشما میگفتند:دشمن بر شما پیروز

خواهد شد و شما شکست میخورید.

«وَ فِيكُمْ سَمّاعُونَ لَهُمْ»

مجاهد و ابن زید گفته اند:یعنی آنها در میان شما جاسوسانی داشتند که اخباری را که از شما می شنیدند باطلاع آنها میرساندند،و قتاده و ابن اسحاق و گروهی دیگر گفته اند:یعنی در میان شما مسلمانان مردمانی ضعیف القلب و سست عقیده هستند که گفتار آنها را باور میکنند و گوش بشبهات و سخنان آنها میدهند.

«وَ اللّهُ عَلِيمٌ بِالظّالِمِينَ»

یعنی:دانا است بحال این منافقان که با پنهان کردن نیتهای فاسد بخویشتن ستم میکردند،که از آن جمله بود:عبد اللّه بن ابی،وجد بن قیس و اوس بن قبطی،سپس خدای سبحان سوگند یاد کرده فرماید:

«لَقَدِ ابْتَغَوُا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ»

فتنه:نامی است که بهر بدی و شری اطلاق میشود، و معنای این آیه آن است که این منافقان در صدد ایجاد اختلاف و تفرقه و پراکندگی شما پیش از جنگ تبوک بودند،یعنی در جنگ احد هنگامی که عبد اللّه بن ابی با همراهانش بازگشتند و دست از یاری پیغمبر-صلی اللّه علیه و آله-کشیدند،و خدا آن فتنه را از مسلمانان دور کرد،و حسن گفته:منظور از فتنه بی ایمان ساختن مردم و القاء شبهات در دل مسلمانان سست عقیده است،و سعید بن جبیر و ابی جریح گفته اند:

منظور از فتنه سوء قصدی بود که در جنگ تبوک در شب عقبه نسبت برسولخدا-صلی اللّه- علیه و آله-کردند،و جریان این بود که دوازده نفر از منافقان بر سرگردنه ای کمین کرده و قصد کشتن پیغمبر-صلی اللّه علیه و آله-را کردند.

«وَ قَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ»

یعنی نقشه کشیدند تا اساس کار تو را بهمزنند و میان مؤمنان اختلاف ایجاد کنند و تو را بهر نحو شده بقتل رسانند ولی نتوانستند،و ابو مسلم گفته:منظور از دگرگون ساختن کارها این بود که نقشه ای برای آن حضرت کشیدند و چون در آن نقشه موفق نشدند نقشهٔ دیگری کشیدند.

«حَتّى جاءَ الْحَقُّ»

یعنی تا اینکه آن نصرت و کامیابی که خدا وعده فرموده بود آمد.

«وَ ظَهَرَ أَمْرُ اللّهِ»

و دین خدا که اسلام بود برای کفار آشکار شد.

«وَ هُمْ كٰارِهُونَ»

در حالی که کراهت داشتند.

ص: ۱۱۲

[سوره التوبه (٩): آیات ۴۹ تا ۵۲]

اشاره

وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ ائْذَنْ لِي وَ لاٰ تَفْتِنِّي أَلاٰ فِي اَلْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكٰافِرِينَ (۴۹) إِنْ تُصِبْكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَ إِنْ تُصِبْكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنٰا أَمْرَنٰا مِنْ قَبْلُ وَ يَتَوَلَّوْا وَ هُمْ فَرِحُونَ (۵۰) قُلْ لَنْ يُصِيبَنٰا إِلاّٰ مٰا كَتَبَ اَللّٰهُ لَنٰا هُوَ مَوْلاٰنٰا وَ عَلَى اَللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ اَلْمُؤْمِنُونَ (۵۱) قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنٰا إِلاّٰ إِحْدَى اَلْحُسْنَيَيْنِ وَ نَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمُ اَللّٰهُ بِعَذٰابٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ بِأَيْدِينٰا فَتَرَبَّصُوا إِنّٰا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ (۵۲)

ترجمه

و برخی از آنها گویند بما اجازهٔ(ماندن)بده(و ما را از جنگ معاف دار) و بفتنه ام مینداز،بدانید که(اینان)خود در فتنه افتادند،و همانا جهنم بکافران احاطه دارد(۴۹)اگر حادثهٔ خوشی بتو رسد بر آنها ناگوار آید(و غمگینشان سازد)و اگر حادثهٔ ناگواری بتو رسد گویند:ما از پیش احتیاط کار خود کردیم و شادمان باز گردند(۵۰)بگو:هرگز چیزی جز آنچه خدا برای ما مقرر کرده بما نخواهد رسید که او مولاـ(و یاور)ما است و البته مؤمنان باید بر خدا توکل کنند(۵۱)بگو آیا برای ما جز یکی از دو نیکی(فتح یا خلود در بهشت)را انتظار میبرید؟ولی ما دربارهٔ شما انتظار داریم که خدا بعذابی از جانب خود دچار کند یا بدست ما نابودتان کند،پس شما(برای ما)انتظار برید که ما نیز(برای شما)انتظار میبریم(۵۲).

ص:۱۱۳

بیان آیه ۴۹ تا ۵۲

اشاره

شأن نزول:

گویند:وقتی رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-مردم را برای رفتن بجنگ تبوک بسیج میکرد بدانها فرمود:بیرون شوید شاید بزنان رومی دست یابید، جدّ بن قیس که از طائفهٔ بنی سلمه و از خزرجیان بود برخاسته گفت:ای رسول خدا مرا از این جنگ معاف دار و بزنان رومی مفتونم مکن که می ترسم مفتون آنان گردم، رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-فرمود:تو را معاف کردم،پس خدای تعالی این آیه را نازل فرمود،و این سخنی است که از ابن عباس و مجاهد نقل شده.

و چون این آیه نازل شد رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-به بنی سلمه فرمود:

رئیس شما کیست؟گفت:جدّ بن قیس رئیس ما است جز آنکه او مردی بخیل و ترسو است،رسول خدا فرمود:چه بیماری بدتر از بخل است!رئیس شما جوان سفید روی سخاوتمند:براء بن معروف است.و حسان بن ثابت این داستان را بشعر در آورده چنین گفت:

و قال رسول اللّه و القول لا حق

بمن قال منا من تعدون سیداً

فقلنا له جد بن قیس علی الذی

نبخّله فینا و ان کان أنکدا

فقال و أی الداء أدوی من الذی

رمیتم به جداً و ان کان امجدا

و سوّد بشر بن البراء بجوده

و حق لبشر ذی النداء أن یسودا

اذا ما أتاه الوفد أنهب ماله

و قال خذوه انه عائد غداً

تفسیر:

«وَ مِنْهُمْ»

یعنی از این منافقان «مَنْ یَقُولُ ائْذَنْ لِی» اجازهٔ در تخلف از جهاد میخواهد(و گوید):

«وَ لاٰ تَفْتِنِّی»

ابن عباس و مجاهد گفته اند:یعنی مرا بزنان رومی مفتون مکن، و حسن و قتاده و جبائی و زجاج گفته اند:یعنی مرا بگناه مینداز زیرا برای من مقدور نیست که با تو بیرون آیم و اگر بمن اجازهٔ توقف ندهی ناچارم از دستور تو سرپیچی کنم و در نتیجه بگناه دچار شوم.

«أَلاٰ فِی الْفِتْنَهِ سَقَطُوا»

یعنی اینها با مخالفت دستور تو در بیرون شدن بسوی جهاد در گناه و کفر در افتادند.و ابو مسلم گفته:معنای آیه چنان است که آن منافق به پیغمبر-صلی اللّه علیه و آله-گفت:مرا در این شدت گرما با تکلیف به بیرون شدن بسوی جهاد معذب مکن، (خداوند فرماید:)آگاه باش که اینها(با این سخن) در گرمایی سخت تر که همان گرمای آتش جهنم باشد در افتادند.و دلیل بر این معنی گفتار خدای تعالی است(که در چند آیه دیگر (۱) از منافقین حکایت کند) «وَ قٰالُوا لاٰ تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نٰارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا...» (یعنی این منافقان گفتند:در این گرما بیرون نروید،بگو آتش جهنم حرارتش بیشتر و سخت تر است...).

«وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِیطَهٌ بِالْکٰافِرِینَ»

یعنی بزودی آنها را احاطه خواهد کرد و راهی برای رهایی از آن ندارند.

«إِنْ تُصِبْکَ حَسَنَهٌ تَسُؤْهُمْ»

در این جمله خداوند پیغمبر-صلی اللّه علیه و آله- را مخاطب ساخته و معنایش آن است که اگر از جانب خدا نعمت و پیروزی و غنیمتی بتو برسد منافقان غمگین شوند.

«وَ إِنْ تُصِبْکَ مُصِیبَهٌ»

و اگر دچار سختی و رنج و آفت جانی یا مالی گردی.

«یَقُولُوا قَدْ أَخَذْنٰا أَمْرَنٰا مِنْ قَبْلُ»

مجاهد گفته:یعنی ما احتیاط کار خود کردیم و پیش از رسیدن این مصیبت برای آنکه دچارش نشویم از رفتن خودداری کردیم «وَ یَتَوَلَّوْا وَ هُمْ فَرِحُونَ» و در حالی که از مصیبتهایی که بمؤمنان رسیده خوشحالند بخانه های خود باز گردند.

۱- ۱) -آیهٔ ۸۱ از همین سوره.

«قُلْ»

ای محمد بدانها بگو:

«لَنْ يُصِيبَنٰا إِلاّٰ مٰا كَتَبَ اللّٰهُ لَنٰا»

حسن گفته:یعنی هر خیر و شری که بما رسد خدای سبحان آن را در لوح محفوظ ثبت کرده،و چنان نیست که شما گمان کرده و پنداشته اید که کار ما بی سر و سامان است و تدبیری در آن نیست،و زجاج و جبائی گفته اند:معنای آیه این است که:عاقبت کار جز آنچه خدا در قرآن نوشته بما نخواهد رسید:یا نصرت بر دشمنان که خدا وعده فرموده و سرانجام ما بر دشمنان پیروز خواهیم شد،و این نصرت برای ما بهره ای است،و یا بشهادت خواهیم رسید که آن نیز بهره ای است، یعنی جز آنچه خدا برای ما مقرر فرموده-که همه اش خیر و بهره است-چیزی بما نخواهد رسید. «هُوَ مَوْلاٰنٰا» یعنی او مالک ما است و ما بندگان اوئیم،و برخی گفته اند:یعنی او یار و یاور ما است که ما را محافظت و یاری کند،و زیان و ضرر را از ما دور سازد.

«وَ عَلَى اللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ»

این آیه دستوری است از جانب خدای تعالی برای مردمان با ایمان در مورد توکل کردن بر وی و راضی بودن بتدبیر او،و تقدیر آیه چنین است:«فلیتوکل علی اللّه المؤمنون».

«قُلْ»

ای محمد به این منافقان بگو:

«هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنٰا إِلاّٰ إِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ»

یعنی آیا دربارۀ ما چیزی انتظار برید جز یکی از دو بهرۀ پسندیده و دو نعمت بزرگ:یا پیروزی و غنیمت در دنیا و یا شهادت و پاداش نیکوی همیشگی در آخرت،و این سخنی است که ابن عباس و حسن و مجاهد و دیگران گفته اند.

«وَ نَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ»

یعنی ما هم دربارۀ شما انتظار بریم.

«أَنْ يُصِيبَكُمُ اللّٰهُ بِعَذٰابٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ بِأَيْدِينٰا»

یعنی خداوند عذابی از نزد خود بر شما فرود آرد که شما را هلاک سازد،و یا آنکه ما را بر شما پیروز گرداند و بدست ما نابودتان سازد.

«فَتَرَبَّصُوا»

صورت لفظ صورت أمر است ولی منظور تهدید آنها است مانند

ص :۱۱۶

آیهٔ شریفه: «اِعْمَلُوا مٰا شِئْتُمْ» (۱)(یعنی هر چه میخواهید بکنید...)زیرا اگر در حقیقت أمر بود و آنها در انتظار بردن نسبت بقتل مؤمنان مأمور بودند میبایستی در اینکار مطیع پروردگار باشند.

«إِنّٰا مَعَکُمْ مُتَرَبِّصُونَ»

یعنی ما نیز در انتظار هستیم برای خود:یا شهادت و بهشت را و یا غنیمت و اجر را،و برای شما:یا زنده ماندن در خواری و ذلت،و یا مرگ و نابودی و بدنبالش ورود بدوزخ و جهنم.و روی این معنی آیه فوق،تفسیر آیهٔ پیشین است که فرمود: «قُلْ لَنْ یُصِیبَنٰا إِلاّٰ مٰا کَتَبَ اللّٰهُ لَنٰا» .

و برخی گفته اند:معنای آیه این است که شما انتظار هلاکت ما را ببرید ما هم انتظار هلاکت شما را میکشیم،و برخی دیگر گفته اند:یعنی شما انتظار وعدهٔ شیطان را برای باطل ساختن دین خدا ببرید،و ما هم منتظر وعده های خداوند در مورد پیروزی دین و نصرت پیامبر خود و نابودی مخالفینش هستیم.

ص: ۱۱۷

۱- ۱) -سورهٔ فصلت آیه ۴۰.

[سوره التوبه (۹): آیات ۵۳ تا ۵۵]

اشاره

قُلْ أَنْفِقُوا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً لَنْ يُتَقَبَّلَ مِنْكُمْ إِنَّكُمْ كُنْتُمْ قَوْماً فاسِقِينَ (۵۳) وَ ما مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقاتُهُمْ إِلاّ أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللّهِ وَ بِرَسُولِهِ وَ لا يَأْتُونَ اَلصَّلاةَ إِلاّ وَ هُمْ كُسالى وَ لا يُنْفِقُونَ إِلاّ وَ هُمْ كارِهُونَ (۵۴) فَلا تُعْجِبْكَ أَمْوالُهُمْ وَ لا أَوْلادُهُمْ إِنَّما يُرِيدُ اَللّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِها فِي اَلْحَياةِ اَلدُّنْيا وَ تَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَ هُمْ كافِرُونَ (۵۵)

ترجمه:

بگو شما چه از روی میل(و رغبت)خرج(و انفاق)کنید و چه از روی کراهت،هرگز از شما پذیرفته نخواهد شد که شما مردمی فاسق هستید(۵۳)و چیزی مانع قبول شدن(نفقات و)خرجهای آنها نبود جز آنکه ایشان بخدا و پیغمبرش کافر شدند،و جز بحال کسالت بنماز نیایند،و جز از روی کراهت(و ناراحتی)خرج (و انفاق)نکنند(۵۴)اموال و اولاد ایشان تو را بشگفت نیاورد،خدا میخواهد اینان را بوسیلهٔ آن در زندگانی دنیا عذابشان کند،و در حال کفر جانشان(از قالب تن) بیرون آید.(۵۵)

ص: ۱۱۸

بیان آیه ۵۳ تا ۵۵

اشاره

شرح لغات:

طوع:فرمانبرداری از روی اراده و میل.

کره:انجام دادن چیزی از روی کراهت و بر خلاف میل.

منع:در مقابل فعل و منافی با آن است،و آن دو جور است یکی خود داری از انجام کار،و دیگر جلوگیری از کار شخص دیگر،و در اینجا اینان از پذیرفتن خرجهاشان ممنوع گشتند(یعنی معنای دوم منع در اینجا مورد نظر است).

زهق:بیرون آمدن بسختی است.و در اصل بمعنای هلاکت و نابودی است،و بحیوانات خیلی چاق نیز«زاهق»گویند از باب اینکه بخاطر چاقی و سنگینی بدن در راه رفتن و جنگ و گریز بهلاکت خواهد افتاد.

اعجاب:خوشحالی بچیزی که موجب شگفت گردد.گویند:«أعجبنی حدیثه»یعنی حدیث و نقل او مرا مسرور ساخت.

تفسیر:

خدای سبحان در این آیات بیان فرموده که منافقان با حال کفری که دارند از آنچه خرج میکنند سودی نمی برند و بدین منظور فرمود:

«قُلْ»

ای محمد به اینان بگو: «أَنْفِقُوا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً...» یعنی اینکه انفاق و خرج شما پذیرفته نمی شود بخاطر آن است که از فرمانبرداری خداوند رو گردان هستید و خدای سبحان نیز کار را از مؤمنان با اخلاص می پذیرد.

«وَ مٰا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقٰاتُهُمْ...»

یعنی چیزی جلوگیری نکند از اینکه این منافقان برای خرجهایی که میکنند پاداش نیك و ثواب ببرند جز همان کفر اینها بخدا و پیغمبر او،و همین است که اعمال را از بین ببرد،و از استحقاق پاداش

ص:۱۱۹

جلوگیری کند.

«وَ لاٰ یَأْتُونَ الصَّلاٰةَ إِلاّٰ وَ هُمْ کُسٰالیٰ»

یعنی در حال سنگینی،و منظور آن است که نماز را آن طور که مأمور به انجام آن هستند انجام ندهند.

«وَ لاٰ یُنْفِقُونَ إِلاّٰ وَ هُمْ کٰارِهُونَ»

و این کراهت بدانجهت است که نماز و انفاق اینان بخاطر رضای خدا نیست بلکه برای ریاء و خودنمایی و تظاهر به اسلام است.

مطلبی که از این آیه استفاده میشود آن است که کفار نیز در شرائع و احکام مورد خطاب هستند،و آنها نیز بتکالیف الهی مکلفند زیرا خدای سبحان آنها را بر ترک نماز و زکاه نکوهش کند و اگر آن دو بر آنها واجب نبود مورد نکوهش واقع نمی شدند. (۱)

«فَلاٰ تُعْجِبْکَ أَمْوٰالُهُمْ وَ لاٰ أَوْلاٰدُهُمْ»

خطاب در آیه متوجه رسول خدا-صلی اللّٰه علیه و آله-است ولی همهٔ مؤمنین مورد نظر هستند،و برخی گفته اند:مخاطب شنونده است،یعنی ای شنونده تو را بشگفت نیاورد،یعنی در دل نگیری آنچه را از کثرت اموال و اولاد این منافقان مشاهده میکنی،و با دیدهٔ اعجاب بدانها نگاه مکن.

«إِنَّمٰا یُرِیدُ اللّٰهُ لِیُعَذِّبَهُمْ بِهٰا فِی الْحَیٰاةِ الدُّنْیٰا»

در معنای این جمله چند وجه گفته اند:

۱-گفتهٔ ابن عباس و قتاده است که گفته اند:از نظر معنی در این آیه پس و پیش و تقدیم و تأخیر است و اصل آن چنین است:«فلا تعجبک اموالهم و اولادهم فی الحیاه الدنیا انما یرید اللّٰه لیعذبهم بها فی الآخره»یعنی(اموال و اولاد اینها در این دنیا تو را بشگفت نیندازد چون خدا میخواهد آنان را بوسیلهٔ آنها در قیامت عذاب کند) و روی این معنی جملهٔ «فِی الْحَیٰاةِ الدُّنْیٰا »متعلق به جملهٔ «أَمْوٰالُهُمْ وَ لاٰ أَوْلاٰدُهُمْ» میباشد،

ص:۱۲۰

۱- ۱) -اشاره ببحثی است که علماء در کتب کلامیه متعرض آن شده اند که آیا کفار نیز مانند مؤمنین مکلف بتکالیف اسلام هستند یا نه،و مؤلف در اینجا میخواهد به این آیه نیز استدلال کند که آنها نیز در تکالیف مورد خطاب بوده و مکلفند.

ماننـد گفتار خـدای تعالی: «فَأَلْقِهْ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَانْظُرْ مٰا ذٰا يَرْجِعُونَ» (۱) که تقـدیر آن چنین است:«فالقه الیهم فانظر ما ذا یرجعون ثم تول عنهم».

۲-سـخنی است که حسن و بلخی در تفسیر آن ذکر کرده و گفته اند:یعنی خدا میخواهد با سخت گرفتن در تکلیف آنها را در دنیا عـذاب کنـد به این ترتیب که آنها را به انفاق در زکات و هم در جنگ مأمور کنـد تا آنها با توجه به اینکه بثواب روز جزا ایمان ندارند از اینرو با کراهت و عدم رضایت آن را بپردازند و این خود برای آنها عذابی است سخت.

۳-ابن زیـد گفته:یعنی خـدا میخواهـد آنهـا را با حفظ مال و مصـیبتهایی که بخاطر آن تحمل میکننـد و از آن سو از اسـتفاده و منفعت آن محروم میشوند در دنیا عذابشان کند.

۴-جبائی گفته:یعنی خدا میخواهد آنها را در وقت پیروزی مؤمنان و تسـلط آنها بر سر ایشان با گرفتن اموال و اولادشان بعذاب حسرت و ناراحتی دنیایی دچارشان سازد،و این سزای کفر آنها باشد.

۵-منظور از عـذاب آنهـا در دنیا بوسـیلهٔ مال و اولاد آن است که اینان با جمع و حفظ و دوستی آن و بخل و غصه ای که برای آنها میخورند همهٔ اینها برای ایشان عذاب است،و همچنین در هنگام مرگ جدایی از آنها عذاب دیگری است زیرا نمیدانند بر سر آن اموال و اولاد چه میآید.

و حرف لام در «لِيُعَذِّبَهُمْ» محتمل است بمعنای«أن»باشد،و محتمل است لام نتیجه باشد،و تقدیر چنین میشود:خدا میخواهد آنان را در دنیا مهلت دهد تا عذابشان کند.

«وَ تَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ»

یعنی جانشان با مرگ هلاک شود و از بین برود.

ص:۱۲۱

۱- ۱) -سورهٔ نمل آیه ۲۸ و ترجمـهٔ آیه چنین است:(این نـامه را ببر)و نزد ایشان بیفکن سـپس بازگرد و ببین چه میگوینـد،که تقدیر آن این است:که نامه را نزد ایشان ببر و ببین چه میگویند سپس باز گرد.

«وَ هُمْ كٰافِرُونَ»

یعنی در حالی که کافر باشند،و ارادهٔ خداوند«(در جملهٔ:

إِنَّمٰا یُرِیدُ اللّٰهُ...

)به«زهوق نفس»و گرفتن جانشان تعلق گرفته و کفر ایشان(که در این آیه است)مورد تعلق اراده نیست(تا اشکال لازم آید)و این سخن مانند آن است که بگویی:«ارید ان أضربه و هو عاص»(یعنی میخواهم او را بزنم که او نافرمان است)که در اینجا ارادهٔ شما بزدن آن شخص تعلق گرفته نه بنافرمانی او .

ص :۱۲۲

[سوره التوبه (۹): آیات ۵۶ تا ۵۹]

اشاره

وَ يَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ إِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ وَ مٰا هُمْ مِنْكُمْ وَ لٰكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرَقُونَ (۵۶) لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً أَوْ مَغٰارٰاتٍ أَوْ مُدَّخَلاً لَوَلَّوْا إِلَيْهِ وَ هُمْ يَجْمَحُونَ (۵۷) وَ مِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي اَلصَّدَقٰاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهٰا رَضُوا وَ إِنْ لَمْ يُعْطَوْا مِنْهٰا إِذٰا هُمْ يَسْخَطُونَ (۵۸) وَ لَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مٰا آتٰاهُمُ اَللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَ قٰالُوا حَسْبُنَا اَللّٰهُ سَيُؤْتِينَا اَللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ رَسُولُهُ إِنّٰا إِلَى اَللّٰهِ رٰاغِبُونَ (۵۹)

ترجمه:

اینان بخدا سوگند میخورند که از شما هستند ولی آنها از شما نیستند بلکه مردمی هستند که(از کشته شدن و اسارت)میترسند(۵۶)اگر پناهگاه یا نهانگاهها یا گریزگاهی مییافتند شتابان بسوی آن رو میکردند(۵۷).

و برخی از آنها در تقسیم صدقات بر تو خرده میگیرند اگر از آن بدانها داده شود راضی شوند و اگر از آن بدانها داده نشود در آن وقت خشمگین شوند(۵۸)(چقدر برای آنها بهتر بود)اگر بدانچه خدا و پیغمبرش به آنها داده بود راضی میشدند و میگفتند:

خدا ما را بس است و خدا از فضل خویش بما عطا خواهد کرد و پیغمبر او نیز(بما خواهد داد)که ما بسوی خدا مشتاقیم(۵۹).

ص:۱۲۳

بیان آیۀ ۵۶-۵۷

اشاره

شرح لغات:

فرق:اضطراب و وحشت نفس از رسیدن زیان.

ملجأ:جایی است که بدان پناه برند و متحصن شوند،و معقل،و موئل،و معتصم،و معتمد همه بهمین معنا است.

مغارات:جمع مغاره:پنهانگاه،از غار است که همان نقب در کوه باشد.

مدّخل:راهی است که برای رفتن در آن دسیسه کنند(و نقشه بکشند).

جماح:بشتاب رفتن شخص را گویند که چیزی نتواند او را از راه باز گرداند.

تفسیر:

در این آیات خدای سبحان یکی از اسرار منافقان را فاش کرده فرماید:

«وَ يَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ إِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ»

این منافقان بخدا قسم میخورند که از جملۀ شما مردمان با ایمان هستند یعنی مانند شما مؤمن هستند.

«وَ مٰا هُمْ مِنْكُمْ»

ولی ایمانی بخدا ندارند چنانچه شما ایمان دارید.

«وَ لٰكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرَقُونَ»

بلکه اینها ترس کشته شدن و اسارت را دارند اگر تظاهر به ایمان نکنند. «لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً» ابن عباس گفته:یعنی اگر پناهگاهی بیابند،و قتاده گفته:یعنی قلعه ای.

«أَوْ مَغٰارٰاتٍ»

ابن عباس گفته:یعنی غارهایی در کوه،و عطا گفته است:یعنی سردابهایی. «أَوْ مُدَّخَلاً» ضحاك گفته:یعنی ورودگاه هایی که در آن مأوی گیرند،و ابن زید گفته:یعنی لانه ای چون لانۀ موش،و از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمودند:

یعنی نقب های زمینی.چنانچه از ابن عباس هم همین تفسیر نقل شده.و حسن گفته:

یعنی راهی که بر خلاف رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-باشد و بدان راه در آیند.

«لَوَلَّوْا إِلَيْهِ»

یعنی بدان رو کنند،و برخی گفته اند:یعنی از طرف شما بدان رو- گردان شوند.

«وَ هُمْ يَجْمَحُونَ»

و در رفتن بدان شتاب کنند.و معنای آیه آن است که اینان از خبث باطن و نهاد زشت و حرصی که برای اظهار نفاق و کفر درونی خود دارند اگر یکی از این جایگاهها را بدست آورند بدان پناه آورند تا باطن خود را آشکار کرده و از تو روی بگردانند .

ص :۱۲۵

بیان آیه ۵۸-۵۹

اشاره

شرح لغات:

لمز:بمعنای عیبجویی است چنانچه همز نیز بهمین معنا است.

شأن نزول:

از أبی سعید خدری روایت شده که هنگامی رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-تقسیمی میکرد-و ابن عباس گفته:این جریان در جنگ حنین و تقسیم غنائم هوازن بود-در اینوقت حرقوص بن زهیر که همان ابن أبی ذی الخویصره تمیمی بود و بعدها رئیس خوارج شد بنزد آن حضرت آمده گفت:ای رسول خدا از روی عدالت رفتار کن،حضرت در جواب او فرمود:وای بر تو اگر من بعدالت رفتار نکنم کیست که بعدالت عمل کند؟ عمر گفت:ای رسول خدا اجازه بده گردن این مرد را بزنم؟پیغمبر-صلی اللّه علیه و آله- فرمود:او را بگذار که او اصحاب و یارانی دارد که هر یک از شما نماز خود را در برابر نماز آنها و روزه اش را در مقابل روزهٔ آنها اندك شمارد،اینان از دین بیرون میروند هم چنان که تیر از شکار بیرون رود،پس(شخص شکارچی)نظر به پرهای پیکانش کند چیزی در آن دیده نشود،دوباره نگاه بمیانهٔ تیر کند در آن نیز چیزی یافت نشود، سپس نظر به خود پیکان کند در آن نیز چیزی دیده نشود،با اینکه آن تیر از سرگین و خون(باطن حیوان)گذشته(ولی هیچ اثری از آنها در تیر نمانده) (۱) نشانهٔ این خوارج مرد سیاهی است که در یکی از دو پستانش-یا فرمود:در یکی از دو دستش-(غدّه ای) چون پستان زنان است یا پارهٔ گوشتی است که حرکت میکند و در حال آرامش و صلح مردم خروج میکنند.

و در حدیث دیگری است که فرمود:هر گاه خروج کردند آنان را بکشید،سپس

۱- ۱) -یعنی چنان از دین بیرون میروند که هیچگونه اثری از دین در آنها باقی نمیماند.

وقتی خروج کردند آنان را بکشید،آن گاه آیهٔ فوق نازل گردید.

ابو سعید خدری گوید:من گواهی میدهم که این سخن را از رسول خدا-صلی اللّٰه علیه و آله-شنیدم و گواهی میدهم که چون علی علیه السلام آنها را کشت همان مرد را با همان وصفی که پیغمبر-صلی اللّٰه علیه و آله-توصیف کرده بود بنزدش آوردند.و این روایت را ثعلبی نیز در تفسیر خود روایت کرده است.

و کلبی گفته:این آیه دربارهٔ«مؤلفه قلوبهم» (۱) که همان منافقین بودند نازل شد چون مردی از آنها بنام ابن جواز دربارهٔ رسول خدا-صلی اللّٰه علیه و آله-گفت که او بطور مساوات تقسیم نکرد،و خداوند این آیه را نازل کرد.

و حسن گفته:هنگامی که رسول خدا-صلی اللّٰه علیه و آله-بتقسیم غنائم مشغول بود مردی بنزد او آمده گفت:آیا چنان نیست که تو پنداری خدا مأمورت ساخته تا صدقات را در میان فقراء و مستمندان تقسیم کنی؟فرمود:چرا،عرضکرد:پس چرا میان گوسفند چرا نان قسمت میکنی؟ حضرت فرمود:همانا پیغمبر خدا موسی علیه السلام گوسفند چران بود،و چون آن مرد دور شد رسول خدا-صلی اللّٰه علیه و آله-بمردم فرمود:از این مرد(پرهیز کنید و) بر حذر باشید.

و ابن زید گفته:منافقان گفتند:محمد این غنائم را جز بهر کس که دوست دارد بدیگری نمی پردازد و بر طبق دلخواه خود رفتار میکند،پس این آیه نازل شد.

تفسیر

«وَ مِنْهُمْ»

و از این مردم یعنی از این منافقان «مَنْ یَلْمِزُکَ فِی الصَّدَقٰاتِ» یعنی در امر صدقات بر تو عیبجویی کرده و خرده میگیرند.

«فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهٰا رَضُوا»

اگر از این صدقات بدانها بدهی اقرار بعدالت تو میکنند.

۱- ۱) -تازه مسلمانانی که در فتح مکه مسلمان شده بودند و رسول خدا-(ص)برای اینکه دلشان را بدست آورد سهم بیشتری از غنائم حنین بدانها داد بشرحی که پیش از این در داستان جنگ حنین گذشت،و در آیهٔ بعد نیز شرحش بیاید.

«وَ إِنْ لَمْ يُعْطَوْا مِنْها إِذا هُمْ يَسْخَطُونَ»

و اگر ندهی خشم کرده و عیبجویی کنند.امام صادق علیه السلام فرمود:بیش از دو ثلث مردم اهل این آیه هستند.

«وَ لَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا ما آتاهُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ»

یعنی اگر این منافقانی که صدقات از تو طلب کرده و عیبجوئیت کنند به همان که خدا و پیغمبرش بدانها داده راضی بودند.

«وَ قالُوا حَسْبُنَا اللّهُ»

و با آن حال میگفتند:خدا ما را کفایت کرده یا کافی است.

«سَيُؤْتِينَا اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ رَسُولُهُ»

یعنی خدا از فضل و انعام خویش بما عطا فرموده و پیغمبرش نیز هم چنین بما داده است.و دنبالش نیز میگفتند:

«إِنّا إِلَى اللّهِ راغِبُونَ»

(ما روی شوق را بدرگاه خدا می بریم)تا از فضل خویش بر ما گشایش دهد و ما را از مالهای مردم بی نیاز سازد.و برخی گفته اند:یعنی بدو شوقمندیم دربارۀ آن پاداشی که بما میدهد و عذابی را که از ما دور می سازد.

و جواب«لو»(در وَ لَوْ أَنَّهُمْ)محذوف است،و تقدیر آن چنین است:«و لو انهم- رضوا...لکان خیرا لهم»(اگر بدانچه گفته شد راضی میشدند برای آنها بهتر بود)و حذف جواب«لو»در امثال این موارد بلیغتر میباشد بشرحی که پیش از این گذشت .

ص :۱۲۸

[سوره التوبه (۹): آیه ۶۰]

اشاره

إِنَّمَا اَلصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ اَلْمَسَاكِينِ وَ اَلْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَ اَلْمُؤَلَّفَهِ قُلُوبُهُمْ وَ فِي اَلرِّقَابِ وَ اَلْغَارِمِينَ وَ فِي سَبِيلِ اَللّٰهِ وَ اِبْنِ اَلسَّبِيلِ فَرِيضَهً مِنَ اَللّٰهِ وَ اَللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۶۰)

ترجمه

صدقات فقط مال فقیران،و مسکینان،و عاملان(جمع کنندگان)آن و آنها که جلب دلهاشان(را با مال)کنند،و آزاد ساختن بندگان،و قرض داران(ورشکسته شدگان) و در راه خدا،و در راه مانده است،(و این)فرض و حکم خدا است،و خدا دانا و فرزانه است(۶۰).

ص :۱۲۹

بیان آیه ۶۰

اشاره

تفسیر

خدای سبحان در این آیات بیان فرموده که صدقات مال چه کسی است.

«إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ»

معنای آیه آن است که صدقات که همان زکات اموال است مال چند طائفه زیر است.و در فرق بین فقیر و مسکین بر دو قول اختلاف کرده اند:

اول-قول ابو علی جبائی و ابو یوسف و محمد است که گفته اند:فقیر و مسکین هر دو یک صنف هستند و از اینرو گفته اند:اگر کسی وصیت کرد که ثلث مال من از فقراء و مساکین و فلان کس باشد،در اینصورت نصف آن مال که نصف ثلث باشد مال آن شخصی است و نصف دیگر ثلث،مال فقراء و مساکین است،زیرا آن هر دو یک صنف هستند.

قول دوم-که بیشتر بدان رفته اند اینکه آنها دو صنف هستند،و این گفتار شافعی و ابو حنیفه است،و از اینرو اینان در مسئلهٔ بالا گفته اند:یک ثلث آن مال،از آن شخص است و دو ثلث دیگر از فقراء و مساکین است.آن گاه اینان نیز در اینکه فقیر کیست و مسکین کدام است بر چند قول اختلاف کرده اند:

۱-آنکه فقیر آن نیازمند عفیفی است که سؤال نکند،و مسکین آن کسی است که سؤال کند،و این قول از ابن عباس و زهری و مجاهد نقل شده و اینان گفته اند:مسکین از«مسکنت بسئوال»مشتق است.و از امام باقر علیه السلام نیز این قول روایت شده است.

۲-آنکه گفته اند:فقیر کسی است که سؤال میکند و مسکین آن است که سؤال نمیکند،و در حدیث نیز آمده که رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-فرمود:مسکین آن کسی نیست که یک خوراک و دو خوراک و یک خرما و دو خرما(که بدو میدهید)او را باز گرداند بلکه مسکین کسی است که توانگری نیابد تا او را بی نیاز کند،و از مردم چیزی درخواست نکند و کسی هم نفهمد که باو صدقه بدهد.

ص:۱۳۰

۳-قتاده گفته:فقیر:بشخص زمین گیر محتاج گویند،و مسکین بشخص سالم محتاج گویند.

۴-ضحاک و ابراهیم گفته اند:مقصود از فقراء،مهاجرین مکه هستند،و مقصود از مساکین دیگران هستند،و بدنبال این اختلاف در معنای فقیر و مسکین اختلاف دیگری هم کرده اند بدین شرح: که دسته ای چون شافعی و ابن انباری گفته اند:فقیر بکسی گویند که سخت حال تر از مسکین باشد زیرا فقیر آن کسی است که هیچ ندارد،و مسکین کسی است که زندگی مختصری دارد که کفایت او را نکند.و ایندو برای اثبات قول خود به این آیه استدلال کرده اند که خدای تعالی فرماید: «أَمَّا السَّفِینَهُ فَکانَتْ لِمَسٰاکِینَ یَعْمَلُونَ فِی الْبَحْرِ» (۱)(یعنی اما کشتی از مسکینانی است که در دریا کار میکنند).

و دلیل دیگر آنکه«فقیر»از«فقار ظهر»(ستون فقرات پشت)مشتق شده،و اینکه شخص فقیر را فقیر گویند بدانجهت است که گویا نیازمندی،استخوان فقرات او را در هم شکسته.

و دسته ای دیگر چون ابو حنیفه و ابن درید و اهل لغت گفته اند:مسکین بدتر از فقیر است،زیرا فقیر آن کسی است که مختصر زندگی دارد و مسکین آن است که هیچ ندارد،و اینان برای اثبات گفتهٔ خود به این شعر استدلال کرده اند:

اما الفقیر الذی کانت حلوبته

وفق العیال فلم یترک له سبد (۲)

که شاعر در این شعر شخصی را که شتر شیرده دارد فقیر نامیده است.

و از آیهٔ «أَمَّا السَّفِینَهُ...» که شافعی بدان استدلال کرده است پاسخ داده اند که آن کشتی مشترک میان گروهی بود که هر کدام مختصری از آن را مالک بودند.و گذشته

۱- ۱) -سورهٔ کهف آیهٔ ۷۹.و وجه استدلال آنست که با اینکه صاحب یک کشتی بوده اند خداوند آنها را مساکین نامیده است.

۲- ۲) -اما آن فقیری که در آمد شتر شیرده او باندازهٔ نانخورانش میباشد و چیزی زیاد نیاید...

ممکن است از باب ترحم آنان را مسکین نامیده باشد(نه بمعنای حقیقی مسکین)چنانچه در حدیث،اهل دوزخ را مسکین نامیده اند و گفته اند:«مساکین اهل النار»و شاعر نیز گوید:

مساکین اهل الحبّ حتی قبورهم

علیها تراب الذل بین المقابر (۱)

گذشته از اینکه برخی گفته اند:آن کشتی در اجارۀ آنها بوده و خودشان مالك آن نبوده اند.

«وَ الْعامِلِینَ عَلَیْها»

یعنی متصدیان زکات و جمع کنندگان آن.

«وَ الْمُؤَلَّفَهِ قُلُوبُهُمْ»

و آنها مردمانی از اشراف زمان پیغمبر-صلی اللّه علیه و آله- بودند که آن حضرت سهمی از زکات بدانها میداد تا بوسیلۀ آن بدین اسلام علاقه مندشان سازد و در مواقع لزوم از آنها برای جنگ با دشمنان دین کمك بگیرد.

و در اینکه آیا این سهم پس از رحلت رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-نیز ثابت است یا نه اختلاف است شافعی و جبائی گفته اند:ثابت است،و از امام صادق علیه السلام نیز همین قول روایت شده جز آنکه آن حضرت مشروط فرموده به اینکه امام عادل باشد که دل آنها را بدین اسلام جلب کند.

و برخی چون حسن و شعبی و ابو حنیفه و پیروانش گفته اند:این سهم مخصوص بزمان رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-بوده و پس از وی ساقط است،زیرا خدای سبحان اسلام را نیرومند ساخت(و نیازی به اینکار نیست).

«وَ فِی الرِّقابِ»

یعنی برای آزاد کردن بردگان،و منظور آن بردگان مکاتب هستند (۲) علمای ما(گروه شیعه)اجازه داده اند که اگر بردۀ مؤمنی در سختی و شدت بود وی را از این سهم خریداری کرده آزاد کنند و صاحبان زکات حق ولایت او را داشته باشند.و قول ابن عباس و حسن و مالك نیز،همین است.

۱- ۱) -عاشقان مسکین که حتی بر گورهاشان خاك مذلت نشسته.

۲- ۲) -بردۀ مکاتب برده ای است که روی قرار داد کتبی که با مولای خود کرده میتواند با پرداخت مبلغی بطور اقساط یا غیر اقساط خود را آزاد کند.

«وَ الْغارِمِینَ»

و آنها کسانی هستند که زیر بار قرض و بـدهکاری رفته انـد،قرضـهایی که صـرف در معصـیت نشـده و در خرج آنها اسـراف کاری هم نکرده باشند،که در اینصورت بدهکاری آنها را از زکات میپردازند.

«وَ فِی سَبِیلِ اللّهِ»

منظور از«سبیل اللّه»(راه خـدا)جهاد است بدون هیچ اختلافی، و در نظر علمای ما همهٔ مصالح مسـلمانان نیز تحت این عنوان در آیـد،و ابن عمر و عطـا و بلخی و جعفر بن مبشـر نیز همین قول را پـذیرفته انـد و گفته انـد:مخـارج بنای مساجـد و پلها را نیز از همین سهم میتوان پرداخت.

«وَ ابْنِ السَّبِیلِ»

یعنی مسافر در راه مانـده،که باو سـهمی از زکات میدهند اگر چه در شـهر خودش توانگر و در رفاه باشد،و اینکه مسافر در راه مانده را«ابن السبیل» (فرزند راه)گویند بخاطر آن است که ملازم و گرفتار راه است،چنانچه شاعر در وصف خود(بجنگجویی و ملازم بودن با جنگ)گوید:

انا ابن الحرب ربتنی ولیداً

الی أن شبت و اکتهلت لداتی (۱)

و قتاده گفته:منظور از«ابن السبیل»میهمان است.

«فَرِیضَةً مِنَ اللّهِ»

یعنی دستور واجبی است که خدا آن را مقدر و حتم فرموده.

«وَ اللّهُ عَلِیمٌ»

و خـدا بحاجـات خلق دانـا است «حَکِیمٌ» و در آنچه از پرداخت صـدقات و چیزهای دیگر بر ایشان واجب کرده حکیم و فرزانه است.

۱- ۱) -من زادهٔ جنگم که از کودکی او مرا تربیت کرد تا وقتی که پیر شدم و همسالانم نیز بسن کهولت رسیدند.

[سوره التوبه (۹): آیات ۶۱ تا ۶۳]

اشاره

وَ مِنْهُمُ اَلَّذِینَ یُؤْذُونَ اَلنَّبِیَّ وَ یَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنُ خَیْرٍ لَکُمْ یُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ یُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِینَ وَ رَحْمَهٌ لِلَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ اَلَّذِینَ یُؤْذُونَ رَسُولَ اَللّهِ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ (۶۱) یَحْلِفُونَ بِاللّهِ لَکُمْ لِیُرْضُوکُمْ وَ اَللّهُ وَ رَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ یُرْضُوهُ إِنْ کانُوا مُؤْمِنِینَ (۶۲) أَ لَمْ یَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ یُحادِدِ اَللّهَ وَ رَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نارَ جَهَنَّمَ خالِداً فِیها ذلِکَ اَلْخِزْیُ اَلْعَظِیمُ (۶۳)

ترجمه:

و برخی از ایشان پیغمبر را بیازارند و گویند:او گوش است،(و هر چه را می شنود زود باور میکند)بگو برای شما گوش خوبی است که خدا را تصدیق کند و مؤمنان را(نیز)تصدیق کند و برای آنان که از شما ایمان آورده اند رحمتی است،و آنان که رسول خدا را بیازارند عذابی دردناک دارند(۶۱)اینان برای شما بخدا قسم خورند تا شما را راضی سازند،و اگر ایمان داشتند بهتر آن بود که خدا و رسول او را از خود راضی سازند(۶۲)مگر نمیدانند که هر کس با خدا و رسولش بمخالفت برخیزد کیفرش آتش دوزخ است که همیشه در آن باشند و این رسوایی بزرگی است(۶۳).

ص:۱۳۴

بیان آیه ۶۱ تا ۶۳

اشاره

شرح لغات:

فرق بین«أحق»(سزاوارتر)و«اصلح»(شایسته تر)آن است که«احق»گاهی از غیر صفات فعل است مانند آنکه گویی«زید أحق بالمال»(زید سزاوارتر بمال است) ولی«أصلح»مخصوص صفات فعل است،و از اینرو گفته میشود:«اللّه أحق بأن یطاع» (خدا سزاوارتر است که فرمانبرداریش شود)ولی در اینمورد«اصلح»گفته نمی شود.

محاده:بمعنای تجاوز از حد از روی دشمنی است،و محاده،و مخالفت،و معاداه،در معنا نظیر یکدیگر هستند،و اصل آن بمعنای منع است.و نیز محاده بحالت شتاب و سبکی در حال غضب گویند زیرا آن حالت انسان را از وظیفهٔ خود باز دارد.

خزی:رسوایی و آنچه از آن شرم آید.

شأن نزول:

برخی گفته اند:این آیات دربارهٔ گروهی از منافقین نازل شد که از آن جمله بود:

جلاس بن سوید،و وشاس بن قیس،و مخشی بن حمیر،و رفاعه بن عبد المنذر و دیگران که اینان سخنان نابجایی(دربارهٔ رسول خدا)میگفتند،مردی از آنها گفت:

این سخنان را نگوئید که میترسیم بگوش محمد برسد و دربارهٔ ما تصمیمی بگیرد! جلاس بدو گفت:ما هر چه خواستیم می گوییم آن گاه بنزد او میرویم و منکر آن میشویم و او باور میکند چون محمد گوش شنوایی است.

و محمد بن اسحاق و جمعی دیگر گفته اند:این آیات دربارهٔ مردی بنام نبتل بن حارث نازل شد و او مردی سیاه چهره و سرخ چشم و سوخته گونه و زشت رو بود که سخنان پیغمبر-صلی اللّه علیه و آله-را بگوش منافقان میرسانید،بدو گفتند:اینکار را

مکن،او در پاسخ گفت:محمد کسی است که هر کس چیزی بدو بگوید باور کند، ما هر چه خواستیم می گوییم آن گاه بنزد او میرویم و برایش قسم میخوریم و او قسم ما را هم باور میکند،و این نبتل کسی است که رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-درباره اش فرمود:هر که میخواهد شیطان را ببیند به نبتل بن حارث بنگرد.

و آیهٔ «يَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ لَكُمْ لِيُرْضُوكُمْ» را برخی چون مقاتل و کلبی گفته اند:

دربارهٔ منافقانی که از جنگ تبوک تخلف کردند نازل شده که چون آن حضرت از تبوک بازگشت بنزد مؤمنان آمده و از تخلف خود عذر خواهی کرده بهانه تراشی نمودند و برای آنها قسم خوردند.

و قتاده و سدی گفته اند:دربارهٔ جلاس بن سوید و دیگر از منافقان نازل شد که گفتند:اگر آنچه محمد گوید حق باشد ما از خران پست تریم،و در آن وقت غلامی از انصار بنام عامر بن قیس نزد ایشان بود چون این سخن را شنید بدانها گفت:بخدا قسم آنچه محمد میگوید:حق است و شما بدتر از خران هستید،سپس بنزد پیغمبر- صلی اللّه علیه و آله-آمد و جریان را باطلاع آن حضرت رسانید،رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-آنان را خواست و گفتهٔ عامر بن قیس را از آنها پرسید آنان قسم خوردند که عامر دروغ میگوید.پس این آیه نازل شد.

تفسیر:

خدای سبحان در این آیات دوباره بذکر حال منافقان پرداخته چنین فرماید:

«وَ مِنْهُمُ»

یعنی از این منافقان.

«اَلَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ»

اذیت و آزار گاهی عملی است و گاهی قولی و زبانی، و در اینجا منظور اذیت زبانی است.

«وَ يَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ»

یعنی میگویند او چنان است که هر چه بدو گویند می شنود و آن را می پذیرد.

«قُلْ»

بگو ای محمد «أُذُنُ خَيْرٍ لَكُمْ» یعنی او گوش خوبی است که آنچه بخیر و صلاح شما است می شنود که همان وحی باشد.و برخی گفته اند:معنای این

کلام آن است که او خیر می شنود و بدان عمل میکند.

(و این دو معنا روی آن است که«اذن خیر»را بصورت اضافه«اذن»به «خیر»بخوانیم،چنانچه قرائت مشهور است)و اما روی قرائت«اذن خیر» که«خیر» صفت«اذن»باشد(چنانچه قتاده و عیسی بن عمر و جمعی خوانده اند)معنی چنین میشود:بگو گوش بودن او برای شما بهتر است(و بصلاح شما است)زیرا عذر شما را می پذیرد و سختنان را استماع میکند،و اگر عذر شما را نپذیرد برای شما شرّ است، پس چگونه او را در چیزی که بنفع شما است عیبجویی میکنید؟ «یُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَ یُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِینَ» معنای این آیه آن است که گوش بودن او بر او زیان نرساند زیرا وی گوش خوبی است که نمی پذیرد جز خبر راستی را که از جانب خدا باشد،و آنچه را مؤمنان نیز بدو گزارش دهند تصدیق کرده و از آنها می پذیرد نه آنچه منافقان گویند،و این تفسیری است که از ابن عباس نقل شده و روی این تفسیر معنای ایمان آن حضرت بمؤمنان(در جملهٔ وَ یُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِینَ)همان تصدیق سخن ایشان است.

و برخی گفته اند:معنای «یُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِینَ» آنست که آن حضرت مؤمنان را در آنچه بدانها رسد امانشان دهد،ولی بمنافقان امان ندهد و آنها همیشه در خوف و ترس بسر میبرند اگر چه قسم بخورند.

«وَ رَحْمَةٌ لِلَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ»

یعنی آن حضرت برای آنها(که ایمان آورده اند)رحمتی است،زیرا اینان بوسیلهٔ هدایت و دعای او موفق به قبول ایمان شدند.

«وَ الَّذِینَ یُؤْذُونَ رَسُولَ اللّٰهِ لَهُمْ عَذٰابٌ أَلِیمٌ»

یعنی در آخرت.

«یَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ لَکُمْ لِیُرْضُوکُمْ»

خدای سبحان خبر میدهد که این منافقان برای عذر خواهی و جلب رضایت شما به خدا قسم میخورند که آنچه از آنها بسمع شما رسیده دروغ است.

«وَ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ یُرْضُوهُ»

یعنی خدا و پیغمبر او شایسته تر و سزاوارترند که

جلب رضایتشان شود.

«إِنْ کانُوا مُؤْمِنِینَ»

اگر خدای را تصدیق کنند و به نبوت پیغمبرش محمد-صلی اللّه علیه و آله-اقرار دارند سپس خدای تعالی بصورت توبیخ و سرزنش این منافقان فرماید:

«أَ لَمْ یَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ یُحادِدِ اللّهَ وَ رَسُولَهُ»

یعنی اینان نمیدانند که هر کس از حدودی که خداوند برای مکلفین تعیین فرموده تجاوز کند،و اینکه خداوند بمردمی که نمیدانستند فرموده: «أَ لَمْ یَعْلَمُوا» آیا نمیدانند(یا مگر نمیدانند)،بدان جهت است که میخواهد بفرماید:اینان چرا نباید بدانند با اینکه قادر بعمل بدین علم هستند و برخی گفته اند:این خود دستور بعلم(و یاد گرفتن)است یعنی با این خبر واجب است بدانند.و جبائی گفته:یعنی آیا پیغمبر-صلی اللّه علیه و آله-این جریان را باطلاع آنها نرسانید و بدانها نگفت؟ «فَأَنَّ لَهُ نارَ جَهَنَّمَ خالِداً فِیها» یعنی در جهنم جاویدان است. «ذلِکَ الْخِزْیُ الْعَظِیمُ» این است رسوایی و خواری بزرگ.

ص:۱۳۸

[سوره التوبه (۹): آيات ۶۴ تا ۶۶]

اشاره

يَحْذَرُ اَلْمُنافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِما فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اِسْتَهْزِؤُا إِنَّ اَللّهَ مُخْرِجٌ ما تَحْذَرُونَ (۶۴) وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّما كُنّا نَخُوضُ وَ نَلْعَبُ قُلْ أَ بِاللّهِ وَ آياتِهِ وَ رَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِؤُنَ (۶۵) لا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمانِكُمْ إِنْ نَعْفُ عَنْ طائِفَةٍ مِنْكُمْ نُعَذِّبْ طائِفَةً بِأَنَّهُمْ كانُوا مُجْرِمِينَ (۶۶)

ترجمه

منافقان میترسند که سوره ای دربارۀ آنها نازل شود که آنها را بدانچه در دلهای ایشان است آگاه سازد بگو اکنون مسخره کنید که خدا آنچه را از آن بیم دارید آشکار خواهد ساخت(۶۴)و اگر از آنها(دربارۀ تمسخرشان)بپرسی(که چه میگفتند)گویند از روی شوخی سخن میگفتیم،بگو آیا بخدا و آیات او و پیغمبرش تمسخر میکردید (۶۵)عذر نیاورید که شما(با اینکارتان)پس از ایمان آوردنتان(در ظاهر)کافر شدید، اگر(هم)دسته ای از شما را ببخشیم دسته ای دیگر را عذاب خواهیم کرد بدانجهت که اینان مردمانی روگردان از حق(و گنه کار)بوده اند(۶۶).

ص: ۱۳۹

بیان آیه ۶۴ تا ۶۶

اشاره

شرح لغات

حذر:آماده کردن وسائل دفع ضرر.

منافق:کسی است که بر خلاف کفر باطنی خود تظاهر به ایمان کند،و این لفظ مشتق است از«نافقاء»بمعنای سوراخ لانۀ موش صحرایی،چون حیوان مزبور برای لانۀ خود دو راه میسازد یکی را میپوشاند و دیگری را آشکار میکند که اگر از یکی از آنها بسراغ او آمدند از راه دیگر بیرون رود.

خوض:پا نهادن در گل و لای و در اثر کثرت استعمال در غیر آن هم استعمال میشود.

لعب:کاری است که برای تحصیل لذت موجب سقوط منزلت گردد مانند کارهای کودک.و از همین جهت(بشجاع معروف عرب:عامر بن مالک بن جعفر بن کلاب) ملاعب الاسنّه(شوخی کننده با نیزه ها)گفته اند،یعنی آن مرد بخاطر شجاعتی که داشت پیش روی نیزه ها میرفت مانند کارهای بچگانه که از روی مآل اندیشی(و فکر عاقبت کار)نبود.

اعتذار:عذر خواهی.

اجرام:از حق بریدن و بباطل گرویدن.

شأن نزول

از ابن کیسان نقل شده که گوید:این آیات دربارۀ دوازده نفر نازل شد که در عقبه(گردنه ای در راه مدینه)کمین کردند تا وقتی که رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله- از جنگ تبوک مراجعت میکند آن حضرت را بقتل برسانند،جبرئیل این جریان را بآن حضرت گزارش داد و او را مأمور ساخت تا کسی را بنزد آنها روانه کند و مرکبهای ایشان را بزنند تا آنها را از سر راه دور سازد،و در آن حال افسار مرکب رسول خدا-صلی اللّه

علیه و آله-در دست عمار بود،و حذیفه از پشت سر،آن مرکب را میراند،حضرت رو بحذیفه کرد و فرمود:آنها را شناختی؟عرضکرد:نه یا رسول اللّه هیچیک از آنها را نشناختم،حضرت یک یک نام آنها را برد،حذیفه گفت:پس چرا آنان را بقتل نمی- رسانی؟فرمود:خوش ندارم که عرب بگویند:محمد چون بر اصحاب خود مسلط شد شروع بقتل آنان کرد! و مانند همین حدیث از امام باقر علیه السلام روایت شده جز آنکه در روایت آن حضرت چنین است:که آنها دربارهٔ قتل آن حضرت مشورت کردند،و با هم گفتند اگر محمد از تصمیم ما با خبر شد بدو می گوییم:ما بشوخی سخن میکردیم،و اگر خبر دار نشد که او را بقتل میرسانیم.

و حسن و قتاده گفته اند:جریان بدین قرار بود که گروهی از منافقان در غزوهٔ تبوک گفتند:این مرد چنین پندارد که قصرهای شام و قلعه های آن را خواهد گرفت!اوه!چه آرزوی دور و درازی!خدای تعالی سخن آنها را باطلاع آن حضرت رسانید،حضرت دستور داد لشگر توقف کنند پس آنها را خواست و بدانها فرمود:شما چنین و چنان گفته اید! در پاسخ گفتند:ای پیغمبر خدا ما بشوخی سخن میراندیم و برای اثبات گفتهٔ خود سوگند خوردند،در اینجا بود که این آیه نازل شد: «وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ...» تا آخر آیه.

و از کلبی و علی بن ابراهیم و ابی حمزه نقل شده که گفته اند:در مراجعت آن حضرت از غزوهٔ تبوک سه نفر یا چهار نفر بودند که اینها تمسخر و خنده میکردند و یکی از آنها میخندید ولی سخن نمیگفت،تا اینکه جبرئیل بر آن حضرت نازل شده و جریان را خبر داد،رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-عمار را خواسته بدو فرمود:این چند تن مرا و قرآن را مسخره میکنند،و این جریان را جبرئیل بمن خبر داده،و اگر از آنها بپرسی که چه میگفتند؟گویند:سخن از راه سفر و سوارگان بمیان بود!عمار بنزد آنها آمده گفت:چرا میخندید؟گفتند:سخن را از راه سفر و سوارگان بود!عمار گفت:خدا و رسولش راست گفتند،خدایتان بسوزاند که سوختید!آنان که این سخن را شنیدند

ص:۱۴۱

بنزد پیغمبر-صلی اللّه علیه و آله-آمده عذر خواهی کردند خدای تعالی آیات فوق را نازل فرمود.

ابن عمر و زید بن اسلم و محمد بن کعب گفته اند:در غزوهٔ تبوک مردی گفت:من دروغگوتر و ترسوتر از اینان-یعنی پیغمبر اسلام و یارانش-ندیده ام،عوف بن مالک که این سخن را شنید بدو گفت:دروغ می گویی و تو مردی منافق هستی؟و برای اینکه جریان را باطلاع رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-برساند،بنزد آن حضرت آمد دید خدای تعالی از طریق وحی پیغمبر را از سخن آن شخص مطلع ساخته،گویندهٔ آن سخن نیز برای عذر خواهی بنزد حضرت آمده و گفت:ما بشوخی و مزاح سخن میراندیم، در اینوقت بود که این آیه نازل شد.

و مجاهد گفته:مردی از منافقان گفت:محمد میگوید:شتر فلان کس در فلان دره است در صورتی که وی از غیب خبر ندارد!در اینوقت آیهٔ فوق نازل شد.

و ضحاک گفته:دربارهٔ عبد اللّه بن ابیّ و هم مسلکان فامیل او(از منافقان)نازل شد.

تفسیر:

«یَحْذَرُ الْمُنافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَیْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِما فِی قُلُوبِهِمْ»

در تفسیر این آیه دو قول است:

اول:سخنی است که حسن و مجاهد و جبائی و بیشتر مفسران گفته اند که مقصود از آیه اخبار از اینمطلب است که منافقان میترسند اسرارشان فاش گردد و از آن بیمناکند، و معنای آیه این است که:منافقان میترسند خدا بر پیغمبر و مؤمنان سوره ای نازل کند که از نفاق و شرک درونی ایشان خبر دهد.

و دنبال این معنی ابو مسلم گفته:آنها از روی تمسخر اظهار ترس میکردند نه از روی حقیقت،زیرا وقتی متوجه شدند که رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-در هر پیش- آمدی و هر چیزی بوحی الهی سخن میگوید از روی تمسخر و خنده بیکدیگر گفتند:

مواظب باشید وحی دربارهٔ شما نازل نشود.

و جبائی گفته:اینان میترسیدند که آن حضرت در گفتار خود صادق باشد و دربارهٔ

آنها وحی نازل گردد و رسوا شوند.

و مجاهد گفته:آنان میان خود سخنانی میگفتند سپس دنبال آن سخنان میگفتند:

امید است خداوند راز ما را فاش نکند.

دوم-آنکه بگوئیم:در این آیه اگر چه«یحذر...»بصورت خبر ذکر شده ولی معنای آن أمر است مانند آنکه گفته شود:«منافقان باید بترسند از اینکه سوره ای دربارۀ آنان نازل شود که از نفاق درونی آنها خبر دهد...»و جهت اینکه خبر بجای انشاء آمده بخاطر آن است که در مقام تهدید ذکر شده.

«قُلِ اسْتَهْزِؤُا»

یعنی ای محمد به این منافقان بگو مسخره کنید،و این کلام تهدیدی است بصورت أمر.

«إِنَّ اللّٰهَ مُخْرِجٌ مٰا تَحْذَرُونَ»

خداوند آشکار سازد آنچه را شما ترس آشکار شدنش را دارید.یعنی خداوند برای پیغمبرش درون حال و نفاق شما را آشکار میسازد.

«وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ»

یعنی اگر از این عیبجویی آنها از دین و تمسخرشان از رسول خدا- صلی اللّٰه علیه و آله-و مسلمانان پرسش کنی.

«لَيَقُولُنَّ إِنَّمٰا كُنّٰا نَخُوضُ وَ نَلْعَبُ»

-لام(در یقولن)برای تأکید و قسم است-یعنی میگویند ما برای گذراندن راه سخن میکردیم و در سخنانمان نظر جدّی نداشتیم بلکه برای سرگرمی این سخنان را گفتیم،که عذر آنها از جرم و جنایتشان بدتر است.

«قُلْ»

بگو ای محمد «أَ بِاللّٰهِ وَ آيٰاتِهِ» و منظور از آیات حجتها و دلیلها و کتاب خدا است.

«وَ رَسُولِهِ»

یعنی محمد-صلی اللّٰه علیه و آله- «كُنْتُمْ تَسْتَهْزِؤُنَ» تمسخر میکنید.

آن گاه خداوند به پیغمبر-صلی اللّٰه علیه و آله-دستور میدهد که دنبال این سخنان بمنافقان بگوید:

«لَا تَعْتَذِرُوا»

به این عذرهای دروغین عذر نیاورید.

«قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ»

یعنی شـما با این کردارتان کافر شدید پس از آنکه اظهار ایمان کردید آن ایمانی که هر کس آن را اظهار کند حکم به اسلام او میشود،و منظور ایمان

ص: ۱۴۳

حقیقی نیست زیرا در جای خود ثابت شده که کفر پس از ایمان حقیقی ممکن نیست. (۱)

«إِنْ نَعْفُ عَنْ طائِفَهٍ مِنْکُمْ نُعَذِّبْ طائِفَهً بِأَنَّهُمْ کانُوا مُجْرِمِینَ»

و مجرم در اینجا کافر اصرار ورز بر نفاق،است و در این آیه خداوند سبحان خبر دهد که اگر در اثر توبه از گروهی از آنان بگذرد آن گروه دیگر را که بحال نفاق باقی مانده و توبه نکرده اند عذاب فرماید.و«طائفه»(که در آیه است)در اصل نام جماعت است ولی گاهی بیک نفر هم «طائفه»گفته میشود چنانچه در آیهٔ شریفهٔ «وَ لْیَشْهَدْ عَذابَهُما طائِفَهٌ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ» (۲) که مطابق روایات ما که از ائمه اطهار روایت شده کمترین کسی در شکنجه و عذاب آن دو(یعنی مرد و زن زنا کار)باید حضور یابد یک نفر شخص مؤمن است.

و در روایت آمده که این دو طائفه(که در آیه است)سه نفر بودند که دو نفرشان مسخره میکردند و یک نفر میخندید،و آن یک نفر همان بود که از نفاق خود توبه کرد و خدا از گناه او در گذشت و نامش:مخشی بن حمیر بود.

ص: ۱۴۴

۱- ۱) -ممکن است کسی بگوید:ایمان دارای مراتبی است و چنان نیست که در تمام مراتب آن کفر راه نیابد چون بعضی از مراتب ضعیف ایمان قابل زوال است و خدا نیز در قرآن کریم (سورهٔ نساء آیه ۱۳۷)فرماید: «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا ثُمَّ کَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ کَفَرُوا...» .و شاید منظور مؤلف همان مرتبهٔ قوی ایمان باشد که قابل زوال نیست.

۲- ۲) -سورهٔ نور آیه ۲،یعنی در شکنجهٔ زن و مرد زناکار باید طائفه ای از مؤمنان حضور یابند.و منظور از این استدلال بضمیمهٔ روایت آن است که«طائفه»بیک نفر نیز اطلاق شده است.

[سوره التوبه (۹): آیات ۶۷ تا ۷۰]

اشاره

اَلْمُنافِقُونَ وَ اَلْمُنافِقاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ اَلْمَعْرُوفِ وَ يَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اَللّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ اَلْمُنافِقِينَ
هُمُ اَلْفاسِقُونَ (۶۷) وَعَدَ اَللّهُ اَلْمُنافِقِينَ وَ اَلْمُنافِقاتِ وَ اَلْكُفّارَ نارَ جَهَنَّمَ خالِدِينَ فِيها هِيَ حَسْبُهُمْ وَ لَعَنَهُمُ اَللّهُ وَ لَهُمْ عَذابٌ مُقِيمٌ
(۶۸) كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَ أَكْثَرَ أَمْوالاً وَ أَوْلاداً فَاسْتَمْتَعُوا بِخَلاقِهِمْ فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلاقِكُمْ كَما اِسْتَمْتَعَ اَلَّذِينَ
مِنْ قَبْلِكُمْ بِخَلاقِهِمْ وَ خُضْتُمْ كَالَّذِي خاضُوا أُولئِكَ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فِي اَلدُّنْيا وَ اَلْآخِرَهِ وَ أُولئِكَ هُمُ اَلْخاسِرُونَ (۶۹) أَ لَمْ يَأْتِهِمْ
نَبَأُ اَلَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَ عادٍ وَ ثَمُودَ وَ قَوْمِ إِبْراهِيمَ وَ أَصْحابِ مَدْيَنَ وَ اَلْمُؤْتَفِكاتِ أَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّناتِ فَما كانَ اَللّهُ
لِيَظْلِمَهُمْ وَ لكِنْ كانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۷۰)

ترجمه

مردان منافق و زنان منافق برخی از آنها از برخی دیگرند که بکار بد دستور میدهند،و از کار نیک باز میدارند و دستهای خود را(از انفاق یا جنگ)نگه میدارند، خدا را فراموش کردند،خدا نیز آنها را فراموش کرد، (۱) براستی که منافقان فاسق

ص: ۱۴۵

۱- ۱) -معنای فراموشی خدا در تفسیر آیه خواهد آمد.

(و زشت کار)هستند(۶۷)خدا بمردان و زنان منافق و کافران وعدهٔ آتش دوزخ داده که جاویدان در آنند،و همان(آتش دوزخ)آنها را بس است،و خدا لعنتشان کرده و عذابی همیشگی دارند(۶۸)مانند کسانی که پیش از شما بودند و قوت(و نیروی)ایشان از شما بیشتر و اموال و اولادشان از شما زیادتر بود،آنها از بهره(و نصیب)خویش بهره مند گشتند شما نیز از بهرهٔ خویش بهره ور شوید چنانچه گذشتگان شما از نصیب خود بهره مند گشتند،شما(در شهوات)فرو رفتید چنانچه آنان فرو رفتند،اینان اعمالشان در دنیا و آخرت باطل گشته،و آنها زیانکارند(۶۹)مگر خبر آنان که پیش از اینان بودند(یعنی)قوم نوح و عاد و ثمود و قوم ابراهیم و اهل مدین و دهکده های واژگون شده بآنان نرسیده که پیمبرانشان با دلائل و حجتها بسویشان آمدند،و چنان نبود که خدا بر آنها ستم کند بلکه خودشان در حق خویش ستم میکردند.(۷۰)

بیان آیه ۶۷ تا ۷۰

اشاره

شرح لغات:

استمتاع:خواستن چیزی است که در آن لذت باشد چه خوراکی و نوشیدنی باشد و چه لذتهای جنسی.

خلاق:بهره و نصیب،زود رس یا دیر رس.

مؤتفکات:جمع«مؤتفکه»یعنی واژگون شده.

تفسیر:

خدای سبحان در این آیات حال اهل نفاق را متذکر شده فرماید:

«اَلْمُنافِقُونَ وَ الْمُنافِقاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ»

یعنی آنها از یکدیگرند و در گرد آمدن

ص :۱۴۶

بر نفـاق و شـرک بـا هم هسـتند چنـانچه می گویی من از فلاـن کس هسـتم و فلاـنی از من است، یعنی کـار ما یکی است و با یکدیگر هم عقیده هستیم.و کلبی گفته:یعنی آنها بدین هم هسـتند.و ابو مسـلم گفته:یعنی آنها در رسیدن خشم سخت خداوند بدانها همگی یکسانند.

«یَأْمُرُونَ بِالْمُنْکَرِ»

یعنی بشرک و گناهان.

«وَ یَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ»

یعنی از کارهای نیکی که خداوند بدانها دستور داده و مردم را بانجام آن وادار کرده.

«وَ یَقْبِضُونَ أَیْدِیَهُمْ»

حسن و قتاده گفته اند:یعنی از انفاق اموال خود در راه اطاعت و خوشنودی خدا خودداری میکنند،و جبائی گفته:یعنی از جهاد در راه خدا خود داری میکنند.

«نَسُوا اللّهَ فَنَسِیَهُمْ»

أصم گفته:یعنی آنها طاعت خـدا را واگذاردنـد خداونـد نیز آنها را در آتش واگذارد و رحمت و پاداش نیک خود را از آنان بـازداشت.و برخی گفته انـد:یعنی آنها خـدای را بـدست فراموشـی سپردنـد چون انـدیشه نکردنـد که آنها را خـدایی است که پـاداش نیـک و کیفرشـان دهـد تـا این انـدیشه آنهـا را از کفر و کارهـای زشت باز دارد خـدا نیز آنان را از نظر پاداش همانند فراموش شدگان کرد،و اینکه لفظ نسیان و فراموشی در اینجا آورده شد بخاطر یک سنخ بودن کلام است و گرنه اسناد نسیان بخدای تعالی جایز نیست.

«إِنَّ الْمُنافِقِینَ هُمُ الْفاسِقُونَ»

یعنی بیرون شدگان از ایمان بخدا و پیغمبر و از اطاعت او هستند،و برخی گفته اند فاسقان:یعنی سرگردانان در شرک.

«وَعَدَ اللّهُ الْمُنافِقِینَ وَ الْمُنافِقاتِ وَ الْکُفّارَ نارَ جَهَنَّمَ»

در این آیه خداونـد بهر دو دسته یعنی آنـان که تظاهر باسـلام میکننـد ولی در باطن کافرنـد،و کافران وعـدهٔ آتش دوزخ داده اسـت،و اینکـه منافقـان را جـدای از کـافران ذکر فرمـوده بـا اینکه نفـاق در حقیقت کفر است بـدانجهت بـود که برای هر یک جداگانه وعدهٔ دوزخ را بیان کند.

«خالِدِینَ فِیها»

جاویدانند در آن.

«هِیَ حَسْبُهُمْ»

یعنی آتش دوزخ و کیفر آن برابر گناه آنان است.چنانچه گویی:من

ص :۱۴۷

تو را برابر آنچه انجام داده ای شکنجه کنم.

«وَ لَعَنَهُمُ اللّهُ»

یعنی از بهشت و خیر خود دورشان کند.

«وَ لَهُمْ عَذابٌ مُقِیمٌ»

یعنی عذابی جاویدان که زوال نپذیرد.

«کَالَّذِینَ مِنْ قَبْلِکُمْ»

زجاج و جبائی گفته اند:یعنی این وعده ای که بر نفاق و تمسخر شما داده شد همانند وعده ای است که بکافران پیش از شما که رفتاری همانند رفتار شما داشتند داده شده بود.و برخی گفته اند:یعنی رفتار شما مانند رفتار کافران پیش از شما است.

«کانُوا أَشَدَّ مِنْکُمْ قُوَّةً»

یعنی در نیروی بدنی از شما نیرومندتر بودند.

«وَ أَکْثَرَ أَمْوالاً وَ أَوْلاداً»

و مال و اولادشان بیش از شما بود ولی بدانها سودی نداد و عذاب خداوند آنها را فرا گرفت.

«فَاسْتَمْتَعُوا بِخَلاقِهِمْ»

یعنی از نصیب و بهره ای که در دنیا داشتند بهره مند شدند، یعنی آنها را در شهوات نامشروع و مواردی که خداوند نهیشان کرده بود مصرف کردند.و سپس نابود گشتند.

«فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلاقِکُمْ کَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکُمْ بِخَلاقِهِمْ»

یعنی شما نیز بهرهٔ خود را در دنیا گرفتید چنانچه آنها بهرهٔ خود را گرفتند.

«وَ خُضْتُمْ کَالَّذِی خاضُوا»

شما نیز در کفر خود و تمسخر بمؤمنان فرو رفتید چنانچه پیشینیان شما در آن فرو رفتند.

«أُولٰئِکَ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ»

یعنی آن اعمالی که از مؤمنان بصورت طاعت پذیرفته شود مانند انفاق در راههای خیر و صلهٔ رحم و اعمال دیگر.

«فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ»

زیرا در آخرت که مستحق پاداش نیستند،و در دنیا نیز بخاطر کفر و شرکشان مستحق تعظیم و احترام نیستند.

«وَ أُولئِکَ هُمُ الْخاسِرُونَ»

یعنی خود را بواسطهٔ گناهان هلاکت بار بزیان و نابودی انداختند.

از ابن عباس روایت شده که در این آیه بمثل معروف«ما أشبه اللیله بالبارحه» (۱) تمثل

ص: ۱۴۸

۱- ۱) -امشب چقدر شبیه به دیشب است.

جسته و دنبال آن گفته:منظور از گفتار خدای تعالی «کَالَّذِینَ مِنْ قَبْلِکَمْ» بنی اسرائیل هستند که ما بدانها تشبیه شده ایم،و اینقدر میدانم که گفت: (۱) سوگند بدانکه جانم بدست او است شما از آنها(یعنی بنی اسرائیل)پیروی خواهید کرد تا بدانجا که اگر مردی از آنها بسوراخ سوسماری رفته باشد شما هم در آن خواهید رفت.

و مانند این حدیث از أبی هریره از أبی سعید خدری از رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله- روایت شده که آن حضرت فرمود:همانا شما وجب به وجب و ذراع بذراع و باع به باع. (۲)

کارهای مردمان گذشته را پیش خواهید گرفت،تا بدانجا که اگر یکی از آنها در سوراخ سوسماری رفته باشد شما هم خواهید رفت،اصحاب عرضکردند:ای رسول خدا یعنی همان کارهایی را که مردم فارس و روم و اهل کتاب انجام داده اند؟فرمود:مگر مردم جز آنها هستند! و عبد اللّه بن مسعود گفته:شما در روش و رفتار شبیه ترین مردم به بنی اسرائیل هستید،که رفتار آنها را مو بمو پیروی خواهید کرد،جز آنکه من ندانم آیا گوساله پرستی هم خواهید کرد یا نه.

و حذیفه گفته:منافقانی که در میان شما هستند بدتر از منافقان زمان رسول خدا- صلی اللّه علیه و آله-میباشند،بدو گفته شد:چگونه؟در پاسخ گفت:بدانجهت که آنها نفاق خود را مخفی میکردند و اینان نفاقشان را آشکار میسازند.

و روایات فوق را بجملگی ثعلبی در تفسیر خود آورده است.

«أَ لَمْ یَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ»

یعنی آیا به این منافقان که توصیفشان گذشت اخبار آنان که پیش از آنها بودند نرسیده است! «قَوْمِ نُوحٍ وَ عَادٍ وَ ثَمُودَ وَ قَوْمِ إِبْرَاهِیمَ وَ أَصْحَابِ مَدْیَنَ» در اینجا خدای سبحان

۱- ۱) -ظاهراً فاعل رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-است و ابن عباس این قسمت به بعد را از آن حضرت روایت کرده است.

۲- ۲) -باع:اندازۀ دو دست را که باز باشد گویند،و منظور این است که هر کاری آنها کرده اند شما بی کم و زیاد همانها را انجام خواهید داد.

سرگذشت ملتهای گذشته و جریان نابودی آنان را بخاطر تکذیب پیمبرانشان یاد آوری فرموده تا اینان آسوده خاطر نباشند که عذابی مانند عذاب آنان بر ایشان فرود نیاید، و جریان آنها چنین بود که قوم نوح را بوسیلهٔ غرق شدن نابود کرد،و قوم هود-یعنی عاد-را بباد صرصر،و قوم صالح--یعنی ثمود-را به زلزله،و قوم ابراهیم را با گرفتن نعمتهای خود و هلاکت نمرود،و اصحاب مدین یعنی آن شهری که قوم شعیب در آن بودند بعذاب ابر آتشبار (۱) هلاک ساخت.و برخی گفته اند«مدین»نام کسی است که آن شهر بدو منسوب گشته و شرحش پیش از این گذشت.

«وَ الْمُؤْتَفِكاتِ»

یعنی شهرهای واژگون شده،و آنها سه شهر بود که قوم لوط در آنها زندگی میکردند که خدا آنها را فرو برد و شهر را بر سرشان واژگون ساخت.

«أَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّناتِ»

یعنی بحجتها و معجزات.

«فَما كانَ اللّهُ لِيَظْلِمَهُمْ»

خدا در مورد نابود کردنشان بآنان ستم نمی کند.

«وَ لكِنْ كانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ»

بلکه از روی استحقاق آنها را کیفر کند،چون مانند شما پیمبران خدا را تکذیب کردند و خدا نیز بکیفر کفر و نافرمانی نابودشان ساخت.

۱- ۱) -داستان آن در سورهٔ شعراء آیهٔ ۱۹۰ بیان شده است.

[سوره التوبه (۹): آیات ۷۱ تا ۷۳]

اشاره

وَ اَلْمُؤْمِنُونَ وَ اَلْمُؤْمِنٰاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيٰاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ اَلْمُنْكَرِ وَ يُقِيمُونَ اَلصَّلاٰةَ وَ يُؤْتُونَ اَلزَّكٰاةَ وَ يُطِيعُونَ اَللّٰهَ وَ رَسُولَهُ أُولٰئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اَللّٰهُ إِنَّ اَللّٰهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (٧١) وَعَدَ اَللّٰهُ اَلْمُؤْمِنِينَ وَ اَلْمُؤْمِنٰاتِ جَنّٰاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهٰارُ خٰالِدِينَ فِيهٰا وَ مَسٰاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنّٰاتِ عَدْنٍ وَ رِضْوٰانٌ مِنَ اَللّٰهِ أَكْبَرُ ذٰلِكَ هُوَ اَلْفَوْزُ اَلْعَظِيمُ (٧٢) يٰا أَيُّهَا اَلنَّبِيُّ جٰاهِدِ اَلْكُفّٰارَ وَ اَلْمُنٰافِقِينَ وَ اُغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَ مَأْوٰاهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ اَلْمَصِيرُ (٧٣)

ترجمه:

مردان و زنان مؤمن دوستدار(و کمککار)یکدیگرند بمعروف وامیدارند، و از منکر باز میدارند،نماز بپا میدارند،و زکات میدهند،و خدا و پیغمبرش را فرمان می برند،اینان را خدا مورد رحمت خویش قرار میدهد،که براستی خدا نیرومند و فرزانه است(۷۱)خدا بمردان و زنان با ایمان بهشتهایی را وعده داده که نهرها در آن جاری است و در آن جاویدانند و جایگاههای پاکیزه در بهشتهای عدن، و خوشنودی خدا(از آنها)بزرگتر(از همهٔ این نعمتها)است،و کامیابی بزرگ همین است(۷۲)ای پیغمبر با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنها سخت بگیر و جایگاهشان دوزخ است که بد منزلگاهی است(۷۳).

ص: ۱۵۱

بیان آیه ۷۱ تا ۷۳

اشاره

شرح لغات:

عدن:با اقامت و خلود(جاوید)در معنی نظیر یکدیگرند.و معدن نیز از همین باب است.

رضوان:مصدر«رضی یرضی»(بمعنی خوشنود بودن)است.

جهاد:ممارست کار دشوار.و اصل آن از جهد(کوشش)است.

تفسیر:

چون خدای تعالی شرح حال منافقان و توصیف خصلتهای زشت آنان را نمود حکمت(کلام)اقتضا میکرد تا اوصاف مؤمنان و شرح حال ایشان را نیز بیان فرماید که از نظر بیان نقیض،پس و پیش کلام بیکدیگر متصل باشد،و از اینرو فرمود:

«وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنٰاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيٰاءُ بَعْضٍ»

یعنی یار و کمککار همدیگرند، و هر یک از آنها خود را ملزم بیاری و دوستی رفیق خود میداند تا آنجا که زن وسائل سفر شوهر خود را فراهم کند،و در غیاب او وظیفهٔ وفاداری را انجام دهد،و آنها در برابر دشمنان یک صدا و یک دست هستند.

«يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ»

و منظور از معروف چیزهایی است که خداوند فعل آن را واجب کرده یا از نظر عقلی یا شرعی مردم را بدان واداشته.

«وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ»

و«منکر»آن چیزهایی است که خداوند انجام آن را قدغن کرده و از نظر عقل و یا شرع بکناره گیری آن دستور فرموده.

«وَ يُقِيمُونَ الصَّلاٰةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكٰاةَ وَ يُطِيعُونَ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ»

یعنی مداومت بر خواندن نماز و پرداخت زکات دارند و در جایی که خدای تعالی دستور فرموده صرف

میکنند،و از خدا و رسولش فرمانبرداری کرده و روی خواسته و خوشنودی آن دو گام بر میدارند.

«أُولٰئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللّٰهُ»

یعنی آنان که دارای چنین اوصافی هستند خداوند آنان را در آخرت مورد رحمت خود قرار دهد.

«إِنَّ اللّٰهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»

یعنی برحمت و عذاب،هر دو توانا است و هر کدام را در جای خود می نهد،و این آیه دلیل است بر اینکه أمر بمعروف و نهی از منکر واجب عینی است،زیرا آن دو را از صفات همهٔ مؤمنان بشمار آورده و مخصوص بدستهٔ خاصی نکرده است.

«وَعَدَ اللّٰهُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنٰاتِ جَنّٰاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ»

یعنی جویها از زیر درختهای آن روانست.

«خٰالِدِينَ فِيهٰا وَ مَسٰاكِنَ طَيِّبَةً»

یعنی زندگی در آن گوارا است،و خدا آن مسکنها را از درّ و یاقوت سرخ و زبر جد سبز بنا فرموده که آزار و رنجی در آنها نیست، چنانچه حسن گفته است.

«فِي جَنّٰاتِ عَدْنٍ»

یعنی در بهشتهای ماندگار و جاویدان.

و ابن مسعود گفته:«عدن»نام وسط بهشت است.

و ضحّاک گفته:شهری است در بهشت که رسولان و پیمبران و شهیدان و امامان راهنما در آنجا سکونت دارند و مردم در اطراف آنها مسکن دارند،و بهشتهای دیگر در اطراف آنها بنا شده.

و مقاتل و کلبی گفته اند:«عدن»بلندترین درجات بهشت است،و چشمهٔ«تسنیم» در آنجاست،و بهشتهای دیگر در اطراف آن قرار دارد،و از روزی که خدا آن را آفریده پوشیده است،تا آن گاه که خداوند صاحبانش را که همان پیمبران و شهیدان و مردمان شایسته و صالح باشند و هر که را خدا بخواهد در آن منزل دهد،و کاخهایی از درّ و یاقوت و طلا در آن است،و باد خوشی از زیر عرش میوزد و تلهایی از مشک سفید را با خود برداشته بر آنها در آورد.

ص:۱۵۳

و از پیغمبر-صلی اللّه علیه و آله-روایت شده که فرمود:«عدن»آن خانه ای است که خدا آفریده و چشمی آن را ندیده و بر دل افراد بشر خطور نکرده و جز سه دسته در آن مسکن نگیرند:پیمبران،صدیقان،شهیدان،خدای عز و جل بدان گوید:خوشا بحال کسی که در تو در آید.

«وَ رِضْوٰانٌ مِنَ اللّٰهِ أَكْبَرُ»

و خوشنودی خدای تعالی از آنها،بالاتر از همهٔ اینها است.

جبائی گفته:و اینکه خوشنودی خدا بالاتر از همهٔ آن پاداشها است بدان جهت است که هیچیک از آنها جز بواسطهٔ خوشنودی او حاصل نگردد،و همان خوشنودی او است که انسان را بدان ثواب وادار کند.

و حسن گفته:بدانجهت است که سروری که از رضایت خدا بر انسان دست دهد از همهٔ آنها بالاتر است.

«ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»

یعنی این نعمتهایی که شرحش داده شد کامیابی بزرگی است که چیزی بزرگتر از آنها نیست.آن گاه خدای سبحان دستور جهاد داده فرماید:

«يٰا أَيُّهَا النَّبِيُّ جٰاهِدِ الْكُفّٰارَ»

یعنی با شمشیر و کارزار.

«وَ الْمُنٰافِقِينَ»

و در اینکه جهاد با منافقان چگونه است اختلاف شده:

جبائی گفته:یعنی با زبان و موعظه و تهدید.و دیگری گفته:یعنی با اجراء حدود بر آنها،زیرا بهرهٔ آنها در اینباره بیش از دیگران بوده (1)،و برخی چون ابن مسعود گفته اند:جهاد با منافقان بسه نوع است،-یعنی بهر نوع که ممکن بود-:

نخست بوسیلهٔ دست،و اگر نتوانست با زبان،و اگر با زبان هم نتوانست با دل و قلب،

---

۱ - ۱) -این جمله جوابی از سؤال مقدر است که اگر کسی بگوید:اجراء حدود اسلام بر هر-گناهکاری واجب است و اختصاصی بمردم منافق ندارد؟در جواب گفته شود که بیشتر کسانی که در زمان رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-بخاطر انجام گناهان حد بر آنها جاری میشد همین منافقان بودند و بهرهٔ آنها بیش از دیگران بود.

و چنانچه قدرت نداشت روی خود را بدانها ترش کند. (۱)

و در قرائت اهل بیت علیهم السلام چنین است:«جاهد الکفار بالمنافقین» (با کفار بوسیلهٔ منافقان پیکار کن)و فرموده اند این معنی بدانجهت است که پیغمبر -صلی اللّه علیه و آله-چنان نبود که با منافقان جنگ کند بلکه بهر ترتیب میتوانست با آنها مدارا میکرد و جلب رضایت آنها را میفرمود،چون منافقان تظاهر بکفر خود نمیکردند بلکه بر عکس تظاهر بایمان میکردند و صرف اینکه خدای تعالی عالم بکفر باطنی آنها بود موجب قتل آنها نمی شود.

«وَ اغْلُظْ عَلَيْهِمْ»

یعنی سخن درشت و سخت بدانها بگو و با آنها مدارا نکن.

«وَ مَأْوٰاهُمْ جَهَنَّمُ»

و جایگاه آن هر دو دسته(کفار و منافقان)و مسکنشان دوزخ است.

«وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ»

و بد جایگاه و مأوایی است.

ص:۱۵۵

---

۱ – ۱) -مخفی نماند که عبارت در اینجا مجمل است زیرا سه نوع:همان جهاد با دست و زبان و قلب است،و جملهٔ اخیر نوع چهارم است،گذشته از اینکه عدم قدرت بر جهاد با دل(یعنی در دل مخالفت با آنها کردن)معنایش معلوم نشد که چگونه انسان نمی تواند در دل نیز با آنان پیکار کند و از اعمال آنها قلباً اظهار تنفر کند.و عبارت تفسیر فخر رازی در اینجا واضح تر است که گوید: «و قال عبد اللّه فی قوله: «جٰاهِدِ الْكُفّٰارَ وَ الْمُنٰافِقِينَ» قال تاره بالید و تاره باللسان،فمن لم یستطع فلیکشر فی وجهه،فمن لم یستطع فبالقلب»یعنی عبد اللّه در تفسیر این آیه گفته:جهاد با منافقان گاهی بدست است و گاهی بزبان،و اگر با آن دو نتوانست رو بدانها ترش کند،و اگر اینکار هم مقدورش نبود در دل با آنها جهاد کند.

[سوره التوبه (۹): آیه ۷۴]

اشاره

يَحْلِفُونَ بِاللّهِ مٰا قٰالُوا وَ لَقَدْ قٰالُوا كَلِمَةَ اَلْكُفْرِ وَ كَفَرُوا بَعْدَ إِسْلاٰمِهِمْ وَ هَمُّوا بِمٰا لَمْ يَنٰالُوا وَ مٰا نَقَمُوا إِلاّٰ أَنْ أَغْنٰاهُمُ اَللّٰهُ وَ رَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْراً لَهُمْ وَ إِنْ يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبْهُمُ اَللّٰهُ عَذٰاباً أَلِيماً فِي اَلدُّنْيٰا وَ اَلْآخِرَةِ وَ مٰا لَهُمْ فِي اَلْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لاٰ نَصِيرٍ (۷۴)

ترجمه:

اینان بخدا قسم میخورند که چیزی نگفته اند ولی محققاً سخن کفر را گفته اند.

و پس از(اظهار)اسلامشان کافر شدند و آهنگ کاری را که بدان نرسیدند کردند، و کینه(و عقده)ای(در دل)نداشتند جز آنکه خدا و رسول او از کرم خود آنان را (بی نیاز و)توانگر ساختند،پس اگر(با اینحال نیز)توبه کنند برای آنها بهتر است،و اگر روی بگردانند خداوند آنان را در دنیا و آخرت بعذابی دردناک معذب خواهد کرد،و در روی زمین یار و یاوری نخواهند داشت(۷۴).

ص :۱۵۶

بیان آیه ۷۴

اشاره

شرح لغات:

همّ:آهنگ مقارن با انجام فعل است،و به آهنگ تنها«همّ»نگویند مگر آنکه بحد نهایی قوت در نفس برسد(یعنی تصمیم قطعی).

نیل:رسیدن بکار است.

نقم:ناخوش داشت.

فضل:فزونی در خیر و نیکی است.و تفضل آن فزونی در خیری را گویند که قادر بر آن میتواند بکند و میتواند نکند.

شأن نزول:

در اینکه این آیات دربارهٔ چه کسانی نازل شده چند قول است:

۱-ابن عباس گفته:رسول خدا-صلی اللّٰه علیه و آله-در سایهٔ درختی نشسته بود و رو باصحاب خود کرده فرمود:هم اکنون شخصی بنزد شما میآید و با دیدگان شیطان بشما نگاه میکند،طولی نکشید که مردی کبود چشم از راه رسید رسول خدا-صلی اللّٰه علیه و آله-او را پیش خود خواند و فرمود:چرا تو و یارانت مرا دشنام میدهید؟آن مرد رفت و یاران خود را بیاورد و همگی بخدا قسم خوردند که سخنی نگفته اند در اینوقت آیهٔ فوق نازل گشت.

۲-ضحاک گفته:منافقان بهمراه رسول خدا-صلی اللّٰه علیه و آله-بتبوک رفتند، و هر گاه با هم خلوت میکردند به رسول خدا-صلی اللّٰه علیه و آله-و اصحاب آن حضرت دشنام میدادند و در دین طعن میزدند،حذیفه(که سخنان آنها را شنیده بود)ماجرا را برسولخدا-صلی اللّٰه علیه و آله-گزارش داد،حضرت بدانها فرمود:این سخنها چیست که از شما بمن گزارش داده اند؟آنها قسم خوردند که سخنی نگفته اند.

ص: ۱۵۷

۳-کلبی و مجاهد و محمد بن اسحاق گفته اند:این آیه دربارهٔ جلاس بن سوید- بن صامت نازل شد و جریان از اینقرار بود که روزی رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله- در تبوک خطبه ای خواند و منافقان را در آن خطبه گوشزد کرده و آنها را پلید نامید و نکوهششان کرد،جلاس که این سخن را شنید گفت:بخدا قسم اگر محمد در این سخنان که میگوید صادق و راستگو است ما از خران پست تریم،عامر بن قیس سخن جلاس را شنید و گفت:آری بخدا قسم محمد راستگو است و شما از خران پست ترید، این جریان گذشت تا وقتی که رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-بمدینه بازگشت عامر بن- قیس بنزد آن حضرت رفته و سخن جلاس را بآن حضرت گفت،جلاس عرضکرد:ای رسول خدا عامر دروغ میگوید،حضرت بهر دوی آنها دستور داد در کنار منبر بروند و قسم بخورند،جلاس در پای منبر بپاخاست و قسم خورد که این حرف را نزده است، عامر نیز بدنبال او برخاست و بخدا قسم خورد که او این حرف را زده است آن گاه عامر ادامه داده گفت:خدایا هر کدام از ما را که راستگو هستیم بوسیلهٔ آیه ای بر پیغمبرت آشکار فرما،رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-و مؤمنان نیز آمین گفتند،هنوز مردم از آن مجلس برنخاسته بودند که این آیه بوسیلهٔ جبرئیل بر آن حضرت نازل شد،و چون بجملهٔ «فَإِنْ یَتُوبُوا یَکُ خَیْراً لَهُمْ» رسید جلاس بر خاست و گفت:می شنوم که خداوند توبه را بر من عرضه داشته،عامر بن قیس راست گفت و من این سخن را گفتم ولی اکنون بدرگاه خدا توبه میکنم، رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-نیز توبه اش را پذیرفت.

۴-قتاده گفته:این آیه دربارهٔ عبد اللّه بن ابیّ بن سلول نازل شد که گفت:«اگر بمدینه بازگشتیم عزیزتر(که منظور خودش بود)خوارتر را(که منظورش رسول خدا بود)از آن شهر بیرون خواهد کرد» (۱).

۵-زجاج و واقدی و کلبی گفته اند:آیه در شأن أهل عقبه نازل شد و آنها کسانی بودند که هم عهد شدند تا در مراجعت از تبوک در عقبه(نام گردنه ای بوده)رسول خدا را بطور ناگهانی بقتل برسانند بدین ترتیب که نخست تسمهٔ زیر شکم شتر آن حضرت را

۱- ۱) -بشرحی که در سورهٔ منافقون آیه ۸ ذکر شده.

قطع کنند و سپس بدو حمله کنند(یا شتر را رم دهند)رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله- از تصمیم آنها خبر داد،و این سخن از معجزات آن حضرت بود،زیرا اطلاع از چنین جریانی جز بوسیلۀ وحی خدای تعالی ممکن نیست،و بالجمله رسول خدا-صلی اللّه- علیه و آله-راه عقبه را پیش گرفت،و عمار و حذیفه نیز همراه وی بودند که یکی در جلوی مرکب آن حضرت راه میرفت و دیگری در پشت سر آن،و بمردم دستور فرمود از میان دره بروند،و آنان که تصمیم قتل آن حضرت را گرفته بودند دوازده یا پانزده نفر بودند بنا بر اختلافی که در اینباره هست،رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-آنها را شناخت و نام یک یک آنها را برد.و داستان آنها در کتاب واقدی بطور مشروح نقل شده.

و امام باقر علیه السلام فرمود:دوازده نفر آنها از قریش بودند و چهار نفر دیگر از سایر عرب.

تفسیر

خدای تعالی در این آیات اسرار منافقان را فاش کرده فرماید:

«یَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ مٰا قٰالُوا...»

اینان بدروغ سوگند میخورند که این سخنان را نگفته اند...و بدنبال آن قسم میخورد که چنین نیست و آن سخن را گفته اند،زیرا «لام»در جملۀ« لَقَدْ قٰالُوا »لام قسم است،و منظور از«کلمۀ کفر»هر کلمه ای است که بوسیلۀ آن نعمتهای الهی انکار شود،و آنها چنان بودند که در دین اسلام طعنه میزدند.

«وَ کَفَرُوا بَعْدَ إِسْلاٰمِهِمْ»

و پس از اظهار اسلام کفر ورزیدند،یعنی کفر باطنی ایشان آشکار شد.

«وَ هَمُّوا بِمٰا لَمْ یَنٰالُوا»

در این جمله سه قول است:

۱-کلبی و مجاهد و دیگران گفته اند:یعنی در شب عقبه تصمیم بقتل رسول خدا- صلی اللّه علیه و آله-و رم دادن شتر آن حضرت گرفتند.

۲-قتاده و سدّی گفته اند:یعنی آهنگ بیرون کردن رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-را از مدینه کردند ولی نتوانستند منظور خود را عملی کنند.

۳-جبائی گفته یعنی در صدد ایجاد اختلاف و دو بهمزنی میان اصحاب آن حضرت بر آمدند.

«وَ مٰا نَقَمُوا إِلاّٰ أَنْ أَغْنٰاهُمُ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ»

یعنی اینان مخالف آنچه را بر ایشان واجب بود رفتار کردند،و بجای سپاسگزاری نعمت ناسپاسی کردند،و بیان مطلب این است که اینان در جایی بصدد انتقام بر آمدند که جای انتقام نبود زیرا مسلمانان گناهی نداشتند که آنها در صدد انتقام آن باشند،بلکه خدای تعالی غنائم جنگی را برای آنها مباح فرموده بود و بدینوسیله توانگرشان کرد و در چنین موردی شایسته بود که آنها سپاس آن نعمتها را بجای آرند ولی کفران کردند،و نظیر اینمطلب نیز در سورهٔ مائده در ذیل آیهٔ «قُلْ یٰا أَهْلَ الْکِتٰابِ هَلْ تَنْقِمُونَ مِنّٰا...» گذشت.

«فَإِنْ یَتُوبُوا یَکُ خَیْراً لَهُمْ»

یعنی اگر این منافقان توبه کنند و بحق بازگردند برای دنیا و آخرت ایشان بهتر است زیرا بدینوسیله رضایت خدا و رسولش را جلب کرده ببهشت دست یافته اند.

«وَ إِنْ یَتَوَلَّوْا»

و اگر از حق و گام نهادن در راه راست روی بگردانند.

«یُعَذِّبْهُمُ اللّٰهُ عَذٰاباً أَلِیماً فِی الدُّنْیٰا وَ الْآخِرَهِ»

خداوند بعذابی دردناک عذابشان کند،اما در دنیا بحسرت و اندوه و بدنامی،و اما در آخرت بعذاب دوزخ.

«وَ مٰا لَهُمْ فِی الْأَرْضِ مِنْ وَلِیٍّ وَ لاٰ نَصِیرٍ»

و اینان را در روی زمین نه دوستی باشد، و نه یاوری که آنها را یاری کند و عذاب خدا را از آنها دفع کند .

[سوره التوبه (۹): آیات ۷۵ تا ۷۸]

اشاره

وَ مِنْهُمْ مَنْ عٰاهَدَ اَللّٰهَ لَئِنْ آتٰانٰا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَ لَنَكُونَنَّ مِنَ اَلصّٰالِحِينَ (۷۵) فَلَمّٰا آتٰاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَ تَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ (۷۶) فَأَعْقَبَهُمْ نِفٰاقاً فِي قُلُوبِهِمْ إِلىٰ يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمٰا أَخْلَفُوا اَللّٰهَ مٰا وَعَدُوهُ وَ بِمٰا كٰانُوا يَكْذِبُونَ (۷۷) أَ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اَللّٰهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَ نَجْوٰاهُمْ وَ أَنَّ اَللّٰهَ عَلاّٰمُ اَلْغُيُوبِ (۷۸)

ترجمه:

برخی از آنها با خدا عهد بست که اگر خدا از فضل خویش(چیزی)بما عطا کند ما(نیز بفقیران)تصدق کنیم و از مردمان شایسته گردیم(۷۵)ولی چون خدا از فضل خود بدانها عطا کرد بخل ورزیدند و روی گردانده(از حق)اعراض کردند(۷۶)خدا(نیز) برای این کردارشان در دل آنها تا روزی که او را(یعنی خداوند و یا کیفر کردارشان را) دیدار کنند نفاق انداخت،برای آن تخلفی که از وعدهٔ خود با وی کردند،و برای آنکه آنها دروغ میگفتند(۷۷)آیا نمیدانند که خداوند باطن کار و سخنان سرّی آنها را میداند،و محققاً باسرار پنهانی آگاهست(۷۸).

ص: ۱۶۱

بیان آیه ۷۵ تا ۷۸

اشاره

شرح لغات:

معاهده:آنست که انسان بگوید:«بر عهد و پیمان خدا فلان کار را خواهم کرد»و با این جمله آن کار را بر خود واجب ساخته،و خدای تعالی بدان کار حکم کرده، و در شرع اسلام آن عمل بر او واجب گردد.

بخل:خود داری از عطای مال بسائل است بخاطر آنکه عطای آن بر وی دشوار آید،و در شرع اسلام بخودداری کردن از پرداخت مال واجب اطلاق شود زیرا کسی که از دادن زکات خودداری کند بدان بخل کرده.

«أعقبه»:(در جملهٔ و أعقابهم)بمعنای پرداختن و بجای نهادن است و گاهی نیز بمعنای پاداش و کیفر دادن میآید،نابغه گوید:

فمن أطاع فأعقبه بطاعته

کما أطاعک و ادلله علی الرشد

و من عصاک فعاقبه معاقبه

تنهی الظلوم و لا تقعد علی ضمد (۱)

نجوی:سخن پنهانی و پوشیده.و اصل این لغت از«نجوی»بمعنای دور است، که چون دو نفر با هم رازگویی کنند همانند آن است که از دیگران فاصله گرفته و دور شده اند از اینرو بسخن گفتن آنان نجوی گفته اند،و برخی گفته اند از«نجوه» بمعنای جای بلندی که سیل آن را فرا نگیرد گرفته شده و گویا سخن گفتن دو نفر رازگو چنان است که دست دیگری بدان نرسد.

ص: ۱۶۲

۱- ۱) -یعنی هر که فرمانبرداریت کرد او را در برابر فرمانبرداریش پاداش ده و براه راست راهنماییش کن،و هر که نافرمانیت کرد او را باندازه ای که دست از ستمکاری بردارد و متنبه گردد کیفر کن و از کینه جویی و انتقام کشیدن خودداری نما.

شأن نزول:

از ابی امامهٔ باهلی نقل شده و در روایت مرفوعی نیز روایت شده که این آیات دربارهٔ ثعلبه بن حاطب که مردی از انصار بود نازل شد،و او مردی بود که برسولخدا- صلی اللّه علیه و آله-عرضکرد:از خدا بخواه تا مالی روزی من گرداند،حضرت در پاسخش فرمود:ای ثعلبه مال اندکی که شکرش را بجای آری بهتر از مال بسیاری است که تاب آن را نداشته باشی!مگر نمیخواهی به پیامبر خدا اقتدا کنی(و از وی پیروی داشته باشی؟)سوگند بدانکه جانم بدست اوست اگر بخواهم کوه ها بصورت طلا و نقره در آمده و در همراهم روان گردد خواهد شد(ولی در همین حالی که هستم برای من بهتر است)! ثعلبه(آن روز برفت و پس از چند روزی)دوباره بنزد آن حضرت آمده گفت:

ای رسول خدا از خدا بخواه تا مالی روزی من گرداند،و سوگند بدانکه تو را براستی مبعوث برسالت فرموده اگر خدا مالی روزی من کرد بهر صاحب حقی حق او را از آن مال میپردازم.

رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-دعا کرده گفت:خدایا مالی روزی ثعلبه گردان،ثعلبه پس از این دعا برفت و گوسفندی گرفت،و این گوسفند همانند کرم خاکی زمین بسرعت افزایش یافت تا جایی که شهر مدینه بر او تنگ شد و بیکی از درّه های اطراف رفت،ولی باز هم در اثر ازدیاد گوسفندان ناچار شد از آنجا هم دورتر برود و همین دوری سبب شد که از حضور بجماعت و نماز جمعه محروم گردد،تا اینکه رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-برای گرفتن زکات مأمور خود را بنزد وی فرستاد، ثعلبه حاضر بپرداخت زکات نشد و بخل ورزید و در پاسخ مأمور آن حضرت گفت:این که از ما مطالبه میکنید نوعی جزیه است(که از کفار دریافت میکنید،و این هم یک نوع باج و خراجی است)!رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-که این سخن را شنید(دو بار)فرمود:ای وای بر ثعلبه،ای وای بر ثعلبه و دنبال آن آیات فوق نازل گردید.

ص :۱۶۳

و از ابن عباس و سعید بن جبیر روایت شده که ثعلبه بیکی از مجالس انصار آمده و آنها را گواه گرفته و گفت:اگر خدا از فضل خویش بمن چیزی بدهد زکاتش را میدهم و حق هر کس را که در آن حقی داشته باشد میپردازم،و بخویشاوندان رسیدگی میکنم،خدای تعالی او را آزمایش کرد،بدین ترتیب که عموزادهٔ او از دنیا رفت و ثروتی از وی بدو رسید ولی ثعلبه بعهد خویش وفا نکرد،و در اینباره آیات فوق نازل گشت.

حسن و مجاهد گفته اند:آیات فوق دربارهٔ ثعلبه بن حاطب و معتب بن قشیر که هر دو از طائفهٔ عمرو بن عوف بودند نازل گشت،و آن دو گفتند:اگر خدا مالی روزی ما کرد صدقه خواهیم داد ولی چون خدا مالی روزی ایشان کرد بدان بخل ورزیدند.

ضحاک گفته:آیات فوق دربارهٔ چند تن از منافقان بنامهای:نبتل بن حارث، و جدّ بن قیس،و ثعلبه بن حاطب و معتب بن قشیر نازل گشت.

و کلبی گفته:این آیات دربارهٔ حاطب بن ابی بلتعه نازل گشت که او مال التجاره ای در شام داشت و رسیدن آن مال بطول انجامید و همین سبب شد که او در مضیقهٔ سختی قرار گرفت،و از اینرو قسم خورد که اگر خدا آن مال را بوی برساند صدقه بدهد،و چون خداوند مال مزبور را بدو رسانید بر طبق قسمی که خورده بود رفتار نکرد.

تفسیر:

خدای سبحان در این آیات وضع منافقان را که در آیات پیش نامشان مذکور گشته بیان کرده چنین فرماید:

«وَ مِنْهُمْ مَنْ عاهَدَ اللّهَ لَئِنْ آتانا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ»

یعنی اگر از روزی خویش بما عطا کند بفقیران صدقه دهیم.

«وَ لَنَكُونَنَّ مِنَ الصّالِحِينَ»

و در نتیجه بسبب انفاق آن در راه خدا و صلهٔ رحم و مواسات با نیازمندان از شایستگان گردیم.

«فَلَمّا آتاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ»

و چون همان را که خواسته بودند خدای تعالی بدیشان

ص :۱۶۴

عطا فرمود،و مالی که آرزو کرده بودند روزیشان کرد.

«بَخِلُوا بِهِ»

از وفای بعهد و پیمان خود داری کردند و حق خدای را از آن دریغ داشتند.

«وَ تَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ»

و از انجام آنچه خداوند مأمور ساخته بود سرپیچی کرده و از دین خدای تعالی روگردان شدند.

«فَأَعْقَبَهُمْ نِفاقاً فِي قُلُوبِهِمْ»

و همین بخل ورزیدن آنها از انجام دستور خدای تعالی،موجب جایگیر شدن نفاق در دلهای ایشان گشت،و این معنایی است که حسن در تفسیر آیه گفته است.

و مجاهد گوید:معنای آیه این است که خدای تعالی بدین سبب آنان را از توبه محروم ساخت چنانچه نسبت به شیطان چنین کرد،و منظورش از این سخن آن است که خدای تعالی با این کلام ما را آگاه ساخت که آنها توبه نمی کنند چنانچه از وضع شیطان نیز خبر داد که وی توبه نخواهد کرد زیرا قدرت توبه را از وی سلب فرمود.

«إِلىٰ يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ»

یعنی تا روزی که کیفر بخل خود را دیدار کنند،و منظور از دیدار بخل(که ضمیر بدان باز میگردد)کیفر بخل است،چنانچه در گفتار خدای تعالی: «أَعْمٰالُهُمْ كَرَمٰادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ» (۱)همین معنی منظور است.

و بنا بر قول دوم(که فاعل أعقب خداوند باشد ضمیر در«یلقونه»نیز بدو باز گردد)و منظور دیدار خداوند است،یعنی روزی که کسی مالک سود و زیانی در آن روز نیست جز خدای تعالی،و خداوند در این آیه خبر از حال این منافقان دهد که بر حال نفاق خواهند مرد و همین طور هم شد و این خود یکی از معجزات رسول خدا -صلی اللّه علیه و آله-بود(که از آینده خبر داد).

«بِمٰا أَخْلَفُوا اللّٰهَ مٰا وَعَدُوهُ وَ بِمٰا كٰانُوا يَكْذِبُونَ»

یعنی این تباهی حال از کردار بد آنها بدیشان رسید و آن کردار بد همان خلف وعده و دروغ ایشان بود.

«أَ لَمْ يَعْلَمُوا»

یعنی آیا این منافقان نمیدانند.

۱- ۱) -کارهای آنها چون خاکستری است که باد بر آن بوزد...سورهٔ ابراهیم آیه ۱۸.

«أَنَّ اللّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ»

كه خداوند آنچه در دلهای خويش پنهان كنند ميداند.

«وَ نَجْواهُمْ»

و هم آنچه را در ميان خود بطور سرّی و راز گويند؟و اين جمله بصورت استفهام است و منظور توبيخ و سرزنش آنها است،و غرض اين است كه اينان بايد اين حقيقت را بدانند.

«وَ أَنَّ اللّهَ عَلاّمُ الْغُيُوبِ»

و هم بدانند كه خدا دانای هر ناديده ای است.

و غيوب:جمع غيب است،و غيب چيزی است كه به احساس نيايد.و معنای آيه اين است كه خدا ميداند هر چه را از بندگان و ادراك آنان پوشيده باشد چه موجود باشد و چه معدوم و بهر طريقی كه بتوان بعلم آن پی برد،زيرا«علام»صيغۀ مبالغه است.

و آيۀ «فَأَعْقَبَهُمْ نِفاقاً...» دلالت دارد بر اينكه برخی از گناهان چنان است كه انسان را بگناهان ديگر ميخواند زيرا اينان چون در ادای حق سستی كردند همين كار آنها را تا هنگام مرگ در حال نفاق و دورويی نگاه داشت چنانچه برخی از طاعتها و فرمانبرداريهای خداوند نيز اينچنين است كه انسان را بكار نيك و اطاعت ديگری ميكشاند،و ترتيب شرايع دين بر همين منوال بوده.و مطلب ديگری كه از اين آيه استفاده ميشود آنست كه خلف وعده و خيانت و دروغ از اخلاق مردمان منافق است، و در روايت صحيح از رسول خدا-صلی اللّه عليه و آله-روايت شده كه آن حضرت فرمود:

نشانۀ منافق سه چيز است:١-چون حديث كند دروغ گويد.٢-و چون وعده دهد خلف كند،٣-و چون امانتی نزدش بسپارند بدان خيانت كند .

[سوره التوبه (۹): آیات ۷۹ تا ۸۰]

اشاره

اَلَّذِینَ یَلْمِزُونَ اَلْمُطَّوِّعِینَ مِنَ اَلْمُؤْمِنِینَ فِی اَلصَّدَقاتِ وَ اَلَّذِینَ لاٰ یَجِدُونَ إِلاّٰ جُهْدَهُمْ فَیَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اَللّٰهُ مِنْهُمْ وَ لَهُمْ عَذٰابٌ أَلِیمٌ (۷۹) اِسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لاٰ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِینَ مَرَّةً فَلَنْ یَغْفِرَ اَللّٰهُ لَهُمْ ذٰلِکَ بِأَنَّهُمْ کَفَرُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ وَ اَللّٰهُ لاٰ یَهْدِی اَلْقَوْمَ اَلْفٰاسِقِینَ (۸۰)

ترجمه:

آنـان که عیبجویی میکننـد از آن دسـته مؤمنـانی که در کـار انفاق زیاده از آنچه بر ایشان واجب است انفاق کننـد،و نیز بر آن دسـته(از مؤمنـان)کـه جز بانـدازهٔ اسـتطاعت و طاقتشـان(برای انفـاق چیزی)نمییابنـد،و آنـان را مسـخره میکننـد،خـدا (در عوض)تمسخرشان کند،و عذابی دردناک دارند(۷۹)برایشـان آمرزش بخواه یـا برای ایشـان آمرزش نخواه،اگر هفتاد بار برای آنها آمرزش بخواهی هرگز خـدا آنها را نخواهـد آمرزیـد،و این بـدانجهت است که اینان بخـدا و پیامبرش کافر شدنـد و خـدا مردمان فاسق را هدایت نمیکند(۸۰).

بیان آیه ۷۹-۸۰

اشاره

شرح لغات

مطوّع-در اصل متطوع بوده-و تطوع:هر کاری است که انسان در انجام آن شایستهٔ مدح و ستایش باشد ولی در ترک آن مذمتی نداشته باشد و نظیرش در لغت:نافله و مستحبّ است.

جهد:-بفتح جیم و ضمّ آن هر دو بیک معنی است-و آن واداشتن نفس است بدانچه بر آن دشوار و سخت باشد،و برخی گفته اند:جهد-بفتح جیم-در کار استعمال گردد و بضم جیم-در قوت و روزی استعمال شود.و قتیبی گفته:جهد-بفتح جیم مشقت است، و بضم جیم بمعنای طاعت و فرمانبرداری است.

تفسیر:

در اینجا خداوند بنحو دیگری آنان را توصیف کرده فرماید:

«اَلَّذِینَ یَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِینَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ فِی الصَّدَقاتِ»

یعنی عیبجویی کنند از مؤمنانی که بطور استحباب صدقه دهند(بی آنکه بر آنها واجب باشد)،و بر آنها طعن زنند.

«وَ الَّذِینَ لا یَجِدُونَ إِلاّ جُهْدَهُمْ»

یعنی و عیبجویی کنند بر آن کسانی که جز بمقدار طاقت و استطاعت خود چیزی نیابند،و در نتیجه بچیز اندکی صدقه دهند.

گویند:عبد الرحمن بن عوف یک کیسه درهم بنزد رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله- آورد و آن درهمها باندازه ای بود که مشت را پر میکرد.و عقبه بن زید حارثی یک صاع (سه کیلو)خرما آورد و عرضکرد:ای رسول خدا من باندازهٔ دو صاع خرما کار کردم، یک صاع آن را برای زن و بچه ام گذاردم و یک صاع دیگر را بپروردگار خود وام دادم.و زید بن اسلم نیز چیز مختصری آورد،در اینجا بود که معتب بن قشیر و عبد اللّه بن نبتل(دو

ص:۱۶۸

تن از مردمان منافق)گفتند:عبد الرحمن مردی است ریا کار که تظاهر را دوست دارد و خوش دارد نامش بر سر زبانها بیفتد و نیز گفتند:خداوند از یک صاع خرما بی نیاز و مستغنی است،و خلاصه آنها از کسانی که بمقدار زیادتری صدقه میدادند بنام ریاکاری عیبجویی میکردند،و از آنها که کمتر داشتند بهمان عنوان کمی و ناچیزی زبان عیبجویی بر آنها باز میکردند.

«فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ»

یعنی استهزاشان میکردند.

«سَخِرَ اللّٰهُ مِنْهُمْ»

یعنی خدا بکیفر تمسخرشان آنها را تمسخر کند آن گاه که بسوی دوزخ روند.

«وَ لَهُمْ عَذٰابٌ أَلِيمٌ»

یعنی عذابی دردناک و الم انگیز.و در روایت است که از رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-سؤال شد:کدام صدقه بهتر است؟فرمود:آنچه را شخص نیازمند فقیر طاقت آن را داشته باشد.

«اِسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لاٰ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ»

صیغۀ«استغفر»صیغۀ امر است ولی مقصود مبالغه در نومید ساختن از آمرزش است،یعنی اگر بر طبق دستور و فرمان نیز برای آنها استغفار کنی یا بعنوان حرمت برای ایشان استغفار نکنی در اینجهت یکسان است که خدای تعالی آنها را نخواهد آمرزید،چنانچه در جای دیگر خدای سبحان فرماید: «سَوٰاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ» (۱)«إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ» و منظور از لفظ هفتاد در اینجا مبالغه است نه اینکه خصوص این عدد مقصود باشد،مانند اینکه مردم میگویند:«اگر هزار بار هم بگویی من نمی پذیرم»که در اینجا منظور آن است که هر چه بگویی من سخنت را نمی پذیرم نه اینکه مقصود خصوص عدد هزار باشد،در این آیه نیز مقصود مبالغه است نه اینکه در عدد هفتاد خصوصیتی باشد یعنی برای ایشان آمرزشی نیست.

و برخی گفته اند:عرب را رسم است که عدد هفت و هفتاد را برای مبالغه بکار میبرد،

---

۱ - ۱) -برای آنها یکسان است چه برایشان آمرزش بخواهی و چه آمرزش نخواهی هرگز خداوند آنها را نخواهد آمرزید(سورۀ منافقون آیه ۶)

و از اینرو به شیر درنده«سبع»گویند و منظورشان این است که قوت و نیروی او هفت مرتبه زیاد شده.

و اما روایتی که از پیغمبر-صلی اللّه علیه و آله-نقل شده که فرمود:«بخدا من زیاده از هفتاد بار استغفار خواهم کرد»خبر واحدی است و(در اینگونه مسائل)قابل اعتماد نیست.و دیگر آنکه حدیث متضمن اینمطلب نیست که رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-برای کافران آمرزش میخواست زیرا اینمطلب بدلیل اجماع جایز نیست(و از اینرو باید مضمون حدیث را بر فرض صحت تأویل کرد)و گذشته در روایتی دیگر از آن حضرت آمده که فرمود:اگر میدانستم با افزودن استغفار بر هفتاد بار خدا آنها را میآمرزد من اینکار را انجام میدادم.و محتمل است که رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-امیدوار بود تا شاید در وجود آنها مصلحتی باشد که شایستۀ استغفار باشند و از اینرو در صدد بر آمد تا برای ایشان استغفار کند ولی پس از اینکه خدای تعالی وی را از حال آنان آگاه ساخت از اینکار منصرف شد.

و احتمال دیگر آنکه رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-پیش از آنکه از کفر و نفاق آنان مطلع گردد،یا پیش از آنکه آگاه شود که کافر آمرزیده نمیشود برای آنها آمرزش خواست.

و یا اینکه استغفار آن حضرت برای ایشان مشروط بتوبۀ آنها بود ولی خدا بآن حضرت اطلاع داد که اینان هرگز ایمان نیاورند و از اینرو استغفار تو برای آنها سودی ندارد.اینها احتمالاتی بود که داده اند و اللّه اعلم.

«ذٰلِکَ بِأَنَّهُمْ کَفَرُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ»

یعنی محرومیت ایشان از آمرزش حقتعالی بخاطر کفر ایشان بخدا و رسول او بود.

«وَ اللّٰهُ لاٰ یَهْدِی الْقَوْمَ الْفٰاسِقِینَ»

معنای آن گذشت .

[سوره التوبه (۹): آیات ۸۱ تا ۸۳]

اشاره

فَرِحَ اَلْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلاٰفَ رَسُولِ اَللّٰهِ وَ كَرِهُوا أَنْ يُجٰاهِدُوا بِأَمْوٰالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اَللّٰهِ وَ قٰالُوا لاٰ تَنْفِرُوا فِي اَلْحَرِّ قُلْ نٰارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كٰانُوا يَفْقَهُونَ (۸۱) فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلاً وَ لْيَبْكُوا كَثِيراً جَزٰاءً بِمٰا كٰانُوا يَكْسِبُونَ (۸۲) فَإِنْ رَجَعَكَ اَللّٰهُ إِلىٰ طٰائِفَةٍ مِنْهُمْ فَاسْتَأْذَنُوكَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَداً وَ لَنْ تُقٰاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا مَعَ اَلْخٰالِفِينَ (۸۳)

ترجمه

بازماندگان(از جهاد)از تخلف خود پس از رفتن رسول خدا خوشحال گشتند و خوش نداشتند که با مالها و جانهای خویش در راه خدا جهاد کنند و گفتند:در این گرما بیرون نروید،بگو آتش دوزخ داغ تر است اگر میفهمید(۸۱)بکیفر کارهایی که میکرده اند باید کم بخندند و بسیار بگریند(۸۲)اگر خدا ترا سوی دسته ای از اینان(در مراجعت بمدینه)باز گردانید،و از تو اجازهٔ بیرون آمدن خواستند بگو هرگز با من بیرون نیائید و هرگز بهمراه من با دشمنی کار زار نکنید که شما در نخستین بار بتخلف(از جهاد)راضی گشتید و اینک نیز با واماندگان(در خانه های خود)بنشینید(۸۳).

ص :۱۷۱

بیان آیه ۸۱ تا ۸۳

اشاره

شرح لغات

مخلّف:وامانده را گویند چنانچه مؤخر نیز بهمین معنا است.

فرخ:ضد اندوه،و آن لذتی است که با رسیدن بخواستهٔ دل در قلب حاصل گردد، مانند سرور.و آنان که در بصره بر عقیدهٔ معتزله میزیسته اند،گفته اند:سرور و غم دو صفت هستند که بازگشت آنها باعتقاد است.و سرور اعتقاد به وصول منفعت یا دفع ضرر در آینده است،و غم و اندوه نیز در مقابل آن اعتقاد برسیدن ضرر یا از دست رفتن منفعتی در آینده است،و مرحوم سید مرتضی قدس اللّه روحه نیز همین گفتار را اختیار فرموده.

خلاف:بمعنای مخالفت است،و ابو عبیده معتقد است که بمعنای دور شدن میباشد ضحک:حالت انبساط و باز رویی است که از روی تعجب و خوشی در چهرهٔ انسان پدیدار گردد.

بکاء:حالت گرفتگی است که بخاطر اندوه در چهره پیدا گردد و بدنبالش اشگ بر گونه روان شود.

تفسیر

خدای تعالی در این آیات خبر دهد که جمعی از منافقان که پیغمبر-صلی اللّه علیه و آله -آنان را با خود به تبوک نبرد و برای ماندن کسب اجازه کردند از این تخلف خود خوشحال و شادمان بودند و بهمین منظور فرماید:

«فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ»

یعنی به خودداری کردن و تخلف از جهاد(خوشحالند) «خِلاٰفَ رَسُولِ اللّٰهِ» یعنی بدوری از رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-و برخی گفته اند یعنی بخاطر مخالفتشان با آن حضرت.

«وَ قٰالُوا لاٰ تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ»

یعنی برای آنکه مسلمانان را از جنگ باز دارند بدانها

گفتند:باین شتاب در این گرما بیرون نشوید،و برخی گفته اند:طرف سخن آنها افرادی از خودشان(یعنی منافقان)بودند،و اینها بخاطر اینکه در راه فرمانبرداری و جلب رضایت حقتعالی متحمل رنجی نشوند و آسوده بسر برند این سخنان را بیکدیگر میگفتند «قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ» ای محمد بدانها بگو:آتش دوزخی که با این تخلف از جهاد برای شما مقرر گشته سوزانتر از این حرارت است،و بهتر آن است که از آن آتش سوزان احتراز کنید،اگر قوانین خدای تعالی و نوید و تهدید او را فهم میکنید،زیرا حرارت این هوای داغ در برابر حرارت سوزان آتش دوزخ قابل توجه نیست.

«فَلْیَضْحَکُوا قَلِیلاً وَ لْیَبْکُوا کَثِیراً»

این جمله تهدیدی است بصورت امر،یعنی این منافقان باید در این دنیای فانی زود گذر کم بخندند زیرا هر چه باشد فانی است گذشته از آنکه خنده در دنیا اندک است چون غم و اندوه آن بسیار است.و در آخرت بسیار بگریند زیرا آن روزی است که اندازه اش پنجاه هزار سال است و چون روزش طولانی است در نتیجهٔ گریه آنها نیز بسیار خواهد بود.

«جَزاءً بِما کانُوا یَکْسِبُونَ»

بکیفر کفر و نفاق و تخلف بی عذر آنان از جهاد،ابن- عباس گفته است:مردمان منافق در دوزخ باندازهٔ عمر دنیا گریه میکنند در اینمدت اشگشان خشک نمی شود و خواب بچشمشان نمیرود.و انس بن مالک از رسول خدا-صلی اللّٰه علیه و آله-روایت کرده که فرمود:اگر آنچه را من میدانستم شما نیز میدانستید براستی که کم میخندیدید و بسیار میگریستید.

«فَإِنْ رَجَعَکَ اللّٰهُ إِلیٰ طائِفَةٍ مِنْهُمْ»

اگر خدایت تو را از این سفر و جنگ بسوی گروهی از این منافقان که از همراهی و جنگ در رکاب تو تخلف ورزیدند باز گردانید.

«فَاسْتَأْذَنُوکَ لِلْخُرُوجِ»

و از تو برای بیرون شدن بهمراهیت در جنگ دیگری اجازه خواستند.

«فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِیَ أَبَداً...»

بگو هرگز برای جنگی بهمراه من بیرون نیائید و سبب این دستور را در آیه بعدی بیان فرموده که گوید:

ص:۱۷۳

«إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا مَعَ الْخٰالِفِينَ»

که شما در نخستين بار- يعنى در غزوهٔ تبوك-تخلف كرديد پس در هر غزوه اى بايد در خانه بنشينيد.

و در اينكه منظور از«خالفين»(بجاى ماندگان)در آيه چه كسانى هستند اختلاف است.حسن و ضحاك گفته اند:منظور زنان و كودكان هستند.

و از ابن عباس نقل شده كه گفته است:منظور مردانى هستند كه بى عذر و جهت از جنگ تخلف ورزيدند.

و برخى گفته اند:منظور مخالفان(با جنگ)هستند.بدليل آنكه فراء در معناى «عبد خالف»و«صاحب خالف»گفته:يعنى(بنده و يا همدم)مخالف.

و ديگرى گفته:منظور مردمان خسيس و فرومايه است.

و قولى است كه منظور مردمان فساد پيشه و تبهكاران ميباشند.چنانچه گويند:

«نبيذ خالف»يعنى فاسد.

و از جبائى نقل شده كه منظور:بيماران و مردمان زمين گير و هر كس كه بخاطر نقصى از جنگ بازمانده است ميباشد .

ص :۱۷۴

[سوره التوبه (۹): آیات ۸۴ تا ۸۵]

اشاره

وَ لاٰ تُصَلِّ عَلىٰ أَحَدٍ مِنْهُمْ مٰاتَ أَبَداً وَ لاٰ تَقُمْ عَلىٰ قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ وَ مٰاتُوا وَ هُمْ فٰاسِقُونَ (۸۴) وَ لاٰ تُعْجِبْكَ أَمْوٰالُهُمْ وَ أَوْلاٰدُهُمْ إِنَّمٰا يُرِيدُ اَللّٰهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهٰا فِى اَلدُّنْيٰا وَ تَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَ هُمْ كٰافِرُونَ (۸۵)

ترجمه

و(ای محمد)هیچگاه بر یکی از آنان که مرده نماز نخوان و بر سر قبرش(برای دعا)نه ایست،که اینان بخدا و پیغمبرش کافر شده و در حال فسق(و گناه و انکار)مردند (۸۴)اموال و اولاد ایشان تو را بشگفت نیاورد چون خدا میخواهد بدانوسیله آنها را در دنیا معذب گرداند و در حالی که کافرند جانشان بیرون آید.(۸۵)

ص: ۱۷۵

بیان آیه ۸۴-۸۵

اشاره

تفسیر

خدای تعالی پیغمبر خود-صلی اللّه علیه و آله-را از نماز بر آنها نهی کرده فرماید:

«وَ لاٰ تُصَلِّ عَلىٰ أَحَدٍ مِنْهُمْ مٰاتَ أَبَداً»

ای محمد بر هیچیک از این منافقان پس از مردنش نماز نخوان،چون رسم رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-چنان بود که بر آنها نماز میخواند و احکام سایر مسلمانان را بر ایشان جاری میکرد.

«وَ لاٰ تَقُمْ عَلىٰ قَبْرِهِ»

و برای دعا کردن بر سر قبرش نه ایست،و این نیز بدانجهت بود که رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-چون بر شخص مرده ای نماز میخواند ساعتی نیز بر سر قبر آن میت میایستاد و برای او دعا میکرد،و خدای سبحان او را از این دو کار جلوگیری فرمود.و بدنبال این دستور،سبب آن را چنین بیان کرده:

«إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ وَ مٰاتُوا وَ هُمْ فٰاسِقُونَ»

و پس از نزول آیه رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-تا روزی که از اینجهان رفت بر هیچ منافقی نماز نخواند.و این آیه دلیل است بر آنکه ایستادن بر سر قبر برای خواندن دعا عبادت مشروعی است،و گرنه خدای سبحان خصوص کافر را بوسیلۀ نهی از اینکار اختصاص نمیداد.

و از ابن عباس و جابر و قتاده نقل شده که گویند:پیش از آنکه رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-از نماز بر منافقان نهی شود بر جنازۀ عبد اللّه بن أبیّ(رئیس منافقان مدینه) نماز خواند،و پیراهن خود را بر او پوشانید. (۱)

و از انس و حسن(بصری)نقل شده که گفته اند:رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله- خواست تا بر جنازۀ وی نماز بخواند که جبرئیل(نزدیک آمده و)جامۀ او را گرفت و

۱- ۱) -از روایت بعدی معلوم شود که عبد اللّه بن أبی برای استشفاء از آن حضرت خواست تا پیراهن خود را بوی عطا کند و حضرت نیز بدنبال درخواست او پیراهن خود را برای وی فرستاد.

آیهٔ(فوق) «وَ لاٰ تُصَلِّ عَلیٰ أَحَدٍ...» را بر او خواند.

و در روایتی که زجاج نقل کرده،به رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-عرض شد:

ای رسول خدا چگونه با اینکه وی شخص کافری است پیراهن خود را برایش فرستادی تا خود را بدان کفن کند؟.

حضرت در جواب فرمود:(من میدانم که)پیراهن من برای او سودی ندارد ولی من از درگاه خداوند آرزومندم که بدینوسیله جمع بسیاری بدین اسلام در آیند و در روایت است که چون(قبیله)خزرج مشاهده کردند عبد اللّه از جامهٔ رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-استشفاء میطلبد هزار نفرشان مسلمان گشتند.و دنبال این سخنان زجاج گوید:آنچه از بیشتر روایات بدست آید آن است که حضرت بر جنازهٔ وی نماز نخواند.

«وَ لاٰ تُعْجِبْکَ أَمْوٰالُهُمْ وَ أَوْلاٰدُهُمْ»

(اموال و اولاد ایشان تو را بشگفت نیاورد) مخاطب در این آیه پیغمبر-صلی اللّه علیه و آله-است ولی مقصود امت وی هستند.

«إِنَّمٰا یُرِیدُ اللّٰهُ أَنْ یُعَذِّبَهُمْ بِهٰا فِی الدُّنْیٰا»

و عذاب آنها به اموال و اولاد در دنیا بهمان مصیبتها و اندوه هایی است که دربارهٔ آنها بدیشان میرسد و آنچه مسلمانان بصورت غنیمت از آنها میگیرند و گذشته با اعتقادی که آنها ببطلان اسلام دارند دادن زکات و انفاق در راه خدا بر آنها سخت و دشوار است و همین عذابی است برای آنها.

«وَ تَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَ هُمْ کٰافِرُونَ»

و بمیرند در حالی که کافرند،و نظیر این جمله در آیات پیش نیز با تفسیر آن گذشت، و ممکن است هر کدام از این دو آیه(که تکرار شده)دربارهٔ دسته ای از منافقان بطور جداگانه باشد،نظیر آنکه کسی بگوید:بشگفت نیاورد تو را وضع زید،و بشگفت نیاورد تو را وضع عمرو.

[سوره التوبه (۹): آیات ۸۶ تا ۸۹]

اشاره

وَ إِذا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ أَنْ آمِنُوا بِاللّهِ وَ جاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَكَ أُولُوا الطَّوْلِ مِنْهُمْ وَ قالُوا ذَرْنا نَكُنْ مَعَ الْقاعِدِينَ (۸۶) رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوالِفِ وَ طُبِعَ عَلى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لا يَفْقَهُونَ (۸۷) لكِنِ الرَّسُولُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جاهَدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ وَ أُولئِكَ لَهُمُ الْخَيْراتُ وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۸۸) أَعَدَّ اللّهُ لَهُمْ جَنّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها ذلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۸۹)

ترجمه:

و چون سوره ای نازل شود که بخدا ایمان بیاورید و بهمراه پیغمبر او جهاد کنید توانگرانشان از تو رخصت طلبند و گویند:ما را بازگذار تا با نشستگان(و معاف شدگان از جهاد)باشیم(۸۶)راضی شدند که با معاف شدگان(از جنگ چون زنان و کودکان)باشند و بر دلهاشان مهر زده شد که دیگر فهم نمی کنند(۸۷)ولی پیغمبر و آنان که بدو ایمان آورده اند با مالها و جانهای خود(در راه خدا)جهاد کردند همه خوبیها مخصوص ایشان است و آنان رستگارانند(۸۸)آماده کرده است خدا برای آنان بهشتهایی که جویها در آن روانست و همیشه در آن جاودانند و این است کامیابی بزرگ(۸۹).

شرح لغات

خوالف:بگفتهٔ زجاج:زنان هستند که از جهاد باز مانند.

ص:۱۷۸

طبع:بمعنی مهر نهادن است.

خیرات:منـافعی است که نفس انسـانی بـدان آرامش گیرد و آسوده گرددماننـد زنان نیک منظر و غیر آن از نعمتهای بهشتی.و زجاج گفته:خیرات کنیزکان نیکو هستند.

تفسیر

در این آیات خدای سبحان دنبالهٔ اخبار منافقان را بیان فرماید:

«وَ إِذا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ»

و چون سوره ای از قرآن بر محمد-صلی اللّه علیه و آله- نازل گردد.

«أَنْ آمِنُوا بِاللّهِ»

که بخـدا ایمـان آوریـد،و این خطـاب چنانچه شامل منافقان گردد به اینکه ایمان خود را بطور حقیقت تجدیـد کننـد و از نفاق دست بدارند شامل مؤمنان نیز گردد و بدانها دستور دهد که بر ایمان خود ادامه دهند و در آینده نیز بدان تمسک جویند.

«وَ جاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ»

یعنی برای جهاد در رکاب او بیرون شویـد،و اینماننـد آنست که فرموده باشـد:خودتان ایمان آوریـد و دیگران را نیز به ایمان دعوت کنید.

«اِسْتَأْذَنَکَ أُولُوا الطَّوْلِ مِنْهُمْ»

مالداران و توانگران و ثروتمندان از منافقان از تو رخصت تخلف و بازنشستن خواهند.

«وَ قالُوا ذَرْنا نَکُنْ مَعَ الْقاعِدِینَ»

و گوینـد ما را واگـذار با متخلفین از جهاد باشـیم یعنی با زنان و کودکان،و اینکه اینان مورد مـذمت قرار گرفته انـد بدینجهت است که نیروی بر جهاد دارند.

«رَضُوا بِأَنْ یَکُونُوا مَعَ الْخَوالِفِ»

اینها دربارهٔ خودشان راضی شده(و بر جان خویش خریده اند)که با زنان و کودکان و بیماران و زمین گیران در خانه بنشینند.

«وَ طُبِعَ عَلی قُلُوبِهِمْ»

پیش از این معنای مهر خوردن بر دلها را بیان داشته ایم. (۱)

۱- ۱) -یعنی در تفسیر آیهٔ «خَتَمَ اللّٰهُ عَلیٰ قُلُوبِهِمْ» -آیه ۷ از سورهٔ بقره.

و حسن گفته:آنها بحدی رسیده اند که هر که بدان حد برسد دلش یکسره بمیرد.

«فَهُمْ لا یَفْقَهُونَ»

اینان دیگر فرامین خدا و نواهی او را فهم نکنند و دلیل های او را تدبر ننمایند.سپس بدنبال این آیات پیغمبر-صلی اللّه علیه و آله-و مؤمنان را مدح فرموده گوید:

«لٰکِنِ الرَّسُولُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ جٰاهَدُوا بِأَمْوٰالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ»

مالهای خود را در راه خدا و آنچه موجب خوشنودی او است انفاق کنند و با جانهای خویش با کفار نبرد کنند.و پاداش این فرمانبرداری آنان از خدا و رسول او همانست که دنبالش فرماید:

«وَ أُولٰئِکَ لَهُمُ الْخَیْرٰاتُ»

ایشان را است خوبیها یعنی بهشت و نعمتهای آن.و برخی گفته اند:خیرات:منافع و مدح و تعظیم در دنیا و ثواب و بهشت در آخرت است.

«وَ أُولٰئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»

و اینان با رسیدن بدانچه میخواستند کامیابند.

«أَعَدَّ اللّٰهُ لَهُمْ»

یعنی مهیا کرده و برای ایشان آفریده است.

«جَنّٰاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ خٰالِدِینَ فِیهٰا»

تفسیر این جمله در چند جا گذشت.

«ذٰلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ»

این است کامیابی بزرگ،و اینکه آن را به لفظ«عظیم» توصیف فرموده بخاطر همان دوام و عزت و شوکت آن است .

[سوره التوبه (۹): آیه ۹۰]

اشاره

وَ جٰاءَ اَلْمُعَذِّرُونَ مِنَ اَلْأَعْرٰابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ وَ قَعَدَ اَلَّذِينَ كَذَبُوا اَللّٰهَ وَ رَسُولَهُ سَيُصِيبُ اَلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذٰابٌ أَلِيمٌ (۹۰)

ترجمه:

عـذر جویـان از اعراب(بـادیه نشـین بنزد تو)آمدنـد تـا(برای تخلف از جهـاد) بـدانها اذن داده شود،و(هم چنین)کسـانی که(در ادعای ایمان خود)بخدا و رسول دروغ میگویند(در جهاد)باز نشستند،زود باشد برسد بکسانی از ایشان که کافر شده اند عذابی دردناک(۹۰).

تفسیر:

چون داستان تخلف کنندگان از جهاد در پیش گذشت خدای تعالی اعراب بادیه نشین آنان را بدو دسته تقسیم فرمود:

«وَ جٰاءَ الْمُعَذِّرُونَ مِنَ الْأَعْرٰابِ»

بیشتر مفسـران گفته انـد:یعنی عـذر تراشان و بهانه جویانی که در واقع عـذری ندارند و مقصـر هسـتند،و برخی چون ابن عباس گفته اند:

منظور عذر داران هستند که براستی عذری برای تخلف از جنگ داشته اند و آنها گروهی از بنی غفار بودند.

وی برای اثبات سخن خود استدلال بجملۀ بعدی آیه کرده که فرماید: «وَ قَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا...» و گفته است:خداوند دروغگویان منافقان را بـدانها عطف کرده و این دلیل آن است که دسـتۀ نخست در بیان عذر خود راسـتگو و صادق بوده اند،و برخی گفته اند:یعنی آنان که خود را بصورت مردمان معذور در آورده و در حقیقت معذور نبودند.

ص: ۱۸۱

«لِيُؤْذَنَ لَهُمْ»

جبائی گفته:یعنی تا در تخلف از جهاد بدانها اجازه داده شود.

«وَ قَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ»

یعنی و گروهی از منافقان که در اظهار ایمان خود دروغ میگویند بی آنکه عذری برای خود بیان کنند از رفتن بجهاد باز نشستند.

«سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذٰابٌ أَلِيمٌ»

ابو عمرو بن علا گفته:از این آیه معلوم گردد که هر دو دسته بدکار بوده اند،چه آن دسته که بدروغ عذرجویی کردند و چه آن دسته که بی عذر از جهاد تخلف نمودند .

ص :۱۸۲

[سوره التوبه (٩): آيات ٩١ تا ٩٣]

اشاره

لَيْسَ عَلَى اَلضُّعَفٰاءِ وَ لاٰ عَلَى اَلْمَرْضىٰ وَ لاٰ عَلَى اَلَّذِينَ لاٰ يَجِدُونَ مٰا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذٰا نَصَحُوا لِلّٰهِ وَ رَسُولِهِ مٰا عَلَى اَلْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَ اَللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (٩١) وَ لاٰ عَلَى اَلَّذِينَ إِذٰا مٰا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لاٰ أَجِدُ مٰا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ اَلدَّمْعِ حَزَناً أَلاّٰ يَجِدُوا مٰا يُنْفِقُونَ (٩٢) إِنَّمَا اَلسَّبِيلُ عَلَى اَلَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ وَ هُمْ أَغْنِيٰاءُ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ اَلْخَوٰالِفِ وَ طَبَعَ اَللّٰهُ عَلىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لاٰ يَعْلَمُونَ (٩٣)

ترجمه:

بر ناتوان و نه بر بيماران و نه بر آنان كه براى هزينۀ(سفر)چيزى ندارند در صورتى كه براى خدا و رسول او خير خواهى كنند باكى(از تخلف در جهاد)نيست (چون)كه راهى(براى تعرض)بر ضد نيكوكاران نيست و خدا آمرزنده و مهربان است(٩١)و نه بر آن دسته(از مؤمنانى)كه چون بنزد تو آمدند تا(بر مركبى) سوارشان كنى(در جواب)گفتى:چيزى كه شما را بر آن سوار كنم ندارم و آنها (نيز بدنبال اين جواب)با چشم گريان باز گشتند و محزون و غمگينند كه چرا چيزى براى خرج كردن(و هزينۀ سفر)ندارند(٩٢)راه(تعرض و عقاب) بر آن كسانى است كه با اينكه توانگرند از تو رخصت(ماندن)ميخواهند،اينان راضى هستند كه جزء بازماندگان(همچون زنان و كودكان)باشند و خدا بر دلهاشان مهر نهاده

ص: ۱۸۳

که ایشان نمیدانند(۹۳).

شرح لغات:

نصح:اخلاص عمل از غش.

حمل:بمعنای دادن مرکبی از اسب و شتر و غیره.

فیض:لبریز شدن.

حزن:سوزش دل بخاطر از دست رفتن چیزی.

شأن نزول:

گویند:آیهٔ اول دربارهٔ عبد اللّٰه بن زائده-ابن ام مکتوم معروف-که در ضمن از چشم نابینا بود نازل شد که وی بنزد رسول خدا-صلی اللّٰه علیه و آله-آمده عرض کرد:ای رسول خدا من پیری ناتوان و نابینا و لاغر اندام هستم و کسی هم که دستم را در راهها بگیرد ندارم آیا بمن اجازهٔ ماندن در شهر را میدهی؟حضرت در پاسخ او خاموش شد تا اینکه این آیه نازل گشت.و این سخنی است که ضحاک در تفسیر آیه گفته است.

و قتاده گفته:دربارهٔ عائد بن عمرو و یارانش نازل گشت.

و آیهٔ دوم درباره«بکاؤن»(گریه کنندگان معروف)نازل گشت-و آنها هفت نفر بودند بنامهای:عبد الرحمن بن کعب،عقبه بن زید،عمرو بن غنمه،و این سه نفر از بنی النجار بودند-و سالم بن عمیر،و هرم بن عبد اللّٰه،و عبد اللّٰه بن عمرو بن عوف،و عبد اللّٰه بن مغفل-و این چهار نفر از مزینه هستند-اینان بنزد رسول خدا-صلی اللّٰه علیه و آله-آمده گفتند:ای پیغمبر خدا ما را بر مرکبی سوار کن(تا همراهت به جنگ بیائیم)چون که ما مرکبی نداریم،حضرت در پاسخشان فرمود:مرکبی ندارم.

و این تفسیری است که ابو حمزهٔ ثمالی برای آیه کرده است.

و محمد بن کعب و ابن اسحاق گویند:آیه دربارهٔ هفت تن از قبائل مختلف نازل شده که نزد آن حضرت آمده گفتند:بما کفش و مرکب بده...و مجاهد گفته:آنها گروهی از قبیلهٔ مزینه بودند.

و واقدی گفته:هفت تن از فقرای انصار بودند که چون گریستند دو تن آنها را عثمان بر مرکب خویش سوار کرد و دو تن را عباس بن عبد المطلب و آن سه تن دیگر را یامین بن کعب نضری مرکب داد و بدین ترتیب آنان نیز بجنگ حاضر شدند،وی گفته است:مجموع افرادی که در جنگ تبوک همراه رسول خدا-صلی اللّٰه علیه و آله- آمدند سی هزار نفر بودند که ده هزار نفر آنها سواره بودند.

تفسیر:

«لَیْسَ عَلَی الضُّعَفاءِ»

یعنی آنان که زمین گیر و ناتوان هستند.چنان که ابن عباس گفته-و برخی گفته اند یعنی آنان که نیروی بیرون شدن را ندارند(چه از نظر جسمی و چه از سایر جهات).

«وَ لاٰ عَلَی الْمَرْضیٰ»

یعنی دردمندان که دردشان جلوگیر آنها از بیرون شدن است.

«حَرَجٌ»

یعنی سختی و تکلیفی در تخلف از جهاد و بیرون شدن با رسول خدا -صلی اللّٰه علیه و آله-(بر آنها نیست).

«إِذٰا نَصَحُوا لِلّٰهِ وَ رَسُولِهِ»

یعنی در صورتی که کارشان را از غش و تقلب خالص گردانند.

«مٰا عَلَی الْمُحْسِنِینَ مِنْ سَبِیلٍ»

یعنی آن کس که کار نیکو کند راهی برای سر- کوفت دادن او در دنیا و عذابش در آخرت نخواهد بود،و برخی گفته اند:این آیه هر احسان کننده ای را شامل گردد چه آنکه هر کس بدیگری احسان کند احسان او بنفس خود باشد،و احسان بخود بدانست که شخص رفتار نیکویی داشته باشد که بدان شایستهٔ ستایش و ثواب گردد.

«وَ اللّٰهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ»

و خدا آمرزنده است بدان که عذر عذر داران را پذیرفته و معذورشان داشته،و بدانها مهربان است که بیش از طاقت آنها چیزی برایشان واجب نکرده.

«وَ لاٰ عَلَی الَّذِینَ إِذٰا مٰا أَتَوْکَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لاٰ أَجِدُ...»

و نیز باکی و تکلیفی نیست و

راهی بر مـذمت و عقاب نیست بر آن کسانی که چون بنزد تو آینـد و بخاطر نداشـتن مرکب و هزینهٔ سـفر درخواست مرکبی و هزینهٔ راهی از تو کنند تا بدان وسـیله در همراهی تو بجهاد حاضـر شوند،تو در جواب آنها گویی:مرکبی که شما را بدان سوار کنم و چیزی که ترتیب کارتان را بدان بدهم ندارم.

«تَوَلَّوْا وَ أَعْیُنُهُمْ تَفِیضُ مِنَ الدَّمْعِ...»

باز گشـتند و چشـمانشان در اثر انـدوه و حزن اشـگبار است که چرا مرکبی که بـدان سوار شوند و چیزی که در راه خرج کنند ندارند تا بدانوسیله با شما بیرون شوند.

«إِنَّمَا السَّبِیلُ عَلَی الَّذِینَ یَسْتَأْذِنُونَکَ وَ هُمْ أَغْنِیٰاءُ»

راه عتاب و تکلیف بر آن کسانی است که با وجود توانگری و قدرت بر جهاد از تو رخصت ماندن میخواهند.

«رَضُوا بِأَنْ یَکُونُوا مَعَ الْخَوٰالِفِ»

تفسیرش در آیات پیش گذشت .

ص :۱۸۶

[سوره التوبه (۹): آیات ۹۴ تا ۹۶]

اشاره

يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذٰا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لاٰ تَعْتَذِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَّأَنَا اَللّٰهُ مِنْ أَخْبٰارِكُمْ وَ سَيَرَى اَللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلىٰ عٰالِمِ اَلْغَيْبِ وَ اَلشَّهٰادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۹۴) سَيَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رِجْسٌ وَ مَأْوٰاهُمْ جَهَنَّمُ جَزٰاءً بِمٰا كٰانُوا يَكْسِبُونَ (۹۵) يَحْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اَللّٰهَ لاٰ يَرْضىٰ عَنِ اَلْقَوْمِ اَلْفٰاسِقِينَ (۹۶)

ترجمه

هنگامی که بسوی اینان باز گردید عذر پیش شما آرند.بگو عذر نیاورید که باورتان نکنیم و خدا ما را از أخبار شما آگاه ساخت،و زود است که خدا و رسول او (در آینده)عمل شما را ببینند و سپس بسوی جهان غیب و شهود باز گردید و او شما را بدانچه میکردید آگاه گرداند(۹۴)و بزودی هنگامی که بسویشان باز گردید برای شما قسم خواهند خورد تا از(جرم و گناهشان)چشم بپوشید،شما از آنها روی بگردانید که مردمانی پلید هستند و جایگاهشان بکیفر اعمالی که میکردند دوزخ خواهد بود (۹۵)اینها برای شما قسم میخورند که شما از آنها راضی شوید ولی اگر شما(هم)از آنها راضی شوید خدا از مردمان نافرمان(و عصیان پیشه)راضی نخواهد شد.(۶۹)

شأن نزول

از ابن عباس نقل شده که این آیات دربارهٔ جدّ بن قیس و معتب بن قشیر و یاران

ص: ۱۸۷

آن دو از منافقان که جمعاً هشتاد نفر بودند نازل شد که چون رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-از جنگ تبوک باز گشت دستور داد تا کسی با آنها مجالست نکند و سخن نگوید.

و مقاتل گفته:دربارۀ عبد اللّه بن أبیّ نازل گشت که بنزد پیغمبر-صلی اللّه علیه و آله-آمده قسم خورد که از این پس در هیچ جنگی تخلف نکند و بدنبال قسمی که خورد از آن حضرت خواست تا از وی راضی شود.

تفسیر:

«یَعْتَذِرُونَ إِلَیْکُمْ إِذٰا رَجَعْتُمْ إِلَیْهِمْ»

چون از جنگ تبوک بمدینه باز گردید اینان برای تخلف خود از جنگ عذرهای باطل و دروغ برای شما آورند.

«قُلْ لاٰ تَعْتَذِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَکُمْ...»

ای محمد بگو عذر نیاورید که در این گفتارتان شما را تصدیق نخواهیم کرد.چون که خداوند از حال و اخبار شما و حقیقت کارتان ما را با خبر ساخته و دروغ شما را میدانیم،و برخی گفته اند:منظور از این اخبار همانست که در آیۀ «لَوْ خَرَجُوا فِیکُمْ مٰا زٰادُوکُمْ إِلاّٰ خَبٰالاً...» (۱) بیان فرموده.

«وَ سَیَرَی اللّٰهُ عَمَلَکُمْ وَ رَسُولُهُ»

یعنی خدا و رسول او عمل شما را پس از این خواهند دید که آیا از نفاق خود توبه میکنید یا بر حال نفاق باقی میمانید.و برخی گفته اند:

معنای آیه آن است که خدا اعمال و تصمیمات آیندۀ شما را میداند و پیغمبر خود را نیز از آنها بیاگاهاند بدانسان که گویا آنها را از نزدیک می بیند و برای او دیدنی شود چنانچه در گذشته چنین کرد.

«ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلیٰ عٰالِمِ الْغَیْبِ وَ الشَّهٰادَةِ»

یعنی پس از مرگ بنزد خدای سبحانی که پنهان و عیان را میداند،و از پیدا و ناپیدا چیزی بر او پوشیده نیست باز خواهید گشت.

«فَیُنَبِّئُکُمْ بِمٰا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»

و او شما را بتمام اعمال و کردارتان آگاه کند چه خوب باشد و چه بد،و پاداش و کیفر تمامی آنها را خواهید دید.

«سَیَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ لَکُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَیْهِمْ لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ»

این منافقانی که از آمدن با شما تخلف کردند.چون بنزد آنها باز گردید برای شما قسم میخورند تا از جرم و گناهشان

۱- ۱) -آیه ۴۷ از همین سوره.

درگذرید،و آنها را مورد توبیخ و سرزنش قرار ندهید.

«فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ»

از آنها روی بگردانید و بصورت انکار و خشم از آنها اعراض کنید «إِنَّهُمْ رِجْسٌ» زیرا که آنها پلیدند و همانطور که از چیزهای پلید و نجس اجتناب باید کرد از آنها نیز باید اجتناب کنید.

«وَ مَأْوٰاهُمْ جَهَنَّمُ جَزٰاءً بِمٰا كٰانُوا يَكْسِبُونَ»

جایگاه و بازگشت آنها بکیفر نافرمانی هایی که کرده اند دوزخ است.

«يَحْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ»

اینان بخاطر اینکه جلب رضایت شما مردمان با ایمان را بکنند برای شما قسم میخورند.

«فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللّٰهَ لاٰ يَرْضىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفٰاسِقِينَ»

ولی اگر شما هم بخاطر بی اطلاعیتان از حال آنها از ایشان راضی شوید خدای سبحان بخاطر آنکه از حال ایشان آگاه است از این دسته مردمی که از فرمانبرداری او سرپیچی کرده و نافرمانی نموده اند راضی نخواهد شد.و مقصود این است که رضایت شما در صورتی که خدا از آنان راضی نباشد برای آنها سودی ندارد،و این سخن را بدانجهت فرمود که کسی خیال نکند اگر مردمان با ایمان از آنها راضی شدند خدا هم از آنها راضی شده است.

و منظور از رویهمرفته آن است که با اینکه خدا از اینان نمیگذرد شایسته است که شما نیز از آنان نگذرید و راضی نشوید.

مطلب دیگری که از این آیه استفاده میشود آن است که هر کس هدفش جلب رضایت مردم باشد و رضایت خداوند را منظور نداشته باشد خداوند مردم را نیز نسبت باو خشمگین سازد،چنانچه در حدیث از رسول خدا-صلی اللّٰه علیه و آله-آمده که آن حضرت فرمود:هر که رضایت خدا را بخشم مردم بجوید(و منظورش جلب رضایت خدا باشد اگر چه مردم نسبت بدو خشم کنند)خدا از او خوشنود گشته و مردم را نیز از او خوشنود سازد،و هر کس بوسیلۀ خشم خداوند در صدد جلب رضایت مردم باشد هم خدا بر او خشم کند و هم مردم را نسبت باو خشمگین سازد .

ص :۱۸۹

[سوره التوبه (۹): آیات ۹۷ تا ۹۹]

اشاره

اَلْأَعْرٰابُ أَشَدُّ کُفْراً وَ نِفٰاقاً وَ أَجْدَرُ أَلاّٰ یَعْلَمُوا حُدُودَ مٰا أَنْزَلَ اَللّٰهُ عَلىٰ رَسُولِهِ وَ اَللّٰهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ (۹۷) وَ مِنَ اَلْأَعْرٰابِ مَنْ یَتَّخِذُ مٰا یُنْفِقُ مَغْرَماً وَ یَتَرَبَّصُ بِکُمُ اَلدَّوٰائِرَ عَلَیْهِمْ دٰائِرَةُ اَلسَّوْءِ وَ اَللّٰهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ (۹۸) وَ مِنَ اَلْأَعْرٰابِ مَنْ یُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَ اَلْیَوْمِ اَلْآخِرِ وَ یَتَّخِذُ مٰا یُنْفِقُ قُرُبٰاتٍ عِنْدَ اَللّٰهِ وَ صَلَوٰاتِ اَلرَّسُولِ أَلاٰ إِنَّهٰا قُرْبَةٌ لَهُمْ سَیُدْخِلُهُمُ اَللّٰهُ فِی رَحْمَتِهِ إِنَّ اَللّٰهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۹۹)

ترجمه:

اعراب بادیه نشین در کفر و نفاق سخت ترند و سزاوارترند بندانستن حدود و احکامی را که خدا بر پیغمبرش نازل کرده،و خدا دانا و فرزانه است(۹۷)و بعضی از اعراب بادیه نشین آنچه را(در راه دین و جهاد)خرج میکنند غرامت و زیان می پندارند، و انتظار حوادث ناگواری برای شما میکشند،در صورتی که حوادث ناگوار بر آنها است و خدا شنوا و دانا است(۹۸)و(در عوض)برخی دیگر از آن اعراب بادیه نشین بخدا و روز بازپسین ایمان دارند و آنچه را(در این راه)خرج میکند موجب تقرب بخدا و دعای پیغمبر میدانند،هان!بدانید که براستی همان مایهٔ تقرب ایشان است و بزودی خدا آنها را در رحمت خویش داخلشان خواهد کرد و همانا خدا آمرزنده و مهربان است(۹۹).

شرح لغات:

اعراب:بادیه نشینان.و عرب دو دسته اند،عرب عدنان،و عرب قحطان،و چون

ص: ۱۹۰

رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-از عدنان بود عرب عدنان بر آن دسته دیگر برتری دارد.

أجدر:شایسته تر و اساسی تر،از«جدر»بسکون دال گرفته شده که بمعنای اساس دیوار است.

مغرم:بمعنای غرم است و آن رسیدن زیان و ضرر بمال میباشد.

تربص:انتظار کشیدن و چشم براه بودن.

دوائر:جمع دائره و بمعنای حوادث روزگار است.و برخی گفته اند:دگرگونی و برگشت روزگار از حال نعمت به بلا است.

قربه:طلب ثواب و کرامت از خدای تعالی بخاطر خوش فرمانی.

تفسیر:

چون سخن منافقان بمیان آمد خداوند در این آیات بیان فرماید که منافقان بادیه نشین در نفاق سخت تر و نادانیشان نسبت باحکام خدا بیشتر است.

«اَلْأَعْرابُ أَشَدُّ کُفْراً وَ نِفاقاً»

منظور اعراب بادیه نشین اطراف مدینه هستند، و اینکه کفر آنها سخت تر است بدانجهت است که آنها سخت دل تر و جفا کارتر از مردم شهرند و همچنین از شنیدن قرآن و بیم دادن پیمبر دورتر بودند-چنانچه زجاج گفته است-و معنای آیه آن است که بادیه نشینان اگر کافر یا منافق بودند در کفر و نفاق خود سخت تر از مردم شهر هستند بخاطر آنکه از دسترسی و استماع حجتهای الهی و مشاهدهٔ معجزات و برکتهای وحی دورند.

«وَ أَجْدَرُ أَلاّ یَعْلَمُوا حُدُودَ ما أَنْزَلَ اللّهُ عَلی رَسُولِهِ...»

و بدین ترتیب سزاوارترند که حدود الهی را در مورد حلال و حرام ندانند.

«وَ اللّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ»

و خدا به احوال آنان دانا است و دربارهٔ حکمی که نسبت بدانان میکند حکیم و فرزانه است.

«وَ مِنَ الْأَعْرابِ مَنْ یَتَّخِذُ ما یُنْفِقُ مَغْرَماً»

از بادیه نشینان منافق کسانی هستند که هر چه را در راه جهاد و راه خیر خرج میکنند غرامت و زیان می پندارد بخاطر آنکه بثوابی امیدوار نیست.

«وَ يَتَرَبَّصُ بِكُمُ الدَّوٰائِرَ»

و انتظار حوادث بد روزگار و سرنوشتهای ناپسند را در مورد شما دارند،زجاج و فراء گفته اند:انتظار مرگ یا کشته شدن مؤمنان را میبردند، و چشم براه مرگ پیغمبر-صلی اللّٰه علیه و آله-بودند تا به آئین مشرکان باز گردند.

«عَلَيْهِمْ دٰائِرَةُ السَّوْءِ»

ولی بلاء و حوادث بد بر آنها است،یعنی آنچه را انتظار میکشند خود سزاوارتر بدانند و برای همیشه مغلوبند.

«وَ اللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»

و خدا بگفتارشان شنوا است و به نیتهای دل آنان دانا و آگاه است،و چیزی از گفتار و مقاصدشان بر خدا پوشیده نیست.

«وَ مِنَ الْأَعْرٰابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ»

و از همان اعراب بادیه نشین مردمانی هستند که اعتقادی سالم بخدا و روز جزا و بهشت و دوزخ دارند.

«وَ يَتَّخِذُ مٰا يُنْفِقُ قُرُبٰاتٍ عِنْدَ اللّٰهِ»

و آنچه را که در راه جهاد و راههای دیگر خیرات خرج میکنند منظورشان فرمانبرداری در پیشگاه خدا و بزرگداشت فرمان او و مراعات حق وی میباشد،و یا بگفتهٔ بعضی:منظورشان تقرب بخدا است و در طلب ثواب و جلب رضایت او هستند.

«وَ صَلَوٰاتِ الرَّسُولِ»

قتاده گفته:یعنی مترصد دعای رسول خدا-صلی اللّٰه علیه- و آله-بخیر و برکت برای خود هستند،و ابن عباس و حسن گفته اند:منظور از صلوات رسول استغفار آن حضرت است.و بهر صورت دعای خیر آن حضرت را برای خود میخواهند.

«أَلاٰ إِنَّهٰا قُرْبَةٌ لَهُمْ»

یعنی:دعای خیر آن حضرت موجب تقرب آنها است که آنها را بثواب خدا نزدیک میسازد.و ممکن است مقصود این باشد که همان انفاق و خرج کردن آنها موجب تقرب آنان بخدا است.

«سَيُدْخِلُهُمُ اللّٰهُ فِي رَحْمَتِهِ»

و این وعده ای است که خدای سبحان بآنان داده که آنان را مورد رحمت خویش قرار دهد و در بهشت داخلشان میکند،و در این جمله مبالغه نیز هست به اینکه رحمت خدا بطور کامل آنها را فرا میگیرد و شاملشان میشود.

«إِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»

و خدا آمرزندهٔ گناهانشان میباشد و بفرمانبرداران خود مهربان است .

ص :۱۹۲

[سوره التوبه (۹): آیه ۱۰۰]

اشاره

وَ اَلسّٰابِقُونَ اَلْأَوَّلُونَ مِنَ اَلْمُهٰاجِرِينَ وَ اَلْأَنْصٰارِ وَ اَلَّذِينَ اِتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسٰانٍ رَضِيَ اَللّٰهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنّٰاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا اَلْأَنْهٰارُ خٰالِدِينَ فِيهٰا أَبَداً ذٰلِكَ اَلْفَوْزُ اَلْعَظِيمُ (۱۰۰)

ترجمه:

و پیش گامان نخستین از مهاجر و انصار و آنان که به نیکی پیرویشان کردند خدا از آنان خوشنود است و آنان نیز از خدا خوشنودند،و برای آنان بهشتهایی آماده کرده است که جویها در آنها روانست و برای همیشه در آن جاودانند،و این است کامیابی بزرگ(۱۰۰).

شأن نزول:

سعید بن مسیب و حسن و ابن سیرین و قتاده گفته اند:این آیه دربارۀ کسانی نازل شده که بسوی دو قبله(بیت المقدس و کعبه)نماز خواندند،و شعبی گفته:دربارۀ کسانی نازل گشت که در بیعت رضوان-یعنی بیعت حدیبیه-حضور داشتند و بیعت کردند.و دنبال این سخن گفته:کسانی که پس از بیعت رضوان اسلام آورده و یا از مکه مهاجرت کردند جزء مهاجرین اولین نیستند.

و عطاء بن رباح گفته است:مقصود از این آیه اهل بدر میباشند.

و جبائی گفته:منظور کسانی هستند که پیش از هجرت مسلمان شدند.

تفسیر:

«وَ السّٰابِقُونَ الْأَوَّلُونَ»

و آنان که به ایمان و فرمانبرداری خدا پیشی گرفتند،

ص: ۱۹۳

و اینکه خدا آنان را بسبقت و پیشی گرفتن ستایش فرموده بدانجهت است که چون کسی بچیزی سبقت گیرد دیگران از او پیروی کنند و تابع او گردند،پس او رهبر و داعی آن کار است، و اگر کار خیر و نیکی باشد او پیش گام در آن کار است و اگر کار بد و شرّی باشد نیز حال او بدتر از پیروان او است بهمین جهت.

«مِنَ الْمُهاجِرِينَ»

آنان که از مکه بمدینه و بحبشه هجرت کردند.

«وَ الْأَنْصارِ»

و از آن دسته انصار مدینه که بزرگانشان به پذیرش اسلام سبقت جستند.

«وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسانٍ»

و آنان که بکارهای خیر و پذیرش اسلام و پیروی راه آنها از ایشان پیروی کردند،و این آیه تمامی کسانی را که در این کارها از آنان پیروی کنند تا روز قیامت شامل میشود.

«رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ»

خدا از اعمال و رفتار آنان راضی است،و آنان نیز از خدای سبحان راضی هستند بخاطر پاداش شایانی که به فرمانبرداری و ایمان و یقینشان بآنها میدهد.

«وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنّاتٍ تَجْرِي...»

یعنی تا خدا پایدار و باقی است آنان نیز در نعمتهای بهشت باقی و پایدار خواهند بود.

«ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»

یعنی رستگاری بزرگی که هر نعمتی در برابرش اندک و کوچک است.و این آیه دلیل بر فضیلت پیشروان در اسلام و امتیازشان بر دیگران است بخاطر آن سختیها و مشقتهایی که در پیشرفت دین کشیدند،مانند جدایی و دوری از نزدیکان و فامیل،و نصرت دین با کمی افراد و زیادی دشمن،و سبقت جستن به ایمان و دعوت بدان،که در هر یک از این موارد دچار سختیها و دشواریهای بسیاری گشتند.

و دربارهٔ نخستین کسی که از مهاجرین برسولخدا-صلی اللّٰه علیه و آله-ایمان آورد و مسلمان شد اختلاف است.عبد اللّٰه بن عباس و جابر بن عبد اللّٰه و انس و زید بن ارقم و مجاهد و قتاده و ابن اسحاق و دیگران معتقدند که نخستین کسی که ایمان آورد خدیجه بود و سپس علی بن ابی طالب علیه السلام،انس گوید:رسول خدا-صلی اللّٰه علیه و آله-

روز دوشنبه مبعوث بنبوت شد،و علی علیه السلام روز سه شنبه(یعنی روز دیگر) مسلمان شد و نماز خواند.

مجاهد و ابن اسحاق گفته اند:علی علیه السلام ده ساله بود که ایمان آورد،و پیوسته با رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-بود،چون که آن حضرت او را از پدرش ابو طالب گرفته و بنزد خود برد و در کنار خود تربیتش کرد و هم چنان با آن حضرت بود تا وقتی که مبعوث بنبوت شد.

و کلبی گفته:هنگامی که علی علیه السلام مسلمان شد نه ساله بود.

و أبو الأسود گفته:دوازده ساله بود،و این سخنی است که سید ابو طالب هروی گفته و صحیح هم همین است.

و در تفسیر ثعلبی است که اسماعیل بن ایاس بن عفیف از پدرش از جدش عفیف روایت کرده که گفت:من تجارت میکردم و در ایام حج بمکه رفتم و بخانهٔ عباس بن-عبد المطلب که سابقهٔ رفاقتی با او داشتم وارد شدم،و او شغلش آن بود که بیمن میرفت و عطر میخرید و در ایام حج در مکه میفروخت،روزی من و عباس در منی بودیم که دیدم هنگام زوال خورشید جوانی بیامد و نگاهی به آسمان کرد آن گاه بسمت کعبه ایستاد و طولی نکشید پسری بیامد و در طرف راستش بایستاد و بدنبال او زنی آمد و پشت سر آن دو ایستاد،آن جوان برکوع رفت آن دو نیز برکوع رفتند،از رکوع برخاسته بسجده رفت آن دو نیز بسجده افتادند،از سجده برخاست آن دو نیز برخاستند.

من که آن جریان را دیدم بعباس گفتم:جریان بزرگی را مشاهده میکنم! گفت:آری جریان بزرگی است!گفتم:این چیست؟پاسخ داد:این جوان برادر زادهٔ من محمد بن عبد اللّه بن عبد المطلب است که عقیده دارد خدا او را به پیغمبری برانگیخته و بزودی گنجهای امپراطور ایران و روم را فتح میکند،و آن پسر علی بن ابی طالب است،و آن زن خدیجه دختر خویلد همسر او است و این هر دو بدین او در آمده اند، و سوگند بخدا که در روی کرهٔ زمین کسی جز همین سه نفر پیرو این دین نیستند.

عفیف کندی(راوی حدیث)پس از اینکه مسلمان شد میگفت:ای کاش من

ص:۱۹۵

چهارمی آنها بودم.

و روایت شده که ابو طالب به علی علیه السلام گفت:ای فرزند این چه آئینی است که تو بر آن هستی؟پاسخداد:پدر جان بخدا و پیغمبرش ایمان آورده ام و هر آنچه آورده تصدیق کرده ام و با او برای خدا نماز میگذارم،ابو طالب بدو گفت:براستی که محمد جز بکار نیک دعوت نکند او را رها مکن.

و عبد اللّٰه بن موسی بسندش از عباد بن عبد اللّٰه روایت کرده و گفت:از علی علیه السلام شنیدم که میفرمود:منم بنده خدا،و منم برادر رسول خدا،و منم صدیق اکبر(راستگوی بزرگ)کسی پس از من این سخن را نگوید جز دروغگوی تهمت زن،و من هفت سال پیش از مردم نماز گذاردم.

و در مسند سید ابو طالب هروی است که از رسول خدا-صلی اللّٰه علیه و آله-روایت کرده که فرمود:فرشتگان هفت سال بر من و علی درود فرستادند،و این بدانجهت بود که کسی جز من و او در زمین نماز نخواند.

و ابراهیم نخعی گفته:نخستین کسی که پس از خدیجه مسلمان شد ابو بکر بود.

و زهری و سلیمان بن یسار و عروه بن زبیر گفته اند:پس از خدیجه نخستین مسلمان زید بن حارثه بود.

و حاکم ابو القاسم حسکانی بسند خود از عبد الرحمن بن عوف روایت کرده که در تفسیر این آیه گفته:«پیشروان نخستین...»ده تن از قریش بودند و نخستین کسی که از آن ده نفر مسلمان شد علی بن ابی طالب علیه السلام بود .

ص :۱۹۶

[سوره التوبه (۹): آیات ۱۰۱ تا ۱۰۲]

اشاره

وَ مِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ اَلْأَعْرٰابِ مُنٰافِقُونَ وَ مِنْ أَهْلِ اَلْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى اَلنِّفٰاقِ لاٰ تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلىٰ عَذٰابٍ عَظِيمٍ (۱۰۱) وَ آخَرُونَ اِعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلاً صٰالِحاً وَ آخَرَ سَيِّئاً عَسَى اَللّٰهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اَللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۰۲)

ترجمه:

و از آن اعراب بادیه نشین که اطراف(شهر)شمایند منافقان هستند و از مردم مدینه نیز که اینها بر نفاق خود ثابت و سرکش هستند،تو آنها را نمی شناسی و ما می شناسیمشان،دو بار عذابشان خواهیم کرد سپس بعذابی بزرگ برده میشوند(۱۰۱) و دیگران که بگناهان خود اعتراف کردند،و عمل شایسته ای با عمل بد دیگری آمیخته اند،امید است که خدا توبه شان را بپذیرد که خدا آمرزنده و مهربان است(۱۰۲).

شرح لغات:

حول:اطراف چیزی که بدان احاطه دارد.

مرد(در مردوا):اصل آن بمعنای چیز صاف است،و از اینرو بجوانی که مو در صورت ندارد«امرد»گویند،و برخی گفته اند:بمعنای ظهور است.و مارد بکسی گویند که شرّ و بدی او ظاهر گردد.و«مرد الرجل»یعنی سرکشی کرد و از فرمان سرپیچی نمود.

تفسیر:

«وَ مِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ اَلْأَعْرٰابِ مُنٰافِقُونَ»

از اعراب بادیه نشین که در اطراف شهر

شما هستند مردمان منافقی هستند که بظاهر ادعای ایمان میکنند و کفر باطنی خود را میپوشانند،و برخی گفته اند:اینان قبائل جهینه و مزینه و اسلم و اشجع و غفار بودند که در اطراف مدینه سکونت داشتند.

«وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ»

یعنی و از مردم مدینه نیز منافقانی هستند.

«مَرَدُوا عَلَى النِّفاقِ»

فراء گفته:یعنی بر نفاق سخت و دلیر گشته اند.و ابن زید و ابان بن تغلب گفته اند:یعنی بر آن پا بر جا و ثابت گشته اند و مانند دیگران توبه نکرده اند، و ابن اسحاق گفته:یعنی در نفاق خود اصرار ورزند و دست بردار نیستند.

«لا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ»

که تو ای محمد آنها را نمی شناسی ولی ما می شناسیمشان.

«سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ»

ما آنان را دو بار عذاب میکنیم،و در اینکه مقصود از این دو بار عذاب چیست چند قول است:

۱-ابن عباس و سدی و کلبی گفته اند:یعنی در دنیا آنان را عذاب خواهیم کرد برسواشدنشان چنانچه رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-در روز جمعه ای در خطبه نام چند تن از آنها را برد و فرمود:بیرون شوید که شما منافق هستید،و در قبر نیز بعذاب قبر عذابشان میکنیم.

۲-و مجاهد گفته:یعنی یک بار در دنیا عذابشان میکنیم بوسیلۀ اسارت و کشته شدن و بار دیگر در قبر.

۳-حصیف روایت کرده که آنان دو بار بگرسنگی معذب شدند.

۴-حسن گفته:یعنی یک بار بوسیلۀ گرفتن زکات و دیگری در قبر.

۵-ابن اسحاق گفته:یکی خشمی بود که آنها نسبت بمسلمانان داشتند(که آنها را معذّب داشت)و دیگری عذاب قبر.

۶-برخی گفته اند:یکی عذابی است که در وقت جان دادن دچار میشوند که فرشتگان بصورت و پشت سرشان می زنند،و دیگری در قبر.

۷-و قول دیگری از ابن عباس نقل شده که عذاب نخست اقامۀ حدود اسلامی است بر آنان،و عذاب دوم عذاب قبر است،و همۀ این وجوهی که گفته اند محتمل

است و آنچه مسلم است آنکه این دو عذاب هر دو پیش از آنی است که بدوزخ روند.

«ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلىٰ عَذٰابٍ عَظِيمٍ»

آن گاه در روز قیامت بعذاب همیشگی دوزخ دچار گردند.

«وَ آخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ»

و از مردم مدینه یا از اعراب بادیه نشین مردمان دیگری هستند که بگناهان خویش اعتراف کردند یعنی دانسته اقرار کردند.

«خَلَطُوا عَمَلاً صٰالِحاً وَ آخَرَ سَيِّئاً»

یعنی کارهای نیکی انجام میدهند و کارهای بد و زشتی هم میکنند.

«عَسَى اللّٰهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ»

(امید است خدا توبه شان را بپذیرد)مفسران گویند:هر کجا نسبت لفظ«عسی»(که به معنای امید و شاید است)بخدا داده شد، انجام شدنی است،منتهی به این لفظ فرمود تا آنان میان بیم و امید باشند و چنان نباشد که یکسره بعفو و گذشت خدا تکیه کنند و از توبه دست بازدارند.

و برخی از تابعین (۱) گفته اند:برای این امت آیه ای در قرآن امیدوار کننده تر از این آیه نیست.

ضمناً این آیه دلیل بر بطلان گفتار کسانی است که گویند اعمال بد کارهای خوب را«حبط»کرده و از بین میبرد و یا بالعکس،زیرا خدا در این آیه میفرماید:

اعمال خوب و بد را بهم آمیختند و بنا بر قول به«احباط»جمع آنها ممکن نیست و با آمدن یکی از آنها دیگری از بین میرود.

«إِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»

و این جمله علت قبول توبۀ گنهکاران است که میفرماید:

همانا خدا آمرزنده و مهربان است.

شأن نزول:

ابو حمزه ثمالی گوید:اینان سه نفر از انصار بودند بنامهای:ابو لبابه بن

۱- ۱) -تابعین بکسانی گویند که زمان رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-را درک نکرده و اصحاب آن حضرت را دیدار کرده اند.

عبد المنذر،و ثعلبه ودیعه،و اوس بن حذام که از رفتن با رسول خدا-صلی اللّه- علیه و آله-به تبوک خودداری و تخلف کردند،و چون آیاتی را که دربارهٔ متخلفین از آن حضرت نازل شد شنیدند یقین بهلاکت خود کرده و خود را بستونهای مسجد مدینه بستند و هم چنان بودند تا وقتی که آن حضرت از تبوک بازگشت جویای حال آنها شد،بدو گفتند:اینان خود را بستونهای مسجد بسته و قسم خورده اند خود را باز نکنند تا رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-بدست خود آنان را باز کند،حضرت فرمود:

من نیز قسم میخورم که آنها را باز نکنم تا دستوری درباره شان برسد.و چون این آیه نازل شد حضرت بمسجد آمده آنها را باز کرد،آن سه نفر رفتند و اموال خویش را بنزد رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-آورده گفتند:این اموال ما است که ما را از آمدن با تو بازداشت اکنون آنها را بگیر و صدقه بده.

رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-فرمود:دستوری دربارهٔ آنها بمن نرسیده، تا اینکه آیهٔ(بعدی): «خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً...» نازل شد.

و علی بن ابی طلحه و ابن عباس گفته اند:آنان ده نفر بودند که از آن جمله ابو لبابه بود.

و سعید بن جبیر و زید بن اسلم گفته اند:آنان هشت تن بودند که از آنها بود:

ابو لبابه و هلال و کردم و ابو قیس.

و قتاده گفته:هفت نفر بودند.و برخی دیگر گفته اند:پنج نفر بودند.

و از امام باقر علیه السلام روایت شده که آن حضرت فرمود:این آیه دربارهٔ ابو لبابه نازل شد و نام شخص دیگری را ذکر نفرموده.و سبب نزول آن در این روایت داستان بنی قریظه و سخن ابو لبابه است که بدانها گفت:اگر بحکم رسول خدا- صلی اللّه علیه و آله-تن دهید کشته خواهید شد،چنانچه مجاهد نیز همین قول را اختیار کرده است.

و زهری گفته:آیه دربارهٔ خصوص ابو لبابه نازل شد که در جنگ تبوک از رفتن با رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-خود داری کرد و پس از آن بشرحی که در بالا

ص:۲۰۰

گفته شد خود را بستون مسجد بست،و چون حضرت او را از ستون باز کرد بدانحضرت گفت:ای رسول خدا برای اتمام توبه ام باید از این شهری که در آن مبتلای بگناه شده ام هجرت نمایم و اموال خود را نیز همه را واگذار کنم،رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-بدو فرمود:ای ابا لبابه پرداخت ثلثی از مال تو را کافی است(و دو ثلث دیگر را برای خود نگهدار).

و بنا بر تمام اقوالی که ذکر شد این مطلب مسلم است که رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-پس از این جریان ثلث مال آنها را گرفت و دو ثلث دیگر را بخودشان واگذار کرد،و این عمل مطابق دستوری بود که از خداوند بدو رسیده بود که فرمود:

«خُذْ مِنْ أَمْوٰالِهِمْ...»

یعنی قسمتی از اموال آنان را بگیر،و نفرمود«خذ أموالهم»همهٔ اموالشان را بگیر .

[سوره التوبه (۹): آیات ۱۰۳ تا ۱۰۵]

اشاره

خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِها وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَ اَللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱۰۳) أَ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اَللّٰهَ هُوَ يَقْبَلُ اَلتَّوْبَةَ عَنْ عِبادِهِ وَ يَأْخُذُ اَلصَّدَقاتِ وَ أَنَّ اَللّٰهَ هُوَ اَلتَّوّابُ اَلرَّحِيمُ (۱۰۴) وَ قُلِ اِعْمَلُوا فَسَيَرَى اَللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ اَلْمُؤْمِنُونَ وَ سَتُرَدُّونَ إِلىٰ عالِمِ اَلْغَيْبِ وَ اَلشَّهادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۰۵)

ترجمه:

از اموالشان صدقه(یا زکات واجب)بگیر تا پاکشان سازد و تو بوسیلهٔ آن پاکیزه شان گردانی،و درباره شان دعا کن که دعای تو آرامشی است برای آنها و خدا شنوا و دانا است(۱۰۳)آیا نمیدانند که براستی خدا توبهٔ بندگان خود را می پذیرد و صدقه ها(یا زکاتهای)ایشان را میگیرد،و براستی که خدا توبه پذیر و مهربان است(۱۰۴)بگو بعمل(و انجام دستورات الهی)کوشید که خدا عمل شما را خواهد دید،و پیغمبر خدا و مؤمنان نیز(آن را می بینند)و بزودی بسوی خدای دانای غیب و شهود باز خواهید گشت و او شما را بدانچه میکردید خبر میدهد(۱۰۵).

تفسیر:

خدای سبحان در اینجا پیغمبرش را مخاطب ساخته و بدو دستور میدهد برای پاکیزه کردن مؤمنان و هم کفارهٔ گناهانشان صدقهٔ اموال آنها را دریافت دارد،و بهمین

ص:۲۰۲

منظور فرماید:

«خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ»

ای محمد از اموال ایشان دریافت دار.لفظ«من»(که در فارسی بمعنای«از»میباشد)دلالت بر تبعیض دارد(یعنی قسمتی از اموالشان را بگیر)و صدقه دادن تمام مال واجب نیست.و نکتۀ دیگری که در آیه است آنکه فرمود: «مِنْ أَمْوالِهِمْ» (از مالهای ایشان)و نفرمود:«من مالهم»(از مالشان) تا شامل تمامی اجناس مال گردد(نه مال مخصوصی)و دیگر آنکه این دستور اختصاصی بدستۀ معینی ندارد و همۀ مسلمانان بپرداخت آن موظفند چون در مورد دستورات و احکام دین برابرند.

«صَدَقَةً»

برخی چون حسن و غیر او گفته اند:منظور از این آیه دستور دریافت صدقه از همان چند نفری است که توبه کردند بخاطر تشدید تکلیف بر آنها،و منظور صدقۀ واجب(و زکات)نیست بلکه این دستور برای کفارۀ گناهان ایشان بود.

ولی جبائی و بیشتر مفسران گفته اند:منظور همان زکات واجبی است که در اسلام فرض شد و ظاهر بنظر ما نیز همین است که مقصود زکات واجب میباشد،زیرا وجهی ندارد که ما آیه را بر دستۀ مخصوصی حمل کنیم،و بنا بر این خداوند در این آیه بدریافت زکات از مالکین نصاب دستور فرموده است،و نصاب آن در نقره دویست درهم است،و در طلا چون به بیست مثقال برسد،و در شتر چون به پنج رأس برسد،و در گاو وقتی به سی رأس رسید،و گوسفند چون به چهل برسد،و از غله و میوه جات چون بمقدار پنج وسق (۱) برسد.

«تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهٰا»

یعنی این صدقه آنها را از گناهان پاک کند،و تو ای

۱- ۱) -وسق شصت صاع است و هر صاعی قریب سه کیلو است،ضمناً باید دانست که برای اطلاع از تمامی حکم زکات و خصوصیات و فروع آن باید بکتب فقهی رجوع کرد،و در اینجا مؤلف بطور اجمال اشاره بچیزهایی که زکات در آنها واجب است کرده،و در تمام موارد زکات نیز نصاب اول آن را ذکر فرموده،و منظور از میوه جات هم لا بد خرما و مویز است،و گرنه در سایر میوه جات مستحبّ است و واجب نیست بشرحی که فقهاء در کتب فقهی متعرض شده اند.

پیغمبر آنها را بوسیلهٔ آن پاک گردانی و دعا کنی که آنها بدینوسیله از پاکان گردند(که «تطهر»بصورت مضارع غایب خوانده شود و فاعلش صدقه باشد و تزکیهم خطاب به پیغمبر اکرم باشد)،و برخی گفته اند:معنای آیه این است که تو آنها را پاک کنی و هم تو آنها را پاکیزه گردانی که هر دو جمله خطاب به پیغمبر-صلی اللّه علیه و آله-باشد.

«وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ»

دستوری است از خدای تعالی به پیغمبر خود-صلی اللّه علیه و آله- که چون از آنها صدقه(یا زکات)را دریافت کردی برای قبولی صدقه شان دربارهٔ آنها دعا کن،چنانچه در اینگونه موارد میگویند:خدا در برابر آنچه داده ای پاداش نیکت دهد و به باقیماندهٔ مالت برکت دهد.و در روایت است که چون مردمی صدقه بنزد آن حضرت میآوردند دربارهٔ آنها اینگونه دعا میکرد«اللهم صلّ علیهم»(خدایا بر اینان رحمت فرست)و بخاری و مسلم در کتاب صحیح خود از عبد اللّه بن ابی أوفی-که از اصحاب بیعت شجره است-روایت کرده اند که چون صدقه برای آن حضرت آورد چنین دعا کرد:«اللهم صلّ علی آل ابی أوفی»(خدایا بر خاندان ابی أوفی رحمت فرست).

«إِنَّ صَلاٰتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ»

یعنی دعاهای تو مایهٔ آرامش دل آنها است،و ابن عباس گفته:یعنی رحمتی است برای آنها،و قتاده و کلبی گفته اند:یعنی برای آنها مایهٔ اطمینان قلبی است که خدا آن را از آنها پذیرفته است،أبو عبیده گفته:یعنی موجب ثبات و استقامت آنها میباشد.

«وَ اللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»

و خدا دعای تو را می شنود و بحال آنها در مورد صدقه هاشان دانا است.

«أَ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبٰادِهِ»

(آیا ندانند که خدا توبهٔ بندگانش را می پذیرد)و این جمله استفهامی است که منظور آگاه ساختن مخاطب است بر آنچه باید آن را بداند.و جهت آنکه باید اینمطلب را بداند که همانا خداوند توبه را می پذیرد آنست که چون بدان آگاه شد همان آگاهی او را بتوبه و توجه بسوی حق وامیدارد و از اینرو دانستن آن لازم است تا در نتیجه از عقاب خود را نجات دهد و بدرک ثواب نائل گردد.

ص:۲۰۴

و سبب بیان اینمطلب از جانب خدای تعالی آن بود که چون آنها از رسول خدا- صلی اللّه علیه و آله-درخواست کردند برای کفارهٔ گناهانشان اموالی از آنها بگیرد آن حضرت دریافت آن را موکول برسیدن دستوری از خدای تعالی در اینباره کرد،و خداوند در این آیه بیان فرماید که پذیرفتن توبه بدست خدا است و او است که باید توبهٔ بندگان را بپذیرد.

«وَ یَأْخُذُ الصَّدَقٰاتِ»

و صدقه ها را قبول کند و بدان پاداش دهد،جبائی گفته:

خداوند در این آیه دریافت پیغمبر و مؤمنان را از راه تشبیه و مجاز دریافت خود دانسته چون دریافت آنها بدستور خدا بود،و در روایت از پیغمبر-صلی اللّه علیه و آله- رسیده که صدقه پیش از آنکه بدست سائل برسد بدست خدا میرسد،و این تعبیر بخاطر آن است که بندگان شوق بیشتری در انجام آن پیدا کنند.

«وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَیَرَی اللّٰهُ عَمَلَکُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ»

این دستوری است که خدای سبحان به پیغمبر خود میدهد که بمسلمانان گوشزد کند هر آنچه را خدا بشما دستور داده انجام دهید با توجه بدانکه خدا پاداش اعمالتان را میدهد زیرا که او عمل شما را می بیند، و مثل آن است که فرموده باشد:هر کاری بکنید خدا آن را می بیند.

و برخی گفته اند:منظور از دیدن خدا آگاه بودن و دانستن او است،یعنی خدا کارهای شما را میداند و بدان پاداش میدهد.و اضافه میفرماید که:پیغمبر او هم آن را میداند و در نزد خدا بدان گواهی میدهد و هم چنین مؤمنان نیز آن را میدانند و در اینکه منظور از مؤمنان در آیه چه کسانی هستند اختلاف است،دسته ای گفته اند:منظور شهیدان هستند.و برخی گویند:مؤمنان در این آیه فرشتگانی هستند که اعمال بندگان را یادداشت میکنند.

و در روایات ما شیعیان آمده که اعمال این امت را در هر روز دوشنبه و پنجشنبه بنظر رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-و ائمهٔ هدی علیهم السلام میرسانند و آن بزرگواران آنها را مشاهده میکنند،و منظور از مؤمنان نیز در این آیه همان ائمهٔ هدی علیهم

السلام هستند.

«وَ سَتُرَدُّونَ إِلىٰ عٰالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهٰادَةِ»

یعنی و بزودی بنزد خداوندی که دانای نهان و عیان است باز گردید.

«فَيُنَبِّئُكُمْ بِمٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»

و او شما را بکارهایی که کرده اید آگاه میسازد و بدانها پاداشتان دهد .

ص :۲۰۶

[سوره التوبه (۹): آیه ۱۰۶]

اشاره

وَ آخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اَللّٰهِ إِمّٰا يُعَذِّبُهُمْ وَ إِمّٰا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَ اَللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۱۰۶)

ترجمه:

و دستهٔ دیگری(از اینان)هستند که محول بفرمان خدایند یا عذابشان کند یا توبه شان را بپذیرد(و از گناهشان بگذرد)و خدا دانا و فرزانه است(۱۰۶).

شأن نزول:

مجاهد و قتاده گفته اند:این آیه در شأن هلال بن امیهٔ واقفی و مراره بن ربیع و کعب بن مالک-که از قبیلهٔ اوس و خزرج بودند-نازل شد و کعب بن مالک مردی درستکار بود ولی از روی سهل انگاری در کار حرکت بجنگ تبوک حاضر نشد و چون رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-بمدینه بازگشت نزد آن حضرت آمده بی آنکه بدروغ عذری برای تأخیر خود بیاورد عرضکرد:بخدا من عذری نداشتم،حضرت فرمود:

راست گفتی اکنون برخیز تا خدا درباره ات حکم کند،آن دو نفر دیگر نیز بنزد آن حضرت آمده و سخنانی نظیر سخن کعب گفتند و همانگونه پاسخ شنیدند.

از آن سو رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-مردم را از سخن گفتن با آنها ممنوع کرد،و بزنانشان نیز دستور داد از آنها کناره گیری کنند،و همین دستورها سبب شد که کار بر آنها سخت شود و زندگی بر آنها تنگ گردد و این جریان پنجاه روز طول کشید، کعب بن مالک خیمه ای بر کنار کوه سلع زد و بتنهایی در آنجا زندگی میکرد تا پس از اینکه پنجاه روز بدین وضع دشوار بسر بردند توبه شان پذیرفته شد و آیهٔ «وَ عَلَى

ص:۲۰۷

الثَّلاٰثَهِ الَّذِينَ خُلِّفُوا...»

(۱)

درباره شان نازل شد،مسلمانان که از جریان مطلع شدند بنزد آنها شتافته و مژدهٔ پذیرفتن توبه شان را باطلاع آنان رساندند.

کعب گوید:من بنزد رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-که در مسجد بود آمدم، و شیوهٔ آن حضرت چنان بود که هر گاه بخاطر خبر خوشی مسرور میشد رویش همچون قرص ماه میدرخشید،در اینوقت مشاهده کردم رویش از خوشحالی میدرخشد و چون مرا دید فرمود:مژده باد تو را ببهترین روزهای زندگیت از روزی که مادر تو را زائیده، کعب گوید:گفتم:آیا این مژده از طرف خدا است یا از طرف خود شما است؟فرمود:

از خدا است.

کعب نیز بشکرانهٔ اینکه خدا توبه اش را پذیرفته ثلث مال خود را در راه خدا صدقه داد.

تفسیر:

«وَ آخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللّٰهِ»

یعنی دستهٔ دیگری که کارشان موقوف و بستهٔ به فرمان خدا است.

«إِمّٰا یُعَذِّبُهُمْ وَ إِمّٰا یَتُوبُ عَلَیْهِمْ»

که آنها را عذاب کند یا ببخشد،و البته سر- نوشت آنها نزد خدا معلوم و روشن بود ولی این تعبیر برای بندگان بود،یعنی سرنوشت کار آنها در نظر شما معلوم نیست و روی بیم و امید است.

و این آیه دلیل بر صحت عقیدهٔ ما در مورد جواز گذشت خدا از گنهکاران میباشد بدلیل آنکه میفرماید:کار آنها که مردمی گناهکار بودند بدست خدا است که بخواهد آنها را عذاب کند یا ببخشد،و نیز دلیل است بر اینکه گذشت از گنهکاران و پذیرفتن توبهٔ آنها تفضلی است از طرف خدای سبحان و بر او واجب نیست زیرا اگر واجب بود آن را معلق بمشیت و خواست خود نمیکرد(و یکسره میفرمود آنها را می آمرزد). (۲)

ص :۲۰۸

۱- ۱) -آیه ۱۱۸ از همین سوره.

۲- ۲) -برای اینکه خوانندهٔ محترم بموضوع بحث و استدلال مؤلف بهتر آشنا شود توضیح

[سوره التوبه (۹): آیات ۱۰۷ تا ۱۱۰]

اشاره

وَ اَلَّذِينَ اِتَّخَذُوا مَسْجِداً ضِرٰاراً وَ كُفْراً وَ تَفْرِيقاً بَيْنَ اَلْمُؤْمِنِينَ وَ إِرْصٰاداً لِمَنْ حٰارَبَ اَللّٰهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنٰا إِلاَّ اَلْحُسْنىٰ وَ اَللّٰهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكٰاذِبُونَ (۱۰۷) لاٰ تَقُمْ فِيهِ أَبَداً لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى اَلتَّقْوىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجٰالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَ اَللّٰهُ يُحِبُّ اَلْمُطَّهِّرِينَ (۱۰۸) أَ فَمَنْ أَسَّسَ بُنْيٰانَهُ عَلىٰ تَقْوىٰ مِنَ اَللّٰهِ وَ رِضْوٰانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيٰانَهُ عَلىٰ شَفٰا جُرُفٍ هٰارٍ فَانْهٰارَ بِهِ فِي نٰارِ جَهَنَّمَ وَ اَللّٰهُ لاٰ يَهْدِي اَلْقَوْمَ اَلظّٰالِمِينَ (۱۰۹) لاٰ يَزٰالُ بُنْيٰانُهُمُ اَلَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلاّٰ أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَ اَللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۱۱۰)

ترجمه:

و آنان که برای ضرر زدن(بمسلمانان)و کفر و ایجاد تفرقه میان مؤمنان و

۲)

(میدهیم:که دانشمندان علم کلام این بحث را در کتابهای خود عنوان کرده اند که آیا عذاب مردمان با ایمانی که مرتکب گناهان کبیره شده اند دائمی است(مانند کفار)یا موقت است،و بیشتر نظریهٔ دوم را پذیرفته اند که عذاب گنهکار دائمی نیست و موقت است،و از جملهٔ دلیلهایی که برای مدعای خود ذکر کرده اند همین است که خدا میتواند از شخص گنهکار بگذرد و کیفرش را ببخشد و چنان نیست که کیفر عمل لازمهٔ عقلی و حتمی گناه باشد هم چنان که سوختن لازمهٔ آتش است،بلکه

ص:۲۰۹

تهیهٔ جایگاهی برای کسی که پیش از این با خدا و رسولش ستیزه کرده مسجدی بنا کردند،و بطور مؤکد قسم میخورند که ما منظوری جز نکو کاری نداشتیم خدا گواهی میدهد که اینان دروغ میگویند(۱۰۷)هیچوقت در آن(مسجد برای نماز) نه ایست،زیرا مسجدی که از نخستین روز بنیان آن بر پرهیزکاری بنا شده سزاوارتر است که در آن بایستی(و اقامهٔ نماز کنی)،در آن مسجد مردانی هستند که دوست دارند پاکیزه گردند و خدا پاکیزگان را دوست دارد(۱۰۸)آیا آنکه شالودهٔ بنای خود را بر تقوی(و پرهیزکاری)بنا کرده بهتر است یا آنکه شالوده اش را بر لب پرتگاهی ریزان نهاده که در آتش دوزخش اندازد،و خدا مردم ستمکار را هدایت نمیکند (۱۰۹)پیوسته این بنائی که ساخته اند مایهٔ اضطراب و حیرت دلهای ایشان است تا وقتی که دلهاشان پاره پاره شود و خدا دانا و فرزانه است(۱۱۰).

شرح لغات:

ضرار:جستجوی ضرر و زیان و دست زدن بدان.

ارصاد:انتظار داشتن و آماده کردن.

تقوی:خصلتی است که بوسیلهٔ آن از عقوبت احتراز شود.

شفا جرف:انتهای مساحت چیز است،و جرف سیلگاه و درّه:بکنارهٔ آن گویند

(۲

(کیفر گناه،حقی است از حقوق خدای تعالی و قابل اسقاط،و اگر مشیتش تعلق گرفت میتواند بگذرد،و مؤلف بزرگوار برای اثبات اینمطلب به این آیه نیز استدلال کرده که میفرماید:کار گنهکاران و کیفر آنان بدست خدا است که بخواهد آنها را عذاب کند یا ببخشد.(این راجع بقسمت اول استدلال). و در قسمت دوم نیز بحث شده است که وقتی شخص گنهکار از گناه خود توبه کرد آیا بر خدا واجب است توبهٔ او را بپذیرد و کیفرش نکند یا واجب نیست و البته بمشیت او است، مؤلف مرحوم مانند بسیاری از علمای کلامی معتقد است که قبول توبهٔ گنهکار بر خدا واجب نیست بلکه اگر قبول کند از باب تفضل و لطف است،و برای اثبات این سخن به این آیه استدلال کرده که در اینجا خدا میفرماید:کار آنها بدست خدا است که بخواهد عذابشان کند یا بخواهد آنها را ببخشد،و اگر قبول توبه بر او واجب بود تعلق بر مشیت و ارادهٔ خدا معنی نداشت.

که سیل آن را برده باشد؟ هار:ساقط و ریخته شده.

شأن نزول:

مفسران گفته اند:قبیلۀ بنی عمرو بن عوف مسجد قبا را بنا کردند و بنزد رسول خدا-صلی اللّٰه علیه و آله-فرستادند و درخواست کردند حضرت در آن مسجد نماز گزارد،رسول خدا نیز بدانجا رفت و در آن مسجد نماز خواند،گروهی از منافقان از قبیلۀ بنی غنم بن عوف بر آنها رشگ برده گفتند:ما نیز مسجدی میسازیم و در آن نماز میگزاریم و از این پس به جماعت محمد حاضر نمی شویم،و اینان دوازده نفر -و بگفتۀ بعضی پانزده نفر بودند-که از آن جمله بود:ثعلبه بن حاطب و معتب بن قشیر و نبتل بن حارث،آنها مسجدی در کنار مسجد قبا ساختند و چون از بنای آن فراغت یافتند بنزد رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-رفته و در وقتی که آن حضرت آمادۀ حرکت بسوی تبوک بود بوی عرضکردند:ما برای بیماران و گرفتاران و شبهای بارانی و شبهای زمستانی مسجدی ساخته ایم و میل داریم حضرتت بدانجا آمده و نمازی در آن بگزاری و برای برکت آن دعا کنی،حضرت در جواب آنان فرمود:من اکنون در سر راه سفر هستم و بخواست خدا چون بازگشتیم بنزد شما خواهم آمد و در آن مسجد نماز میگذاریم،و چون آن حضرت از تبوک بازگشت آیات فوق دربارۀ مسجد مزبور نازل شد.

تفسیر:

سپس خداوند سبحان از جماعت دیگری از منافقین نام میبرد که برای تفرقه انداختن میان مسلمانان و ایجاد پریشانی در آنان مسجدی بنا نهاده و از اینرو فرماید:

«وَ الَّذِینَ اتَّخَذُوا مَسْجِداً»

و آنهایی که مسجدی بنا کردند.مسجد در اصل بمعنی محل سجود و در زبان عامیانه مکان مخصوص نماز است که در اینجا از معنی عرفی مسجد استفاده شده نه از اصل آن.

«ضِرٰاراً»

یعنی زیان آور برای اهل مسجد قباء و مسجد پیغمبر(ص)تا مردم

ص:۲۱۱

در آنها کمتر اجتماع کنند.

«وَ کُفْراً»

یعنی برای بر پـا سـاختن کفر در آن و گفته شـده مقصود ایشان این بود که در آن مسـجد با طعن بر رسول خـدا و اسـلام کافر گردند.

«وَ تَفْرِیقاً بَیْنَ الْمُؤْمِنِینَ»

و برای ایجاد اختلاف و بهم زدن مسلمانان و دور کردن آنان از اطراف رسول خدا صلی اللّه علیه و آله.

«وَ إِرْصاداً لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ»

و آن را برای کسـی که از پیش با خدا و رسولش در جنگ بود آماده ساختند و آن شـخص ابو عامر راهب بود و او کسـی بود که از پیش بـا خـدا و رسولش در ستیز بوده و سـر گـذشت او چنـان بود که در زمـان جاهلیت برهبانیت در آمـد و لباس زبر و خشن پوشـید و چون پیغمبر(ص)بشـهر مدینه آمد بر آن حضـرت رشگ برد و بر علیه آن حضـرت دسـته بندی کرده و احزاب تشـکیل داد.و بعـد از فتـح مکه بسوی طائف گریخت و هنگامی که مردم طائف مسـلمان شدند بشام رفته و از آنجا بسوی روم رفت در آنجا بـدین نصاری در آمد.وی پدر حنظلهٔ غسـیل الملائکه بود که در جنگ احد در رکاب پیغمبر(ص)شـهید گردید هنگـامی که جنب بود و ملائکه او را غسل دادنـد و رسول خـدا(ص)ابا عامر را فاسق نامیـد و او برای منافقین پیغام فرسـتاد که آمادهٔ پیکار شویـد و مسـجدی بسازید.من نیز بسوی امپراطور خواهم رفت و لشـکری از آنجا خواهم آورد تا محمد را از شـهر بیرون نمائیم.منافقین منتظر بودند تا ابو عامر بیاید ولی او قبل از اینکه بامپراطور روم برسد از این جهان رخت بر بست.

«وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی»

و آنهـا سوگنـد یـاد میکننـد که مـا از بنای این مسـجد نظری جز کار خیر نـداریم و نمیخواهیم این مسـجد را بسازیم مگر برای توسعه و کمک بناتوانان و بیماران مسلمان.خداوند پیغمبرش را از نیت شوم و طینت بد آنها آگاه کرده و فرمود:

«وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ»

و خـدا گواهی دهـد که آنها دروغ میگوینـد و گواهی خداوند برای رسوایی کسـی که او بدروغش گواهی دهد کافی است و چون رسول خدا از تبوک بازگشت بنزد عاصم بن عوف عجلانی و مالک بن دخشم که از قبیلهٔ بنی عمرو بن

عوف بود فرستاد و بدانها دستور داد باین مسجدی که مشتی ستمگر بنا کرده اند بروید و آن را ویران کرده بسوزانید و روایت شده که آن حضرت عمار بن یاسر و وحشی را فرستاد تا آن را آتش زدند.و دستور داد که آنجا را زباله دانی کرده و مردارها را در آن بیاندازند.و بدنبال آن جریان خدای سبحان از اقامهٔ نماز در آن نهی فرمود:

«لاٰ تَقُمْ فِيهِ أَبَداً»

یعنی هرگز در آن نماز نگزار و سپس قسم یاد کرده فرمود:

«لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ»

یعنی قسم بخدا مسجدی که از نخستین روز بنای آن،اساس و بنیانش بر تقوی و اطاعت خدا ساخته شده.

«أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ»

سزاوارتر است که در آن اقامهٔ نماز کنی و در اینکه این مسجد کدام بوده اختلاف است، ابن عباس و حسن و عروه بن زبیر گفته اند که مراد مسجد قباء است.زید بن ثابت و ابن عمرو ابی سعید خدری گفته اند که مقصود مسجد رسول خدا است.و روایت شده از پیغمبر(ص)که فرمود آن همین مسجد من است و نیز ابو مسلم گوید که مقصود هر مسجدی است که برای اسلام و برای خاطر خدا بنا شود.سپس مسجد و اهل آن را توصیف نموده میفرماید:

«فِيهِ»

یعنی در این مسجدی که بر پایهٔ تقوی و پرهیزکاری بنا شده است.

«رِجٰالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا»

مردانی هستند که دوست دارند برای خدا نماز گذارند در حالی که ببهترین پاکیزگی پاک باشند و حسن گفته:یعنی دوست دارند از گناهان پاک گردند و همین معنی از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام روایت شده و در روایت است که پیغمبر از اهل قباء پرسید شما برای تطهیر چه میکنید که خدای تعالی شما را بدان نیکو ستایش کرده گفتند:ما جای غائط را(با آب)شستشو میدهیم حضرت فرمود خداوند دربارهٔ شما نازل فرموده:

«وَ اللّٰهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ»

و خداوند پاکیزگان را دوست میدارد،سپس خدای سبحان فرق میان دو مسجد را اینگونه بیان فرماید:

«أَ فَمَنْ أَسَّسَ بُنْيٰانَهُ عَلىٰ تَقْوىٰ مِنَ اللّٰهِ وَ رِضْوٰانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيٰانَهُ عَلىٰ شَفٰا جُرُفٍ هٰارٍ»

بیانش در پیش گذشت،خدای تعالی تشبیه فرموده بنای آنها را بر آتش دوزخ

به بنای کنارۀ جویی ویران یعنی همانطور که بنای بر کناره جوی ویران در آب فرو میریزد هم چنان بنای اینان در آتش دوزخ سقوط کرده و فرو میریزد.

یعنی عمل شخص متقی و پرهیزگار با عمل آدم منافق مساوی نیست زیرا کارهای اشخاص متقی بر اصل صحیح و ثابتی استوار است و عمل منافق بر اصل ثابتی استوار نبوده و سریع الزوال است.

«فَانْهٰارَ بِهِ فِی نٰارِ جَهَنَّمَ»

ترجمه و تفسیرش گذشت،و از جابر بن عبد اللّٰه روایت شده که گفت مسجد ضرار را(پس از سوختن)دیدم که از آن دودی بیرون میآمد.

«لاٰ یَزٰالُ بُنْیٰانُهُمُ الَّذِی بَنَوْا رِیبَةً فِی قُلُوبِهِمْ»

یعنی پیوسته این بنائی که کرده بودند موجب شک و تردید در دلهاشان شده بود که در ظاهر تظاهر باسلام میکردند و در باطن بر نفاق خود پایدار بودند.

و گفته شده معنای آن ناراحتی و خشمی بود که در دلهاشان پدید آمده بود.و بقول دیگر حسرتی بود که در دلهاشان پدیدار گشته و در آن حسرت بسر میبردند.

«إِلاّٰ أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ»

یعنی تا وقتی که بمیرند.و مراد آیه این است که آنها از خطا و گناه خود دست نمیکشند و توبه نمیکنند تا اینکه بر نفاق و کفرشان بمیرند و چون مردند بوسیلۀ مرگ،کیفر دست کشیدن از ایمان و ثبات در کفر را ببینند.

و برخی گفته اند:معنای آن این است که مگر توبه کنند توبه ای که از شدت پشیمانی و حسرت بر گذشته دلهاشان پاره پاره شود.

«وَ اللّٰهُ عَلِیمٌ»

و خدا آگاه است به اندیشه های آنها در ساختن مسجد ضرار.

«حَکِیمٌ»

و فرزانه است در دستوری که برای ویرانی و جلوگیری از اقامۀ نماز در آن داده است .

[سوره التوبه (۹): آیات ۱۱۱ تا ۱۱۲]

اشاره

إِنَّ اَللّٰهَ اِشْتَرىٰ مِنَ اَلْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوٰالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ اَلْجَنَّهَ يُقٰاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اَللّٰهِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَيْهِ حَقًّا فِي اَلتَّوْرٰاهِ وَ اَلْإِنْجِيلِ وَ اَلْقُرْآنِ وَ مَنْ أَوْفىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اَللّٰهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ اَلَّذِي بٰايَعْتُمْ بِهِ وَ ذٰلِكَ هُوَ اَلْفَوْزُ اَلْعَظِيمُ (۱۱۱) اَلتّٰائِبُونَ اَلْعٰابِدُونَ اَلْحٰامِدُونَ اَلسّٰائِحُونَ اَلرّٰاكِعُونَ اَلسّٰاجِدُونَ اَلْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ اَلنّٰاهُونَ عَنِ اَلْمُنْكَرِ وَ اَلْحٰافِظُونَ لِحُدُودِ اَللّٰهِ وَ بَشِّرِ اَلْمُؤْمِنِينَ (۱۱۲)

ترجمه

خدا از مردمان با ایمان جانها و مالهاشان را خرید که(در عوض)بهشت از آنها باشد،کار زار کنند در راه خدا،بکشند و کشته شوند،و این وعده ای است بر خدا که در تورات و انجیل و قرآن بر او قطعی گشته،و کیست که بعهد خود وفادارتر از خدا باشد، پس بدین معاملهٔ خود که انجام داده اید خورسند باشید،و کامیابی بزرگ همین است (۱۱۱)(این مؤمنان)توبه کنندگان،و پرستش کنندگان،و ستایش گران،و رهروان، و رکوع و سجده گذاران و امر کنندگان بمعروف و نهی کنندگان از منکر و نگهبانان حدود خدایند و مؤمنان را نوید ده(۱۱۲).

شرح لغات

سائح:از سیاحت و گردش کردن در زمین است بنحو استمرار و بهمین جهت روزه

ص: ۲۱۵

دار را سائح گویند چون برای اطاعت پروردگار ترک خواسته های دل را استمرار دهد.

تفسیر:

پس از آنکه خدای سبحان سرگذشت منافقان را بیان فرمود دنبالش مردم را تشویق کرده فرماید:

«إِنَّ اللّٰهَ اشْتَرىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّهَ»

حقیقت معنای خرید و فروش در مورد خدای تعالی شایسته نیست زیرا مشتری و خریدار آنچه را که در ملک و تصرف او نیست خریداری می کند و خدای عز اسمه مالک تمام چیزهاست لکن منظور درین آیه همانند معنای آیه «مَنْ ذَا الَّذِی يُقْرِضُ اللّٰهَ قَرْضاً حَسَناً» (۱) است که لفظ خریدن و وام برای تاکید پاداش است و چون خدای سبحان ثواب و پاداش را بر خود ضمانت نموده آن را بخریدن تعبیر نموده و ثواب را بهاء و اعمال را کالای آن قرار داده و این تعبیر از باب مجاز میباشد.و متذکر شده که جانهای مؤمنان را که در جهاد در راه خدا از دست میدهند و اموالشان را که در راه رضای خدا انفاق می کنند میخرد و در عوض آن بهشت را بدانها ارزانی میدارد.و جهاد بر دو نوع است:جهاد با شمشیر و جهاد با زبان،و چه بسا جهاد با زبان رساتر و نافذتر است زیرا راه خدا دین اوست و دعوت بدین ابتدا بزبان است و سپس با شمشیر.و دیگر آنکه اقامه دلیل بر صحت مدعی بهتر و آشکار ساختن حق و بیان آن(برای پیشرفت دین)سزاوارتر است و این جز با زبان صورت نگیرد.و پیغمبر(ص)فرمود ای علی اگر خدا بدست تو انسانی را هدایت کند بهتر است برای تو از آنچه خورشید بر آن میتابد.و اما جهت اینکه فقط خدای سبحان از خرید جان و مال نام برده اینست که عبادات دو گونه است بدنی و مالی و قسم دیگری ندارد و روایت شده که خداوند سبحان با مؤمنان سودا کند و از اینرو ارج و بهای آنان را بالا برده و بهشت قرار داده است.

امام صادق علیه السلام میفرمود:أیا مردمانی که همتی ندارید(و در فکر ارزش خود نیستید)بهای بدنهای شما بهشت است،جز بدان خود را نفروشید،و اصمعی این

۱- ۱) -کیست که بخدا وام دهد وام دادن نیکویی.

سه شعر را نیز از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرماید:

اثامن بالنفس النفیسه ربها

فلیس لها فی الخلق کلهم ثمن (۱)

بها نشتری الجنات ان انا بعتها

بشیء سواها ان ذلکم غبن (۲)

اذا ذهبت نفسی بدنیا اصبتها

فقد ذهب الدنیا و قد ذهب الثمن (۳)

«یُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللّهِ»

بیان علتی است که خدا بخاطر همان آنان را خریداری کرد(که همان کار زار کردن در راه خدا باشد).

«فَیَقْتُلُونَ»

مشرکین را میکشند.

«وَ یُقْتَلُونَ»

و مشرکین نیز از آنها میکشند.یعنی بهشت پاداش جهاد آنها است چه بکشند و چه کشته شوند.

«وَعْداً عَلَیْهِ حَقًّا»

یعنی اینکه بهشت پاداش آنهاست وعدهٔ حقی است از جانب خدا و هیچ شک و شبهه ای در آن نیست.و در حقیقت معنای آن چنین است که خدا به آنها وعدهٔ بهشت داده بضمانت خود و آن وعده حقی یعنی وعده راستی است که هیچگونه در آن تخلف نیست.

«فِی التَّوْراهِ وَ الْإِنْجِیلِ وَ الْقُرْآنِ»

زجاج گوید:این دلیل بر اینست که خداوند هر ملتی را که دستور بجهاد داده،وعدهٔ بهشت نیز بآنها داده است.

«وَ مَنْ أَوْفی بِعَهْدِهِ مِنَ اللّهِ»

یعنی احدی از خدا وفا کننده تر بعهد خود نیست زیرا خدا بعهد خود وفا نموده و هیچگاه خلف وعده نمینماید.

«فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ»

پس باین سوداگری خورسند باشید تا بواسطهٔ این سوداگری آثار سرور و خوشحالی در چهره تان هویدا گردد،زیرا شما کالا را

ص: ۲۱۷

۱- ۱) -جان خود را در نزد پروردگارش بمعرض فروش میگذارم چون در تمامی خلق برای آن بهایی وجود ندارد.

۲- ۲) -و بدان بهشت را خریداری میکنیم و اگر بچیز دیگری جز بهشت آن را بفروشم مغبون گشته ام.

۳- ۳) -اگر در مقابل جان خود مال دنیایی بدست آورم با رفتن از دنیا آن بهاء و مال هم از دستم برود.

بمالك آن فروخته و بهای آن را گرفتید و دیگر اینکه چیز فانی را به باقی و آنچه زائل شدنی است به کالای دائمی فروختید.

«وَ ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»

این خرید و فروش،پیروزی بزرگی است که هیچ چیز بپایهٔ آن نمیرسد سپس خدای سبحان مؤمنینی را که از آنها جان و مالشان را خریده، باین صفات توصیف کرده میفرماید:

«اَلتّائِبُونَ»

کسانی که بسوی طاعت خدا بازگشت مینماید و از خلق بسوی وی بریده و از کارهای زشت گذشتهٔ خویش پشیمان گشته اند.

«اَلْعابِدُونَ»

آنهایی که خدای یگانه را پرستش نموده و با انجام اوامر و نواهی او روی خواری بدرگاهش نهند.حسن و قتاده گویند:آنهایی که بدنهای خود را در روز و شب بعبادت وامیدارند و خدای را در آسانی و سختی میپرستند.

«اَلْحامِدُونَ»

حسن گوید:یعنی کسانی که خدای را در همه حال حمد و ستایش می نمایند دیگری گفته مراد آنهایی هستند که نعمتهای خدا را با دیدهٔ اخلاص سپاسگزاری کنند.

«اَلسّائِحُونَ»

ابن عباس و ابن مسعود و حسن و سعید بن جبیر و مجاهد گفته اند:

که مراد روزه دارانند.و از پیغمبر-صلی اللّه علیه و آله-روایت شده که فرمود:سیر و سیاحت امت من روزه است،و نیز گفته شده آنها کسانی هستند که در زمین گردش میکنند و از عجائب خلقت خدای تعالی عبرت میگیرند.عکرمه گوید آنها طالبان علم هستند که در جستجوی آن در زمین گردش میکنند.

«اَلرّاكِعُونَ السّاجِدُونَ»

یعنی آنهایی که نماز واجب و فریضه را که در آن رکوع و سجود است بجا میآورند.

«اَلْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ»

ذکر«واو»در اینجا دلیل بر این است که امر بمعروف مستلزم نهی از منکر میباشد و گویا آنها هر دو یک چیزند و دیگر اینکه در پیشتر جاها نهی از منکر به امر بمعروف مقرون است و از اینرو«واو»در اینجا آمده تا دلالت بر این مقارنه و نزدیکی کند.

«وَ الْحافِظُونَ لِحُدُودِ اللّهِ»

ابن عباس گوید:یعنی آنان که باطاعت خداوند قیام کنند و آنهایی که فرائض خدا و اوامر او را انجام داده و از نواهی او اجتناب می کنند.زیرا حدود خداوند دستورات و نواهی او است.

«وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِینَ»

این دستوری است به پیغمبر صلی اللّه علیه و آله که تصدیق کنندگان خداوند و معترفان نبوت خود را به ثواب جزیل و منزلت بزرگ و مخصوص مژده دهد،در صورتی که تمام این اوصاف در آنان جمع باشد و بزرگان ما روایت کرده اند که این صفات مختص به ائمه معصومین میباشد.زیرا این اوصاف بطور کامل در شخص دیگری جز آنها جمع نشود.

زهری حضرت علی بن الحسین(ع)را در راه حج دیدار کرد و بآن حضرت عرضکرد:

جهاد و سختی آن را واگذاردی و رو بحج آوردی،با اینکه خدای سبحان فرماید:

«إِنَّ اللّهَ اشْتَری مِنَ الْمُؤْمِنِینَ....»

تا آخر؟حضرت در پاسخش فرمود:آیهٔ دنبالش را نیز بخوان که فرماید: «اَلتّائِبُونَ الْعابِدُونَ...» تا آخر پس فرمود:هر گاه مردمانی را که دارای این صفات باشند دیدار کنیم در آن وقت فضیلت جهاد بهمراه آنان از حج بیشتر خواهد بود(و بهمراه آنها بجنگ میرویم) .

[سوره التوبه (۹): آیات ۱۱۳ تا ۱۱۴]

اشاره

مٰا كٰانَ لِلنَّبِيِّ وَ اَلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَ لَوْ كٰانُوا أُولِي قُرْبىٰ مِنْ بَعْدِ مٰا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحٰابُ اَلْجَحِيمِ (۱۱۳) وَ مٰا كٰانَ اِسْتِغْفٰارُ إِبْرٰاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلاّٰ عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَهٰا إِيّٰاهُ فَلَمّٰا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلّٰهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرٰاهِيمَ لَأَوّٰاهٌ حَلِيمٌ (۱۱۴)

ترجمه:

پیغمبر و کسانی که ایمان آورده اند نباید برای مشرکان آمرزش بخواهند پس از آنکه برای ایشان واضح شد که آنها اهل دوزخند(۱۱۳)ابراهیم هم که برای پدرش آمرزش خواست تنها بخاطر وعده ای بود که بدو داده بود،و چون برای او آشکار شد که وی دشمن خدا است از او بیزاری جست و براستی که ابراهیم بسیار زاری کننده و بردبار بود(۱۱۴).

شرح لغات:

اوّاه:اصل آن از«تأوّه»بمعنای دردناکی و غمزدگی و حزن است شاعر گوید:

اذا ما قمت أرحلها بليل

تأوه آهه الرجل الحزين (۱)

تفسیر:

«مٰا كٰانَ لِلنَّبِيِّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ»

یعنی پیغمبر و مؤمنین برای کسانی که مشرک بخدا هستند و با خدا معبود دیگری را نیز پرستش می کنند و هم آنان که او را یکتا نمیدانند و اقرار بخداوندی او ندارند نباید طلب آمرزش و

ص: ۲۲۰

۱- ۱) -چون بر میخیزم تا شبانه از نزدش بروم همچون مردی محزون آه و ناله سر میدهد.

مغفرت كنند.

«وَ لَوْ كانُوا أُولِي قُرْبى»

يعنى هر چند اين اشخاص نزديكترين كسان بآنها باشند.

«مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحابُ الْجَحِيمِ»

يعنى:پس از اينكه معلوم گرديد آنها كافر بوده و سزاوار خلود در آتش ميباشند،و در تفسير حسن چنين آمده:كه مسلمانان به پيغمبر اكرم(ص)عرض كردند:آيا براى پدران ما كه در زمان جاهليت مرده اند طلب آمرزش نميكنى؟پس خداى سبحان اين آيه را نازل كرد و بيان فرمود كه پيغمبر و هيچ مؤمنى سزاوار نيست كه براى كافرى دعا و طلب مغفرت نمايند.

و اينكه خداى سبحان در آيه فرمود «ما كانَ لِلنَّبِيِّ...» اين تعبير بليغ تر و رساتر از اين بود كه بفرمايد«لا ينبغى للنبى...»زيرا از اين تعبير چنين برميآيد كه اين عمل يعنى:طلب آمرزش براى كفار،عمل قبيحى بوده ولى حكمت خدا مانع آن گرديده اما اگر بصورت«لا ينبغى»ميفرمود دلالت نداشت كه از حكمت خدا دور بود بلكه دالّ بر اين بود كه شايسته نيست پيغمبر اين كار را اختيار نمايد و معناى آن اين بود كه خداوند طلب استغفار و آمرزش براى مشركين را در دين و حكم خود قرار نداده است، گرچه مهر و محبت خويشاوندى و علاقهٔ رحم آنان را وادار بآمرزشخواهى براى آنها كند.پس از آنكه آشكار شد براى ايشان كه آنان را عذابى بزرگ است.

سپس خداى سبحان علت استغفار ابراهيم را براى پدرش با اينكه كافر بود بيان ميكند-چه روى سخن آنان كه ميگويند پدر حقيقى او بود و چه بگوئيم جدّ مادرى و يا عمويش بود چنانچه بزرگان ما گفته اند-

«وَ ما كانَ اسْتِغْفارُ إِبْراهِيمَ لِأَبِيهِ إِلاّ عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَها إِيّاهُ»

يعنى استغفار ابراهيم براى پدرش نبود جز از روى وعده اى كه داده بود و در اينكه چه كسى اين وعده را داده بود اختلاف است كه آيا از طرف ابراهيم بود يا پدرش و برخى گفته اند كه پدرش وعده داد كه هر گاه او برايش طلب آمرزش كند ايمان خواهد آورد و ابراهيم روى اين وعده بود كه براى او استغفار كرد.

ص:۲۲۱

«فَلَمّٰا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلّٰهِ»

پس هنگامی که ابراهیم متوجه شد که پدرش دشمن خداست و بوعدهٔ خویش وفا نمی کند.

«تَبَرَّأَ مِنْهُ»

از وی بیزاری جست و برایش دعا ننمود.ابن عباس و مجاهد و قتاده گویند:عداوت و دشمنی او با خدا هنگامی آشکار شد که او در حال کفر مرد.

و گفته شده که وعده از طرف ابراهیم داده شد که گفت من تا موقعی که در قید حیاتم برای تو استغفار خواهم نمود و شرط استغفار او ایمان آوردن پدرش بود و همین که از ایمان آوردن وی مأیوس شد از او بیزاری جست.

«إِنَّ إِبْرٰاهِيمَ لَأَوّٰاهٌ»

ابن عباس گوید یعنی:ابراهیم دعا کننده ای پر گریه و پر دعا بود و همین معنی از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده است.

حسن و قتاده گفته اند:اوّاه بمعنی مهربان نسبت ببندگان خدا است.

و کعب گفته:اوّاه کسی است که چون نام آتش دوزخ را برایش ببرند بگوید:

اوه.و ابن عباس گوید:اوّاه در لغت حبشه بمعنی مؤمن است.

عکرمه و مجاهد گویند:اوّاه بمعنی یقین دارنده است.

و نخعی گوید:اوّاه بمعنای عفیف و پاکدامن است.

عطا گوید:اواه کسی را گویند که از آنچه خدای عز و جل خوش ندارد روی گردانیده و ترک کند.

عبد اللّه بن شداد از پیغمبر(ص)روایت کند که فرمود:اوّاه خاشع و زاری کننده است.

عقبه بن عامر گوید:اوّاه کسی است که بسیار برای خدا تسبیح گوید.

ابی عبیده گوید:اوّاه بکسی گویند که از روی ترس آه کشد و با یقین به اجابت دعایش زاری کند و ملازم طاعت حق باشد.

زجاج گفته:قول ابی عبیده جامع بیشتر معانی اوّاه است که اهل تفسیر گفته اند.

«حَلِيمٌ»

گویند:حلم ابراهیم بحدی بود که شخصی او را آزار و شماتت نمود.ابراهیم

در پاسخ او گفت:خدا ترا هدایت کند.ابن عباس گفته:حلیم بمعنای بزرگ است و در اصل حلیم بکسی گویند که بر آزار مردم شکیبا و از خطا و گناهشان در گذرد.

ارتباط این چند آیه با آیات سابق:

چون در آیات قبل،سخن از منافقان و منع از دوستی و نماز بر مردگان آنها و توقف بر سر قبرشان برای دعا،بمیان آمد بدنبال آن خدای تعالی از دعا کردن برای آنها پس از مرگشان نیز نهی فرمود و چون سخن از نهی پیغمبر(ص)و مؤمنان برای دعای بر مشرکان پس از مرگشان بمیان آمد خداوند داستان ابراهیم و عذر در آمرزشخواهی او را برای پدرش بیان فرمود.و جملهٔ «إِنَّ إِبْرٰاهِيمَ لَأَوّٰاهٌ حَلِيمٌ» نیز بدین مناسبت ذکر شده که چون مردی رئوف و مهربان بود اخلاصش در وقت دعا بیشتر و علاقه و حرصش در نجات دادن نزدیکان خود از عذاب زیادتر بود و با اینحال چون از رستگاری پدر مأیوس گشت از وی بیزاری خست .

ص:۲۲۳

[سوره التوبه (۹): آیات ۱۱۵ تا ۱۱۶]

اشاره

وَ مٰا کٰانَ اَللّٰهُ لِیُضِلَّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَدٰاهُمْ حَتّٰی یُبَیِّنَ لَهُمْ مٰا یَتَّقُونَ إِنَّ اَللّٰهَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ (۱۱۵) إِنَّ اَللّٰهَ لَهُ مُلْکُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ یُحْیِی وَ یُمِیتُ وَ مٰا لَکُمْ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ مِنْ وَلِیٍّ وَ لاٰ نَصِیرٍ (۱۱۶)

ترجمه:

خدا چنان نیست که قومی را گمراه کند از پس آنکه هدایتشان نمود تا چیزی که باید از آن پرهیز کنند بر ایشان بیان کند که خدا بهمه چیز دانا است(۱۱۵)براستی که ملک آسمانها و زمین از آن خدا است،زنده میکند و میمیراند و شما را جز خدا سرپرست و یاوری نیست.(۱۱۶)

شأن نزول:

حسن گوید:عده ای از مسلمانان قبل از اینکه واجبات و فرائض از جانب خدای تعالی نازل گردد از دنیا رفتند.مسلمانان دیگر عرضکردند:یا رسول اللّه وضع برادران ما که قبل از نزول فرائض از این دنیا رفتند در نزد خدا چگونه است؟خداوند این آیه را نازل فرمود.

تفسیر:

«وَ مٰا کٰانَ اَللّٰهُ لِیُضِلَّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَدٰاهُمْ»

یعنی خداوند هیچگاه پس از آنکه حکم بهدایت گروهی فرمود به گمراهی و ضلالت آنها حکم نمیدهد.

«حَتّٰی یُبَیِّنَ لَهُمْ مٰا یَتَّقُونَ»

یعنی تا اینکه برای آنها دستور بطاعات و نهی از معصیتها را بیان کند و آنها پرهیز نکنند.در اینصورت خداوند حکم بگمراهی آنان مینماید.و بقولی:خداوند چنان نیست که قومی را عذاب کند و از راه از ثواب و کرامت

و طریق بهشت گمراه سازد تا اینکه بر ایشان بیان کند آنچه را بوسیلهٔ آن از طریق اطاعت و نافرمانی مستحق ثواب و عقاب گردند و کلبی گفته:چون برخی از شرایع اسلام نسخ شد و گروهی از نسخ آن آگاه نبودند و بهمان دستور نخست و قبل از نسخ عمل میکردند مانند تحویل قبله و غیره،و اینان در اثر بی اطلاعی بدستور نخست عمل کرده و از اینجهان رفتند وضع آنان را از رسول خدا پرسیدند خداوند این آیه را نازل فرمود یعنی:خداوند کسانی را که اطلاعی از نسخ حکم نداشتند و بهمان حکم نخست عمل میکردند عذاب نکند تا وقتی که حکم دوم را بشنوند و با اینحال بدان عمل نکنند که در این صورت عذاب خواهند شد.

«إِنَّ اللّٰهَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ»

خداوند بتمام دانستنیها آگاه است و چیزی نیست که خداوند از آن بی خبر باشد زیرا علم خدا عین ذات اوست.

«إِنَّ اللّٰهَ لَهُ مُلْکُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ»

ملک:یعنی تسلط و فرمانروایی بر چیزی برای کسی که سیاست و تدبیر آن بدست او است.

«یُحْیِی وَ یُمِیتُ»

جماد را زنده میکند و حیوان را میمیراند.

«وَ مٰا لَکُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ مِنْ وَلِیٍّ وَ لاٰ نَصِیرٍ»

غیر از خدا نگهبانی که شما را حفاظت کند و سرپرستی که کارهای شما را سرپرستی بنماید و یاوری که شما را یاری دهد و عذاب را از شما دفع نماید وجود ندارد.

ارتباط این آیات با آیات پیشین:

مجاهد گفته:وجه ارتباط آیهٔ نخست به ما قبل آن است که چون خدای سبحان آمرزشخواهی برای مشرکان را بر مؤمنین حرام فرمود بدنبال آن بیان فرموده که آنها را مؤاخذه نخواهد کرد مگر پس از اینکه بحرمت این عمل خود راهنماییشان کند.و در ارتباط آیهٔ دوم علی بن عیسی گفته:این آیه بدنبال آیات پیشین،بمؤمنان دستور جهاد با مردمان مشرک بزرگان و غیر بزرگانشان را میدهد،و بدانان گوشزد میکند که اینان بندگان خدایی هستند که فرمانروای آسمانها و زمین است و بهر گونه بخواهد دستورشان دهد و تدبیر کارشان فرماید .

ص:۲۲۵

[سوره التوبه (۹): آیات ۱۱۷ تا ۱۱۸]

اشاره

لَقَدْ تابَ اَللّٰهُ عَلَى اَلنَّبِيِّ وَ اَلْمُهاجِرِينَ وَ اَلْأَنْصارِ اَلَّذِينَ اِتَّبَعُوهُ فِي ساعَةِ اَلْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ ما كادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَؤُفٌ رَحِيمٌ (۱۱۷) وَ عَلَى اَلثَّلاثَةِ اَلَّذِينَ خُلِّفُوا حَتّٰى إِذا ضاقَتْ عَلَيْهِمُ اَلْأَرْضُ بِما رَحُبَتْ وَ ضاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَ ظَنُّوا أَنْ لا مَلْجَأَ مِنَ اَللّٰهِ إِلاّٰ إِلَيْهِ ثُمَّ تابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اَللّٰهَ هُوَ اَلتَّوّابُ اَلرَّحِيمُ (۱۱۸)

ترجمه:

خداوند بخشید پیغمبر و مهاجران و انصاری را که در موقع سختی پیرویش کردند از پس آنکه نزدیک بود دلهای گروهی از ایشان بلغزد،و توبهٔ آنها را پذیرفت که براستی وی نسبت بدانها رءوف و مهربان است(۱۱۷)و نیز بر آن سه کس که بازماندند تا وقتی که زمین با همهٔ فراخیش بر آنها تنگ شد،و(بلکه)از جان خویش به تنگ آمدند، و دانستند که از خدا جز بسوی او پناهی نیست،خدا بسوی آنها باز لطف فرمود تا توبه کنند که براستی خدا توبه پذیر و مهربان است(۱۱۸).

شرح لغات:

زیغ:انحراف و گشتن دل از حق،و از همین باب است آیهٔ «فَلَمّا زاغُوا أَزاغَ اللّٰهُ قُلُوبَهُمْ» (۱) و نیز«زاغت الشمس»یعنی خورشید گردید.

تخلف(در خلفوا):باز ماندن و بجای ماندن کسی از شخص دیگری که

ص: ۲۲۶

۱- ۱) -و چون منحرف گشتند خدا دلهاشان را منحرف کرد.(سورهٔ صف آیهٔ ۵)

بسویی رفته.

رحب:فراخی.و جملۀ«مرحباً و أهلا»(که معمولا در بر خوردها بهم میگویند) از همین باب است یعنی سرزمینها بر تو فراخ باد.

ضیق:تنگی ضد فراخی.

ظنّ:در اینجا بمعنای یقین است،چنانچه درید بن صمه نیز در شعر خود گفته:

فقلت لهم ظنوا بألفی مدجج

سراتهم فی الفارسی المسرّد (۱)

شأن نزول:

آیۀ نخست دربارۀ جنگ تبوک و سختیهایی که بمسلمانان رسید تا حدّی که جمعی آهنگ بازگشت کردند ولی لطف خدای سبحان شامل حالشان گشت،نازل شد حسن گفته:کار سختی آنها بجایی کشید که هر ده نفر از مسلمانان یک شتر داشتند که هر کدام ساعتی روی نوبت سوار میشدند و سپس پیاده شده دیگری بجای او سوار میشد و آذوقۀ آنها عبارت بود از جو،و خرمای کرم زده و پیه بدبو.و چنان بود که بهر دسته مقداری خرما رسیده بود و چون یکی از آنها سخت گرسنه میشد یک دانه از آن خرماها را در دهان میگذارد و قدری میمکید که دهانش شیرین شود سپس آن را از دهان بیرون میآورد و برفیقش میداد و جرعه ای آب دنبالش سر میکشید،رفیقش نیز قدری میمکید و بدیگری میداد و همچنین تا به آخرین نفر که میرسید هسته اش بجای مانده بود.

و گویند:أبو خیثمه-یعنی عبد اللّه بن خیثمه-از کسانی بود که از رفتن به تبوک تخلف کرد تا وقتی که ده روز از رفتن رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-گذشت،در آن روز-که روز گرمی بود-بخانه نزد دو تن از زنانش که هر یک سایبان خانۀ خود را مرتب ساخته و بوسیلۀ آب آن را خنک کرده و خوراکی برای وی آماده ساخته بودند بیامد و چون آن منظره را دید گفت:سبحان اللّه!پیغمبر خدایی که گناه گذشته

۱- ۱) -یعنی بدانها گفتم یقین کردند بدو هزار مرد مسلحی که سرانشان زره های فارسی پوشیده اند.

و آینده اش را خدا آمرزید در سوز گرما و سرمای بیابان اسلحۀ جنگ بدوش کشد ولی ابو خیثمه در زیر سایبان خنک و خوراک آماده در کنار زنان زیبا بسر برد؟این انصاف نیست!سپس رو بزنان خود کرده گفت:سوگند بخدا با هیچیک از شما سخن نمیگویم و زیر سایبان نمیآیم تا خود را به پیغمبر-صلی اللّه علیه و آله-برسانم،این سخن را گفت و بر شتر خویش سوار شده بسرعت راه تبوک را پیش گرفت،و هر چه زنانش با او سخن گفتند پاسخشان را نداد و بسرعت آمده تا نزدیک تبوک رسید،مردم که از دور وی را مشاهده کردند گفتند:سواری از راه میرسد،پیغمبر-صلی اللّه علیه و آله فرمود:وای بر تو أبا خیثمه هستی!و چون نزدیک شد مردم گفتند:یا رسول- اللّه ابا خیثمه است،وی از شتر پیاده شد و بنزد رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-رفته سلام کرد،حضرت بدو فرمود:وای بر تو ای أبا خیثمه!ابو خیثمه جریان خود را برای آن حضرت نقل کرد و رسول خدا درباره اش دعای خیر فرمود،و منظور از آیۀ نخست او است که در آغاز انحرافی در دلش پیدا شد،و از رفتن با رسول خدا تخلف کرد و سپس خدا پا بر جایش ساخت. و اما آیۀ دوم دربارۀ کعب بن مالك و مراره بن ربیع و هلال بن امیه نازل شد که آنان از رفتن به تبوك خود داری کردند اما نه از روی نفاق بلکه از روی تنبلی،و سپس پشیمان گشتند.و چون رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-بمدینه باز گشت بنزد آن حضرت آمده عذر خواهی کردند ولی رسول خدا پاسخشان را نداد و بمسلمانان نیز دستور داد با آنها سخن نگویند،مردم نیز حتی کودکان خردسال به پیروی از دستور رسول خدا از آنها کناره گرفتند،زنانشان که چنان دیدند بنزد رسول خدا آمده گفتند:ما نیز از آنها کناره گیری کنیم؟حضرت فرمود:نه،ولی مواظب باشید آنها با شما نزدیکی نکنند، این جریان سبب شد که شهر مدینه بر آن سه نفر تنگ شود و از اینرو از شهر بیرون رفته بکوهها پناه بردند،و خانواده های آنها غذا برایشان میبردند ولی با آنها سخن نمی گفتند،چند روزی بر اینمنوال گذشت و آن سه نفر پهلوی یکدیگر بسر میبردند تا اینکه یکی از آنها گفت:مردم که از ما بریده اند و کسی با ما سخن نمیگوید خوبست

ما هم از یکدیگر جدا شویم و بدنبال این سخن آن سه نفر نیز از هم جدا شده هر یک بسویی رفت و پنجاه روز تمام بدینحال بسر بردند و بدرگاه خدای تعالی زاری و تضرع و توبه کردند تا اینکه خداوند توبه شان را پذیرفت و این آیه در شأنشان نازل شد.

تفسیر:

«لَقَدْ تابَ اللّٰهُ عَلَی النَّبِیِّ وَ الْمُهاجِرِینَ وَ الْأَنْصارِ»

لام در اینجا لام قسم است،و خدای تعالی قسم یاد فرموده که توبهٔ آنان را بخشید،و اینکه نام پیغمبر-صلی اللّٰه علیه و آله- در اینجا ذکر شده برای افتتاح و زیبایی کلام است،و دیگر بدانجهت است که آن حضرت سبب توبهٔ آنان بود و گرنه از آن جناب عملی که موجب توبه باشد سر نزده.و در روایتی که از حضرت رضا علیه السلام نقل شده آن حضرت این آیه را چنین قرائت فرمود:«لقد تاب اللّٰه بالنبی علی المهاجرین و الانصار»یعنی خدای تعالی بوسیلهٔ پیغمبر توبهٔ مهاجران و انصار را قبول کرد.

«اَلَّذِینَ اتَّبَعُوهُ»

آنان که در خروج بسوی تبوک از او پیروی کردند.

«فِی ساعَةِ الْعُسْرَةِ»

ساعت عسرت بمعنای دشواری کار است،جابر گفته:یعنی سختی و دشواری از نظر توشه و مرکب،و آب.و منظور از ساعت وقت است،زیرا ساعت بهر زمانی اطلاق گردد.و عمر بن خطاب گفته:بگرمایی سخت و تشنگی دچار شدیم،و خدای سبحان در اثر دعای پیغمبر-صلی اللّٰه علیه و آله-بارانی بر ما نازل کرد که از آن سختی و گرما آسوده شدیم.

«مِنْ بَعْدِ ما کادَ یَزِیغُ قُلُوبُ فَرِیقٍ مِنْهُمْ»

پس از آنکه نزدیک بود دلهای گروهی از ایشان برگردد و بدون دستور خدا خواستند باز گردند اما خداوند آنها را از این عمل نگاه داشت و همراه رسول خدا-صلی اللّٰه علیه و آله-رفتند.

«ثُمَّ تابَ عَلَیْهِمْ»

و خدا پس از این لغزش از آنها گذشت،و منظور از«زیغ»که بمعنای لغزش و انحراف است همان ارادهٔ باز گشت آنها از جنگ است نه لغزش در ایمان.

«إِنَّهُ بِهِمْ رَؤُفٌ رَحِیمٌ»

که خداوند بآنها رئوف و مهربان است که با رحمت خویش لغزش آنها را تدارک فرمود.

«وَ عَلَى الثَّلاٰثَهِ الَّذِينَ خُلِّفُوا»

(و بر آن سه نفر که باز ماندند)مجاهد گفته:یعنی از پذیرفته شدن توبه باز ماندند،و بدنبال پذیرفته شدن توبۀ جمعی از منافقان(بشرحی که در ذیل آیۀ ۱۰۱ گفته شد)پذیرش توبۀ اینان بتأخیر افتاد،و از آنها باز ماندند، چنانچه در آیۀ «وَ آخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللّٰهِ إِمّٰا يُعَذِّبُهُمْ وَ إِمّٰا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ...» (۱) نیز گفته شد.

و حسن و قتاده گفته اند:یعنی از جنگ تبوک باز ماندند و همراه رسول خدا نرفتند.

و در قرائت اهل بیت علیهم السلام«خالفوا»است یعنی مخالفت کردند،آنان فرموده اند اگر بجای مانده بودند عتاب و سرزنشی متوجه آنان نبود،و از این ملامت و سرزنشی که از آنها شده معلوم میشود که آنان خودشان از جنگ تخلف کردند،و آیه «خالفوا»است.

«حَتّٰى إِذٰا ضٰاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمٰا رَحُبَتْ»

یعنی تا اینکه دنیا با همه فراخیش بر آنها تنگ گردید،و این تعبیر برای بیان حال کسی است که به نهایت پشیمانی رسیده باشد تا بدان حد که گویا برای خود راهی نیابد،و این بدانجهت بود که رسول خدا- صلی اللّٰه علیه و آله-بمردم دستور داد از نشست و برخاست و تکلم با آنان خودداری کنند چنان که شرحش گذشت،روی آنکه قبولی توبۀ مردم دیگر نازل شد ولی از پذیرش توبۀ آنان خبری نشد،و این بدان معنی نبود که توبۀ آنها ردّ شده و پذیرفته نشده بود زیرا آنها مأمور بتوبه بودند،و از حکمت خدای تعالی بدور است که کسی در وقت توبه بدرگاه او توبه کند و توبه اش ردّ شود ولی خدای سبحان میخواست تا بدینوسیله با تأخیر پذیرش توبه کار را بر آنها سخت گیرد تا آنان و اشخاص دیگر را بدینوسیله اصلاح کند و کسی دیگر به این چنین اعمالی دست نزند.

«وَ ضٰاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ»

این تعبیر را برای مبالغه در غم و اندوه میکنند یعنی چنان کار بر آنها سخت شد که گویا جایگاهی برای پنهان کردن اندوهشان در جان و نفسشان نمی یافتند،و برخی گفته اند:معنای تنگی جان تنگی سینه هاشان بود.

۱- ۱) -آیه ۱۰۶.

«وَ ظَنُّوا أَنْ لاٰ مَلْجَأَ مِنَ اللّهِ إِلاّ إِلَيْهِ»

و یقین کردند که جز خدا جایگاهی نیست که بتواند آنها را از خدا حفظ کند و بدان پناه برند،و معنای این جمله آنست که دانستند پناهگاهی از خدا نیست جز خود او،و چیزی جز توبه نمی تواند آنان را از عذاب خدا رهایی بخشد.

«ثُمَّ تٰابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا»

یعنی سپس خدای تعالی توبه را بر ایشان آسان کرد تا توبه کنند.

و برخی گفته اند:«لیتوبوا»یعنی تا بحال نخستینشان که پیش از آلودگی بگناه داشتند باز گردند،و دیگری گفته:معنای آیه آن است که خداوند آن سه نفر را بخشید و توبه شان را بر پیغمبر-صلی اللّه علیه و آله-نازل فرمود تا مؤمنان از گناهان خود توبه کنند و بدانند که خدای سبحان توبه پذیر است.

حسن گفته:هان بخدا سوگند آنان نه خونی ریخته بودند و نه مالی بردند و نه قطع رحمی کردند ولی مسلمانان در رفتن با رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-از اینان سبقت جستند و آنها باز ماندند،یکی بخاطر باغ و ملک،دیگری بخاطر خانواده و زن و بچه، و سومی برای راحتی،ولی پس از آن پشیمان شدند و توبه کردند و خدا توبه شان را پذیرفت.

«إِنَّ اللّٰهَ هُوَ التَّوّٰابُ الرَّحِيمُ»

که براستی خدا بسیار توبه پذیر و نسبت به بندگانش مهربان است.

ارتباط این آیات:

ابو مسلم گفته آیۀ نخست مرتبط به گفتار خدای تعالی است که در آیات پیش فرمود «اَلتّٰائِبُونَ ... اَلْحٰامِدُونَ...» که در آنجا خدای سبحان آنان را مدح فرمود،و در این آیه بیان فرماید که خداوند در اثر پیروی کردنشان از پیغمبر-صلی اللّه علیه و آله- در ساعت سختی توبه شان را پذیرفت و از آنان راضی شده.و برخی گفته اند:

چون خدای سبحان در آیات پیش بیان داشته که فرمانروایی آسمانها و زمین خاص او است و جز او برای کسی یاوری و مدد کاری نیست بدنبال آن رحمت خود را نسبت بمؤمنان یادآور شده و فرموده است که خداوند در مورد قبول توبه شان نسبت بدانها مهربان و رءوف است .

ص:۲۳۱

[سوره التوبه (۹): آیه ۱۱۹]

اشاره

يَا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا اِتَّقُوا اَللّٰهَ وَ كُونُوا مَعَ اَلصّٰادِقِينَ (۱۱۹)

ترجمه:

ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا بترسید و با راستگویان باشید(۱۱۹).

شرح لغات:

صادق:کسی است که حق بگوید و بدان عمل کند.

تفسیر:

خدای سبحان در این آیه مؤمنانی که خدا را تصدیق کرده و بنبوت پیغمبر او اقرار نموده مخاطب ساخته فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ»

ای کسانی که ایمان آورده اید از نافرمانیهای خدا پرهیز کنید و از معصیت او اجتناب نمائید.

«وَ كُونُوا مَعَ الصّٰادِقِينَ»

و با کسانی باشید که راست میگویند و دروغگو نیستند.

یعنی راه و روش کسی را انتخاب کنید که در گفتار و کردار راستگو است و مصاحب و رفیق آنها باشید،چنانچه گویی«من در این مسئله با فلانی هستم»یعنی پیرو نظریهٔ او هستم،و خدای سبحان صادقین را در سورهٔ بقره اینگونه توصیف کرده که فرماید:

«...وَ لٰكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ -تا آنجا که فرماید- أُولٰئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» (۱) که در اینجا خداوند دستور به پیروی و اقتداء بآنان را میدهد، و میفرماید با آن مردمان راستگو و با تقوی باشید.و برخی گفته اند:منظور از «صادقین»در این آیه آنهایی هستند که در جای دیگر قرآن درباره شان فرموده:

۱- ۱) -سوره بقره آیهٔ ۱۷۶-۱۷۷

«رِجٰالٌ صَدَقُوا مٰا عٰاهَدُوا اللّٰهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ»

(۱)

که منظور از جملهٔ اول حمزه بن عبد المطلب و جعفر بن ابی طالب است،و منظور از جملهٔ دوم علی بن ابی طالب علیه السلام میباشد.

و کلبی از ابی صالح از ابن عباس روایت کرده که گفته: «كُونُوا مَعَ الصّٰادِقِينَ» یعنی با علی بن ابی طالب و پیروان او باشید.

و جابر از امام باقر علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود:یعنی با آل محمد علیهم السلام باشید.

و از ضحاک روایت شده که گفته است:یعنی بوسیلهٔ انجام عمل صالح در دنیا با پیغمبران و صدیقان در بهشت باشید.

نافع گفته:یعنی با محمد و پیروانش باشید.

و از ابن عباس روایت شده که گوید:یعنی با کسانی باشید که نیتهاشان پاک و دلهاشان محکم و اعمالشان درست بوده و همراه پیغمبر-صلی اللّه علیه و آله-بجنگ رفتند و از جهاد تخلف نکردند.

و ابن مسعود در ذیل این آیه گفته است:دروغ بهیچ نحو جایز نیست چه از روی شوخی باشد و چه از روی جدّ،و صحیح نیست که کسی به بچه اش وعده ای بدهد و بدان وفا نکند،و برای اثبات این مطلب گوید:این آیه را بخوانید و به بینید آیا هیچگونه رخصتی در دروغ ذکر شده(و جایی استثناء گردیده)است؟.

۱- ۱) -سورهٔ احزاب آیه ۲۳

[سوره التوبه (۹): آیات ۱۲۰ تا ۱۲۱]

اشاره

مٰا كٰانَ لِأَهْلِ اَلْمَدِينَةِ وَ مَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ اَلْأَعْرٰابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اَللّٰهِ وَ لاٰ يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ لاٰ يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَ لاٰ نَصَبٌ وَ لاٰ مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اَللّٰهِ وَ لاٰ يَطَؤُنَ مَوْطِئاً يَغِيظُ اَلْكُفّٰارَ وَ لاٰ يَنٰالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَيْلاً إِلاّٰ كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صٰالِحٌ إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ يُضِيعُ أَجْرَ اَلْمُحْسِنِينَ (۱۲۰) وَ لاٰ يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَ لاٰ كَبِيرَةً وَ لاٰ يَقْطَعُونَ وٰادِياً إِلاّٰ كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اَللّٰهُ أَحْسَنَ مٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ (۱۲۱)

ترجمه:

مردم مدینه و بادیه نشینان اطراف نباید از پیغمبر خدا تخلف کنند،و نه آنکه هیچ تشنگی و گرسنگی و رنجی بدانها نرسد و در جایی که کافران را بخشم آورد گاهی ننهند و دستبردی بدشمنان نزنند جز آنکه در عوض هر کدام از این پیش آمدها عمل صالحی برای آنها نوشته شود،و براستی که خدا پاداش نیکوکاران را تباه نسازد(۱۲۰) و هیچ خرجی چه کم باشد و چه زیاد نکنند و هیچ دره ای را در نوردند جز آنکه در نامه شان نوشته شود تا خداوند پاداشی بهتر از آنچه میکردند بدانها بدهد(۱۲۱).

شرح لغات:

رغبت:بمعنای طلب منفعت.و«ظمأ»شدت تشنگی است.

نصب:بمعنای رنج و تعب است مانند«وصب».

ص: ۲۳۴

مخمصه:گرسنگی،و اصل این لغت از«خمص»و«خمیص»بمعنای تهی بودن شکم و لاغری آن از گرسنگی است.

غیظ:دگرگون شدن نفس از دیدن چیزهای ناراحت کننده.

تفسیر:

پس از آنکه خدای سبحان داستان متخلفین از جنگ تبوک و عذر خواهی و پذیرفتن توبهٔ نادمان آنها را بیان داشت دنبال آن بصورت توبیخ از این عمل آنها فرماید:

«مٰا کٰانَ لِأَهْلِ الْمَدِینَهِ وَ مَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرٰابِ...»

ظاهر این کلام بصورت خبر ذکر شده ولی معنای آن نهی است مانند آیهٔ دیگری که میفرماید: «مٰا کٰانَ لَکُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللّٰهِ» (۱)-نرسیده است شما را که رسول خدا را آزار کنید-(یعنی آن حضرت را آزار نکنید)در این جا هم معنای آیه این است که برای مردم مدینه و بادیه نشینان اطراف آن جایز نیست که در جنگ تبوک و غیر آن جنگ بدون عذر از رفتن با پیغمبر تخلف کنند،و برخی گفته اند:منظور قبائل مزینه و جهینه و اشجع و غفار و اسلم بوده اند.

«وَ لاٰ یَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ»

یعنی بر آنها و بر همهٔ مؤمنان جایز نیست که نفع خود را خواسته و جان خود را حفظ نکنند،و این فریضه ای است که خدای تعالی بر ایشان واجب فرموده روی حقی که رسول خدا-صلی اللّٰه علیه و آله-بر آنها دارد از نظر اینکه آنها را هدایت فرموده و از ظلمت کفر بنور ایمان راهنمایی شده اند.و برخی گفته اند:معنای آیه این است که راضی نشوند،خود در خوشی و آسایش بسر برند و رسول خدا در گرما و سختی باشد،بلکه باید جان خود را سپر جان آن حضرت قرار دهند.

«ذٰلِکَ بِأَنَّهُمْ...»

و این نهی از تخلف بدانجهت است که ایشان را تشنگی و رنجی در بدن و گرسنگی سختی در راه اطاعت خدا نرسد...

۱- ۱) -سورهٔ احزاب آیهٔ ۵۳

«وَ لاٰ یَطَؤُنَ مَوْطِئاً یَغِیظُ الْکَفّارَ»

و گام در جایی ننهند که کفار بخشم آیند یعنی میدان جنگ،زیرا انسان وقتی به بیند کسی قدم در جای او نهاده خشمگین و غضبناک میشود.....

«وَ لاٰ یَنٰالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَیْلاً...»

و قتل و جراحت و یا صدمهٔ مالی دیگری و یا پیش آمد غم انگیز و خشمگین کننده ای از مشرکان بدانها نرسد،جز اینکه عمل صالح و طاعت نیکو و پر ارزشی برای آنها نوشته شود.

«إِنَّ اللّٰهَ لاٰ یُضِیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِینَ»

که خدا اعمال کسانی را که کارهای نیک انجام میدهند و بدان شایسته مدح و ثواب گردند ضایع نمی کند،و این جمله برای تشویق و تحریص بجهاد و اعمال خیر و نیکو است.

«وَ لاٰ یُنْفِقُونَ نَفَقَهً صَغِیرَهً وَ لاٰ کَبِیرَهً...»

و اینان هیچ خرجی در راه جهاد و سایر کارهای نیک از کم و زیاد نکنند که منظورشان سربلند ساختن دین خدا و نفع بمسلمانان و تقرب بخدای تعالی باشد... «وَ لاٰ یَقْطَعُونَ وٰادِیاً» و از دره ای نگذرند، جز آنکه ثواب آن برای آنها نوشته شود و ثبت گردد.

«لِیَجْزِیَهُمُ اللّٰهُ أَحْسَنَ مٰا کٰانُوا یَعْمَلُونَ»

یعنی اطاعتها و کارهای نیک آنها ثبت شود تا باندازهٔ استحقاق،پاداش آنها را بدهد،و از فضل خویش بر آنها بیفزاید تا اینکه ثواب،بهتر و زیادتر از عمل آنها گردد.

و برخی گفته اند لفظ«أحسن»صفت عمل و کار آنها است یعنی خداوند پاداش عمل نیکوتر آنها را بدهد،زیرا اعمال و رفتار انسان گاهی بصورت واجب است و گاهی بصورت مستحبّ و گاهی بصورت مباح،و پاداش در مورد عمل واجب و مستحبّ است نه در مورد عمل مباح و از اینرو پاداش در مقابل بهترین اعمال قرار میگیرد.

و ابن عباس گفته:یعنی آنها را بثواب خوشنود سازد و بی حساب در بهشت در آورد.

و بهر صورت این دو آیه دلالت میکند بر وجوب جهاد بهمراهی رسول خدا- صلی اللّٰه علیه و آله-و نهی از تخلف و سرپیچی کردن از دستور آن حضرت و در اینکه

آیا چه کسانی مأمور به این دستور بودند اختلاف شده:

یـک قول اینکه منظور تمام کسانی بوده انـد که پیغمبر-صـلی اللّه علیه و آله- آنها را بجهاد دعوت فرمود،و صـحیح هم همین قول است.

و قول دیگر آن است که منظور اهل مدینه و اطرافیان آن میباشند.

اختلاف دیگری که شـده این است که آیا این دسـتور مخصوص زمان رسول خـدا صـلی اللّه علیه و آله است که کسـی بـدون عـذر نباید از جهاد با آن حضـرت تخلف کند، و اما سایر ائمه و رهبران اینگونه نبوده اند و تخلف از رفتن با آنها جایز است؟و این قولی است که از قتاده نقل شده.

و قول دیگر آن است که این آیه اختصاص بزمان آن حضـرت نـدارد،و مجاهـدان در هر زمان-از آغاز تا انجام این امت-بدان مأمورند،و این قولی است که اوزاعی و ابن مبارک گفته اند.

و ابن زیـد گفته:این دسـتور مخصوص بصدر اسـلام است که مسـلمانان اندک بودند و اما اکنون که اسـلام نیرومند گردیده و پیروانش زیـاد شـده این دسـتور(یعنی بسـیج عمـومی و همگـانی)بوسـیله آیـهٔ: «وَ مٰا کٰانَ الْمُؤْمِنُونَ لِیَنْفِرُوا کَافَّةً...» (۱)منسوخ گردیده.

و این گفتـار بهتر از گفتار دیگران است زیرا این مسـئله اتفاقی است که جهاد از واجبات کفایی است و اگر بر هر کس واجب بود از واجبات عینی بود.

۱- ۱) -آیهٔ بعدی همین آیه که در صفحهٔ بعد با ترجمه و تفسیرش بیاید.

[سوره التوبه (۹): آیات ۱۲۲ تا ۱۲۵]

اشاره

وَ مٰا کٰانَ اَلْمُؤْمِنُونَ لِیَنْفِرُوا کَافَّةً فَلَوْ لاٰ نَفَرَ مِنْ کُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طٰائِفَةٌ لِیَتَفَقَّهُوا فِی اَلدِّینِ وَ لِیُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذٰا رَجَعُوا إِلَیْهِمْ لَعَلَّهُمْ
یَحْذَرُونَ (۱۲۲) یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا قٰاتِلُوا اَلَّذِینَ یَلُونَکُمْ مِنَ اَلْکُفّٰارِ وَ لْیَجِدُوا فِیکُمْ غِلْظَةً وَ اِعْلَمُوا أَنَّ اَللّٰهَ مَعَ اَلْمُتَّقِینَ (۱۲۳) وَ إِذٰا
مٰا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَنْ یَقُولُ أَیُّکُمْ زٰادَتْهُ هٰذِهِ إِیمٰاناً فَأَمَّا اَلَّذِینَ آمَنُوا فَزٰادَتْهُمْ إِیمٰاناً وَ هُمْ یَسْتَبْشِرُونَ (۱۲۴) وَ أَمَّا اَلَّذِینَ فِی
قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزٰادَتْهُمْ رِجْساً إِلَی رِجْسِهِمْ وَ مٰاتُوا وَ هُمْ کٰافِرُونَ (۱۲۵)

ترجمه

مؤمنان نباید همگی(برای جنك)کوچ کنند،چرا نباید از هر گروه دسته ای کوچ کنند تا(کوچ کنندگان یا بازماندگان)در کار دین علم بیاموزند و چون بنزد قومشان بازگشتند(یا قومشان بنزد آنها بازگشتند)آنها را بترسانند شاید آنها بترسند(۱۲۲)ای کسانی که ایمان آورده اید پیکار کنید با کافرانی که مجاور شمایند آنها باید در شما درشتی(و خشونتی)ببینند و بدانید که خدا یار پرهیزکاران است(۱۲۳)و چون سوره ای نازل گردد برخی از ایشان گویند:این سوره بر ایمان کدامیک از شما افزاید؟اما آنان که براستی ایمان آورده اند ایمانشان را بیفزوده و

ص: ۲۳۸

شادمانی میکنند(۱۲۴)و اما آنان که در دلشان بیماری است پلیدی(نفاق و کفر) بر پلیدیشان افزوده گردد و بحال کفر جان دادند(۱۲۵).

شرح لغات:

تفقه:یاد گرفتن فقه است.و فقه دانا شدن بچیزی را گویند.و در حدیث سلمان است که بزنی گفت:«فقهت»یعنی دانستی و فهمیدی.و فقه در اصطلاح، علم باحکام شرعیه را گویند و از اینرو بهر کس که در احکام دین دانا گردد فقیه گویند و برخی گفته اند:فقه درک معانی استنباطی است و از اینرو بخدای سبحان «فقیه»نگویند.

حذر:دوری کردن از چیزی بخاطر زیان آن.

مرض:بیماری و در این آیه منظور از آن شک و تردید است،زیرا شک و تردید بیماری دل است که نیاز بدرمان دارد،چنانچه بیماری تن محتاج بدرمان است،و بیماری دل سخت تر و درمانش مشکلتر و دارویش نایاب تر و طبیبش کمتر است.

شأن نزول:

کلبی از ابن عباس روایت کرده که رسم رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-چنان بود که چون بجنگی میرفت جز منافقان و عذر داران کسی از رفتن با آن حضرت تخلف نمیکرد و چون جنگ تبوک پیش آمد و خداوند در ضمن آیات گذشته عیبهای منافقان و اصل نفاقشان را بیان فرمود،مردمان با ایمان سوگند یاد کرده گفتند:بخدا قسم از این پس در هیچ غزوه و هیچ سریه ای (۱) از رفتن تخلف نخواهیم کرد،و بهمین جهت هنگامی که رسول خدا برای رفتن بسریه ها دستور داد همه مسلمانان بجنگ رفتند و رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-را تنها در مدینه گذاردند،و از اینرو آیات فوق نازل شد.

۱- ۱) -غزوه بدان جنگهایی گویند که رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-خود در آن جنگ حاضر میشد،و سریه بدانها گویند که عده ای را مأمور رفتن بجنگ میکرد و خود در مدینه میماند و بگفتهٔ ابن اسحاق در سیره مجموع غزوات آن حضرت بیست و هفت غزوه و مجموع سرایا سی و هشت سریه بوده.

و مجاهد گفته:این آیه دربارۀ جمعی از اصحاب رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله- نازل شد که به بادیه های اطراف رفته بودند و ضـمن تحصیل و جمع آوری اموال بمردمی هم که برخورد کردند آنان را بهدایت دعوت نمودند،مردم بآنها گفتند:شما کار خوبی نکرده ایـد که پیغمبر خود را رها کرده و بنزد ما آمده اید،این گفتار سـبب شد که اینها در دل غمناک گردند و بالآخره همگی از بادیه بسوی مدینه حرکت کرده و بنزد رسول خدا- صـلی اللّه علیه و آله-آمدند،خدای عز و جل بدنبال کوچ کردن دستجمعی آنان از بادیه آیۀ فوق را نازل فرمود.

تفسیر:

پس از اینکه خدای تعالی در آیات پیشین با بهترین طرز ممکن مسلمانان را به جهاد تشویق نمود و آنها را از سرپیچی و تخلف از آن سرزنش فرمود،در این آیه بیان فرماید که در چه مواردی میتوان از این امر تخلف کرد.

«وَ مٰا کٰانَ الْمُؤْمِنُونَ لِیَنْفِرُوا کَافَّةً»

این جمله بصورت نفی است ولی معنـای آن نهی میباشـد یعنی مؤمنـان نبایـد همگی بسوی جهـاد رفته و پیغمـبر را تـک و تنها بگذارند.

و جبائی گفته:یعنی مؤمنان نباید همگی بمنظور یاد گرفتن احکام دین از شهرهای خود کوچ کنند و بنزد پیغمبر-صلی اللّه علیه و آله-بیایند و دیار خود را خالی سازند.

«فَلَوْ لاٰ نَفَرَ مِنْ کُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طٰائِفَةٌ لِیَتَفَقَّهُوا فِی الدِّینِ»

و در معنای این آیه چند وجه گفته اند:

۱-ابن عبـاس و قتاده و ضـحاک گفته انـد:معنای آیه این است که چرا نبایـد از هر قبیله گروهی بجنگ برونـد و گروهی دیگر برای یاد گرفتن احکام دین نزد پیغمبر- صلی اللّه علیه و آله-بمانند،یعنی آنها که مانده اند قرآن را یاد گرفته و دستورات الهی و احکام و سنتها را بیاموزنـد،و اگر آیاتی از قرآن در زمان غیبت مجاهدان و سـربازان اسـلام نازل شد ماندگان در نزد رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-آنها را یاد گیرند تا پس از اینکه مجاهدان برگشتند آنها را بدیشان یاد دهند و بگویند:پس از رفتن

شما این آیات نازل شد و ما یاد گرفته ایم و بدین ترتیب بدانها یاد دهند.

و معنای جملهٔ بعدی که فرماید:«و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم»نیز همین است که چون آنها بنزد ایشان باز گشتند اینان قرآن را بدانها بیاموزند و بوسیلهٔ آن بیمشان دهند.

«لَعَلَّهُمْ یَحْذَرُونَ»

باشد که آنها بترسند و بر خلاف دستور عمل نکنند و امام باقر علیه السلام در حدیثی فرمود:این دستور مال وقتی بود که مردم زیاد شدند و خداوند آنها را مأمور فرمود تا جمعی بجهاد بروند و جمعی برای یاد گرفتن احکام دین در شهر بمانند،و جنگ روی نوبت باشد.

۲-از حسن و أبی مسلم نقل شده که گفته اند:دستور«تفقه»و«انذار»-یاد گرفتن احکام و بیم دادن مردم-هر دو مربوط بکوچ کنندگان و بیرون روندگان بسوی جنگ میباشد،و خداوند آنان را ضمن پیکار با دشمن مأمور بیاد گرفتن امور دینی نیز فرموده تا در بازگشت بشهر مردمی را که در شهر مانده اند بترسانند.و معنای«تفقه در دین»- که در آیه است-این میشود که اینان در ضمن پیکار با دشمن بصیرتی پیدا کرده و به پیروزی خود بر مردمان مشرک یقین نموده و نصرت دین خدا را از نزدیک ببینند،و چون بشهر بازگشتند افراد دیگر قوم خود را که در وطن مانده و در حال کفر بسر میبرند از جریان مطلع ساخته و یاری خدا را از پیغمبر و مؤمنان بدانها گوشزد کنند،و بدانها بفهمانند که از جنگ با پیغمبر و مردمان با ایمان طرفی نبسته و سودی عایدشان نمی شود، شاید بدینوسیله آنها از جنگ و قتال با پیغمبر-صلی اللّه علیه و آله-بیم کنند،و از سرنوشت کفار دیگر بر خویش بترسند.

و ابو مسلم بدنبال این قول گفته است:و بنا بر این برای کوچ کنندگان سه پاداش بوده:پاداش جهاد،و پاداش«تفقه در دین»و پاداش بیم دادن مردم خویش.

۳-وجهی است که جبائی گفته،و آن این است که گوید:«تفقه در دین»مربوط بکوچ کنندگان است،و معنای جمله چنین است:نشاید همه مؤمنان بنزد پیغمبر- صلی اللّه علیه و آله-کوچ کنند و سرزمینهای خود را خالی بگذارند،بلکه باید از

هر ناحیه ای گروهی کوچ کنند تا سخن آن حضرت را بشنوند و دستورات دین را از او یاد گیرند و سپس بنزد قوم خود باز گردند،و احکام را باطلاع آنان برسانند و آنان را بیم دهند.

جبائی بدنبال این گفتار گوید:مقصود از«نفر»(کوچ کردن)بیرون رفتن برای تحصیل علم است،و اینکه آن را«نفر»نامیده بخاطر آن است که در این راه مجاهده و پیکار با دشمنان باید کرد.

قاضی ابو عاصم گوید:از این آیه مطلب دیگری بدست آید که غربت(و دوری از وطن)خصوصیتی در تحصیل علم و فرا گرفتن احکام دین دارد،انسان میتواند در غربت چیزهایی یاد بگیرد که در وطن برای او میسر نیست.

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِینَ یَلُونَکُمْ مِنَ الْکُفَّارِ»

یعنی با کفاری که با شما نزدیکند کار زار کنید چه از نظر نسب با شما نزدیک باشند و چه از نظر مکان و منزل.

حسن گوید:این قبل از دستور کار زار با همهٔ مشرکین بود و دیگری گفته:این حکم را در اینزمان نیز باید اجرا کرد،زیرا برای اهل هیچ شهری شایسته نیست که بکار زار دشمنان دور دست بروند و نزدیکان را واگذارند زیرا اینکار منجرّ به زیان گردد، و چه بسا همین وضع آنان را از مسیر خود باز دارد جز آنکه میان مسلمانان و دشمنان نزدیکشان معاهده و پیمان صلح برقرار شده باشد که در اینصورت گذشتن از دشمنان نزدیک برای جنگ با دوردستان بهر نحو که زمامدار مسلمانان صلاح بداند مانعی ندارد.

و این آیه دلالت دارد که مردم هر ناحیه و مرزی-هر گاه از هجوم دشمن بر حدود اسلام بیم داشته باشند-بر آنها واجب است از خود دفاع کنند اگر چه امام عادلی نیز در میان آنها نباشد.

ابن عباس گوید:آنها به کارزار با دشمنان نزدیک و نزدیکتر مأمور شده بودند مانند بنی قریضه و بنی النضیر و أهل خیبر و فدک.ابن عمر گوید:آنها اهل روم بودند که در شام سکونت داشتند.و شام بمدینه نزدیکتر از عراق بود و هر گاه از حسن راجع به-

کار زار با روم و ترک و دیلم پرسش میشد این آیه را میخواند.

«وَ لْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً»

و باید آنها در شما درشتی ببینند.ابن عباس گفته:«غلظت» در اینجا بمعنای شجاعت است.و مجاهد گفته:یعنی سختی،و حسن گفته:یعنی صبر و پایداری در جهاد،و معنای آیه این است که اینان باید خلاف نرمش و رقت را که همان خشونت و سخت گیری است از شما احساس کنند تا جلوگیر و مانع آنها گردد.

«وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ»

و بدانید که خدا کمک کار و یاور آن کسانی است که از شرک پرهیز میکنند،و کسی که خدا یاور او باشد احدی بر او چیره و غالب نگردد.

در اینجا دوباره سخن از منافقان بمیان آورده فرماید:

«وَ إِذٰا مٰا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ...»

و چون سوره ای از قرآن نازل گردد،برخی از این منافقان از روی انکار ببرخی دیگر گویند:

«أَيُّكُمْ زٰادَتْهُ هٰذِهِ إِيمٰاناً»

این سوره بر ایمان کدامیک از شماها افزود؟و برخی گفته اند:یعنی منافقان(از روی تمسخر)بمردمان با ایمانی که دچار ضعف ایمان هستند گویند:این سوره بر ایمان-یعنی بر یقین و بصیرت-کدامیک از شما افزود؟ «فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَزٰادَتْهُمْ إِيمٰاناً» اما مؤمنان با اخلاص گذشته بر ایمانی که بخدا دارند تصدیق بدستورات و فرائض الهی نیز بر آن افزوده گردد،و این معنایی است که ابن عباس کرده است،و وجه زیادتی ایمان آنها به این است که آنان بدانچه قبلا نازل شده بود ایمان داشتند و آنچه نیز اکنون نازل گشته ایمان آورند(و تصدیق کنند) «وَ هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ» و آنان خورسند گشته و یکدیگر را مژده دهند،و از نزول آن سوره چهره هاشان باز شده و خوشحالند.

«وَ أَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ...»

و اما آنان که در دلشان بیماری است یعنی تردید و نفاق است.نفاق و کفری بر نفاق و کفرشان افزون گردد،زیرا اینان همانطور که در سوره های قبلی شک و تردید داشتند در این سوره نیز شک دارند،و همین معنای افزوده شدن و زیادی است.

و اینکه کفر در اینجا«رجس»-پلیدی-نامیده شده از روی مذمت آن و توجه به

این نکته است که همانطوری که اجتناب و دوری از پلیـدیها لازم است پرهیز و اجتناب از کفر نیز لازم میباشـد،و اینکه افزودن را بسـوره نسـبت داده(و فرمـوده است:آن سـوره بر پلیـدی آنـان میأفزایـد)بخـاطر آن است که نزول سوره موجب افزوده شـدن پلیـدی آنان گردید و این مثل آنست که گویند:«کفی بالسـلامه داء»(همان سـلامتی برای درد و بیماری تو کافی است)و شاعر نیز گفته:«و حسبک داء أن تصح و تسلما»(همین درد تو را کافی است که صحیح و سالم گردی).

«وَ مٰاتُوا وَ هُمْ کٰافِرُونَ»

یعنی همـان شـک و تردیـدی که اینـان در مورد نزول سوره هـا از جـانب خـدای تعالی داشـتند منجر شـد که آنها بر حال کفر بمیرند و ببدترین بازگشت باز گردند .

ص :۲۴۴

[سوره التوبه (۹): آيات ۱۲۶ تا ۱۲۹]

اشاره

أَ وَ لاٰ يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عٰامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لاٰ يَتُوبُونَ وَ لاٰ هُمْ يَذَّكَّرُونَ (۱۲۶) وَ إِذٰا مٰا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلىٰ بَعْضٍ هَلْ يَرٰاكُمْ مِنْ أَحَدٍ ثُمَّ انْصَرَفُوا صَرَفَ اَللّٰهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لاٰ يَفْقَهُونَ (۱۲۷) لَقَدْ جٰاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مٰا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ (۱۲۸) فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اَللّٰهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ اَلْعَرْشِ اَلْعَظِيمِ (۱۲۹)

ترجمه:

آيا اينان نمى بينند كه در هر سال يك بار يا دو بار آزمايش ميشوند و باز هم پس از آن نه توبه كنند و نه پند گيرند(۱۲۶)و چون سوره اى نازل گردد برخى از آنها ببرخى(ديگر)نگاه كنند و(گويند)آيا كسى شما را مى بيند،آن گاه باز ميگردند خدا دلهاشان را برگرداند كه آنها مردمى هستند كه فهم نميكنند(۱۲۷)بحقيقت براى شما پيغمبرى از خودتان آمد كه رنج بردن شما بر او گرانست و نسبت به(ايمان) و(نجات)شما بسيار حريص است و بمؤمنان رءوف و مهربانست(۱۲۸)اگر(از تو)روى بگردانند بگو خدا مرا بس است معبودى جز او نيست بدو توكل كنم كه او پروردگار عرش بزرگ است(۱۲۹).

ص: ۲۴۵

شرح لغات:

عزیز:بمعنای سخت.و عزیز در صفات خدای تعالی بمعنای منیع و نیرومندی است که هر چه بخواهد انجام دهد بر او گران نیست.

عنت:برخورد با رنج و آزاری است که سینه را تنگ کند.

توکل:واگذاردن کار است بخدا روی اطمینان و اعتماد بحسن تدبیر و کفایت او.

تفسیر:

سپس خدای سبحان این مطلب را یاد آوری فرموده که این منافقان از نظر و تدبر در چیزهایی که موجب تنبه و شایستهٔ تدبر است رو گردانده و اعراض میکنند،و از اینرو فرماید:

«أَ وَ لاٰ یَرَوْنَ أَنَّهُمْ یُفْتَنُونَ...»

آیا این منافقان نمی دانند یا نمی بینند که مورد آزمایش و امتحان قرار گیرند.

«فِی کُلِّ عٰامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَیْنِ»

در هر سالی یک بار یا دو بار به بیماریها و گرسنگی و این خود خبر دهندهٔ مرگ است.

«ثُمَّ لاٰ یَتُوبُونَ وَ لاٰ هُمْ یَذَّکَّرُونَ»

و با اینحال از گفتهٔ خود باز نگشته و متذکر نعمتهای خدا که در وجود آنها است نیستند،و از ابن عباس و حسن نقل شده که گفته اند:

یعنی اینها بوسیلهٔ جهاد در رکاب رسول خدا-صلی اللّٰه علیه و آله-امتحان شوند،که نصرت و یاری خدا را که از پیغمبر فرموده مشاهده میکنند،و هم چنین ابتلای دشمنان آن حضرت را بقتل و اسارت می بینند..و مجاهد گفته:یعنی بقحطی و گرسنگی امتحان شوند.و مقاتل گفته:بوسیلهٔ دریده شدن پرده و آشکار شدن خبث سریره و ناپاکی باطنشان امتحان گردند،و ضحاک گوید:بوسیلهٔ بلا و جلای از وطن و نیامدن باران و از بین رفتن میوه ها.

«وَ إِذٰا مٰا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلیٰ بَعْضٍ»

و چون در وقتی که حضور پیغمبر هستند سوره ای از قرآن نازل گردد شنیدن آن سوره را خوش ندارند و بهمدیگر می نگرند،و اشاره می کنند.

«هَلْ يَراكُمْ مِنْ أَحَدٍ»

که آیا کسی شما را دید؟و اینکه اینکار را می کنند بدانجهت است که چون منافق و دورو هستند و ترس آن را دارند که کسی از حالشان مطلع گردد از اینرو با اشاره گفتگو می کنند...و سپس برخاسته و میروند.و این نحو گفتگوی رمزی و اشاره ای برای آنست که می ترسند آیه ای درباره شان نازل گردد و رسواشان سازد از اینرو بزبان چیزی نمی گویند و با چشم و اشاره با هم سخن گویند.

و برخی گفته اند:معنای آیه این است که منافقان بیکدیگر نگاههای طعن و انکار بقرآن میکردند و سپس بهم میگفتند:آیا احدی از مسلمانان ما را دیدار کرد، و چون یقین میکردند که کسی آنها را ندیده هر چه میتوانستند دربارۀ طعن بقرآن میگفتند،و هر گاه میدانستند که شخصی آنها را دیده است خود داری میکردند.

«ثُمَّ انْصَرَفُوا»

سپس از مجلس روگردان میشده و میرفتند،و برخی گفته اند:

یعنی از ایمان روگردان می شدند.

«صَرَفَ اللّٰهُ قُلُوبَهُمْ»

خدا دلهاشان را روگردان کند از آن بهره هایی که مردمان با ایمان میبرند و بدان شادمان میشوند.و بعضی گفته اند:یعنی خدا دلهای آنها را از رحمت و ثواب خویش محروم گرداند بکیفر رو گرداند نشان از ایمان بقرآن کریم و انصرافشان از مجلس پیغمبر-صلی اللّه علیه و آله-.و برخی دیگر گویند:این جمله صورت نفرین دارد یعنی خدایشان خوار سازد که مستحق خواری هستند،و نفرین خدا بر بندگان صورت تهدید دارد و خبر از دچار شدن بعذاب میدهد.

«بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لاٰ يَفْقَهُونَ»

و این بدانجهت است که اینان منظور خدای تعالی را از خطاب وی فهم نمی کنند زیرا دقت در آن نمی کنند.

«لَقَدْ جٰاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ»

منظور از رسول:محمد-صلی اللّه علیه و آله- میباشد یعنی پیغمبری از جنس خودتان از بشر،و از عرب،و از بنی اسرائیل برای شما آمد،و این معنایی است که از سدّی نقل شده،و ابن عباس گوید:مخاطب در این آیه عربها هستند،و در میان عرب قبیله ای نیست جز آنکه با پیغمبر-صلی اللّه علیه و آله- از طریقی نسبت دارند.

ص :۲۴۷

و از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود:منظور این است که آن حضرت از روی ازدواج صحیح بدنیا آمد و آلوده بوضع ناهنجار زمان جاهلیت نشده بود،و ابن عباس در حدیثی از رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-روایت کرده که آن حضرت فرمود:

وضع ازدواجهای نامشروع زمان جاهلیت در من تأثیری نداشته و من از روی نکاح و ازدواج صحیحی چون ازدواج اسلام بدنیا آمدم.

و اینکه خداوند بر مردم منت نهاده که آن حضرت از جنس خود شما است جهتش روشن است،زیرا وقتی وضع ولادت و زادگاه و اصل و نسب او را دانستند و در کوچکی و بزرگی او را از نزدیک مشاهده کردند،و صداقت و امانت او را دانستند،و عملی که موجب نقصی در زندگی او باشد از وی سراغ نداشتند باید بهتر موجب پذیرفتن سخنان و انقیاد آنان در مقابل او گردد.

«عَزِيزٌ عَلَيْهِ مٰا عَنِتُّمْ»

و زیانی که در اثر ترک ایمان بشما میرسد بر وی دشوار و ناگوار است،و کلبی و ضحاک گفته اند:یعنی گناهانی که شما انجام میدهید بر وی سخت است،و قتیبی گفته:یعنی آنچه موجب رنج و زیان شما گردد بر او سخت و دشوار است،و ابن انباری گوید:یعنی آنچه موجب هلاکت شما گردد.

«حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ»

حسن و قتاده گفته اند:یعنی حریص است بر آن کسانی که ایمان نیاورده اند که بلکه ایمان آورند.

«بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ»

نسبت بمؤمنان رءوف و مهربان است.و برخی گفته اند:

«رءوف»و«رحیم»هر دو بیک معنی است،و رأفت شدت رحمت را گویند.و برخی گویند:

یعنی نسبت بمطیعان رءوف و نسبت بگنهکاران رحیم است،و یا نسبت بخویشان رءوف و نسبت بدوستان رحیم است،نسبت بآنان که او را دیدار میکنند رءوف و نسبت بآنان که او را ندیده اند رحیم است.

و بعضی از گذشتگان گفته اند:خدای سبحان برای هیچیک از پیغمبران دو نام از نامهای خود را در یک جا جمع نکرده جز برای پیغمبر اکرم-صلی اللّه علیه و آله-که فرمود: «...بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ» و دربارۀ خود نیز فرمود: «إِنَّ اللّٰهَ بِالنّٰاسِ لَرَؤُفٌ رَحِيمٌ»

«فَإِنْ تَوَلَّوْا»

و اگر از حق و پیروی پیغمبر رو گردانده و از قبول آن سرپیچی نمودند و برخی گفته اند:یعنی اگر از تو و از اقرار کردن به نبوتت رو گردان شدند.

«فَقُلْ حَسْبِیَ اللّٰهُ...»

بگو خدا مرا بس است که او بر هر چیز قادر و توانا است،معبودی جز او نیست بر او توکل و اعتماد کرده و کارهایم را بدو واگذار میکنم.

«وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ»

و او پروردگار عرش بزرگ است.و اینکه نام عرش را بالخصوص ذکر فرمود(با اینکه خدا پروردگار هر چیزی است)بخاطر بزرگداشت آن و بجهت آنست که وقتی خداوند پروردگار عرش با آن عظمت باشد پروردگار چیزهای کوچکتر از آن نیز خواهد بود.ابو مسلم گفته:عرش بمعنای سلطنت و ملک است،یعنی پروردگار پادشاهی بزرگ در آسمانها و زمین.و بعضی گفته اند:این آیه آخرین آیه ای است که از آسمان نازل شد،و آخرین سورۀ کاملی که نازل گشت سورۀ برائه بود.و قتاده گفته:

آخرین آیه ای که از آسمان نازل شد همین دو آیه بود .

ص :۲۴۹

سورهٔ یونس

اشاره

بیشتر مفسـران گفته انـد که این سوره در مکه نازل شـده ولی ابن عباس و قتاده گوینـد:سه آیـهٔ آن یعنی از آیـهٔ «فَإِنْ کُنْتَ فِی شَکٍّ...» تا سه آیه،در مدینه و ما بقی در مکه نازل گردید.و ابن مبارک گوید:جز آیهٔ «وَ مِنْهُمْ مَنْ یُؤْمِنُ بِهِ...» که در شأن یهود نازل شد ما بقی آن مکی است.

فضیلت این سوره

ابی بن کعب از رسول خـدا-صـلی اللّه علیه و آله-روایت کرده که فرمود:هر کس این سوره را بخوانـد ده حسـنه خدا بدو عطا میکنـد بشـمارهٔ هر کس که یونس پیغمبر را تصـدیق کرده و یا تکـذیب نموده،و بشـمارهٔ هر کس که همراه فرعون غرق شـده است.

و از امـام صـادق علیه السـلام روایت شـده که فرمود:هر که سورهٔ یونس را در هر دو ماه یا سه ماه(یک بار)بخوانـد ترس آنکه وی از جاهلان باشد برای او نیست،و در روز قیامت از مقربان خواهد بود.

ص:۲۵۰

[سوره یونس (۱۰): آیات ۱ تا ۲]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . الر تِلْكَ آيٰاتُ اَلْكِتٰابِ اَلْحَكِيمِ (۱) أَ كٰانَ لِلنّٰاسِ عَجَباً أَنْ أَوْحَيْنٰا إِلىٰ رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ اَلنّٰاسَ وَ بَشِّرِ اَلَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ قٰالَ اَلْكٰافِرُونَ إِنَّ هٰذٰا لَسٰاحِرٌ مُبِينٌ (۲)

ترجمه

بنام خداونـد بخشاینـدهٔ مهربان.الف،لام،را این آیه های کتاب محکمه (الهی)است(۱)آیا برای این مردم شـگفت آور است که وحی کنیم بمردی از ایشان که مردم را بترسان و نوید ده آنان را که ایمان آورده اند بمقام والایی که نزد پروردگارشان دارند کافران گویند:این(مرد)جادوگری است آشکار(۲).

شرح لغات:

آیه:نشانه ای است که از جهت مخصوصی بمقطع سخن آگاهی دهد.

حکیم:در اینجا بمعنای محکم است.چنانچه اعشی در شعر خود گوید:

و غریبه تأتی الملوک حکیمه

قد قلتها لیقال من ذا قالها (۱)

و برخی گفته انـد:حکیم بمعنای حاکم(و داور)است بـدلیل آنکه خداوند در جای دیگر دربارهٔ قرآن فرمود: «لِيَحْكُمَ بَيْنَ اَلنّٰاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ» .

قـدم:بگفتـهٔ ازهری چیزی است کـه انسـان آن را پیش از خـود میفرسـتد که برای وی ذخیره ای باشـد.و ابن اعرابی گفته:قـدم بمعنای متقدم در شرف است.و ابو عبیده

ص: ۲۵۱

۱- ۱) -و قصیدهٔ شگفت آور و محکمی را که بدربار سلاطین روم سرودم تا پرسیده شود که چه شخصی آن را سروده.و شاهد در حکیمه است که بمعنای محکمه میباشد.

و کسایی گفته اند:هر کس در کار خیر و یا کار شری پیشقدم شود عرب او را«قدم» گویند، چنانچه گویند:فلانی را در اسلام قدمی است.یعنی تقدم دارد.

تفسیر:

معنای حروف معجمهٔ اوائل سوره ها پیش از این(در سورهٔ بقره)گفته شد.

«تِلْکَ آیاتُ الْکِتابِ الْحَکِیمِ»

یعنی آیه هایی که ذکر آن در پیش شده یا آیه هایی که بر محمد نازل گردیده آنها آیات کریم قرآنی است که از هر باطلی محفوظ و از هر فساد و تباهی ممنوع است.اختلاف و دروغی در آن نیست.

و برخی گفته اند:«تلك»اشاره بسوره های قرآن است.یعنی این سوره ها آیه های کتاب حکیم یعنی لوح محفوظ است،و اینکه آن را محکم نامیده چون گویای بحکمت است،و یا برای آنکه علوم و حکمت را جمع کرده.و قولی است که علت توصیف کتاب به«حکیم»آن است که کتاب دلیل و راهنمای بر حق است مانند کسی که گویای بحق باشد،و هم برای آنکه بانسان معرفت و بینشی میدهد که بدانوسیله راه هلاکت را از طریق نجات و رستگاری تمیز میدهد.

«أَ کانَ لِلنّاسِ عَجَباً أَنْ أَوْحَیْنا إِلی رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النّاسَ»

جمله بصورت استفهام است اما منظور انکار است(و باصطلاح استفهام انکاری است)و چنانچه بعضی گفته اند:

منظور از«ناس»-مردم-نیز مردم مکه هستند،یعنی ما در شگفتیم که آیا خدای سبحان جز یتیم ابی طالب کسی را پیدا نکرد که وی را بعنوان پیغمبری برای مردم بفرستد.و روی این ترتیب معنای آیه این میشود که:آیا اینکه ما بیکی از این مردم وحی کردیم تا مردم را بترساند موجب تعجب و شگفت است!یعنی برای چه تعجب میکنند و چرا باید تعجب کنند که ما بمردی از خودشان وحی کنیم!با اینکه اینجا جای تعجب نیست،و پیش نظر هر عاقلی چنین برنامه ای لازم و واجب بود،زیرا وقتی خدای- تعالی عقل بندگانش را کامل فرمود،و معرفت خویش و ادای شکرش را بر آنان واجب ساخت،و این هم معلوم بود که آنها باین راه نیایند و اصلاح نگردند جز بوسیلهٔ شخصی که از نزدیک بیاید و آنها را بخدا دعوت کند،و کسی باشد که آنها را بیاد خدا انداخته

و متنبهشان سازد،در اینصورت از روی حکمت انجام چنین کاری بر خداوند لازم بود.

سپس بـدنبال این مطلب خداونـد آن وجهی را که بخـاطر آن پیغمـبر را فرسـتاد و آنچه را بـدو وحی کرده ذکر فرمـوده بـا این جمله که گوید:ما بدو وحی کردیم که مردم را بعذاب آگاه کن،و بدان بیمشان ده.

«وَ بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ»

و وسـیلهٔ شـرافت و خلود در نعمتهـای بهشتی را برای آنهـا معرفی کن،تـا ضـمناً ارزش و ارج اعمال صالـح و کارهای نیک هم معلوم گردد.و برخی گفته اند:منظور از«قدم صدق»پاداش نیک و مقام ارجمندی است که در نتیجهٔ پیش فرسـتادن اعمال نیک بـدان داده شود.و یا منظور سـعادتی است که قبلا برای آنها سـبق ذکر یافته.و این هر دو وجه از ابن عباس نقل شده.و مؤید این قول دوم است آیهٔ شریفه: «إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنىٰ...» (۱).

و قول دیگر آن است که معنای «قَـدَمَ صِـدْقٍ» پیش انـداختن خداونـد آنها را در روز قیامت میباشـد،چنانچه در آن حـدیث نیز فرموده است:«نحن الآـخرون السـابقون یوم القیـامه»-مـائیم آن امتی که از نظر زمـان آخرین امت هستیم ولی در روز قیـامت بر دیگران سـبقت جوییم-و برخی گوینـد: «قَـدَمَ صِـدْقٍ» یعنی شـفاعت محمد-صـلی اللّه علیه و آله- در روز قیامت.و این وجهی است که ابو سعید خدری گفته و از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده.

«قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هٰذَا لَسَاحِرٌ مُبِينٌ»

کـافران گوینـد:این پیغمبر ساحری است که سـحرش آشـکار است.و این سـخن دلیل بر عجز و ناتوانی آنها از معارضه با قرآن کریم بوده که به این گفتار متوسل شده اند،و آن را بسحر و جادو منسوب داشته اند.

ص: ۲۵۳

۱- ۱) -سورهٔ انبیاء آیهٔ ۱۰۱

[سوره یونس (۱۰): آیات ۳ تا ۴]

اشاره

إِنَّ رَبَّكُمُ اَللّٰهُ اَلَّذِی خَلَقَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ فِی سِتَّةِ أَیّٰامٍ ثُمَّ اِسْتَویٰ عَلَی اَلْعَرْشِ یُدَبِّرُ اَلْأَمْرَ مٰا مِنْ شَفِیعٍ إِلاّٰ مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذٰلِكُمُ اَللّٰهُ
رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَ فَلاٰ تَذَكَّرُونَ (۳) إِلَیْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِیعاً وَعْدَ اَللّٰهِ حَقًّا إِنَّهُ یَبْدَؤُا اَلْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ لِیَجْزِیَ اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا
اَلصّٰالِحٰاتِ بِالْقِسْطِ وَ اَلَّذِینَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرٰابٌ مِنْ حَمِیمٍ وَ عَذٰابٌ أَلِیمٌ بِمٰا كٰانُوا یَكْفُرُونَ (۴)

ترجمه:

بحقیقت پروردگار شما آن خدایی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید آن گاه بعرش پرداخت،کار را تدبیر کند،شفیعی جز پس از اذن او نیست این خداوند بحقیقت پروردگار شما است او را بپرستید چرا متذکر نمی شوید(۴)بازگشت شما همگی بسوی او است،وعدۀ خدا حق است،براستی او است که خلق را در ابتداء بیافرید سپس بازش گرداند تا آنان را که ایمان آورده و کار شایسته کردند بعدل و انصاف پاداش دهد، و کسانی که کفر ورزیده اند آنها را است شرابی از آب جوشان و عذابی دردناك بكیفر آنکه کفر میورزیدند.

شرح لغات:

قسط-بکسر قاف-بمعنای عدالت است،و نیز بمعنای نصیب و بهره آمده و بفتح قاف بمعنای جور و بی عدالتی.و بفتح قاف و سین هر دو،بمعنای کجی و

اعوجاج در پاها.

حمیم:آبی را گویند که با آتش داغ شده و بحدّ اعلای داغی رسیده است.

تفسیر:

«إِنَّ رَبَّكُمُ»

یعنی آفریدگار و خالق و مالك تدبیر کار شما و کسی که پرستش او بر شما واجب است.

«اَللّٰهُ الَّذِی خَلَقَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ»

خدایی است که آسمانها و زمین را پدید آورد،و با اینهمه عجائب صنعت و حکمتهای بدیع آفرید.

«فِی سِتَّهِ أَیّٰامٍ»

در شش روز بدون کم و زیاد با اینکه خدا قادر بود آنها را دفعتاً ایجاد کند،و جهت آن همان مصلحت حال فرشتگان و عبرت آنان و غیر آنها در اطلاع از این جریان بود،و همچنین تغییر حال انسانها و بیرون آمدن میوه ها و گلها تدریجاً که هر یک برای تدبر و عبرت آنان تأثیر بیشتری داشت با اینکه خداوند قادر بود که تمامی آنها را در مدتی کمتر از یک چشم بهمزدن بیافرینند زیرا این ترتیب تدریجی خلقت توهم تصادف و اتفاق در خلقت را ضعیف تر میسازد.

«ثُمَّ اسْتَویٰ عَلَی الْعَرْشِ»

تفسیر آن در سورۀ اعراف گذشت،و بعضی گفته اند:

منظور از عرش در اینجا آسمانها و زمین است.زیرا آنها بنای او است و عرش نیز بمعنی بنا است،و اما آن عرش معظمی که خدا فرشتگان را ملزم بر گردش بدور آن و اعظام و تکریمش فرموده،و منظور خدای تعالی در آیۀ «اَلَّذِینَ یَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ» (۱)نیز میباشد،غیر از این عرش است.

و برخی گفته اند:«ثم»در اینجا بمعنای«واو»است(یعنی:و استوی علی العرش).

و دیگری گفته:لفظ«ثم»و در اینجا برای فهماندن معنای تدبیر در کار آمده، یعنی پس از آنکه آسمانها و زمین را آفرید دست بکار تدبیر(و ادارۀ کار)آنها شد چنانچه استواء پادشاه بر تاج و تخت پادشاهی به آنست که بتدبیر کار استیلا یابد و چون تدبیر همۀ کارها از طرف عرش صادر گردد از اینرو نام عرش ذکر شده و بهمین جهت است

۱- ۱) -سورهٔ غافر آیهٔ ۷.

که مردم برای خواستن حاجتهای خود دست بطرف عرش بلند میکنند.

«يُدَبِّرُ الْأَمْرَ»

یعنی کار را اندازه گیری کرده و بترتیب خود جاری ساخت و روی مراتبی مرتب نمود با توجه به اینکه استحکام و دوام عاقبت آنها را نیز منظور داشته.

«مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلاَّ مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ»

شفیعی نیست جز باذن وی.و اینکه نام شفاعت بمیان آمده و این کلام را فرموده در صورتی که ذکری از شفیعان نشده بود،بدانجهت است که کفار می گفتند:این بتها پیش خدا از ما شفاعت کنند،خدای سبحان در این آیات بیان فرموده که شفیعان در صورتی نزد او شفاعت کنند که وی اذن شفاعت بدانها بدهد، و این بتهایی که درک و عقل ندارند چگونه میتوانند شفاعت کسی را بکنند.با اینکه هیچیک از فرشتگان و پیغمبران نیز بدون اذن و اجازۀ او نمیتوانند شفاعت کسی را بکنند.

«ذٰلِكُمُ اللّٰهُ رَبُّكُمْ»

یعنی آن کسی که متصف باین اوصاف است همان معبود شما است.

«فَاعْبُدُوهُ...»

تنها او را بپرستید که جز او معبودی ندارید،و شایستۀ این اوصاف کسی جز او نیست،و این بتان را پرستش نکنید.

«إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً»

مرجع دو معنا دارد:یکی اینکه بمعنای مصدر یعنی رجوع باشد. و دیگر اینکه اسم مکان و بمعنای جایگاه رجوع باشد.

«وَعْدَ اللّٰهِ حَقًّا»

این وعده ای که خدا به بندگانش داده و عده ای حق و راست است.

«إِنَّهُ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ»

که در آغاز آنها را پدید آورده و دوباره پس از مرگ ایشان را باز گرداند.

«لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ بِالْقِسْطِ»

تا پاداش اعمال نیک مردمان با ایمان را از روی عدالت بدهد،و چیزی از پاداش آنها کم نخواهد کرد.

«وَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرابٌ مِنْ حَمِيمٍ»

آنان كه كفر ورزيدند آبى جوشان براى آنها است كه در حرارت بحد اعلا رسيده است.

«وَ عَذابٌ أَلِيمٌ بِما كانُوا يَكْفُرُونَ»

و عذابى دردناك بكيفر كفرشان.

ص :۲۵۶

ارتباط این آیه با آیات پیش از آن

ارتباط این آیه با آیات پیش بـدان است که چون فرمود:«آیا عجب است برای این مردم که...»ممکن بود بگویند:چگونه عجب نباشـد با اینکه ما اطلاعی از آن خـدایی که این پیغمبر را فرسـتاده نـداریم و بهمین جهت خداونـد این آیات را در معرفی خود نازل فرمود-أصم گفته:ممکن است این آیات ارتباطی بآیات قبل نداشـته باشـد و خداونـد برای احتجاج بر بنـدگان،با ذکر این آیات بدایع خلقت خود را در آسمان ها و زمین ها بیان فرموده .

ص: ۲۵۷

[سوره یونس (۱۰): آیات ۵ تا ۶]

اشاره

هُوَ اَلَّذِی جَعَلَ اَلشَّمْسَ ضِیٰاءً وَ اَلْقَمَرَ نُوراً وَ قَدَّرَهُ مَنٰازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ اَلسِّنِینَ وَ اَلْحِسٰابَ مٰا خَلَقَ اَللّٰهُ ذٰلِکَ إِلاّٰ بِالْحَقِّ یُفَصِّلُ اَلْآیٰاتِ لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ (۵) إِنَّ فِی اِخْتِلاٰفِ اَللَّیْلِ وَ اَلنَّهٰارِ وَ مٰا خَلَقَ اَللّٰهُ فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ لَآیٰاتٍ لِقَوْمٍ یَتَّقُونَ (۶)

ترجمه:

أو است که خورشید را درخشان و ماه را تابان کرد و برای آن منزلهایی مقرر فرمود تا شمارۀ سالها و حساب را بدانید،خدا اینها را جز بحق(و درستی)نیافرید، و این آیه ها را برای مردمی که میدانند(و در آیات حق بخوبی تدبر میکنند)شرح میدهد،همانا در اختلاف شب و روز و آنچه را خدا در آسمانها و زمین آفریده است نشانه هایی است برای مردمی که پرهیزکاری میکنند.

شرح لغات:

جعل:ایجاد چیزیست بر وصفی که پیش از آن بدان وصف نبوده.

ضیاء:جمیع ضوء و یا مصدر است.

لیل:وقت غروب خورشید تا طلوع فجر دوم.

نهار:عبارت از پهن شدن نور خورشید از طلوع فجر دوم تا غروب خورشید.

تفسیر:

آن گاه خداوند برای استدلال بر توحید آیات ذیل را نیز بر آنها افزوده چنین فرماید:

ص :۲۵۸

«هُوَ الَّذِی جَعَلَ الشَّمْسَ ضِیٰاءً وَ الْقَمَرَ نُوراً»

یعنی در روز خورشید را نور قرار داد و در شب ماه را.

و«ضیاء»در کشف تاریکیها از نور قوی تر است و بر نور زیادتی دارد.

«وَ قَدَّرَهُ مَنٰازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِینَ وَ الْحِسٰابَ»

و ماه را منزلهای معلومی تقدیر کرد،تا بوسیلهٔ آن منزلها شمارهٔ سالها و اول و آخر هر ماه و پایان هر سال و اندازهٔ آن را بدانید.و خورشید و ماه دو نشانه از نشانه های بزرگ خدای تعالی است که در آن دو، بزرگترین دلیل بر وحدانیت خداوند از راههای زیادی وجود دارد،از آن جمله همان خلقت ضیاء و نور در آنها و گردش و سیرشان و دور شدن و نزدیک شدنشان و طلوع و غروبشان،و خسوف و کسوفشان،و نور افشانی خورشید در جهان و تأثیر آن در سرما و گرما و بیرون آمدن گیاهان،و رسیدن میوه ها و امثال آن.و در ماه نیز همان کمال و نقصان آن که موجب میگردد تا اول و آخر و وسط ماه معلوم گردد،و هر کدام از اینها نعمت بزرگی است از خدای سبحان نسبت بخلق.و از اینرو دنبالش فرمود:

«مٰا خَلَقَ اللّٰهُ ذٰلِکَ إِلاّٰ بِالْحَقِّ»

خدا اینها را جز بحق نیافرید،زیرا در آنها منافع بسیاری برای دین و دنیای خلق،و نشانه هایی برای وحدانیت حق تعالی و قدرتش و علم ازلی و ابدیش وجود دارد.

«یُفَصِّلُ الْآیٰاتِ لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ»

و آیات خود را آیه آیه شرح و تفصیل میدهد برای مردمانی که میدانند تا در هر آیه آن طور که باید و شاید تأمل و دقت کنند.و برخی گویند:معنای «وَ قَدَّرَهُ مَنٰازِلَ» یعنی هم خورشید و هم ماه را منزلهایی قرار داد، منتهی برای رعایت اختصار و هم برای روشن بودن مطلب،ضمیر را مفرد آورد،و نظیرش قبل از این در جاهایی ذکر شد،و آن شاعر نیز در شعر خود گوید:

رمانی بأمر کنت منه و والدی

بریئاً و من جول الطوی رمانی (۱)

---

۱ - ۱) -من و پدرم را بکاری نسبت داد که ما از آن بری هستیم و بخاطر کینه ای که از ما در دل داشت این نسبت را بما داد.شاهد در«بریئاً»است که بصورت مفرد آمده در صورتی که معنای آن«بریئان»و تثنیه است.

زیرا خورشید در سال منزلهایی را طی میکند و ماه در هر ماه،و حساب سالها و ماهها و زمستان و تابستان و غیره از رویهمرفتهٔ گردش خورشید و ماه بدست میآید.

«إِنَّ فِی اخْتِلافِ اللَّیْلِ وَ النَّهارِ وَ ما خَلَقَ اللّهُ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ»

یعنی در تقدیری که خدای تعالی روی حکمت خود در ایندو انجام داده و افلاک و ستارگان ثابت و سیار در آسمان،و حیوان و گیاه و جماد و سایر انواع روزیها و نعمتهایی که در زمین قرار داده است.

«لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَتَّقُونَ»

حجتها و دلیلهایی است بر وحدانیت حقتعالی برای مردمی که از نافرمانیهای خدا و گناهان پرهیز کنند و از عقاب او بترسند.و اینکه فقط مردمان پرهیزکار را نام برد و آنها را نشانه و دلیل بر این دسته از مردم دانست بدانجهت است که تنها مردمان پرهیزکار هستند که از آنها بهره مند شده و سودمند گردند

ص :۲۶۰

[سوره یونس (۱۰): آیات ۷ تا ۱۰]

اشاره

إِنَّ اَلَّذِينَ لاٰ يَرْجُونَ لِقٰاءَنٰا وَ رَضُوا بِالْحَيٰاةِ اَلدُّنْيٰا وَ اِطْمَأَنُّوا بِهٰا وَ اَلَّذِينَ هُمْ عَنْ آيٰاتِنٰا غٰافِلُونَ (۷) أُولٰئِكَ مَأْوٰاهُمُ اَلنّٰارُ بِمٰا كٰانُوا يَكْسِبُونَ (۸) إِنَّ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمٰانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ اَلْأَنْهٰارُ فِي جَنّٰاتِ اَلنَّعِيمِ (۹) دَعْوٰاهُمْ فِيهٰا سُبْحٰانَكَ اَللّٰهُمَّ وَ تَحِيَّتُهُمْ فِيهٰا سَلاٰمٌ وَ آخِرُ دَعْوٰاهُمْ أَنِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ اَلْعٰالَمِينَ (۱۰)

ترجمه:

براستی آنان که انتظار دیدار ما را ندارند و بزندگی دنیا خوشنود گشته و دل بدان بسته اند،و آنان که از آیات و نشانه های ما غافلند(۷)آنها جایگاهشان به کیفر کارهایی که میکردند دوزخ خواهد بود(۸)و آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته کردند پروردگارشان به(سبب همان)ایمانشان هدایتشان میکند در بهشتهای پر نعمتی که جویها از زیر قصرهاشان جاری است(۹)و دعای آنها در بهشت«منزهی تو خدایا»است،و درودشان«سلام»است،و آخرین دعایشان این است که«ستایش از آن خدا پروردگار جهانیان است»(۱۰).

شرح لغات:

غفلت:رفتن معنی از نفس،و سهو نیز بهمین معنی است.

دعوی:ادعای چیزی کردن.

تحیت:اکرام بر حال نیکو.و از اینرو ملک(سلطنت و دارایی)را تحیت نامند.

تفسير:

در اين آيات خداى سبحان مردمانى را كه از اين نشانه هاى فوق الذكر غافلند و معاد را تكذيب كنند تهديد كرده فرمايد:

«إِنَّ الَّذِينَ لا يَرْجُونَ لِقاءَنا»

آن مردمانى كه ديـدار كيفر و جزاى ما را باور ندارند،يعنى طمع در ثواب ما ندارند،و اينكه ديدار كيفر و پاداش را ديدار خود دانست و بخود منسوب داشت(و لقائنا فرمود)براى تعظيم و بزرگداشت كيفر و پاداش است.و محتمل است كه معناى جمله اين باشد كه از عقاب ما نمى ترسند،چنانچه «رجاء»بمعناى خوف و ترس آمده در گفتار«هذلى»شاعر كه ميگويد:

اذا لسعته النحل لم يرج لسعها

و خالفها فى بيت نوب عواسل (۱)

و در اينجا خداى تعالى ديدار چيزى را كه كسى جز او قدرت بر آن ندارد ديدار خود دانسته چنانچه آمدن فرشتگان را در آيۀ شريفۀ «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلاّ أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللّهُ» (۲) آمدن خود دانسته است،تا عظمت آن را بفهماند.

«وَ رَضُوا بِالْحَياةِ الدُّنْيا»

و با اينكه دنيا فانى و ناپايـدار است براى آن كار ميكنند و كوشـش و سـعى خود را بدان اختصاص داده بجاى ديگرى اميدوار نيستند.

«وَ اطْمَأَنُّوا بِها»

و بـدان دل بسـته و خود را بـدان دلخوش كرده انـد،و از تأمـل در آيـات و نشانه هاى ما غافل گشـته از آنها پنـد و عبرت نمى گيرند.

«أُولئِكَ مَأْواهُمُ النّارُ...»

اينان بكيفر نافرمانيهاشان جايگاهشان دوزخ است،و پس از تهديد كافران اينك نوبت نويد مؤمنان شده و خداى سـبحان دنبال آن فرمايد:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ»

آنان كه خدا و پيغمبران او را تصديق كرده و بعلاوه اعمال صالح و كارهاى شايسته انجام دهند.

۱- ۱) -چون زنبور او را نیش زنـد از گزیدن آن نمی ترسد و دست در کندو کرده عسل بر میدارد شاهد در«لم یرج»است که بمعنای«لم یخف»آمده.

۲- ۲) -سورهٔ بقره آیهٔ ۲۱۰.

«یَهْدِیهِمْ رَبُّهُمْ بِإِیمانِهِمْ...»

خداونـد بپـاداش ایمانشـان ببهشتی هـدایتشان کنـد که «تَجْرِی مِنْ تَحْتِهِمُ» یعنی از پیش روی آنهـا نهرها جاری است،و آنها از بلنـدی آن نهرها را می نگرنـد،و منظور از «تَجْرِی مِنْ تَحْتِهِمُ» همین است،چنانچه در آیـهٔ دیگر در«داسـتان مریم»میفرماید: «قَدْ جَعَلَ رَبُّکِ تَحْتَکِ سَرِیًّا» (۱) و روشن است که منظور آن نیست که مریم روی جوی آب نشسـته بود و آب در آن جوی روان بود، بلکه منظور این است که آب از پیش رویش میگذشت.و جبائی گفته:یعنی از زیر درختان و باغهاشان نهرها جاری است.

«دَعْواهُمْ فِیها سُبْحانَکَ اللّهُمَّ»

دعـای مؤمنـان و ذکرشان در بهشت این است که میگوینـد: «سُبْحانَکَ اللّهُمَّ» و البته این جمله را هم نه بعنوان عبادت و وظیفه میگوینـد زیرا در آنجا تکلیفی نیست بلکه برای آنکه از تسبیـح پروردگار لذت می برند.و ابن جریج گفته:هر گاه پرنده ای در هوا بر بهشتیان میگـذرد و آنها به آن پرنـده میل میکننـد این جمله را میگوینـد،آن پرنـده بریان شـده در جلوی رویشان حاضـر میشود،و چون مطابق میلشان از آن خوردنـد دوباره میگوینـد «اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ» در اینوقت پرنده زنده شده و بهوا پرواز میکنـد.و بدین ترتیب در همه کارها افتتاح و آغاز سـخنشان تسبیح است و پایان آن حمد و سـتایش خداوند،و در نتیجه تسبیح برای بهشتیان بجای« بسم اللّه»میباشد.

«وَ تَحِیَّتُهُمْ فِیها سَلامٌ»

یعنی تحیتی که از خدای سبحان برای آنها میرسد سلام است،و برخی گویند:یعنی تحیت خودشان بیکدیگر یا تحیت فرشتگان بآنها سلام است که میگویند«سلام علیک»یعنی از آفات و بلیاتی که دوزخیان بدانها مبتلا گشته اند شما سالم ماندید.

«وَ آخِرُ دَعْواهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ»

معنای آن را گفتیم،و البته منظور این نیست که آخرین سـخن آنها این است که سـخن دیگری نمیگویند بلکه منظور این اسـت که پایان سخنشان را این جمله را قرار میدهند که میگویند: «اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ» .

۱- ۱) -سورهٔ مریم آیهٔ ۲۴.

[سوره یونس (۱۰): آیات ۱۱ تا ۱۲]

اشاره

وَ لَوْ يُعَجِّلُ اَللّٰهُ لِلنّٰاسِ اَلشَّرَّ اِسْتِعْجٰالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ أَجَلُهُمْ فَنَذَرُ اَلَّذِينَ لاٰ يَرْجُونَ لِقٰاءَنٰا فِي طُغْيٰانِهِمْ يَعْمَهُونَ (۱۱) وَ إِذٰا مَسَّ اَلْإِنْسٰانَ اَلضُّرُّ دَعٰانٰا لِجَنْبِهِ أَوْ قٰاعِداً أَوْ قٰائِماً فَلَمّٰا كَشَفْنٰا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنٰا إِلىٰ ضُرٍّ مَسَّهُ كَذٰلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ (۱۲)

ترجمه:

و اگر خدا در مورد شتاب مردم در(استجابت)دعای شر شتاب میفرمود همانند دعای خیر محققاً عمرشان سر آمده بود(و نابود شده بودند)ولی ما کسانی را که انتظار قیامت را ندارند بحال خود وامیگذاریم که در سرکشی خود سرگردان باشند(۱۱) و چون به انسان محنتی برسد در حال خفته یا نشسته یا ایستاده(در هر حالی که هست) ما را بخواند،و چون محنتش را برطرف کنیم براه خود برود چنان که گویی هیچگاه ما را برای محنتی که بدو رسیده بود نخوانده است این چنین برای اسرافگران کارهایشان جلوه گر شده است.(۱۲)

تفسیر:

باز سخن از علاقه مندان بدنیا و دلبستگان بدان و غافلان از آخرت بمیان آورده فرماید:

«وَ لَوْ يُعَجِّلُ اللّٰهُ لِلنّٰاسِ الشَّرَّ»

یعنی اگر خداوند دعای این مردم را در مورد شر مستجاب میفرمود و در آن شتاب میکرد،یعنی وقتی در اثر خشم و ناراحتی به خود و

خاندانشان نفرین میکنند و در استجابت آن شتاب دارند،مثل اینکه میگوید:خدا مرا از میان شما ببرد،یا بفرزندش میگوید:خدا لعنت کند و برکتت ندهد...

«اِسْتِعْجٰالَهُمْ بِالْخَيْرِ»

یعنی همانطور که در مورد دعای خیر وقتی اجابتش را زود میخواهند خدا نیز در اجابت آن تعجیل میکند.

«لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ أَجَلُهُمْ»

عمرشان بسر آمده بود و نابود شده بودند،ولی خداوند در هلاکتشان شتاب ننموده و بدانها مهلت میدهد تا توبه کنند.و برخی گفته اند:معنای آیه این است:اگر خداوند در کیفری که اینان سزاوارند شتاب کند چنانچه در مورد کار خیر شتاب میکند-و چه بسا در جایی که مصلحت اقتضاء کند دعاشان نیز به اجابت رسد.اینان یکسره نابود شده بودند،زیرا ساختمان بدن انسانی در دنیا تاب تحمل کیفر آخرت بلکه پائین تر آن را ندارد.ولی خدای سبحان آن کیفر را در وقت خود بدانها میرساند.و اینکه عقاب را شر خوانده بخاطر سختی و زیانی است که در آن وجود دارد،و فائده اش آن است که اگر در کیفر شتاب کند تکلیف برداشته خواهد شد،و تکلیف نیز جز بوسیلۀ مرگ برداشته نخواهد شد،و با آمدن و شتاب در مرگ، کسی باقی نخواهد ماند.

«فَنَذَرُ الَّذِينَ لاٰ يَرْجُونَ لِقٰاءَنٰا فِي طُغْيٰانِهِمْ يَعْمَهُونَ»

یعنی آن دسته مردمانی را که از روز قیامت و حساب و کتاب واهمه و باکی ندارند وامیگذاریم تا در کفر و عدولشان از حق بسوی باطل و سرکشی و تمردشان در ظلم و ستم سرگردان و متحیر باشند.و«عمه»بمعنای شدت تحیر و سرگردانی است.

سپس خدای سبحان از کم صبری انسان در مقابل ضررها و سختیها خبر داده و میفرماید:

«وَ إِذٰا مَسَّ الْإِنْسٰانَ الضُّرُّ»

و چون به انسان مشقت و بلا و محنتی از محنت های دنیا برسد.

«دَعٰانٰا لِجَنْبِهِ أَوْ قٰاعِداً أَوْ قٰائِماً»

در حالی که بپهلو خفته یا در حال قیام یا قعود یعنی در هر حالی برای رفع آن ما را بخواند و در دعا بکوشد و دفع آن را بخواهد...

و هـدفش از این دعا ثواب آخرتی نیست بلکه غرض او برطرف شـدن همان درد و گرفتاری است.و برخی گفته اند:تقدیر آیه این است«و اذا مس الانسان الضر مضـطجعاً أو قاعداً أو قائماً دعانا لکشفه»یعنی وقتی به انسان در حال خفتن یا در حال قعود یا در حـال قیام ناراحتی و زیانی برسـد برای برطرف شـدن آن ما را بخوانـد...و در لفظ تقـدیم و تأخیر واقع شـده ولی معنا همین است.

«فَلَمّا کَشَفْنا عَنْهُ ضُرَّهُ»

و چون ما این زیان و ناراحتی را از او برطرف کردیم و عافیت و سلامتیش را باز گرداندیم.

«مَرَّ»

از سپاسگزاری ما رو گردان شده و بهمان رفتار سابق خود ادامه میدهد «کَأَنْ لَمْ یَدْعُنا إِلی ضُرٍّ مَسَّهُ» گویا هرگز ما را برای رفع گرفتاری خود نخوانده، و از ما درخواست برطرف کردن درد خود را نکرده.

«کَذلِکَ زُیِّنَ لِلْمُسْرِفِینَ ما کانُوا یَعْمَلُونَ»

حسن گفته یعنی هم چنان که شیطان و همنوعان گمراهشان دست کشیدن از دعا را در وقت فراغت و آسایش برای آنها جلوه داده همچنین برای اسرافگران یعنی مشرکان کردارشان را جلوه و زینت داده.

و محتمل است معنی این باشد که اسرافگران برای یکدیگر کار خود را جلوه میدهند.

و خدای سـبحان در این آیه مردمانی را که پس از سـختی آسایش می بینند و پس از بلاء بنعمت و خوشـی میرسند وادار کرده که خدا را فراموش نکنند و مراتب سپاسگزاری او را بجا آرند، و از خدای تعالی دوام نعمت را بخواهند.

و نکتـهٔ دیگری که در این آیه است:امر به شـکیبایی در وقت گرفتاری و محنت است،و خدای تعالی گوشـزد فرموده که انسان بایستی برای رسیدن بثواب و اجر هنگام رسیدن بلا بیتابی نکند .

ص :۲۶۶

[سوره يونس (١٠): آيات ١٣ تا ١۴]

اشاره

وَ لَقَدْ أَهْلَكْنَا اَلْقُرُونَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمّٰا ظَلَمُوا وَ جٰاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنٰاتِ وَ مٰا كٰانُوا لِيُؤْمِنُوا كَذٰلِكَ نَجْزِي اَلْقَوْمَ اَلْمُجْرِمِينَ (١٣) ثُمَّ جَعَلْنٰاكُمْ خَلاٰئِفَ فِي اَلْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ (١۴)

ترجمه:

و همانا پيش از شما ملتهايى را كه ظلم كردند و پيمبرانشان با حجتها بسويشان آمدند و ايمان آوردنى نبودند نابود كرديم،و ما مردمان بزهكار را اينگونه كيفر دهيم (١٣)سپس شما را پس از آنها جانشينان در اين زمين كرديم تا بنگريم چگونه رفتار ميكنيد(١۴).

شرح لغات

قرون جمع قرن:مردم هر زمان.

تفسير:

در اين آيات خداى سبحان از بلاهايى كه به امتهاى گذشته فرود آمده خبر ميدهد و اين امت را از نزول آن بلاها بر حذر ميدارد.

«وَ لَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ...»

ما امتهاى پيشين را هنگامى كه بخويشتن ستم كردند و شرك و عصيان ورزيدند و پس از آنكه پيمبرانشان با معجزات آشكار و حجتهاى واضح بنزدشان آمدند بانواع عذاب نابود كرديم.

«وَ مٰا كٰانُوا لِيُؤْمِنُوا»

اين آيه خبر ميدهد كه سرّ اينكه هلاك شدند آن بود كه مسلماً اگر باقى هم ميماندند به پيمبران خود و كتابهايى كه برايشان آمده بود ايمان

نمی‌آوردنـد:و ابو علی جبـائی به این آیه اسـتدلال کرده و گفته:در صورتی که از حـال کـافری معلوم باشـد که اگر بـاقی بماند ایمان می‌آورد نگهداشتن او واجب است.

«کَذٰلِکَ نَجْزِی الْقَوْمَ الْمُجْرِمِینَ»

و مـا مردمـان مشـرک را پس از اتمام حجت و علم به اینکه آنها ایمان نیاورده و اصـلاح نمیگردنـد همچنین در آینـده عـذاب خواهیم کرد.

«ثُمَّ جَعَلْنٰاکُمْ خَلاٰئِفَ فِی الْأَرْضِ...»

سپس ای امت محمد ما شما را پس از ملتهای گذشته جانشینان در زمین گردانیدیم.

«لِنَنْظُرَ کَیْفَ تَعْمَلُونَ»

تـا ببینیم عمـل شـما نسـبت بعمل آنها چگونه است،و آیا از آنها پیروی کرده و هماننـد آنها مسـتحق عـذاب میگردیـد،یا ایمان آورده و شایستهٔ ثواب و پـاداش نیـک میشویـد؟ و منظور از نگریسـتن نه نگریسـتن بچشم و نه تفکر و انـدیشه بقلب است زیرا اسـناد هیچکدامیک از آن دو بر خدای تعالی صـحیح نیست، بلکه منظور اینست که خداوند همانند کسی که در مقام آزمایش و امتحان است با بندهٔ خود اینگونه رفتار میکند،و پاداش و کیفر خدا بسته بطرز رفتار و عمل بنده است .

[سوره یونس (۱۰): آیات ۱۵ تا ۱۷]

اشاره

وَ إِذٰا تُتْلىٰ عَلَيْهِمْ آيٰاتُنٰا بَيِّنٰاتٍ قٰالَ اَلَّذِينَ لاٰ يَرْجُونَ لِقٰاءَنَا اِئْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هٰذٰا أَوْ بَدِّلْهُ قُلْ مٰا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقٰاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلاّٰ مٰا يُوحىٰ إِلَيَّ إِنِّي أَخٰافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذٰابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۱۵) قُلْ لَوْ شٰاءَ اَللّٰهُ مٰا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَ لاٰ أَدْرٰاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُراً مِنْ قَبْلِهِ أَ فَلاٰ تَعْقِلُونَ (۱۶) فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ اِفْتَرىٰ عَلَى اَللّٰهِ كَذِباً أَوْ كَذَّبَ بِآيٰاتِهِ إِنَّهُ لاٰ يُفْلِحُ اَلْمُجْرِمُونَ (۱۷)

ترجمه

و چون آیه های روشن ما برایشان خوانده شود آن کسانی که انتظار دیدار ما(و روز قیامت)را ندارند گویند:قرآنی غیر از این بیاور یا آن را عوض کن،بگو مرا نرسد که آن را از پیش خود عوض کنم،و من جز آنچه را که بمن وحی میشود پیروی نمیکنم،که براستی من اگر نافرمانی پروردگارم را کنم از عذاب روزی بزرگ بر خود میترسم(۱۵)بگو اگر خدا میخواست من آن را بر شما نمی خواندم و بدان آگاهتان نمی ساختم،که من روزگار درازی پیش از این در میان شما زیسته ام،آیا تعقل نمی کنید (۱۶)پس چه کسی ستمکارتر است از آنکه بخدا دروغ ببندد یا آیه های او را دروغ شمارد،براستی که بزهکاران رستگار نخواهند شد(۱۷).

شرح لغات:

تلقاء:جهت روبروی چیز.

ص:۲۶۹

شأن نزول:

مقاتل گفته:این آیات دربارۀ پنج تن بنامهای:عبد اللّه بن امیه مخزومی،و ولید بن مغیره،و مکرز بن حفص،و عمرو بن عبد اللّه بن أبی قیس عامری،و عاص بن عامر بن هاشم نازل شد که به پیغمبر اکرم-صلی اللّه علیه و آله-گفتند:قرآنی برای ما بیاور که موضوع دست کشیدن از پرستش«لات»و«عزی»و«مناه»و«هبل»در آن نباشد و از آنها عیبجویی نکرده باشد،یا آن را تغییر و تبدیل داده از پیش خود سخنی در اینباره بگو.

و کلبی گوید:این آیات دربارۀ مستهزءین(مسخره کنندگان)نازل گشت که گفتند ای محمد قرآنی جز این بیاور که مطابق طریقه و رفتار ما باشد.

تفسیر

«وَ إِذٰا تُتْلیٰ عَلَیْهِمْ آیٰاتُنٰا بَیِّنٰاتٍ»

و چون آیه های ما که در قرآن نازل شده و حلال و حرام و سایر احکام را که بطور وضوح بیان داشته ایم بر آنها خوانده شود.

«قٰالَ الَّذِینَ لاٰ یَرْجُونَ لِقٰاءَنَا»

آنان که به قیامت و حشر و نشر ایمان نیاورده و از عتاب ما نمی ترسند و پاداش نیک ما را خواهان نیستند،میگویند:

«ائْتِ بِقُرْآنٍ غَیْرِ هٰذٰا»

قرآنی جز این که بر ما میخوانی برای ما بیاور.

«أَوْ بَدِّلْهُ»

یا آن را بر خلاف آنچه قرائت میکنی بگردان.و برخی گفته اند:یعنی احکام حلال و حرام آن را تغییر ده،و منظورشان از این سخن آن بود که خطر از آنها زائل گشته و آزادانه هر چه میخواهند انجام دهند.

«قُلْ مٰا یَکُونُ لِی أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقٰاءِ نَفْسِی»

بگو مرا نرسد که آن را از پیش خود تغییر دهم،و گذشته این آیه ها معجزه است و من قدرت ندارم مانند آنها بیاورم.

«إِنْ أَتَّبِعُ إِلاّٰ مٰا یُوحیٰ إِلَیَّ»

جز آنچه را بر من وحی میشود پیروی نمیکنم.

«إِنِّی أَخٰافُ إِنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذٰابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ»

و من اگر نافرمانی پروردگار خود را بکنم و از دیگری پیروی نمایم از عـذاب روز قیامت میترسم،و کسـی که خواسـته است با این آیه استدلال کند که نسخ قرآن بسنت جایز نیست از راه صواب بدور رفته،زیرا

کلامی را که پیغمبر بگوید از پیش خود نگفته و از اینرو قرآن نسخ نشده و هیچگاه پیغمبر از پیش خود قرآن را تغییر نخواهد داد و اگر سخنی در نسخ قرآن بگوید همان سخن از جانب خدا است منتهی بصورت قرآن نیست و دلیل بر این همان آیه ای است که خدا فرموده:

«وَ مٰا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوىٰ إِنْ هُوَ إِلاّٰ وَحْيٌ يُوحىٰ»

(۱)

پیغمبر از روی هوی و هوس سخن نگوید و هر چه بگوید از روی وحیی است که بدو شده.

«قُلْ لَوْ شٰاءَ اللّٰهُ مٰا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ»

یعنی اگر خدا میخواست آن را بر شما نمیخواندم یعنی آن را بر من نازل نمیکرد.

«وَ لاٰ أَدْرٰاكُمْ بِهِ»

و خدا شما را بدان دانا نمیکرد،یعنی بر من نازل نمیکرد تا من بر شما بخوانم،و در نتیجه شما بدان دانا گردید.

«فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُراً مِنْ قَبْلِهِ»

و من پیش از نزول قرآن روزگار درازی در میان شما بودم و چیزی از آن بر شما نخواندم و ادعای پیغمبری نکردم تا وقتی که خدا مرا بنبوت مبعوث فرمود.

«أَ فَلاٰ تَعْقِلُونَ»

آیا بخردهای خود در آن اندیشه نمیکنید تا بدانید که مصلحت در آنی است که خدا نازل فرموده نه آنچه شما آن را میخوانید.علی بن عیسی گفته:

عقل آن علمی است که بتوان بوسیلهٔ آن از روی چیز موجود و حاضر بر چیزی که مخفی و غایب است استدلال کرد،و مردم در اینباره متفاوتند.برخی عاقلتر از دیگران هستند و قدرت بیشتری برای استدلال دارند.

«فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرىٰ عَلَى اللّٰهِ كَذِباً...»

یعنی هیچکس ستمکارتر نیست از آنکه بر خدا افتراء بندد.

«إِنَّهُ لاٰ يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ»

(و براستی که گروه مجرم رستگار نشوند)حسن گفته منظور از مجرمان مردمان مشرک هستند.

۱- ۱) -سوره نجم آیهٔ ۳-۴.

[سوره یونس (۱۰): آیات ۱۸ تا ۲۰]

اشاره

وَ یَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اَللّهِ ما لا یَضُرُّهُمْ وَ لا یَنْفَعُهُمْ وَ یَقُولُونَ هؤُلاءِ شُفَعاؤُنا عِنْدَ اَللّهِ قُلْ أَ تُنَبِّئُونَ اَللّهَ بِما لا یَعْلَمُ فِی اَلسَّماواتِ وَ لا فِی اَلْأَرْضِ سُبْحانَهُ وَ تَعالی عَمّا یُشْرِکُونَ (۱۸) وَ ما کانَ اَلنّاسُ إِلاّ أُمَّةً واحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَ لَوْ لا کَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّکَ لَقُضِیَ بَیْنَهُمْ فِیما فِیهِ یَخْتَلِفُونَ (۱۹) وَ یَقُولُونَ لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَیْهِ آیَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا اَلْغَیْبُ لِلّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّی مَعَکُمْ مِنَ اَلْمُنْتَظِرِینَ (۲۰)

ترجمه:

و غیر از خدا چیزهایی را می پرستند که نه زیانشان رساند و نه سودشان دهد و میگویند:اینان شفیعان ما در نزد خدا هستند بگو آیا بخدا چیزی را که در آسمانها و زمینها علم بدان ندارد خبر میدهید،خدا منزه است و برتر است از آنچه شریک او سازند(۱۸)مردم(در آغاز)جز یک امت نبودند آن گاه مختلف گشتند و اگر فرمان پروردگار تو از پیش نگذشته بود حتماً در میان آنها دربارهٔ چیزهایی که اختلاف میکنند داوری شده بود(۱۹)گویند چرا معجزه ای(که در نتیجه آن مردم قهراً مطیع گردند) بر وی نازل نگردد،بگو غیب مخصوص خدا است،پس چشم براه باشید که من هم با شما چشم براه آن هستم(۲۰).

تفسیر:

«وَ یَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ»

یعنی این مشرکان بتهایی را می پرستند که اگر دست از پرستش آنها بردارند زیانشان نرسانند و اگر پرستششان کنند سودشان ندهند.

سؤال:

اگر کسی بگوید:چگونه خدا اینها را در مورد پرستش بتی که سود و زیان نرساند نکوهش فرموده در صورتی که اگر سود و زیان هم میرساندند باز هم پرستش آنها جایز نبود؟ پاسخ:

اینکه خدای تعالی آنان را در پرستش بتانی که قادر بسود و زیان نیستند بالخصوص مذمت فرموده بخاطر آن است که در صورتی که پرستش آن چیزی که نتواند بکسی نعمتی دهد اگر چه قدرت بر سود و زیانی داشته باشد قبیح و زشت باشد،در اینصورت پرستش آن جماد بی شعوری که به هیچ وجه قادر بر سود و زیانی نیست زشت تر خواهد بود،و از اینجهت است که خدای تعالی آن را بالخصوص ذکر فرموده و گرنه اصل پرستش غیر خدا بهیچ نحو جایز نیست.

«وَ يَقُولُونَ هٰؤُلاٰءِ شُفَعٰاؤُنٰا عِنْدَ اللّٰهِ»

این کافران میگویند:ما این بتان را پرستش میکنیم تا در پیشگاه خدا برای ما وساطت کنند،و خداوند بما اجازهٔ پرستش آنها را داده و در روز قیامت شفاعتشان را می پذیرد،و چنین گمان کرده اند که پرستش این بتان در تعظیم خدای تعالی مؤثر است،و با این توهم غلط هم سخنی زشت گفتند و هم عمل زشتی انجام دادند و هم توهم غلط و بیجایی کردند.

و حسن گفته:معنای آیه این است که اینها میگفتند:این بتان شفیعان ما در دنیا هستند و زندگی دنیای ما را اصلاح میکنند.وی گوید:و این بدانجهت بود که آنها بروز قیامت اعتقاد نداشتند چنانچه خدای تعالی از آنها حکایت کرده و فرموده:

«وَ أَقْسَمُوا بِاللّٰهِ جَهْدَ أَيْمٰانِهِمْ لاٰ يَبْعَثُ اللّٰهُ مَنْ يَمُوتُ»

(1)

(و بخدا قسمهای مؤکد خوردند که هر که بمیرد خدا زنده اش نمیکند)،و از اینرو منظورشان از وساطت و شفاعت بتان یعنی ساعت در دنیا و زندگی آن نه شفاعت در روز آخرت.

«قُلْ أَ تُنَبِّئُونَ اللّٰهَ بِمٰا لاٰ يَعْلَمُ فِي السَّمٰاوٰاتِ وَ لاٰ فِي الْأَرْضِ»

خدای سبحان در این

۱- ۱) -سورهٔ نحل آیهٔ ۳۸.

آیه به پیغمبر خود دستور میدهد که اینان را ملزم ساخته و بدانها بگوید:آیا شما چیزی را که خدا آگاه نیست یعنی فایدهٔ پرستش بتان و مقام شفاعت آنها را به او گزارش میدهید،و منظور این است که اگر اینمطلب صحیح بود خدای تعالی بدان آگاه بود،و باصطلاح نفی علم خدا در اینجا بمعنای نفی معلوم است،یعنی چنین چیزی نیست،و در تمام آسمانها و زمین معبودی جز خدای یگانه وجود ندارد،و احدی نیست که در روز قیامت از شما شفاعت کند.

و برخی گفته اند معنای آیه این است که آیا بخدا گزارش شریک یا شفیعی را میدهید که هیچ نمیداند(که نفی علم منسوب به آن شریک یا شفیع باشد نه بخدا) چنانچه در آیهٔ دیگری فرموده: «وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ ما لا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقاً مِنَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ» (1)(و جز خدا چیزهایی را می پرستند که از آسمانها و زمین مالک روزی برای آنان نیستند)و در اینجا هم منظور این است که این بتان-که اینها می پرستند-از آسمانها و زمین هیچ نمیدانند.

«سُبْحانَهُ وَ تَعالى عَمّا يُشْرِكُونَ»

خدا منزه است از اینکه شریکی داشته باشد که شایستهٔ پرستش باشد.

«وَ ما كانَ النّاسُ إِلاّ أُمَّةً واحِدَةً»

در معنای این آیه چند قول است:

۱-معنای آیه این است که مردم در آغاز همگی بر دین حق و بر یک مذهب بودند و سپس در آن دین همگانی اختلاف کردند،حالا چه وقت اختلاف کردند؟ابن عباس و سدّی و مجاهد و جبائی و ابو مسلم گفته اند:در همان زمان آدم و فرزندان او این اختلاف پیدا شد.

و آیا چگونه اختلاف کردند؟ برخی گفته اند:در آن وقت که یکی از فرزندان آدم برادرش را کشت.

و ابو روق گفته:این اختلاف پس از مرگ آدم علیه السلام واقع شد،چون آنها تا زمان حضرت نوح که ده قرن بود همه تابع یک دین و آئین بودند،و در زمان او

۱- ۱) -سورهٔ نحل آیهٔ ۷۳.

اختلاف کردند.

و عطا گفته:یعنی از زمان ابراهیم به بعد همه بر دین اسلام بودند تا اینکه عمرو بن لحی(یکی از بزرگان عرب)آمد و این دین را تغییر داد،و او نخستین کسی بود که در عرب دین ابراهیم علیه السلام را دگرگون کرده و پرستش بت کرد.

۲-از ابن عباس و حسن و کلبی و گروهی دیگر روایت شده که گفته اند:مردم همه بر حال شرک و کفر بودند سپس اختلاف کردند.

قائلین این قول بدنبال آن اختلاف دیگری کرده اند،کلبی گفته:اینان تا زمان ابراهیم علیه السلام کافر بودند آن گاه اختلاف کرده و پراکنده شدند گروهی مؤمن شدند و گروهی کافر.و حسن گفته:از زمان آدم علیه السلام تا زمان نوح به حال کفر بودند.و برخی دیگر گفته اند:منظور،اعراب پیش از بعثت رسول خدا-صلی اللّه علیه- و آله-میباشند،که اینان تا وقت بعثت آن حضرت بحال شرک بودند و چون آن حضرت مبعوث گشت جمعی ایمان آورده و جمع دیگری بحال شرک باقی ماندند.

و اشکالی که بر این قول-یعنی قول به اینکه مردم در حال کفر بودند و سپس مؤمن شدند-میشود این است که چگونه ممکن است مردم همگی در حال کفر باشند و کسی در میان آنها بحال ایمان نباشد که بر آنها گواه باشد در صورتی که خدای تعالی فرموده: «فَكَيْفَ إِذا جِئْنا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ» (۱)(چگونه باشد آن زمان که از هر أمتی گواهی بیاوریم)؟ و پاسخی که از این اشکال داده شده آن است که منظور همهٔ مردم نیستند بلکه حکم کفر و ایمان روی عموم مردم رفته،و از اینرو گفته میشود«دار الاسلام»و«دار الکفر» و این منافات ندارد با اینکه افراد مؤمنی هم بندرت در آنها یافت شوند.و از اینرو در تفسیر حسن آمده که مردم عموماً تا زمان نوح بحال کفر بسر میبردند مگر اندکی از خواص،زیرا زمین هیچگاه خالی از حجت خدا نخواهد بود.

۳-مقصود از آیه این است که مردم بر فطرت اسلام آفریده شده اند سپس بدین

۱- ۱) -سورهٔ نساء آیهٔ ۴۱

های دیگر میگروند.

«وَ لَوْ لاٰ كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ»

و اگر کلمهٔ پروردگارت نگذشته بود که خدا از روی لطفی که دارد در عقاب گنهکاران شتاب نمیکند.

«لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمٰا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ»

کار آنها را فیصله داده بود،و نافرمانان را نابود کرده و مؤمنان را نجات میداد،و لکن از روی لطف و فضلی که نسبت بدانها دارد کیفرشان را بقیامت انداخت.

«وَ يَقُولُونَ لَوْ لاٰ أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ»

و گویند چرا بر محمد آیه ای نازل نشود که مردم بدانوسیله بناچار صدق گفتار او را بدانند،و احتیاجی بفکر و استدلال نباشد، و برای صدق گفتارش از وی معجزه نخواهند! و پاسخ این گفتار کافران آن است که اضطرار منافات با تکلیف دارد.زیرا غرض از تکلیف آن است که آنها با فکر و اختیار خود او را بشناسند و بدرک ثواب نائل آیند.و اگر بنا شد معرفت آنها اضطراری باشد و از اختیار آنها بیرون باشد مستحق ثواب نگردند،و گذشته از آنکه با هدف از تکلیف نیز منافات دارد و نقض غرض لازم آید.

«فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلّٰهِ»

یعنی ای محمد بگو:آن کس که از غیب آگاه است و مصلحت کارها را پیش از انجام آنها میداند او خدایی است که هر چیز را قبل از وجود و پس از وجود آن میداند،و چیزی بر او پنهان نیست،و هر چه را بداند که در وجود و آمدنش مصلحت است نازل گرداند،و هر چه را بداند که در آوردنش مصلحت نیست نازل نکند،و از اینرو آنچه را اینان میخواهند خدا روی مصلحت نخواهد آورد.

«فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ»

یعنی شما چشم براه عقاب خدا باشید که در دنیا مغلوب شده و کشته شوید و در آخرت نیز بعقاب الهی گرفتار شوید،و من هم چشم براه وعدهٔ خدا هستم که مرا بر شما نصرت و پیروزی دهد.

و برخی گفته اند:معنای آیه این است که شما چشم براه خواری کافران باشید که من هم چشم براه عزت و سربلندی مؤمنان هستم .

[سوره یونس (۱۰): آیات ۲۱ تا ۲۳]

اشاره

وَ إِذٰا أَذَقْنَا اَلنّٰاسَ رَحْمَةً مِنْ بَعْدِ ضَرّٰاءَ مَسَّتْهُمْ إِذٰا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيٰاتِنٰا قُلِ اَللّٰهُ أَسْرَعُ مَكْراً إِنَّ رُسُلَنٰا يَكْتُبُونَ مٰا تَمْكُرُونَ (۲۱) هُوَ اَلَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي اَلْبَرِّ وَ اَلْبَحْرِ حَتّٰى إِذٰا كُنْتُمْ فِي اَلْفُلْكِ وَ جَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَ فَرِحُوا بِهٰا جٰاءَتْهٰا رِيحٌ عٰاصِفٌ وَ جٰاءَهُمُ اَلْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكٰانٍ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اَللّٰهَ مُخْلِصِينَ لَهُ اَلدِّينَ لَئِنْ أَنْجَيْتَنٰا مِنْ هٰذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ اَلشّٰاكِرِينَ (۲۲) فَلَمّٰا أَنْجٰاهُمْ إِذٰا هُمْ يَبْغُونَ فِي اَلْأَرْضِ بِغَيْرِ اَلْحَقِّ يٰا أَيُّهَا اَلنّٰاسُ إِنَّمٰا بَغْيُكُمْ عَلىٰ أَنْفُسِكُمْ مَتٰاعَ اَلْحَيٰاةِ اَلدُّنْيٰا ثُمَّ إِلَيْنٰا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِمٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۲۳)

ترجمه:

و چون ما مردم را بدنبال رنج و محنتی که بایشان رسیده رحمتی بچشانیم در آن هنگام نسبت به آیات ما(و محو آنها)مکر بکار برند،بگو مکر و تدبیر خدا سریعتر است که فرستادگان ما(از فرشتگان)آنچه را شما مکر کنید می نویسند(۲۱) اوست که شما را در خشکی و دریا سیر میدهد که چون بکشتی در آئید و کشتیها با باد ملایمی آنها را ببرند و بدان خورسند باشند،بناگاه بادی سهمگین بر آنها بوزد،و

از هر طرف موج بیایـد و گمان کنند که راه نجات ندارند،خدا را(در چنین وقتی) از روی اخلاص بخوانند که(خدایا)اگر ما را از این ورطه برهـانی مـا از سپاسـگزاران خـواهیم بود(۲۲)ولی همین که نجاتشـان داد آنهـا بنـاحق روی زمین سـتمگری آغـاز کننـد،ای مردم(بدانیـد)که هر سـتمی بکنیـد بخودتان کرده ایـد،بهرهٔ(ناچیزی از) زنـدگی دنیا است و سـپس بازگشـتتان بسوی ماست،و ما شما را بکارهایی که کرده اید آگاه خواهیم کرد(۲۳).

شرح لغات:

تسییر:حرکت دادن در جهتی که دنباله دارد.

برّ:بیابان وسیع ما بین دو بلد.

بحر:مرکز آب و دریای وسیعی است که از وسط آن دو طرفش دیده نشود.

فلک:در اصل لغت بمعنای دائره است و کشتی را هم که بـدین نام خوانده اند بخاطر دور زدن در آب دریا است.و چرخ پنبه و پشم ریسی را نیز بهمین اعتبـار فلـک گوینـد که بصـورت دائره است.و فلک بصورت جمع و مفرد هر دو اسـتعمال شود،و در اینجا بمعنای جمع استعمال شده است.

عاصف:باد سخت.

تفسیر:

«وَ إِذا أَذَقْنَا النّاسَ رَحْمَةً»

منظور از لفظ«ناس»در اینجا کافران هستند و بنا بر این،لفظ عامی است که مقصود از آن دستهٔ معینی از مردم هستند.

«مِنْ بَعْدِ ضَرّاءَ مَسَّتْهُمْ»

یعنی هنگامی که پس از شدت و سختی رحمتی بدانها رسد.

«إِذا لَهُمْ مَکْرٌ فِی آیاتِنا»

در این هنگـام اینـان برای دفع آیه هـای مـا بهر حیله ای متوسل شونـد،و از راههای ایجاد شـبهه و مناظره و امثال آن در آینـد.و مجاهد گفته:منظور از مکر آنها:مسخره کردن و دروغ شمردنشان میباشد.

«قُلِ اللّهُ أَسْرَعُ مَکْراً»

بگو خدا نیرومندتر است به اینکه پاداش مکر شما را

بدهد.و معنای آیه بنا بر این آن است که آن عقابی که بسراغشان میآید سریعتر از مکر آنها است.و برخی گفته اند:مکر خدا آن است که عقوبت آنها را از جایی که نمی فهمند بر آنها فرود آورد.

«إِنَّ رُسُلَنا یَکْتُبُونَ ما تَمْکُرُونَ»

یعنی فرشتگان ما آن تدبیرهای غلطی را که می کنید یاد داشت می کنند.

و این حدّ اعلای تهدید است که أولا:مکر و حیلهٔ آنها محفوظ میماند،و ثانیاً:

خدا بکیفر آنها نیرومندتر و سریعتر از آنها است.آن گاه خدای تعالی از روی امتنان نعمتهای خود را بر آنها یاد آور شده میفرماید:

«هُوَ الَّذِی یُسَیِّرُکُمْ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ»

او است که امکان سیر در خشگی و دریا را بشما داده و وسائل آن را برای شما آماده ساخته،چهار پایان را آفریده و آنها را رام شما گردانیده که بارهای خود را بر آنها بار کنید،و برای مسافرت در دریا کشتی برای شما آماده کرده و بادها را فرستاده تا در هر جهتی که بخواهید کشتی را به حرکت در آورد.

«حَتّی إِذا کُنْتُمْ فِی الْفُلْکِ»

تا چون سوار کشتی شوید.

«وَ جَرَیْنَ بِهِمْ بِرِیحٍ طَیِّبَةٍ»

و کشتی ها مردم را بحرکت در آورند،بوسیلهٔ بادی ملایم.

«وَ فَرِحُوا بِها»

و بدان بادی که آنها را بمقصد میرساند دلخوش باشند.و یا بآن کشتی که خود و اثاث سفرشان را میبرد خوشی کند.

«جاءَتْها رِیحٌ عاصِفٌ»

بادی تند و سهمناک بکشتی بوزد.

«وَ جاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ کُلِّ مَکانٍ»

و از هر سوی دریا موج بیاید.

«وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ أَحِيطَ بِهِمْ»

بهلاکت خویش یقین کنند.

□
«دَعَوُا اللّهَ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ»

در این هنگام که این سختیها و مناظر هولناک را ببینند خدا را از روی اخلاص بخوانند و برای رفع بلا بدو ملتجی شوند،و در آن وقت نامی از بتها بمیان نمیآورند چون میدانند که آنها در چنین وضعی هیچگونه

ص :۲۷۹

سودی برای آنها ندارند.و بهمین جهت گویند:

«لَئِنْ أَنْجَيْتَنا مِنْ هٰذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشّاكِرِينَ»

اگر ما را از این سختی برهانی ما از سپاسگزاران نعمتهای تو خواهیم شد.

«فَلَمّا أَنْجاهُمْ»

اما چون خدای تعالی آنها را از این محنت رهایی داد.

«إِذا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ»

یعنی در این هنگام نافرمانی و فساد کنند، و بستم پیمبران و مسلمانان مشغول شوند.

«يا أَيُّهَا النّاسُ إِنَّما بَغْيُكُمْ عَلىٰ أَنْفُسِكُمْ مَتاعَ الْحَياةِ الدُّنْيا»

ای مردم ستم شما نسبت بیکدیگر و آنچه را در نتیجهٔ ستم از مال دنیا بدست آورید بزیان خودتان است، زیرا شما بدنیای زودگذر علاقه بسته و آنچه را از عبادات که موجب تقرب بخدا میشود رها کرده اید.

«ثُمَّ إِلَيْنا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»

بازگشت شما در آخرت بسوی ما است و شما را بکارهایی که کرده اید آگاه میکنیم .

ص :۲۸۰

[سوره یونس (۱۰): آیات ۲۴ تا ۲۵]

اشاره

إِنَّمٰا مَثَلُ اَلْحَيٰاةِ اَلدُّنْيٰا كَمٰاءٍ أَنْزَلْنٰاهُ مِنَ اَلسَّمٰاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبٰاتُ اَلْأَرْضِ مِمّٰا يَأْكُلُ اَلنّٰاسُ وَ اَلْأَنْعٰامُ حَتّٰى إِذٰا أَخَذَتِ اَلْأَرْضُ زُخْرُفَهٰا وَ ازَّيَّنَتْ وَ ظَنَّ أَهْلُهٰا أَنَّهُمْ قٰادِرُونَ عَلَيْهٰا أَتٰاهٰا أَمْرُنٰا لَيْلاً أَوْ نَهٰاراً فَجَعَلْنٰاهٰا حَصِيداً كَأَنْ لَمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ كَذٰلِكَ نُفَصِّلُ اَلْآيٰاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۲۴) وَ اَللّٰهُ يَدْعُوا إِلىٰ دٰارِ اَلسَّلاٰمِ وَ يَهْدِي مَنْ يَشٰاءُ إِلىٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۲۵)

ترجمه:

محققاً حکایت زندگانی دنیا مانند آبی است که از آسمان فرو فرستیم و در گیاه های زمین مخلوط گردد(یا گیاهان مختلف بوسیلهٔ آن بروید)از آنچه مردم از آن بخورند و آنچه حیوانات تغذیه کنند،تا چون زمین از خرمی آنها بخود زیور گیرد (و سر سبز و خرم گردد)و مردم آن گمان برند که آنها را در قدرت خویش دارند، (و تحت اختیار آنها است)که ناگاه فرمان ما در شب یا در روز در رسد و از ریشه آن را بر آریم چنانچه گویی اصلا در روز پیش(چنین چیزی)نبوده،این چنین آیات خویش را برای مردمانی که اندیشه میکنند شرح میدهیم(۲۴)و خدا(مردم را)برای سلامت دعوت میکند و هر که را بخواهد براهی راست هدایت فرماید(۲۵).

شرح لغات:

زخرف:حد اعلای زیبایی هر چیز.

ص :۲۸۱

دعاء:درخواست و طلب،و فرق میان دعا و«أمر»آن است که در أمر گذشته از ترغیب به انجام فعل از ترک آن نیز نهی میکند و با صیغهٔ مخصوص أداء میشود،ولی دعا اینگونه نیست،و فرق دیگر آنکه کسی که أمر میکند از نظر رتبه بالاتر از مأمور است ولی در دعا بعکس است.

تفسیر:

«إِنَّمٰا مَثَلُ الْحَيٰاةِ الدُّنْيٰا كَمٰاءٍ...»

حکایت زندگی دنیا یا زود گذشتن و سرعت زوال آن چون آب باران است که گیاه زمین بدان ممزوج گشته.و این تعبیر بدان جهت است که آب باران در خلال گیاه داخل گردد و مخلوط شود.و برخی گفته اند:

یعنی بسبب باران گیاه هایی که خوراک انسان و حیوان است،و همچنین آنچه قوت روزی است با میوه جات بهم مختلط گردد،و در آیهٔ بعدی آنها را از هم جدا کرده فرماید.

«يَأْكُلُ النّٰاسُ وَ الْأَنْعٰامُ»

از آنچه مردم میخورند چون حبوبات و میوه جات و سبزیجات.و آنچه حیوانات خورند چون گیاهها و علفهای دیگر.

و در معنای این تشبیهی که خدا از زندگی دنیا بآب و گیاه با آن اوصاف کرده است وجوهی گفته اند:

۱-اینکه خدای تعالی زندگی دنیا را بخود آن آب تشبیه کرده که از آن انتفاع برند و سپس منقطع گردد.

۲-آن را تشبیه به گیاهی با آن اوصاف کرده بخاطر آنکه چنین گیاهی انسان را گول میزند و سپس بنا بودی و زوال گراید-و این وجهی است که جبائی و ابی مسلم گفته اند-.

۳-خدای تعالی زندگی دنیا را بیک زندگانی با این اوصاف تشبیه فرموده.

«حَتّٰى إِذٰا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهٰا»

یعنی تا آن وقتی که زمین خرمی و زیور گیرد،و گلها و گیاههای رنگارنگ در آن بروید، «وَ ازَّيَّنَتْ» و در چشم بیننده آراسته گردد.

«وَ ظَنَّ أَهْلُهٰا أَنَّهُمْ قٰادِرُونَ عَلَيْهٰا»

و مالک و صاحب آن گمان برد که قدرت بهره- برداری و انتفاع از آن را دارد،و خلاصه بدان حدی رسد که صاحبانشان گمان کنند

آن را درو کرده و بصورت غله در خواهد آمد.

«أَتاها أَمْرُنا لَيْلاً أَوْ نَهاراً»

عذاب ما بر آن فرود آید.و برخی گفته اند یعنی:حکم و فرمان ما برای نابودی و هلاکت آن بیاید.

«فَجَعَلْناها حَصِيداً»

پس آن را از ریشه در آریم و بصورت گیاهی خشک و چیده در آریم.

«كَأَنْ لَمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ»

مانند آنکه در روز گذشته و دیروز بآن حال نبوده،یعنی گویا اصلا چنین چیزی وجود نداشته.

«كَذٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآياتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»

ما آیات خود را برای مردمی که اندیشه میکنند اینگونه متمایز میکنیم تا بدان عبرت و پند گیرند.و پس از بیان این حقیقت که دنیا با مرگ منقطع و فانی میشود،چنانچه گیاه مزبور بوسیلۀ آفات گوناگون از بین میرود، و بدنبالش نیز اینمطلب را گوشزد فرمود که نباید بدان مغرور شد و انتظار نابودی و فنای آن را باید داشت،در آیۀ زیر مردم را به آخرت ترغیب کرده فرماید:

«وَ اللّٰهُ يَدْعُوا إِلىٰ دارِ السَّلامِ»

و خدا مردم را بخانۀ سلامت میخواند،حسن و قتاده گفته اند:منظور از«سلام»خدای تعالی است که مردم را بخانۀ خود میخواند که همان بهشت باشد،و جبائی گفته: «دارِ السَّلامِ» آن خانه ای است که از آفات مصون است، و برخی گفته اند:اینکه بهشت را دار السلام نامیده اند بدانجهت است که اهل بهشت بیکدیگر سلام کنند،و فرشتگان نیز بر آنها سلام کنند،و پروردگار نیز بر آنها سلام فرستد، و آنها در بهشت جز سلام نشنوند و جز سلام نبینند.و شاهد بر این گفتار آن آیه است که فرماید: «تَحِيَّتُهُمْ فِيها سَلامٌ... (۱)»(تحیت آنها در بهشت سلام است..)و امثال این آیه.

«وَ يَهْدِي مَنْ يَشاءُ إِلىٰ صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ»

چنانچه بعضی گفته اند:یعنی خدا هر که را خواهد بسبب ایجاد توفیق و آسان کردن وسائل کار و الطاف خود او را به ایمان و دین حق هدایت کند.و جبائی گفته:یعنی برای همۀ مکلفان-نه اطفال و مجانین-راهها و ادله را نصب فرماید.و برخی گفته اند:یعنی در آخرت هر که را خواهد براه بهشت هدایت کند.

۱- ۱) -سورۀ ابراهیم آیه ۲۳.

[سوره یونس (۱۰): آیات ۲۶ تا ۲۷]

اشاره

لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا اَلْحُسْنىٰ وَ زِيٰادَةٌ وَ لاٰ يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَ لاٰ ذِلَّةٌ أُولٰئِكَ أَصْحٰابُ اَلْجَنَّةِ هُمْ فِيهٰا خٰالِدُونَ (۲۶) وَ اَلَّذِينَ كَسَبُوا اَلسَّيِّئٰاتِ جَزٰاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهٰا وَ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ مٰا لَهُمْ مِنَ اَللّٰهِ مِنْ عٰاصِمٍ كَأَنَّمٰا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطَعاً مِنَ اَللَّيْلِ مُظْلِماً أُولٰئِكَ أَصْحٰابُ اَلنّٰارِ هُمْ فِيهٰا خٰالِدُونَ (۲۷)

ترجمه

برای کسانی که کار نیک کرده اند پاداش نیک با زیاده است و گرد سختی و زبونی چهره شان را فرا نگیرد،آنان اهل بهشتند و در آن جاویدان خواهند بود(۲۶)و آنان که بدی کردند کیفر بدی همانند آن(بدی)است،و بخواری گرفتار شوند،و از(عذاب) خدا نگهبانی ندارند،گویی چهره شان را پاره هایی از شب تار پوشانده آنان اهل دوزخند و در آن جاویدانند(۲۷).

شرح لغات

رهق:رسیدن و درک چیزی است.و زهری گفته:رهق از ارهاق گرفته شده و آن بمعنای تحمیل کردن چیزی بر انسان است که طاقت آن را ندارد.

کسب:جلب منفعت.

قتر:غبار و گرد.

تفسیر:

«لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا اَلْحُسْنىٰ»

یعنی کسانی که کار خوب کنند و خدای تعالی را در دنیا

ص :۲۸۴

اطاعت کننـد پاداش آنان خوشـی حال و جایگاه نیک است،و این کاملترین لـذتها و نعمتها و جامعترین آنها و خلاصه بهترین وضعی است که ممکن است برای یک نفر گرد آید.

«و زیاده»و دربارهٔ این زیاده چند وجه گفته اند:

۱-از ابن عبـاس و حسن و مجاهـد و قتاده نقل شـده که گفته انـد:مقصود از«حسـنی» در اول آیه آن پاداش معینی است که در نتیجهٔ کار خوب مستحق آن هستند، و مقصود از زیاده آن پاداشی است که از روی تفضل و فوق استحقاق بدانها داده میشود.

۲-از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرموده است:مقصود از زیاده نعمتهایی است که خداوند در دنیا به نیکوکاران داده و در قیامت حساب آنها را از ایشان نمیکشد.

۳-از علی علیـه السـلام روایـت شـده کـه فرمـود:«زیـاده»غرفه ای است از مرواریـد یـک تیکه که چهـار در دارد.و برخی گفته اند:زیاده آن نعمتهایی است که پیوسته از فضل خدا بر آنها تجدید میشود.

۴-از أبی بکر و ابی موسی اشعری نقل شده که گفته اند:مقصود از زیاده رویت «وجه اللّه»تعالی است.

و خدای سبحان این زیاده را در جای دیگر بدینگونه بیان فرمود: «لِيُوَفِّيَهُمْ أُجُورَهُمْ وَ يَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ... (۱)»(تا پاداش آنان را بپردازد و از فضـل خویش بر آنهـا بیفزایـد) «وَ لاـ يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَ لاـ ذِلَّةٌ» .ابن عباس و قتاده گفته انـد:یعنی سـیاهی چهره شـان- را نگیرد.و دیگری گفتـه:یعنی گرد و غبـار و خـواری چهره شـان را نگیرد.و برخی آن را بـه انـدوه و محنت و گرفتگی تفسیر کرده اند.

فضیل بن یسار از امام باقر علیه السلام روایت کرده که رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله فرمود:هیچ دیده ای نیست که از خوف خدا به اشگ تر شود جز آنکه خداوند آن بدن را بر آتش دوزخ حرام گرداند،و اگر اشگش جاری گردید آن چهره را غبار و خواری نگیرد.

۱- ۱) -سورهٔ فاطر آیهٔ ۳۰.

«وَ الَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئاتِ»

و آنان که مرتکب کارهای بد و گناه گردند.

«جَزاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِها»

یعنی پاداش هر کار بدی مثل آن است،و همانند کارهاشان کیفر بینند،و بهمان اندازه که استحقاق دارند کیفر خواهند شد نه زیادتر از آن،زیرا کیفر زیادتر از استحقاق ظلم است(و آن بر خدا قبیح است)و اما در طرف ثواب و پاداش کار نیک،زیادتر از استحقاق تفضل است و(از خدای تعالی)نیکو است.و بنا بر این مقصود از«مثل»در این آیه یعنی بدون کم و زیاد بقدر استحقاقشان کیفر بینند.

«وَ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ»

یعنی بدانها پستی و خواری رسد،زیرا عقاب و کیفر با پستی و خواری قرین خواهد بود.

«ما لَهُمْ مِنَ اللّهِ مِنْ عاصِمٍ»

یعنی نگهبان و مانعی نیست که عقاب خدا را از آنها جلوگیری کند.

«كَأَنَّما أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطَعاً مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِماً»

یعنی گویا چهره هاشان را تاریکی شب فرا گرفته،و منظور توصیف سیاهی چهره هاشان میباشد.مانند آیهٔ دیگر که خدای تعالی فرمود: «وَ يَوْمَ الْقِيامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللّهِ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ» (۱)(و روز رستاخیز کسانی را که بر خدا دروغ گفته اند به بینی که چهره هاشان سیاه گشته).

ص:۲۸۶

۱- ۱) -سورهٔ زمر آیه ۶۰.

[سوره یونس (۱۰): آیات ۲۸ تا ۳۰]

اشاره

وَ يَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعاً ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكانَكُمْ أَنْتُمْ وَ شُرَكاؤُكُمْ فَزَيَّلْنا بَيْنَهُمْ وَ قالَ شُرَكاؤُهُمْ ما كُنْتُمْ إِيّانا تَعْبُدُونَ (۲۸)
فَكَفى بِاللّهِ شَهِيداً بَيْنَنا وَ بَيْنَكُمْ إِنْ كُنّا عَنْ عِبادَتِكُمْ لَغافِلِينَ (۲۹) هُنالِكَ تَبْلُوا كُلُّ نَفْسٍ ما أَسْلَفَتْ وَ رُدُّوا إِلَى اللّهِ مَوْلاهُمُ الْحَقِّ
وَ ضَلَّ عَنْهُمْ ما كانُوا يَفْتَرُونَ (۳۰)

ترجمه

و روزی که همه شان را محشور کنیم آن گاه بکسانی که شرک ورزیده اند گوئیم:شما و معبودانتان(که شریک خدا قرار داده بودید)بجای خود بایستید،و میانشان را جدا کنیم،و(در اینوقت)بتها(و معبودان دروغین)شان گویند شما ما را بندگی نمیکردید (۲۸)و خدا برای گواه میان ما و شما کافی است که ما از پرستش شما غافل و بی خبر بودیم (۲۹)در آن وقت(یا در آنجا)بداند هر کسی آنچه را از پیش انجام داده،و بسوی خدا- مولای حقیقی خود-باز گردند،و آنچه را بدروغ ادعا میکردند باطل و نابود گردد.

شرح لغات:

«زیلنا»:جدا کنیم.

اسلاف:جلو انداختن کاری را برای ما بعد.و جلو انداختن و انجام طاعت خدا پاداش نیک و ثواب در پی دارد،و گناه و معصیت کیفر و عقاب.

تفسیر:

«وَ يَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعاً»

یعنی روزی که ما همهٔ خلائق را از هر جا در موقف

ص :۲۸۷

گرد آوریم.

«ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا»

سپس بآنان که جز خدا را در عبادت شریک او ساخته و در مالهای خود برای آنان سهمی قرار داده اند.

«مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَ شُرَكَاؤُكُمْ»

یعنی شما با آن شریکان عبادتتان یعنی بتهاتان در یک جا بایستید،و همانطور که در دنیا با آنها مصاحبت داشتید اکنون نیز در محشر همراه آنها باشید.و برخی گفته اند:یعنی بایستید تا از شما بازخواست شود،چنانچه در آیهٔ دیگر است: «وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ» (۱)(نگاهشان دارید که آنها مورد بازخواست هستند).

«فَزَيَّلْنَا بَيْنَهُمْ»

یعنی آنها را از هم جدا کرده و هنگام بازخواست میانشان جدایی اندازیم،و از مشرکان جداگانه بازخواست کنیم که چرا بتها را پرستش کردید؟و از بتها هم جداگانه بپرسیم که چرا مورد پرستش قرار گرفتید و بچه سبب شما را عبادت کردند چنانچه این قول از«حسن»نقل شده و برخی گفته اند:یعنی میان آنها و بتها را جدا کنیم و آن بتها از ایشان بیزاری جویند و در نتیجه وسائل و اسباب آنها منقطع گردد.

«وَ قَالَ شُرَكَاؤُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِيَّانَا تَعْبُدُونَ»

مجاهد گفته:یعنی خداوند آن بتها را بنطق آورده و گویند:ما نمیدانستیم و نمی فهمیدیم که شما ما را می پرستید.و دیگری گفته:آن شریکانی را که در عبادت برای خدا گرفته بودند شیاطین بوده اند،و برخی گفته اند:فرشتگانی بوده اند که جز خدا آنها را می پرستیده اند.

و روی این تفسیر دربارهٔ اینکه چگونه آنها منکر پرستش خود می شوند(و از خویشتن دفاع می کنند)دو قول گفته اند:

۱-شیاطین-یا فرشتگان-این سخن را بخاطر اهانت و ردّ گفتار مشرکان گویند یعنی ما برای شما در این پرستش که از ما میکردید عذری نمیآوریم،و شما را معذور نمیدانیم.

۲-جبائی گفته:منظورشان از این انکار آن است که پرستش شما بدستور و دعوت

۱- ۱) -سورهٔ صافات آیهٔ ۲۴.

ما نبود،و منظور آن نیست که اصلا شما ما را پرستش نمیکردید،زیرا این سخن دروغ است،و از خصوصیات روز قیامت آن است که کسی در آنجا نتواند عمل خلافی انجام دهد و کار زشتی بکند(و در نتیجه نمی تواند دروغ بگوید)و این آیه نظیر آن آیهٔ دیگری است که خدای تعالی فرماید: «إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتُّبِعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا...» (هنگامی که پیشوایانی که پیرویشان کرده اند از پیروان(خود)بیزاری جویند...) «فَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ» یعنی خدا برای فصل خصومت میان ما و شما کافی است.

«إِنْ كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغَافِلِينَ»

که ما از پرستش شما غافل بودیم.

و این معنا که گفته شد روی اینکه معبود آنها فرشتگان بوده باشند،ظاهر است،زیرا فرشتگان از این ادعای آنان بی خبر بوده و اطلاعی از کارشان نداشتند و نه بدان دستور داده بودند،و اما اگر مقصود بتهای بی حس و شعور و بی علم باشد منظور از این کلام حدّ اعلای الزام حجت است که این نادانان چیزهایی را که اصلا شعور نداشته و آنها را بخویش نخوانده و به هیچ وجه درکی نداشتند برای پرستش انتخاب کرده بودند «هُنَالِكَ تَبْلُوا كُلُّ نَفْسٍ مَا أَسْلَفَتْ» یعنی در آنجا،یا در آن وقت،یا در آن حال بر هر کس آشکار و معلوم گردد آنچه را از کار نیک و بد که از پیش فرستاده و پاداش و کیفر آن را به بیند.

«وَ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلاَهُمُ الْحَقِّ»

و بسوی کیفر خدا و جایی که هیچکس جز خدا مالک آن نیست باز گردند،و لفظ«حق»صفت خدای تعالی و معنای آن قدیم همیشگی است که فنا نه پذیرد،و جز او هر چه باشد نابود گردد.و برخی گفته اند:«حق»آن کسی است که معنای لفظ بطور حقیقت برای او حاصل باشد و خدای تعالی اینگونه است که معنای الهیت برای او بطور حقیقت حاصل است.

«وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ»

و آنچه را بدروغ دربارهٔ شریکان ادعایی خدای تعالی مدعی بودند باطل گردد .

[سوره یونس (۱۰): آیات ۳۱ تا ۳۳]

اشاره

قُلْ مَنْ یَرْزُقُکُمْ مِنَ اَلسَّمٰ اءِ وَ اَلْأَرْضِ أَمَّنْ یَمْلِکُ اَلسَّمْعَ وَ اَلْأَبْصٰارَ وَ مَنْ یُخْرِجُ اَلْحَیَّ مِنَ اَلْمَیِّتِ وَ یُخْرِجُ اَلْمَیِّتَ مِنَ اَلْحَیِّ وَ مَنْ یُدَبِّرُ اَلْأَمْرَ فَسَیَقُولُونَ اَللّٰهُ فَقُلْ أَ فَلاٰ تَتَّقُونَ (۳۱) فَذٰلِکُمُ اَللّٰهُ رَبُّکُمُ اَلْحَقُّ فَمٰا ذٰا بَعْدَ اَلْحَقِّ إِلاَّ اَلضَّلاٰلُ فَأَنّٰی تُصْرَفُونَ (۳۲) کَذٰلِکَ حَقَّتْ کَلِمَةُ رَبِّکَ عَلَی اَلَّذِینَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لاٰ یُؤْمِنُونَ (۳۳)

ترجمه

بگو کیست که شما را از آسمان و زمین روزی دهد،یا کیست که چشم و گوشها را مالک گردد،و کیست که زنده را از مرده بیرون آورد،و مرده را از زنده پدید آرد، و کیست که تدبیر کار را بکند،خواهند گفت:خدا،بگو پس چرا از وی نمی ترسید (۳۱)پس این است خدا پروردگار حقیقی شما،و از حق که گذشت جز گمراهی چیست؟ پس بکجا میروید؟(۳۲)این چنین کلمهٔ پروردگارت بر کسانی که نافرمانی کردند محقق گشته که آنها ایمان نمیآورند(۳۳).

[تفسیر]

«قُلْ مَنْ یَرْزُقُکُمْ مِنَ السَّمٰاءِ»

ای محمد به این کافران بگو:کیست که روزیهای شما را از آسمان بوسیلهٔ فرو فرستادن باران خلق فرماید.

«وَ الْأَرْضِ»

و از زمین با بیرون آوردن گیاه و انواع میوه جات روزیتان دهد.

و«رزق»در لغت به عطای جاری گویند،چنانچه گویند:سلطان بلشکر روزی داد،جز آنکه چون هر رزق و روزیی را خدا میدهد،و اگر آن را بدست انسانی نسپارد آن انسان نمی تواند بدیگران بدهد از این جهت جز بر خدای تعالی نام«رزاق»

ص: ۲۹۰

بر دیگری اطلاق نشود،و اگر بخواهند آن را بر دیگری جز خدا اطلاق کنند باید مقید بقیدی کنند،چنانچه نام«رب»نیز اینگونه است که بطور مطلق بغیر از خداوند بر دیگری اطلاق نگردد،و در مورد دیگری جز خدای تعالی مقید شود چنانچه گویند «رب الدار»-پروردگار خانه-و«رب الضیعه»-پروردگار آب و ملک-و خدای تعالی هر جانداری را که بیافریند و قصد ماندن آن را داشته باشد باید روزیش را بدهد، زیرا اگر بقاء او را بخواهد آن جاندار محتاج بغذا است.

«أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصٰارَ»

یعنی و آیا کیست که بتواند گوش و چشم بشما بدهد و بآنها قدرت شنیدن و نیروی دیدن دهد و اگر بخواهد آن نیرو و حس را از آنها بگیرد.

«وَ مَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ»

زنده را از مرده،و مرده را از زنده بیرون آورد،بعضی گفته اند:یعنی انسان را از نطفه و نطفه را از انسان بیرون آورد،و برخی دیگر گفته اند:یعنی حیوان زنده را از شکم مادر مرده اش بیرون آورد، و آنکه خلقتش کامل نشده و بحد کمال نرسیده از زنده خارج کند.و دیگری گفته:

یعنی مؤمن را از کافر،و کافر را از مؤمن بیرون آرد.

«وَ مَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ»

و کیست که همهٔ کارها را بر طبق حکمت در آسمان و زمین تدبیر کند؟ «فَسَيَقُولُونَ اللّٰهُ» بزودی اعتراف کنند که او خدای تعالی است که این کار را انجام دهد،و بتها قدرت آن را ندارند.

«فَقُلْ أَ فَلاٰ تَتَّقُونَ»

چون این اعتراف را کردند بگو:آیا در مورد پرستش بتها از عقاب او نمی ترسید؟و این آیه بما می فهماند که احتجاج و بحث دربارهٔ دین نیکو است زیرا خدای تعالی در این آیه با مشرکان احتجاج فرماید.و مطلب دیگری که از آیه استفاده میشود آن است که اینان بخالق و آفریدگار خود اعتراف و اقرار داشتند اگر چه مشرک بودند،زیرا جمهور عاقلان-بجز اندکی از ملحدان از فلاسفه-خدا را اقرار دارند.و آنان که بصانع خود اقرار دارند بر دو دسته تقسیم شوند دسته ای که

موحد هستند و معتقدند که صانع یکتا است و چیزی شریک او نیست و دسته دیگر مشرکند.

مشرکان نیز دو دسته اند،دسته ای برای خدای یکتا در ملک او شریک قائلند و معتقدند که آن شریک در مقابل خدا قرار دارد و اینها«ثنویه»و«مجوس»هستند اینها نیز بر دو دسته اند جمعی شریک قدیم برای خدا قائلند مانند«مانویه»و جمعی شریک جدید چون«مجوس».

و دسته دیگر مشرکان کسانی هستند که در ملک و فرمان خداوند برای او شریکی قائل نیستند ولی در عبادت برای وی شریک قائلند،اینها نیز دو گروه اند،گروهی اجسام علویه مانند ستارگان و خورشید و ماه را وسائط و شریکان در عبادت قرار داده، و گروهی اجسام زمینی مانند بتها را شریک حق پنداشته اند.

«فَذٰلِکُمُ اللّٰهُ رَبُّکُمُ الْحَقُّ»

یعنی این خدایی که توصیف شد که رازق خلق و برون آرندهٔ زنده از مرده و مرده از زنده است پروردگار حقیقی شما است که شما را آفریده،و معبودی است که شایستهٔ پرستش و عبادت است،نه آن بتها...

«فَمٰا ذٰا بَعْدَ الْحَقِّ إِلاَّ الضَّلاٰلُ»

خو پس از رو گرداندن از حق جز سقوط در گمراهی راه دیگری نیست،زیرا با اثبات اینکه فقط عبادت و پرستش او حق است،عبادت چیز دیگری جز او هر چه باشد باطل و گمراهی است.

«فَأَنّٰی تُصْرَفُونَ»

یعنی پس چرا با این دلالت آشکارا از پرستش او روی میگردانید؟ «کَذٰلِکَ حَقَّتْ کَلِمَةُ رَبِّکَ عَلَی الَّذِینَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لاٰ یُؤْمِنُونَ» و این چنین-یعنی همانطور که پس از حق گمراهی است،یا همانطور که از ایمان بحق روی گرداندند- عقاب بر آنها مسلم شد و این کیفر رو گرداندن آنان از حق است.و البته این آیه دربارهٔ کسانی است که در علم خدا گذشته که ایمان نخواهند آورد.و برخی گفته اند جملهٔ «أَنَّهُمْ...» جملهٔ تعلیلیه است،یعنی این عقوبت بخاطر آن است که ایمان نمیآورند .

ص:۲۹۲

[سوره یونس (۱۰): آیات ۳۴ تا ۳۶]

اشاره

قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكائِكُمْ مَنْ يَبْدَؤُا اَلْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ قُلِ اَللّٰهُ يَبْدَؤُا اَلْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ فَأَنّٰى تُؤْفَكُونَ (۳۴) قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكائِكُمْ مَنْ يَهْدِى إِلَى اَلْحَقِّ قُلِ اَللّٰهُ يَهْدِى لِلْحَقِّ أَ فَمَنْ يَهْدِى إِلَى اَلْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لاٰ يَهِدِّى إِلاّٰ أَنْ يُهْدىٰ فَمٰا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (۳۵) وَ مٰا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلاّٰ ظَنًّا إِنَّ اَلظَّنَّ لاٰ يُغْنِى مِنَ اَلْحَقِّ شَيْئاً إِنَّ اَللّٰهَ عَلِيمٌ بِمٰا يَفْعَلُونَ (۳۶)

ترجمه:

بگو آیا هیچیک از شریکان(در عبادت)شما(و بتها)هستند که بتوانند خلق را در آغاز بیافرینند و سپس بازش آرد؟بگو خدا است که خلق را بیافریند و سپس باز آرد،پس چرا(از حق)رو گردانید(۳۴)بگو آیا هیچیک از شریکان(در عبادت) شما میتواند بحق هدایت کند؟بگو خدا است که بسوی حق هدایت میکند،آیا آن کس که بسوی حق هدایت میکند برای پیروی کردن شایسته تر است یا آن کس که هدایت نمی کند جز آنکه خود هدایت شود؟شما را چه شده!و چگونه قضاوت میکنید(۳۵)و بیشتر اینها جز از گمان پیروی نمی کنند،در صورتی که گمان جای حق را نمیگیرد،و براستی که خدا بکارهایی که انجام میدهند دانا و آگاه است.(۳۶)

تفسیر:

در اینجا خدای سبحان برای توحید از راه دیگری استدلال فرموده و گوید:

«قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكائِكُمْ مَنْ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ»

ای محمد بگو آیا در این بتهایی

ص: ۲۹۳

که آنها را شریک در عبادت خدای تعالی قرار داده اید-یا شریک در اموال خود قرارشان داده اید-کسی هست که بتواند موجودات را از عدم بوجود آورد،و دوباره در عالم دیگر بازشان گرداند؟ «قُلِ اللّٰهُ یَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ» یعنی اگر گفتند:شریکان(در عبادت یا اموال ما)چنین قدرتی ندارند،و یا در جواب سکوت کردند،در آن وقت بآنها بگو:خدا است که خلق را در آغاز بدون نمونه آفریده و سپس از بین میبرد و دوباره در روز قیامت بازش گرداند.

«فَأَنّٰی تُؤْفَکُونَ»

پس چگونه و چرا از حق روی بگردانید،و از ایمان بحق باز گردید؟آن گاه خدای تعالی از راه دیگر احتجاج با آنها را آغاز کرده فرماید:

«قُلْ هَلْ مِنْ شُرَکٰائِکُمْ مَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ»

ای محمد بگو:آیا در این بتها کسی هست که مردم را از روی دلیل و برهان بهدایت و صلاح و رستگاری و خوبی راهبری کند؟چاره ای ندارند جز آنکه بگویند:نه! «قُلِ اللّٰهُ یَهْدِی لِلْحَقِّ» در اینوقت تو بدانها بگو خدا است آن کسی که براه رستگاری راهبری کند.

«أَ فَمَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ»

آیا کسی که دیگران را براه توحید و رستگاری هدایت کند برای اطاعت أمر و نهی او شایسته تر است.

«أَمَّنْ لاٰ یَهِدِّی إِلاّٰ أَنْ یُهْدیٰ»

یا آن کس که احدی را بسوی حق راهبری نکند جز آنکه خود هدایت و راهبری شود،و بتها این چنین بودند که نمی توانستند راهبر شوند و نه راهبری گردند،زیرا آنها سنگهای مرده و بیجانی بودند.و اینکه خدای تعالی فرمود: «إِلاّٰ أَنْ یُهْدیٰ» (مگر آنکه هدایت شوند)نه چنان بوده که اگر کسی آنها را هدایت کند هدایت یابند بلکه روی عقیدۀ فاسد و الزام آنها فرموده، و برای رساندن غایت جهل و نادانی آنها است که با اینکه این بتها اجساد مرده و بی- شعوری هستند که اگر هدایت هم شوند هدایت نیابند باز هم اینان دست از پرستش آنها بر ندارند.

و برخی گفته اند:منظور از این شریکان فرشتگان و پریان هستند که اگر مورد هدایت قرار گیرند هدایت شوند.و برخی گفته اند:منظور بزرگان و رؤسای گمراه کنندهٔ آن مردم بوده اند که مردم را بگمراهی میکشاندند.

«فَمٰا لَكُمْ»

یعنی شما را چه شده که چیزهایی را پرستش میکنید که هیچگونه سود و زیانی ندارند؟ «كَيْفَ تَحْكُمُونَ» و این جمله بیان شگفت حال آنها است یعنی چگونه قضاوت میکنید که این بتها معبودان ما هستند،و شایستهٔ پرستش میباشند؟و برخی گفته اند:یعنی چگونه بدون دلیل و برهان بنفع خود حکم میکنید؟ «وَ مٰا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلاّٰ ظَنًّا» و بیشتر این کافران جز از گمان پیروی نمی کنند، آن گمانی را که از روی تقلید رؤساء و پدرانشان هست و نفعی نبخشد.

«إِنَّ الظَّنَّ لاٰ يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً»

و همانا گمان به هیچ وجه جای حق را نمیگیرد، زیرا حق در صورتی نفع می بخشد که انسان علم بحقانیت آن داشته و از روی معرفت صحیح آن را بشناسد،و گمان این چنین نیست زیرا ممکن است آنچه مورد گمان واقع شده بر خلاف حقیقت باشد،و از اینرو با علم برابری نکند.

«إِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ بِمٰا يَفْعَلُونَ»

و خدا بدانچه میکنند دانا است،و بر طبق اعمالشان آنها را کیفر دهد .

ص :۲۹۵

[سوره یونس (۱۰): آیات ۳۷ تا ۴۰]

اشاره

وَ مٰا کٰانَ هٰذَا اَلْقُرْآنُ أَنْ یُفْتَریٰ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ وَ لٰکِنْ تَصْدِیقَ اَلَّذِی بَیْنَ یَدَیْهِ وَ تَفْصِیلَ اَلْکِتٰابِ لاٰ رَیْبَ فِیهِ مِنْ رَبِّ اَلْعٰالَمِینَ (۳۷) أَمْ یَقُولُونَ اِفْتَرٰاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَ اُدْعُوا مَنِ اِسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ إِنْ کُنْتُمْ صٰادِقِینَ (۳۸) بَلْ کَذَّبُوا بِمٰا لَمْ یُحِیطُوا بِعِلْمِهِ وَ لَمّٰا یَأْتِهِمْ تَأْوِیلُهُ کَذٰلِکَ کَذَّبَ اَلَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانْظُرْ کَیْفَ کٰانَ عٰاقِبَةُ اَلظّٰالِمِینَ (۳۹) وَ مِنْهُمْ مَنْ یُؤْمِنُ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ لاٰ یُؤْمِنُ بِهِ وَ رَبُّکَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِینَ (۴۰)

ترجمه:

و این قرآن چنان نیست که افترای از غیر خدا باشد(و ساختهٔ دیگری باشد)بلکه تصدیق کنندهٔ سایر کتابها میباشد،و توضیح احکام الهی را میکند و تردیدی در آن نیست که از جانب پروردگار عالمیان است(۳۷)آیا اینها گویند که(محمد)آن را بافته (و ساختهٔ او است)بگو پس یک سوره مانند آن بیاورید،و هر کس را که می توانید غیر خدا(برای کمک)بخوانید اگر راست می گویید(۳۸)بلکه اینها چیزی را که علمشان بدان احاطه ندارد و تأویل(و حقیقت آن)برایشان نیامده دروغ شمارند، و آنان که پیش از اینها بوده اند(نیز)اینگونه تکذیب کردند،بنگر که سرانجام ستمگران چگونه بوده(۳۹)بعضی از اینها بقرآن ایمان آورند،و بعضی ایمان نیاورند و پروردگار تو به احوال مردمان تبهکار داناتر است(۴۰).

ص: ۲۹۶

شرح لغات:

قرآن:همین کلامی است که در أعلی درجۀ بلاغت و نظم و گزیده گویی است.

تفصیل:بمعنای تقسیم و تمیز است.

سوره:بقسمتی از قرآن اطلاق شود که آیات خدا آن را احاطه کرده است، مانند احاطۀ سور(و دیوار)ساختمان بر آن.

تفسیر:

خدای سبحان در این آیات برای ردّ کافران که گفتند:«قرآنی جز این بیاور یا آن را تبدیل کن»و هم چنین گفتار دیگرشان که گفتند«پیغمبر این قرآن را ساخته است»فرماید:

«وَ مٰا کٰانَ هٰذَا الْقُرْآنُ أَنْ یُفْتَریٰ مِنْ دُونِ اللّٰهِ»

این قرآن چنان نیست که افترای از جانب غیر خدا باشد.

«وَ لٰکِنْ تَصْدِیقَ الَّذِی بَیْنَ یَدَیْهِ»

بلکه تصدیق کنندۀ کتابهای دیگر است،و این کلام شهادتی است از خدای تعالی که قرآن گواه کتابهای گذشته از تورات و انجیل و زبور است و شاهدی است بر اینکه آنها حق است.و هم شاهد است بر اینکه مصداق همان بشارتی است که آنها درباره اش داده اند.و برخی گفته اند:یعنی گواه است بر آنچه در آینده خواهد آمد از حشر و نشر و حساب و کیفر.

«وَ تَفْصِیلَ الْکِتٰابِ»

یعنی بیان کنندۀ معانی مجملی که در قرآن است از حلال و حرام و سایر احکام شرعیه،و برخی گفته اند:معنایش آنست که این قرآن بیان کنندۀ دلیلهایی است که در امور دین بدان محتاج هستید.

«لاٰ رَیْبَ فِیهِ مِنْ رَبِّ الْعٰالَمِینَ»

یعنی شکی نیست که آن از جانب خدای تعالی نازل گشته و معجزه ای است که هیچکس قادر نیست مانندش را بیاورد.

«أَمْ یَقُولُونَ افْتَرٰاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ»

و اگر میگویند که آن را بدروغ بر خدا بسته بگو:یک سوره همانند آن در بلاغت بیاورید،زیرا شما اهل زبان هستید و اگر محمد قادر باشد که چنین سخنی بگوید شما هم قدرت آن را خواهید داشت،و چون از

آوردن مانند آن عاجزید پس بدانید که این کلام بشر نیست،و از جانب خدای سبحان نازل گردیده.

«وَ ادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ»

و هر که را جز خدا بر آنها قدرت دارید برای کمک کاری بخوانید و برای معارضه با آوردن سوره ای مثل آن از آنها کمک بگیرید.

«إِنْ کُنْتُمْ صٰادِقِینَ»

اگر راست می گویید که این قرآن از جانب غیر خدا است.

«بَلْ کَذَّبُوا بِمٰا لَمْ یُحِیطُوا بِعِلْمِهِ»

بلکه اینان تکذیب کنند چون بطور کامل بقرآن علم ندارند،زیرا در قرآن آیاتی هست که فهم مدلول آن احتیاج بتفکر و مراجعه به پیغمبر داشت مانند آیات متشابه،و چون کافران مدلول آن را از ظاهر آیات نمی توانستند بفهمند آن را تکذیب میکردند.و برخی گفته اند:یعنی تکذیب آیات را میکردند بجهت آنکه از کیفیت نظم و ترتیب آن اطلاعی نداشتند.چنانچه اشخاص معمولی لفظهای اشعار و خطبه ها را می فهمند ولی بخاطر جهل به نظم و ترتیب آن انشاء آنها برای آنان ممکن نیست.و حسن گفته:معنای آیه آن است که اینها بی آنکه علم ببطلان قرآن داشته باشند آن را تکذیب میکنند.و برخی دیگر گفته اند:یعنی بلکه اینان چیزهایی را که در قرآن است یعنی بهشت و جهنم و حشر و نشر در قیامت و ثواب و عقاب را تکذیب کنند.

«وَ لَمّٰا یَأْتِهِمْ تَأْوِیلُهُ»

و هنوز حقیقت آنچه در قرآن برای آنها وعده داده شده است و سرانجام کارشان بدان منتهی میشود نیامده است،و برخی گفته اند:یعنی در قرآن چیزهایی است که آن را نمی دانند،و معرفت بدانها نیز جز با مراجعهٔ به پیغمبر-صلی اللّٰه علیه و آله- ممکن نیست،و چون بآن حضرت مراجعه نکرده و تکذیب آنها را کردند تفسیر و تأویل آن چیزهای مجمل را ندانستند،و بنا بر این معنای آیه اینگونه میشود که اینان چیزی را از قرآن که بعلم آن دست نیافتند تکذیب کردند و تفسیر آن بر ایشان نیامد و اگر به رسول خدا-صلی اللّٰه علیه و آله-مراجعه میکردند دانای بدان میشدند.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود:خدای تعالی این امت را بدو آیه از قرآن مخصوص داشت:یکی آنکه آنچه را نمیدانند نگویند،و دیگر آنکه

آنچه را نمیدانند ردّ نکنند(و منکر نشوند)آن گاه دو آیه را تلاوت فرمود:

یکی این آیه که فرماید: «أَ لَمْ یُؤْخَذْ عَلَیْهِمْ مِیثٰاقُ الْکِتٰابِ أَنْ لاٰ یَقُولُوا عَلَی اللّٰهِ إِلاَّ الْحَقَّ...» (۱)-آیا از آنها پیمان گرفته نشد که دربارهٔ خدا جز حق نگویند؟....- و دیگر همین آیه: «بَلْ کَذَّبُوا بِمٰا لَمْ یُحِیطُوا بِعِلْمِهِ...» .

و گویند:امیر المؤمنین علیه السلام این سخن را از همین آیه گرفته که فرمود:

«الناس اعداء ما جهلوا»

(۲)

.و گفتار دیگرش را که فرموده:

«قیمه کل امرئ ما یحسنه»

(۳)

از آیـهٔ دیگری گرفته که خدای تعالی فرماید: «فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلّٰی عَنْ ذِکْرِنٰا وَ لَمْ یُرِدْ إِلاَّ الْحَیٰاهَ الدُّنْیٰا ذٰلِکَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ» (۴)(از کسـی که از یاد ما روی بگردانـد و جز زنـدگی این دنیا را نخواهـد از وی روی بگردان اندازهٔ علمشان همین است...»و گفتار دیگرش را که فرمود:

«تکلموا تعرفوا»

(۵)

از این آیه گرفته است که خداوند فرماید: «وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِی لَحْنِ الْقَوْلِ» (۶)(آنها را در طرز گفتارشان خواهی شناخت).

«کَذٰلِکَ کَذَّبَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ»

یعنی امتهای گذشته نیز همانند اینان پیغمبران خود را تکذیب کردند.

«فَانْظُرْ کَیْفَ کٰانَ عٰاقِبَهُ الظّٰالِمِینَ»

ای محمد بنگر که چنانچه سرانجام آنان نابودی و هلاکت بود سرانجام اینان نیز هلاکت خواهد بود.سپس خدای سبحان در آیـهٔ بعـدی خبر میدهـد که در میان همین تکـذیب کننـدگان آیات قرآن و کسانی که قرآن را به افتراء و دروغ نسبت میدهند افرادی وجود دارنـد که در آینـده بـدان ایمان آورده و تصـدیق خواهنـد نمود که آن از جانب خـدای تعالی است،و برخی هم هستند که بهمان حال کفر خواهند مرد.

۱- ۱) -سورهٔ اعراف آیهٔ ۱۶۹.

۲- ۲) -مردم دشمن چیزی هستند که آن را نمی دانند.

۳- ۳) -ارزش هر کس باندازهٔ نیکی اوست.

۴- ۴) -سورهٔ نجم آیهٔ ۲۹.

۵- ۵) -سخن گوئید تا شناخته شوید.(یعنی انسان بسخن شناخته میشود)

۶- ۶) -سورهٔ محمد-صلی اللّه علیه و آله-آیهٔ ۳۰.

«وَ مِنْهُمْ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ لاٰ يُؤْمِنُ بِهِ»

و بعضـی از اینان کسانی هسـتند که بـدان ایمان می آورنـد و برخی بـدان ایمان نخواهنـد آورد،و منظور خداونـد آن است که جهت آنکه اکنون ما آنها را نابود نمی کنیم بدانجهت است که مصلحت در باقی ماندن آنها است.و برخی گفته اند:معنای آیه آن است که برخی از اینها بخود قرآن ایمان خواهند آورد و دانای بدرستی و صـحت آن خواهند شد جز اینکه عناد میورزند و بر خلاف عقیده و علم خود با آن بمخالفت بر میخیزند و برخی از آنها دربارۀ قرآن شک و تردید دارند و گویا روی این معنی خدا فرموده است:«و برخی از آنها معاند هسـتند و برخی در حال شک و تردید...» «وَ رَبُّکَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِینَ» و پروردگار تو بر حال کسی که بفساد خود ادامه میدهد دانا است .

ص :۳۰۰

[سوره یونس (۱۰): آیات ۴۱ تا ۴۴]

اشاره

وَ إِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي وَ لَكُمْ عَمَلُكُمْ أَنْتُمْ بَرِيئُونَ مِمّٰا أَعْمَلُ وَ أَنَا بَرِیءٌ مِمّٰا تَعْمَلُونَ (۴۱) وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَ فَأَنْتَ تُسْمِعُ اَلصُّمَّ وَ لَوْ كٰانُوا لاٰ يَعْقِلُونَ (۴۲) وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ أَ فَأَنْتَ تَهْدِی اَلْعُمْیَ وَ لَوْ كٰانُوا لاٰ يُبْصِرُونَ (۴۳) إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ يَظْلِمُ اَلنّٰاسَ شَيْئاً وَ لٰكِنَّ اَلنّٰاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۴۴)

ترجمه

و اگر تو را تکذیب کردند بگو عمل من برای من و عمل شما برای خودتان باشد،شما از عملی که من میکنم بیزارید و من از عملی که شما میکنید بیزارم(۴۱)و بعضی از اینها کسانی هستند که(بظاهر)گوش بتو فرا دهند،آیا تو کرانی را که عقل هم ندارند شنوا توانی کرد؟(۴۲)و بعضی از اینها کسی است که بتو می نگرد،آیا تو کورانی را که هیچ نمی بینند هدایت توانی کرد؟(۴۳)براستی که خدا به هیچ وجه بمردم ستم نمی کند ولی مردم هستند که بخودشان ستم میکنند(۴۴).

تفسیر:

خدای تعالی در این آیات پیغمبر خود را مخاطب ساخته فرماید:

«وَ إِنْ كَذَّبُوكَ»

یعنی ای محمد اگر تو را تکذیب کنند و تصدیق ننمایند و سخنانت را رد کنند.

«فَقُلْ لِی عَمَلِی وَ لَکُمْ عَمَلُکُمْ»

بگو اگر من دروغ میگویم و بال و کیفر آن بر- خودم باشد و کیفر عمل شما هم بر خودتان باشد.

«أَنْتُمْ بَرِیئُونَ مِمّٰا أَعْمَلُ وَ أَنَا بَرِیءٌ مِمّٰا تَعْمَلُونَ»

شما از کاری که من میکنم بیزارید و من از آنچه شما میکنید بیزارم.و این آیات نظیر آیات سورۀ کافرون است: «قُلْ یٰا- أَیُّهَا الْکٰافِرُونَ لاٰ أَعْبُدُ مٰا تَعْبُدُونَ...» و این تهدیدی است از جانب خدای تعالی برای کافران،مانند آیۀ دیگر که فرماید: «اِعْمَلُوا عَلیٰ مَکٰانَتِکُمْ...» (1)(شما بجای خویش عمل کنید من هم بجای خود...بزودی خواهید دانست...)و مانند آن.و برخی گفته اند:این آیه بوسیلۀ آیۀ قتال منسوخ گشته که در آنجا خداوند دستور کشتار آنها را میدهد.و برخی دیگر گفته اند:منافاتی میان این دو آیه نیست،زیرا این آیه برای بیزاری جستن و تهدید آنها است،و منافاتی با دستور جهاد و کارزار با آنها ندارد.

«وَ مِنْهُمْ مَنْ یَسْتَمِعُونَ إِلَیْکَ»

یعنی و از این کافران کسانی هستند که بتو گوش فرا دهند، و البته این گوش دادنشان نه برای فهمیدن بوده بلکه برای رد کردن آن است،و از اینرو مورد نکوهش و مذمت قرار گرفتند و آنها را همچون کرانی قرار داده است چون گوش دادنی که برای فهم نباشد و برای رد کردن باشد سودی نبخشد و مانند کسانی هستند که اصلا گوش ندارند.

«أَ فَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَ لَوْ کٰانُوا لاٰ یَعْقِلُونَ»

آیا ای پیغمبر تو میتوانی کر را بشنوانی، با اینکه جاهل هم هستند.

«وَ مِنْهُمْ مَنْ یَنْظُرُ إِلَیْکَ»

خو از آنها کسانی هستند که بتو نگاه میکنند،یعنی به اعمال و رفتار تو نگاه میکنند،نه آنکه نگاه آنها از روی حقیقت و اعتبار باشد بلکه نگاهشان بر طبق عادت است،و از اینرو از نگاه خود سودمند نگردند.

«أَ فَأَنْتَ تَهْدِی الْعُمْیَ وَ لَوْ کٰانُوا لاٰ یُبْصِرُونَ»

یعنی همانطور که تو نمی توانی شخص کور را بینا کنی و از بینایی بهره مندشان سازی،هم چنین نمی توانی از آن دلیلها و براهینی که آورده ای مردمی را که صرفاً بدان می نگرند و در صدد بهره بردن و سودمند شدن بدانها نیستند بهره مند سازی.و بعضی گفته اند:معنای این دو آیه آن است که:برخی

۱- ۱) -سورۀ انعام آیۀ ۱۳۵ و هود آیۀ ۹۳ و ۱۲۱ و زمر آیۀ ۳۹.

از اینها هستند که بسخن تو گوش می دهند و به دلیلها و براهین تو می نگرند اما گوش دادن و نگاه گردنشان هر دو از روی طعن و ایراد است و در صدد تکذیب و رد آنها هستند،نه آنکه بخواهند از آنها بهره مند گردند و از اینرو تو نمی توانی آنها را بهره مند گردانی.

«إِنَّ اللّهَ لا يَظْلِمُ النّاسَ شَيْئاً وَ لكِنَّ النّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ»

خداوند هیچگونه ستمی بمردم نمیکند،ولی خود مردم هستند که بخودشان ظلم میکنند،یعنی خداوند جلوی کسی را از انتفاع و سودمند شدن از قرآن و دلیلهای دیگر الهی نمیگیرد و مانع آن نمی شود،ولی مردم هستند که خودشان با ترک نظر و استدلال بر خود ظلم میکنند و خود را مستحق کیفر میسازند.و از این آیه گفتار جبریان نیز باطل گردد.

ارتباط و نظم این آیات:

دربارۀ ارتباط آیۀ اولی بما قبل آن گفته اند:چون خدای تعالی دلیلهای توحید و نبوت را بیان داشت و کافران دشمنی کرده و آنها را تکذیب نمودند خداوند در این آیه دستور قطع ارتباط با آنها و تهدیدشان را به پیغمبر داد.

و اما در مورد ارتباط آیۀ اخیر یعنی «إِنَّ اللّهَ لا يَظْلِمُ النّاسَ...» با آیات قبلی یک وجه آن است که بگوئیم این آیه مربوط است بگفتار خدای تعالی که فرمود:

«فَانْظُرْ كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الظّالِمِينَ»

یعنی این نابودی و عذاب را اینان بواسطۀ کردار و افعال خودشان مستحق آن گشتند،و ما بکسی ظلم و ستم نخواهیم کرد.

و جبائی و ابو مسلم گفته اند:این آیه مربوط است به آیۀ «وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ... وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ...» یعنی خدای تعالی از استفاده و انتفاع آنها از دستورها و تکالیف مانع نبوده و جلوگیرشان نیست،بلکه قدرت انتفاع را به آنها داده و دلیلها را بیان فرموده و راهنماییشان کرده،و موانع را هم از سر راه آنها برداشته است ولی آنها خودشان بر نفس خویش ستم کردند که بهره مند نشدند.

و برخی گفته اند:چون خدای سبحان در آیات پیش سخن از وعده و تهدید بمیان آورد در اینجا بیان فرموده که خداوند چیزی از حسنات آنها کم نمی کند و بر سیئات آنان نیز چیزی نمی افزاید .

ص:۳۰۳

[سوره یونس (۱۰): آیات ۴۵ تا ۴۷]

اشاره

وَ یَوْمَ یَحْشُرُهُمْ کَأَنْ لَمْ یَلْبَثُوا إِلاّ ساعَةً مِنَ اَلنَّهارِ یَتَعارَفُونَ بَیْنَهُمْ قَدْ خَسِرَ اَلَّذِینَ کَذَّبُوا بِلِقاءِ اَللّهِ وَ ما کانُوا مُهْتَدِینَ (۴۵) وَ إِمّا نُرِیَنَّکَ بَعْضَ اَلَّذِی نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّیَنَّکَ فَإِلَیْنا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ اَللّهُ شَهِیدٌ عَلی ما یَفْعَلُونَ (۴۶) وَ لِکُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذا جاءَ رَسُولُهُمْ قُضِیَ بَیْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لا یُظْلَمُونَ (۴۷)

ترجمه:

و روزی که خداوند آنان را محشور کند،گویی جز ساعتی از روز درنگ نکرده اند،در آن وقت یکدیگر را می شناسند،براستی آنان که دیدار خدا(و روز جزا) را تکذیب کردند زیان کردند،و هدایت یافته نبودند(۴۵)و یا(در زمان حیات) شمه ای از آنچه را بکافران وعده داده ایم بتو نشان دهیم و یا(پیش از آن)تو را بر- گیریم و(بهر صورت)بازگشت آنان بسوی ما است،و خدا بر آنچه میکنند گواه است (۴۶)هر امتی را پیامبری است،و چون پیامبرشان آمد میان آنها بعدالت رفتار شود و بکسی ستم نشود(۴۷).

تفسیر:

خدای تعالی در این آیات حال آنان را در روز قیامت بیان فرموده.

«وَ یَوْمَ یَحْشُرُهُمْ»

روزی که خداوند آنها را از هر جا گرد آورد.

«کَأَنْ لَمْ یَلْبَثُوا إِلاّ ساعَةً مِنَ النَّهارِ»

گویا آنها در دنیا جز ساعتی از روز درنگ

نکرده اند،ضحاک و گروهی دیگر گفته اند:یعنی اینان روزهای دنیا در نظرشان اندک می آید،زیرا درنگ کردن در دنیا بهر اندازه هم که زیاد باشد در مقابل آخرت بمنزلهٔ ساعتی بیش نیست.و برخی دیگر گفته اند:در آن وقت زندگی دنیا در نظرشان اندک می آید زیرا از عمر خود اندکی بهره مند شدند،و چون فائده عمر آنها اندک بوده مانند آن است که از عمر خود جز اندکی استفاده نکردند.و از ابن عباس نقل شده که گفته است:آنها مدت توقف خود را در گورها اندک شمارند.و بهر صورت خدای سبحان در این آیه گوشزد فرموده که هیچکس نباید گول آرزوی درازی را که در مورد بقاء در دنیا دارد بخورد زیرا سرانجام آن زوال و نابودی است.

«يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ»

یعنی مردم در آن وقت همدیگر را می شناسند چنانچه در دنیا یکدیگر را می شناختند،و برخی گفته اند:یعنی از نظر گناه و کفر همدیگر را می شناسند،و کلبی گفته:یعنی هنگامی که از گورها بیرون میآیند یکدیگر را می شناسند اما وقتی که عذاب خدا را مشاهده میکنند آشنایی آنها مستقیم گردد و از یکدیگر بیزاری جویند.

«قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ»

براستی آنهایی که دیدار خدا-یعنی دیدار کیفر و جزای خدا-را تکذیب کردند زیانکار شده و راهبر بحق نبودند.حسن گفته:یعنی خود را زیانکار ساختند،زیرا اینان در دنیا هدایت نشدند.و اگر در دنیا هدایت میبافتند خود را دچار خسران و زیان نمیکردند،و معنای آیه آن است که اینان دنیا را بخسران بردند چون که آن را در گناهان صرف کردند، و از نظر نعمت های آخرتی هم زیان کردند زیرا با گناهانی که انجام دادند آنها را از دست دادند.

«وَ إِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ»

و یا این است که ما ای محمد در زمان حیات بتو نشان دهیم برخی از آن عقوبتهایی را که به این کافران و عده دهیم-که بگفتهٔ بعضی از آن جمله داستان بدر بود-.

«أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ»

یا پیش از آنکه عذاب بر آنها نازل گردد تو را بر گیریم و از این

جهان ببریم،و پس از مرگ تو عذاب بر آنها فرود آید.

«فَإِلَيْنا مَرْجِعُهُمْ»

یعنی بازگشت آنان در قیامت بحکم ما است،و از حکم ما بدر نخواهد رفت.و برخی گفته اند:خدای سبحان در این آیه به پیغمبرش وعده می دهد که از دشمنان وی انتقام خواهد گرفت چه در زمان آن حضرت و چه پس از وفات او،و آن را بوقتی محدود نساخته،و فرمود آنچه را ما وعده کرده ایم حق است و بطور مسلم واقع خواهد شد.

«ثُمَّ اللّٰهُ شَهِيدٌ عَلىٰ مٰا يَفْعَلُونَ»

و خداوند بکارهای آنها دانا است و آنها را ضبط کرده و کیفر نافرمانیهایشان را خواهد داد.

«وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ»

یعنی برای هر گروهی که بر یک راه باشند و دین واحدی داشته باشند-مانند امت محمد-صلی اللّٰه علیه و آله-و امت عیسی و موسی علیه السلام رسول و پیغمبری است که خدا او را بسوی آنها مبعوث فرموده و برای رساندن رسالت خویش وی را مأمور ساخته است.

«فَإِذٰا جٰاءَ رَسُولُهُمْ»

در اینجا جمله ای در تقدیر است،و معنی چنین است:و چون پیغمبرشان آمد و رسالت خویش را ابلاغ کرد و جمعی او را تکذیب کرده و گروهی تصدیقش کردند. «قُضِيَ بَيْنَهُمْ» در آن وقت تکذیب کنندگان هلاک گردند،و مؤمنان نجات یابند.و برخی چون مجاهد گفته اند:معنای آیه چنان است:که چون پیغمبرشان در قیامت بیاید بر علیه آنها گواهی دهد.و دیگری گفته:یعنی در دنیا روی آن اجازه ای که خدای تعالی به پیغمبرش در مورد نفرین بر آنها داده کارشان را بطور حتم یکسره میکند.

«بِالْقِسْطِ»

یعنی بعدل و داد.

«وَ هُمْ لاٰ يُظْلَمُونَ»

و بآنها در مورد ثواب و عقاب ستم نشود،یعنی چیزی از پاداش طاعتهاشان کم نشود،و در کیفر گناهانشان افزوده نگردد .

[سوره یونس (۱۰): آیات ۴۸ تا ۵۲]

اشاره

وَ يَقُولُونَ مَتىٰ هٰذَا اَلْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ (۴۸) قُلْ لاٰ أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَ لاٰ نَفْعاً إِلاّٰ مٰا شٰاءَ اَللّٰهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذٰا جٰاءَ أَجَلُهُمْ
فَلاٰ يَسْتَأْخِرُونَ سٰاعَةً وَ لاٰ يَسْتَقْدِمُونَ (۴۹) قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ أَتٰاكُمْ عَذٰابُهُ بَيٰاتاً أَوْ نَهٰاراً مٰا ذٰا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ اَلْمُجْرِمُونَ (۵۰) أَ ثُمَّ إِذٰا مٰا
وَقَعَ آمَنْتُمْ بِهِ آلْآنَ وَ قَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ (۵۱) ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذٰابَ اَلْخُلْدِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلاّٰ بِمٰا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ (۵۲)

ترجمه:

و گوینـد:این وعده(قیامت و عذاب)کی خواهد آمد اگر راست گویانید (۴۸)بگو من مالک سود و زیان خود نیستم مگر آنچه خدا بخواهد،برای هر امتی أجل(و سر آمدی)است که چون اجلشان فرا رسد ساعتی عقب و جلو نیفتند(۴۹) بگو:آیا دانسته اید که اگر عـذاب خـدا شب یا روز بشـما برسـد(چه خواهیـد کرد؟)و این چه شـتابی است که بـدکاران دربارۀ آن(عذاب)دارند؟(۵۰)آیـا در آن وقت کـه عـذاب واقع شـد بـدو ایمـان میآوریـد؟آن وقت!بـا اینکـه پیش از آن در آمـدن عـذاب شـتاب داشتید(۵۱)آن گاه بکسانی که ستم کردنـد گفته شود:عـذاب جاویدان را بچشـید آیا سـزای اعمالی را که کرده اید بشـما می دهند(۵۲).

شرح لغات:

وعد:خبر از رسیدن چیز خیر،و وعید خبر از رسیدن شر است.و چون در جایی

ص: ۳۰۷

تنها«وعد»ذکر شود بر هر دو معنا اطلاق گردد.

نفع:لذت و خوشی و هر چه بدین دو چیز یا یکی از آن دو باز گردد.

ضرر:رنج و اندوه و هر آنچه بازگشتش بآن دو یا یکی از آنها باشد.

أجل:وقت و زمانی است که برای چیزی و یا کاری تعیین شده باشد مانند زمان سر رسید بدهکاری،و یا سر رسید عمر انسانی.

تفسیر:

پس از اینکه خدای تعالی سخن تکذیب کنندگان را بمیان آورد دنبالش شتاب و عجلهٔ آنها را در آمدن عذاب از روی همان تکذیب و ردّ سخنان خویش بیان فرموده، چنین گوید:

«وَ یَقُولُونَ مَتیٰ هٰذَا الْوَعْدُ إِنْ کُنْتُمْ صٰادِقِینَ»

این مشرکان گویند:این وعده ای که بما می دادید از حشر و نشر و قیامت،و بگفته بعضی آن عذاب،کی خواهد آمد،و کجاست،اگر راست می گویید؟ «قُلْ لاٰ أَمْلِکُ لِنَفْسِی ضَرًّا وَ لاٰ نَفْعاً» بگو ای محمد من مالك سود و زیانی بر جان خود نیستم. «إِلاّٰ مٰا شٰاءَ اللّٰهُ»

جز آنچه را خدا بخواهد که مرا بر اینکار قدرت و نیرو دهد،و با اینوصف من چگونه قدرتی بر وضع و حال شما دارم؟زیرا من وقتی بر سرنوشت حال خود قدرتی نداشته باشم و از اینکار ناتوان باشم مسلماً از آوردن عذاب و هم چنین از اطلاع وقت آمدن آن ناتوان تر هستم.و یا معنای آیه این است که در صورتی که من هیچگونه قدرتی بر نفس خویش ندارم جز آنچه را خدا بمن داده با اینحال من چگونه میتوانم قیامت را پیش اندازم،و در عقوبت و کیفر شما قبل از رسیدن سر آمد آن شتاب نمایم.

«لِکُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ»

و برای عذاب هر امتی در مورد تکذیب پیمبران سر آمد معین و زمانی است.

«إِذٰا جٰاءَ أَجَلُهُمْ فَلاٰ یَسْتَأْخِرُونَ سٰاعَةً وَ لاٰ یَسْتَقْدِمُونَ»

که از آن وقت نه پس افتند،و

نه از آن سر آمد پیش افتند بلکه در همانوقت مخصوص و معین نابود خواهند شد.

«قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ أَتاكُمْ عَذابُهُ بَياتاً أَوْ نَهاراً»

ای محمد به این افرادی که تکذیب کنند،و در عذاب شتاب جویند،بگو:آیا دانسته اید که اگر عذاب خدا در شب یا روز بیاید.

«ما ذا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ»

چیست آنکه مجرمان شتاب در آمدنش میکردند؟ و این جمله بصورت استفهام است و معنای آن تهدید و برای ترساندن آنها است.و این مانند آن است که انسان بشخصی که دست بکار وخیمی زده بگوید:

«چه جنایتی بر جان خود میکنی؟.»و بهر صورت این جمله پاسخ سؤال آنها است که می پرسیدند:این وعدهٔ عذاب و قیامت کی خواهد بود؟ و امام باقر علیه السلام فرموده:منظور از این آیه عذابی است که در آخر الزمان بر مسلمانان فاسق از آسمان فرود آید-پناه میبریم بخدا-.

«أَ ثُمَّ إِذا ما وَقَعَ آمَنْتُمْ بِهِ»

این جمله باصطلاح استفهام انکاری است،یعنی:آیا در آن وقتی که عذاب در آن وقت معین و سر آمد مخصوص بر شما واقع شود در وقت نومیدی بدو یعنی بخدا،یا بقرآن،یا بعذابی که منکر بودید ایمان میآورید؟ «آلْآنَ» یعنی در آن وقت بشما گفته میشود اکنون ایمان میآورید که در تنگنا قرار گرفته اید؟ «وَ قَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ» با اینکه پیش از این از روی تکذیب و استهزاء شتاب و تعجیل عذاب را میخواستید.و حسن گفته:معنای آیه این است که:شما بزودی در هنگام وقوع عذاب بدو ایمان خواهید آورد ولی در آن وقت ایمان شما سودی برایتان ندارد،نظیر آیهٔ دیگری که دربارهٔ فرعون آمده «آلْآنَ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ (۱)».

«ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذابَ الْخُلْدِ»

آن گاه در روز قیامت به آن کسانی که بر خویشتن ستم کردند گفته میشود:اکنون عذاب جاویدان در آخرت را پس از عذاب دنیا بچشید.

۱- ۱) -همین سوره آیه ۹۱،و تفسیرش انشاء اللّه در جای خود بیاید.

«هَلْ تُجْزَوْنَ إِلاّ بِمٰا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ»

یعنی پس از آنکه شما را بحق دعوت و راهنمایی کردند و دلیلها برای شما بیان شد،و عذر شما برطرف گردید ولی شما روی کفر و انکار خود پافشاری کردید،و از گمراهی خود دست نکشیدید،اکنون سزای اعمال خود را بچشید.و اینکه از حس ذائقه در مورد عذاب آنها استفاده شده بدان جهت است که احساس این حس قوی تر از سایر حواس میباشد.و یا بخاطر آنکه اینها عذاب خدا را که از راه گلو در دل آنها میریزد با حس ذائقه احساس می کنند،چنانچه بعضی گفته اند

ص:۳۱۰

[سوره يونس (١٠): آيات ۵٣ تا ۵۶]

اشاره

وَ يَسْتَنْبِئُونَكَ أَ حَقٌّ هُوَ قُلْ إِي وَ رَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَ مٰا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ (۵٣) وَ لَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مٰا فِي اَلْأَرْضِ لاَفْتَدَتْ بِهِ وَ أَسَرُّوا اَلنَّدٰامَةَ لَمّٰا رَأَوُا اَلْعَذٰابَ وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لاٰ يُظْلَمُونَ (۵۴) أَلاٰ إِنَّ لِلّٰهِ مٰا فِي اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ أَلاٰ إِنَّ وَعْدَ اَللّٰهِ حَقٌّ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لاٰ يَعْلَمُونَ (۵۵) هُوَ يُحيِي وَ يُمِيتُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۵۶)

ترجمه

و از تو مى پرسند كه آن(چه مى گويى)حق است!بگو:آرى بپروردگار خودم سوگند كه آن حق است و شما فرار از آن نتوانيد كرد(۵٣)و(در آن روز)هر كسى كه ستم كرده اگر تمام دارايى روى زمين از وى باشد هر آينه(حاضر است براى رهايى خود از عذاب)آنها را فديه دهد(و خود را از عذاب برهاند)و چون عذاب را ببينند پشيمانى خود را پنهان كنند،و در آن حال از روى عدالت و انصاف ميان آنها قضاوت شود و مورد ستم واقع نشوند(۵۴)آگاه باشيد كه هر آنچه در آسمانها و زمين است از آن خدا است،و آگاه باشيد كه وعدهٔ خدا حق است ولى بيشترشان نمى دانند(۵۵) او است كه زنده ميكند و ميميراند و بسوى او بازگشت ميكنيد(۵۶).

شرح لغات:

استنباء:خبرگيرى.

افتداء:چيزى را بجاى چيز ديگر نهادن براى دفع مكروه و ناراحتى.

ص:٣١١

تفسیر:

«وَ يَسْتَنْبِئُونَكَ أَ حَقٌّ هُوَ»

ای محمد از تو میخواهند که بدانها خبر دهی:که آیا آنچه را از قرآن و احکام و نبوت خود آورده ای حق است یا نه؟و جبائی گفته:یعنی حقانیت محشر و قیامت و عذاب را از تو میپرسند.

«قُلْ إِي وَ رَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ»

بگو آری بحق خدا که آن حق است و شک و تردیدی در آن نیست و شما نمی توانید از آن فرار کنید.و این سؤال و خبرگیری آنها ممکن است حقیقتاً از روی اطلاع و تحقیق باشد،و ممکن است از روی استهزاء و مسخره انجام شده باشد.

«وَ لَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ»

ابن عباس گفته:یعنی هر کس که بخدا شرک آورده و دیگری گفته:یعنی هر کس ستم کرده بهر چیزی که ستم نامیده شود.

«مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ»

یعنی هر چه مال داشته باشد آن را فدا دهد بخاطر وحشتی که از دیدن عذاب بدو دست میدهد.

«وَ أَسَرُّوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ»

و چون عذاب را بینند ندامت و پشیمانی خود را مخفی سازند،یعنی سران و بزرگان پشیمانی خود را از پیران و دون رتبه گان مخفی سازند.و برخی چون ابو عبیده و جبائی گفته اند:یعنی پشیمانی خود را آشکار و عیان سازند.ولی ازهری گفته:این معنی صحیح نیست،زیرا اسرار با سین بمعنای اظهار نیاید،و آنکه بمعنای اظهار آید«اشرار»با شین است.

«وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ»

و در آن هنگام از روی عدالت میان آنها قضاوت شود.

«وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ»

و در عقاب و کیفری که بدانها رسد هیچگونه ستمی به آنها نشود.زیرا این کیفر را خود برای خویش خریدند.

امام صادق علیه السلام فرموده:اینان در وقتی که در دوزخ هستند پشیمانی خود را پنهان دارند تا مورد شماتت دشمنان واقع نشوند.

«أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ»

یعنی فرمـانروایی آسـمانها و زمیـن و آنچـه در آن دو اسـت از آن او است و هیچکس قـادر نیست جلـوی او را از فرود آوردن عذابی را که

ص :۳۱۲

برای بنده اش مقرر داشته و مستحق آن است بگیرد.

«أَلا إِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ...»

بدانید که وعدهٔ خدا در مورد نزول عذاب و عقاب بر مردمان مجرم و گنه پیشه حق و مسلم است ولی بیشترشان از روی نادانی نسبت بخدای تعالی و آنچه را پیغمبر-صلی اللّه علیه و آله-آورده صحت و درستی آن را نمیدانند.

«هُوَ يُحيِي وَ يُمِيتُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»

او است که مردم را پس از اینکه مردگانی بودند زنده میکند،و پس از زندگی شان میمیراند،و روز قیامت بسوی او بازگشت کنند و بر طبق اعمالشان جزای آنها را بدهد.

نظم و ترتیب این آیات:

چون در آیات قبلی سخن از شتاب منکران در آمدن قیامت بود و پرسیده بودند که این روز رستاخیز و عذاب چه وقت است؟آیهٔ «وَ يَسْتَنْبِئُونَكَ...» نیز دنبال همان آیه و عطف بدان میباشد،یعنی اینان میپرسند:این قیامت و عذاب کجاست و نیز میپرسند:که آیا براستی آنچه می گویی حق است؟ و اما ارتباط آیهٔ «أَلا إِنَّ لِلّٰهِ ما فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ...» بما قبل آن از باب ارتباط اثبات به نفی است،و معنای آیه چنین میشود که شخص ستمکار چیزی ندارد که بجای خود فدیه بدهد،بلکه هر چه هست از آن خدا است.

و ارتباط آیهٔ بعدی یعنی آیه: «أَلا إِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ...» بآیات قبلی بدین ترتیب است که چون سخن در خلقت آسمانها و زمین بود و روی این حقیقت که خدا آسمانها و زمین را بیهوده و عبث نیافریده بلکه منظور از خلقت آنها بهره برداری و استفاده خلق بوده است،آن گاه این مطلب پیش میآید که چنین آفریدگاری خلف وعده نخواهد کرد و هر چه وعده داده حق است و انجام خواهد داد.

ص :۳۱۳

[سوره یونس (۱۰): آیات ۵۷ تا ۵۸]

اشاره

یا أَیُّهَا اَلنّاسُ قَدْ جاءَتْکُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ شِفاءٌ لِما فِی اَلصُّدُورِ وَ هُدیً وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِینَ (۵۷) قُلْ بِفَضْلِ اَللّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذلِکَ فَلْیَفْرَحُوا هُوَ خَیْرٌ مِمّا یَجْمَعُونَ (۵۸)

ترجمه:

ای مردم!بحقیقت که شما را پندی از جانب پروردگارتان رسیده و شفای آن بیماری است که در دلها است،و هدایت و رحمتی است برای مؤمنان(۵۷) بگو تنها بکرم و رحمت خدا،بهمان شادمان باشید که آن بهتر است از اموالی که آنان (یعنی کافران)جمع میکنند(۸۵).

تفسیر:

چون در آیات قبلی سخن از قرآن کریم و وعده و وعید آن بمیان آمد خدای تعالی بدنبال آن آیات بحث عظمت و موقعیت بزرگی را که در قرآن دارد پیش آورده و میفرماید:

«یا أَیُّهَا النّاسُ»

و مخاطب در این خطاب همهٔ مردم هستند،و برخی گفته اند مخصوص بقریش است.

«قَدْ جاءَتْکُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّکُمْ»

براستی که شما را پندی از جانب پروردگارتان آمد،و منظور از این پند همان قرآن کریم است،و«موعظه»-که در این آیه است:

بیان آن چیزهایی است که حذر کردن از آنها لازم و یا رغبت در آنها واجب است.و برخی گفته اند:موعظه عبارت است از آنچه انسان را بصلاح و درستی دعوت کند و از فساد

و بدبختی باز دارد. «وَ شِفاءٌ لِما فِی الصُّدُورِ» و شفای دردهایی است که در سینه ها است.و«شفاء»از نظر معنا همانند دارو است که برای برطرف ساختن بیماری بکار میرود.و بیماری جهل و نادانی زیانبخش تر از بیماری جسم است و درمانش نیز دشوارتر و طبیب آن نیز کمتر است،و بهمین نسبت شفای از این بیماری هم مهمتر خواهد بود،و سینه هم که جایگاه دل است بخاطر شرافت دل شریفترین جایگاه بدن است.

«وَ هُدیً»

یعنی و راهنمایی است که انسان را بمعرفت حق میرساند.

«وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِینَ»

یعنی برای کسی که بدان تمسک جوید و بمندرجاتش عمل کند نعمتی است،و اینکه تنها مؤمنان را به این نعمت مخصوص داشت با اینکه قرآن کریم برای همهٔ مردم پند و رحمت است،بدان جهت است که از میان مردم تنها مردمان با ایمان هستند که از آن بهره مند و منتفع گردند.

ضمناً خدای تعالی در این آیه قرآن کریم را بچهار صفت توصیف فرموده:موعظه، و شفای دردهایی که در سینه ها است،و هدایت،و رحمت.

«قُلْ بِفَضْلِ اللّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ»

بگو ای محمد بزیاده بخشی خدا و رحمت او.

«فَبِذلِکَ فَلْیَفْرَحُوا هُوَ خَیْرٌ مِمّا یَجْمَعُونَ»

بهمین شادمان باشید،زجاج گفته از نظر ترکیب و اعراب«فبذلک»بدل از جملهٔ «بِفَضْلِ اللّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ...» است و روی این حساب منظور قرآن است،یعنی باید مردم بوجود قرآن شادمان باشند زیرا ای اصحاب محمد این قرآن برای شما بهتر از آن اموالی است که این مردمان کافر روی هم اندوخته میکنند.

و رویهمرفتهٔ معنای آیه چنین است:ای محمد به این مردمانی که بدنیا دل خوش کرده و شادمان هستند،و بدان تکیه کرده و جمع آوری میکنند،به اینها بگو:اگر خواستید بچیزی دل خوش شوید و شادمان گردید بفضل و رحمت خدا دلخوش شوید که قرآن را بر شما نازل فرموده و محمد را بسوی شما فرستاده است،زیرا شما بوسیلهٔ آن دو میتوانید نعمت دائمی و جاویدانی را برای خود تحصیل کنید که بهتر از این دنیای

ناپایدار است.

و از ابی سعید خدری و حسن روایت شده که گفته اند:منظور از«فضل خدا» در این آیه:قرآن است، ولی منظور از«رحمت»دین اسلام میباشد.

و انس از رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-روایت کرده که آن حضرت فرمود:

هر که را خداوند بدین اسلام هدایت فرمود،و قرآن را بوی تعلیم کرد و با اینحال از فقر و نداری شکوه و شکایت کند خدای تعالی فقر و نداری را تا روز قیامت در میان دو چشم او ثبت فرماید(و او را فقیر و بینوا سازد) (۱) و سپس دنبال این سخن همین آیه را تلاوت فرمود.

و از قتاده و مجاهد و دیگران نقل شده که گفته اند:«فضل خدا»اسلام است،و «رحمت او»قرآن.

و امام باقر علیه السلام فرمود:«فضل خدا»رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-است، و«رحمت او»علی بن ابی طالب میباشد.

و همین تفسیر را کلبی از أبی صالح از ابن عباس روایت کرده است.

۱- ۱) -منظور این است که با داشتن نعمت اسلام و قرآن دیگر فقیر نیست و بزرگترین ثروت را داراست.

[سوره یونس (۱۰): آیات ۵۹ تا ۶۱]

اشاره

قُلْ أَ رَأَيْتُمْ مٰا أَنْزَلَ اَللّٰهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرٰاماً وَ حَلاٰلاً قُلْ آللّٰهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اَللّٰهِ تَفْتَرُونَ (۵۹) وَ مٰا ظَنُّ اَلَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اَللّٰهِ اَلْكَذِبَ يَوْمَ اَلْقِيٰامَةِ إِنَّ اَللّٰهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى اَلنّٰاسِ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لاٰ يَشْكُرُونَ (۶۰) وَ مٰا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَ مٰا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَ لاٰ تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلاّٰ كُنّٰا عَلَيْكُمْ شُهُوداً إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَ مٰا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقٰالِ ذَرَّةٍ فِي اَلْأَرْضِ وَ لاٰ فِي اَلسَّمٰاءِ وَ لاٰ أَصْغَرَ مِنْ ذٰلِكَ وَ لاٰ أَكْبَرَ إِلاّٰ فِي كِتٰابٍ مُبِينٍ (۶۱)

ترجمه:

بگو:آیا این روزی که خدا برای شما فرستاد(و آن را حلال فرمود)شما از پیش خود بعضی را(برای خود)حرام و بعضی را حلال کرده اید؟بگو:آیا خدا بشما این اجازه را داده یا بر خدا دروغ می بندید(۵۹)آن کسانی که بر خدا دروغ می بندند نسبت بروز قیامت(و کیفرشان در آن روز)چه گمان می برند براستی که خدا نسبت بمردم کرم و احسان دارد ولی بیشترشان سپاس نگزارند(۶۰)و در هیچ حالی نباشی و قرآنی نخوانی،و هیچ کاری که بدان دست میزنند آن را انجام ندهید جز آنکه ما در آنها ناظر و شاهد(کارهای)شما هستیم،و هیچ ذره ای در زمین و آسمان از پروردگار تو پنهان نیست،و نه کوچکتر از ذره و نه بزرگتر از آن(چیزی نیست)جز آنکه همه در مکتوبی روشن(ثبت و مضبوط)است(۶۱).

ص: ۳۱۷

شرح لغات:

شأن:نامی است که بر عمل و بر حال انسان اطلاق میشود مثلا می گویی«ما شأنک» یعنی حال تو یا کار تو چگونه است چنانچه گفته میشود«ما بالک»و«ما حالک»؟ «تفیضون فیه»از افاضه است بمعنای دخول در عمل و غور در آن.

عزوب:نهان شدن چیزی از علم انسان.

تفسیر:

طرف خطاب در این آیات کفار مکه هستند که خدای سبحان پیغمبر خود را مأمور ساخته با آنها سخن گوید.

«قُلْ أَ رَأَيْتُمْ ما أَنْزَلَ اللّٰهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ...»

بگو ای محمد آیا چگونه است که رزقی را که خدا برای شما فرستاده و آن را حلال فرموده.

«فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرٰاماً وَ حَلاٰلاً»

شما از پیش خود بعضی را حرام و بعضی را حلال کرده اید؟و منظور از حرام کردن روزی حلال خدا«سائبه»و«بحیره»و«وصیله» (۱) و مانند آنها از کشت و محصول است که آنها بر خود حرام کرده بودند.

«قُلْ آللّٰهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللّٰهِ تَفْتَرُونَ»

بگو ای محمد آیا خدا بشما اجازه داده (که اینگونه از پیش خود حلال و حرام قرار دهید)یا بر خدا دروغ می بندید،یعنی خدا که چنین اجازه ای بشما نداده بلکه شما در اینباره بر خدای سبحان دروغ می بندید.

«وَ ما ظَنُّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ يَوْمَ الْقِيٰامَةِ»

یعنی آن کسانی که بر خدا دروغ می بندند چه گمانی نسبت بجزای خدا در روز قیامت در این دروغی که بسته اند می برند؟و مقصود آن است که جز عذاب سخت و کیفر دردناک گمان دیگری نباید ببرند (و انتظار دیگری نباید داشته باشند).

«إِنَّ اللّٰهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النّٰاسِ»

خدای سبحان با نعمتهای گوناگونی که بمردم داده نسبت بدانها فضل و احسان دارد.

۱- ۱) -معنای سائبه و بحیره و وصیله در آیهٔ ۱۰۳ سورهٔ مائده گذشته است بدانجا مراجعه شود.

«وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لاٰ يَشْكُرُونَ»

ولی بیشترشان سپاس نعمتهای خدا را نمیدارند و راه کفران و انکار را می پیمایند.و معنای آیه-چنانچه بعضی گفته اند-چنین است که:آنچه را شما مدعی حرمت آنها هستید خداوند بر شما حرام نکرده و بدینوسیله زندگی را بر شما تنگ نساخته است.و یا معنای آیه چنین است که فضل خداوند چنان است که از شتاب کردن در کیفر آنان که بر خدا دروغ می بندند در دنیا صرفنظر فرموده و آنها را تا روز قیامت مهلت داده است،و بدنبال آن این نکته را بیان میکند که این مهلتی که خدا بدانها داده است نه بخاطر جهل و بی اطلاعی از حال آنها است.

و لذا فرمود:

«وَ مٰا تَكُونُ فِی شَأْنٍ وَ مٰا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ...»

یعنی ای محمد تو در هیچ حالی از حالات و در هیچ کاری از کارها مانند تبلیغ رسالت و تعلیم شریعت و غیره نیستی،و چیزی از قرآن را تلاوت نکنی،و تو و امت تو هیچ کاری از کارها را انجام ندهید جز آنکه ما بر اعمال شما آگاه و شاهد و ناظر آنها هستیم.

«إِذْ تُفِیضُونَ فِیهِ»

یعنی در کاری که داخل میشوید و بدان سر گرم میگردید.

«وَ مٰا یَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ»

یعنی چیزی نیست که از علم و دیدار و قدرت پروردگار تو دور و پنهان شود.

«مِنْ مِثْقٰالِ ذَرَّةٍ فِی الْأَرْضِ وَ لاٰ فِی السَّمٰاءِ»

یعنی از وزن مورچهٔ کوچك(چون ذره بمعنای مورچهٔ کوچك است).

«وَ لاٰ أَصْغَرَ مِنْ ذٰلِكَ وَ لاٰ أَكْبَرَ إِلاّٰ فِی كِتٰابٍ مُبِینٍ»

و نه کوچکتر از وزن مورچهٔ کوچك و نه بزرگتر از آن چیزی نیست جز آنکه پیش از خلقت خداوند آن را در کتابی بیان داشته،و منظور از این کتاب«لوح محفوظ»یا نامه ای است که فرشتگان مخصوص آن را یادداشت و ضبط کرده اند.

امام صادق علیه السلام فرمود:هر گاه رسول خدا-صلی اللّٰه علیه و آله-این آیه را تلاوت میکرد بسختی میگریست.

ارتباط این آیات:

از أبی مسلم نقل شده که گفته است:این آیه مربوط به آیهٔ «قُلْ مَنْ یَرْزُقُکُمْ مِنَ السَّمٰاءِ...» است که خدا در آنجا فرمود:کیست که شما را از آسمان و زمین روزی دهد؟و آنها در جواب میگفتند:خدا است که ما را روزی دهد؟و چون اقرار و اعتراف به این مطلب دارند دنبال آن خداوند در این آیه اینمطلب را گوشزد میفرماید:که آیا آنچه را خدا بشما روزی داده از پیش خود بعضی را حرام و بعضی را حلال میدانید...؟ و دیگری گفته:چون در آیات قبلی سخن دربارهٔ توصیف قرآن به هدایت و رحمت بود و خدای تعالی مردم را بتمسک بدان مأمور ساخته بود بدنبال آن بحث مخالفت آنان را با دستورات قرآن و حرام کردن آنچه را خدا بر آنها حلال فرموده آورده و ذکر فرموده است.

ص: ۳۲۰

[سوره یونس (۱۰): آیات ۶۲ تا ۶۵]

اشاره

أَلاٰ إِنَّ أَوْلِيٰاءَ اَللّٰهِ لاٰ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لاٰ هُمْ يَحْزَنُونَ (۶۲) اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ كٰانُوا يَتَّقُونَ (۶۳) لَهُمُ اَلْبُشْرىٰ فِي اَلْحَيٰاةِ اَلدُّنْيٰا وَ فِي اَلْآخِرَةِ لاٰ تَبْدِيلَ لِكَلِمٰاتِ اَللّٰهِ ذٰلِكَ هُوَ اَلْفَوْزُ اَلْعَظِيمُ (۶۴) وَ لاٰ يَحْزُنْكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ اَلْعِزَّةَ لِلّٰهِ جَمِيعاً هُوَ اَلسَّمِيعُ اَلْعَلِيمُ (۶۵)

ترجمه:

آگاه باشید که دوستان خدا نه بیمی دارند و نه اندوهگین میشوند(۶۲)آنان که ایمان آورده و پرهیزکار بوده اند(۶۳)آنها را بشارت است در زندگی دنیا و در آخرت، در کلمات خدا تغییری نیست،و این است کامیابی بزرگ(۶۴)گفتار آنها تو را غمگین نسازد،براستی که عزت یکسره خاص خدا است و او شنوا و دانا است.(۶۵)

شرح لغات:

خوف:از نظر معنی با فزع و جزع نظیر یکدیگرند،و آن اضطراب دل از وقوع امری ناگوار است و مقابل آن امنیت و آرامش است.

حزن:سختی اندوه است.و در اصل لغت از«حزن»گرفته شده است که بمعنای زمین سخت است.و مقابل آن سرور و خوشحالی است.

بشری:خبری است که خوشحالی آن در بشرهٔ چهره ظاهر گردد،و بشارت نیز بهمین معنا است.

عزت:شدت غلبه را گویند.

ص:۳۲۱

تفسیر:

«أَلاَ إِنَّ أَوْلِيٰاءَ اللّٰهِ لاٰ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لاٰ هُمْ يَحْزَنُونَ»

خدای سبحان در این آیه بیان فرموده که فرمانبرداران و مطیعان پروردگار که بدستور وی عمل کنند و خدای سبحان آنان را دوست دارد در روز قیامت بیمی از کیفر ندارند،و نمی ترسند.

و در اینکه منظور از«اولیاء»خدا کیانند؟چند قول گفته شده:

۱-آنها که خدای تعالی توصیفشان فرموده که سیمای خیر و خوبی در آنها است ۲-آنها که دوستیشان در راه خدا(و برای خدا)است (۱) و این تفسیر در خبری مرفوع ذکر شده است.

۳-آنان که ایمان آورده و پرهیزکارند،یعنی همانهایی که خدای تعالی در آیهٔ بعدی ذکر فرموده،و بعبارت دیگر تفسیر آن در آیهٔ بعدی است.و این قول از ابن زید نقل شده.

۴-آنان که واجبات خدا را انجام داده و به دستورات رسول خدا عمل کرده و از محرمات الهی پارسایی دارند،در دنیای زودگذر زهد ورزیده،و بپاداشی که در نزد خدا دارند مشتاقند،روزی حلال و پاکیزهٔ خدا را بمنظور ادامهٔ زندگی به دست آورده و صرف میکنند،و منظورشان از کسب مال،فخر فروشی و بخود بالیدن و ازدیاد مال نیست و از اینرو حقوق واجبهٔ آن را میپردازند...و این معنی در حدیثی از امام سجاد علیه السلام روایت شده.

۵-آنان که رفتارشان موافق و مطابق با حق است.

«اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ كٰانُوا يَتَّقُونَ»

آنان که خدای یگانه را تصدیق داشته و به یگانیش اعتراف دارند،و از نافرمانیهایش نیز پرهیز میکنند.

«لَهُمُ الْبُشْرىٰ فِي الْحَيٰاةِ الدُّنْيٰا وَ فِي الْآخِرَةِ»

آنها را در زندگی دنیا و در آخرت بشارت و مژده است.و در اینکه آیا منظور از این بشارت در دنیا و در آخرت چیست؟

۱- ۱) -یعنی میزان و ملاک دوستی و دشمنیشان خدای تعالی است،و هر چه و یا هر که را خدا دوست بدارد و منظور از آن خدا و بازگشتش بخدا باشد دوست دارند و غیر آن را دوست ندارند.

چند قول است:

۱-بشارت در زندگی دنیا همان است که خدای تعالی در قرآن کریم برای کار های نیک و اعمال صالح(به بندگان خویش)داده است،نظیر آیهٔ «وَ بَشِّرِ الَّذِینَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ» (۱) و آیهٔ دیگری که فرموده: «یُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَهٍ مِنْهُ...» (۲) و این قول از زجاج و فراء نقل شده است.

۲-از قتاده و زهری و ضحاک و جبائی که گفته اند:بشارت در دنیا همان بشارتی است که فرشتگان در وقت مرگ بمؤمنین می دهند و بآنها میگویند«...نترسید و اندوهگین نباشید و به بهشت مژده گیرید...». (۳)

۳-بشارت در زندگی دنیا،خوابهای خوبی است که مؤمن برای خودش می- بیند و یا دیگران برای او می بینند،و بشارت در آخرت همان است که فرشتگان هنگام بیرون آمدن از گور و در روز قیامت آنها را به بهشت بشارت می دهند.یعنی هم چنان پیوسته در حالات مختلف تا هنگامی که ببهشت وارد میشوند آنها را بورود در آنجا مژده می دهند،و این معنی از امام باقر علیه السلام نیز روایت شده و در حدیث مرفوعی از رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-هم روایت شده است.

و عقبه بن خالد از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:ای عقبه! خداوند در روز قیامت از بندگان خود جز آنچه را شما بدان معتقد هستید نخواهد پذیرفت،و چیزی میان یکی از شما و میان دیدن آنچه دیده اش را روشن گرداند فاصله نیست جز آنکه نفس او بدینجا برسد-و با دست خود به رگ گردن اشاره فرمود-...تا بآخر حدیث،آن گاه فرمود:این مطلب در کتاب خدا نیز هست،و دنبال آن همین آیه را تلاوت فرمود.و برخی گفته اند:برای مؤمن دریچه ای از قبر وی بسوی بهشت باز میگردد،و او پیش از آنکه وارد بهشت گردد آنچه را برایش

۱- ۱) -همین سوره آیهٔ ۲.

۲- ۲) -سورهٔ توبه آیهٔ ۲۱.که در همین جلد،ترجمه و تفسیرش گذشته است.

۳- ۳) -اشاره به آیهٔ ۳۰ از سورهٔ فصلت میباشد.

مهیا کرده اند بچشم می بیند.

«لاٰ تَبْدِيلَ لِكَلِمٰاتِ اللّٰهِ»

یعنی در وعدهٔ خدا هیچگونه خلافی نیست،و چنان نیست که سخن دیگری بجای سخن او نهاده شود،زیرا کلام او حق است،و در کلام حق هیچگونه خلافی نیست.

«ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»

یعنی این بشارتی که نامش برده شد و در دنیا و آخرت بدانها داده میشود همان رستگاری و نجات بزرگی است که هر چیزی در کنار آن کوچک است.

«وَ لاٰ يَحْزُنْكَ قَوْلُهُمْ»

گفتار اینان تو را غمناک نکند،و صورت این جمله نهی است ولی منظور تسلیت و دلداری دادن بپیغمبر-صلی اللّٰه علیه و آله-در مقابل آزار های زبانی و گفتارهای زنندهٔ آن مردم است،یعنی به آزارهای اینان اهمیتی مده و اعتنایی نکن.

«إِنَّ الْعِزَّةَ لِلّٰهِ جَمِيعاً»

که تمام عزت و قدرت از آن خدا است و خداوند بوسیلهٔ قدرت خویش آزار آنها را از تو دفع خواهد کرد.و برخی گفته اند:معنای آیه این است که گفتار اینان که تو را جادوگر یا دیوانه میخوانند غمناک و محزونت نکند که خداوند بزودی تو را بر آنها یاری می دهد و آنان را خوار و زبون میسازد،و انتقام تو را از آنان میکشد و خدای تعالی بر اینکار قادر و نیرومند است.

«هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»

و او شنوا و دانا است که گفتار آنها را میشنود و نهادشان را می داند و کیفرشان را خواهد داد و شر آنها را از تو دور کرده و نقشه های شوم و زیانشان را بخودشان باز میگرداند.

ارتباط این آیات:

اما وجه ارتباط آیهٔ اول با آیات قبلی بدانجهت است که چون در آن آیات سخن از مؤمن و کافر بود خدای تعالی دنبال آن بیان فرمود که برای دوستان و اولیاء او ترس و خوفی نیست.و برخی گفته اند:چون خدای تعالی جریان شماره کردن و بررسی اعمال بندگانش را ذکر فرمود به دنبال آن دوستان خود را بشارت داده و نعمت

هایی را که برای ایشان آماده فرموده است بیان داشته است.

و اما آیـۀ «وَ لاٰ یَحْزُنْکَ قَوْلُهُمْ...» به گفتار خـدای تعالی مربوط است که فرمود: «وَ إِنْ کَذَّبُوکَ فَقُلْ لِی عَمَلِی...» (۱) یعنی اگر تو را تکذیب کردند-محزون و غمگین مباش-و بدانها بگو مرا عمل خود و شما را عمل خود...

و برخی گفته اند:مربوط بآیۀ قبل است،و گویا خدای تعالی به پیغمبر خود فرموده:هنگامی که تو از دوستان خدا و اهل بشارت بودی پس نباید از طعن و ایراد کسانی که بر تو ایراد میکنند و طعن میزنند غمگین شوی.

و دنبال آن که فرمود: «هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ» یعنی خدای تعالی سـخنشان را می شـنود و کیفرشان می دهد و از اینرو گفتار آنها تو را غمگین نسازد.

۱- ۱) -آیۀ ۴۱.

[سوره یونس (۱۰): آیات ۶۶ تا ۶۷]

اشاره

أَلاٰ إِنَّ لِلّٰهِ مَنْ فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مَنْ فِی اَلْأَرْضِ وَ مٰا یَتَّبِعُ اَلَّذِینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ شُرَکٰاءَ إِنْ یَتَّبِعُونَ إِلاَّ اَلظَّنَّ وَ إِنْ هُمْ إِلاّٰ یَخْرُصُونَ (۶۶) هُوَ اَلَّذِی جَعَلَ لَکُمُ اَللَّیْلَ لِتَسْکُنُوا فِیهِ وَ اَلنَّهٰارَ مُبْصِراً إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیٰاتٍ لِقَوْمٍ یَسْمَعُونَ (۶۷)

ترجمه:

آگاه باشید که هر که(و هر چه)در آسمانها و زمین است از آن خدا است و آنچه را که(مشرکان)غیر از خدا پیروی میکنند و بصورت شریکی برای خدا در آورده اند جز از گمانی(باطل)پیروی نکنند،و جز این نیست که(بغلط)تخمین میزنند (و دروغ می بافند)(۶۶)او است خداوندی که شب را برای آسایش شما و روز را(برای بصیرت و بینش شما)روشن قرار داد،براستی که در این(نعمت)نشانه هایی است برای مردمانی که گوششان شنوا است(۶۷).

تفسیر:

پس از آنکه خدای سبحان با جملهٔ«و لا یحزنک قولهم...»پیغمبر خود را دلداری میدهد که سخن آنها تو را محزون نکند که آنها از تحت قدرت ما خارج نیستند بدنبال آن بعنوان دلیل بر اینمطلب فرموده:

«أَلاٰ إِنَّ لِلّٰهِ مَنْ فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ»

بدانید که هر که در آسمانها و زمین هست همه ملک خدا است،و از لفظ«من»که در این آیه است(و بمعنای هر که ترجمه کردیم)استفاده میشود که منظور خردمندان و صاحبان عقل هستند یعنی تمام افرادی که عقل بدانها داده شده است و در آسمانها و زمین هستند همه ملک خدایند،و وقتی بنا شد

ص: ۳۲۶

عاقلان ملک او باشند موجودات دیگر نیز تابع آنهایند و همه ملک خدا هستند،و اینکه عاقلان را مخصوص فرمود برای بزرگداشت مقام آنها بوده.

«وَ مٰا یَتَّبِعُ الَّذِینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ شُرَکٰاءَ»

این آیه را سه جور میشود معنی کرد:

۱-آنکه لفظ«ما»استفهامیه باشد یعنی و چه چیز را غیر از خدای یکتا این مردم بصورت شریک برای او پیروی میکنند؟و منظور زشت شمردن و تقبیح کار آنها است.

۲-آنکه لفظ«ما»نافیه باشد،و معنای آن چنین میشود:و پیروی نمی کنند شریکانی را برای خدا در حقیقت و واقع.

۳-آنکه«ما»بمعنی«الذی»باشد و با مختصر تصرف و تقدیر در معنی،تفسیر آیه چنین میشود:و آنان که از بتها پیروی میکنند آن کسانی هستند که آنان را شریکان خدا میدانند...

«إِنْ یَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ»

و اینان در انتخاب این شریکان برای خدا،جز از گمان خویش چیز دیگری را پیروی نمی کنند،بدانجهت که از گذشتگان خود در اینمورد پیروی و تقلید کرده،و یا از روی اشتباهی است که خیال میکنند بدینوسیله بدرگاه خدای تعالی تقرب میجویند.

«وَ إِنْ هُمْ إِلاّٰ یَخْرُصُونَ»

و در این عقیده و گفتار جز دروغ چیزی نگویند.

«هُوَ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ اللَّیْلَ لِتَسْکُنُوا فِیهِ»

یعنی آن خدایی که مالک است هر که را در آسمانها و زمین می باشد همان خدایی است که شب را برای شما آفرید تا در آن آرامش یابید،و تا در نتیجهٔ همین آرامش رنج و مشقت از شما دور گردد.

«وَ النَّهٰارَ مُبْصِراً»

یعنی و روز را نور دهنده و روشنی بخش قرار داد که با دیدگان خود از روشنی آن استفاده کرده و بدنبال احتیاجات خود بروید.

«إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیٰاتٍ»

براستی که در اینها حجتها و برهانهای روشنی بر یگانگی خدای سبحان وجود دارد زیرا دیگری را قدرت بر انجام آن نیست .

[سوره یونس (۱۰): آیات ۶۸ تا ۷۰]

اشاره

قالُوا اِتَّخَذَ اَللّهُ وَلَداً سُبْحانَهُ هُوَ اَلْغَنِيُّ لَهُ ما فِي اَلسَّماواتِ وَ ما فِي اَلْأَرْضِ إِنْ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطانٍ بِهذا أَ تَقُولُونَ عَلَى اَللّهِ ما لا تَعْلَمُونَ (۶۸) قُلْ إِنَّ اَلَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اَللّهِ اَلْكَذِبَ لا يُفْلِحُونَ (۶۹) مَتاعٌ فِي اَلدُّنْيا ثُمَّ إِلَيْنا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ نُذِيقُهُمُ اَلْعَذابَ اَلشَّدِيدَ بِما كانُوا يَكْفُرُونَ (۷۰)

ترجمه:

(این کـافران)گوینـد:که خـدا(برای خود)فرزنـدی گرفته،او منزه است(از این گفتـار)و بی نیاز،او را است هر چه در آسـمانها و زمین است،و برای این گفتار دلیلی نزد شـما نیست،آیا چیزی را که نمیدانیـد دربارۀ خدا می گویید؟(۶۹) بگو آنان که بر خدا دروغ می بندند رستگار نمی شوند(۷۰)بهره ای است در دنیا و سپس بازگشتشان بسوی ما است،آن گاه بکیفر کفرشان عذاب سخت را بآنان بچشانیم.

تفسیر:

خدای سبحان در این آیات از دسته ای از کافران حکایت فرموده که اینان او را بداشتن فرزند نسبت میدهند،و آنها دو دسته بودند.

دستۀ اول کفار قریش و عرب که فرشتگان را دختران خدا میدانستند.

و دستۀ دیگر نصاری بودند که مسیح را فرزند خدا خواندند.

«قالُوا اتَّخَذَ اللّهُ وَلَداً»

گفتند خدا فرزندی گرفته.و اینکه خدا فرموده «گفتند...»با اینکه قبلا ذکری از آنها و گفتارشان بمیان نیامده بود،بدانجهت

ص :۳۲۸

است که اینان و گفتارشان همه مشهود رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-بود و آن حضرت عقاید و سخنانشان را میدانست،و همانطور که کنایه آوردن از چیزی که قبلا ذکر شد صحیح است،از چیزی هم که معلوم و مشهود است کنایه صحیح میباشد.

«سُبْحٰانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ»

خداوند از آنچه گویند منزه است،و از گرفتن فرزند بی نیاز میباشد.

«لَهُ مٰا فِي السَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي الْأَرْضِ»

یعنی وقتی بنا شد هر آنچه در آسمانها و زمین است همه مخلوق او و در تحت ملک و فرمانروایی او باشد نیازی بگرفتن فرزند ندارد،زیرا گرفتن فرزند برای آن است که انسان بوسیلۀ او از ناتوانی و ضعف خود را برهاند،و یا از فقر و نداری خود را مستغنی سازد،و خدای سبحان از آنها منزه است،و چون گرفتن فرزند حقیقی برای او محال است،بخود بستن فرزندی هم بصورت فرزند خوانده نیز بر او محال است.

«إِنْ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطٰانٍ بِهٰذٰا»

یعنی پیش شما در اینباره حجت و دلیلی نیست.

«أَ تَقُولُونَ عَلَى اللّٰهِ مٰا لاٰ تَعْلَمُونَ»

آیا چیزی را که نمیدانید دربارۀ خدا می گویید؟ و این سخن توبیخی است از خدای تعالی برای آنان در مورد گفتار بی جاشان،و بدنبال آن تهدیدشان هم کرده که فرمود:

«قُلْ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ لاٰ يُفْلِحُونَ»

ای محمد بآنان بگو کسانی که از روی دروغ بر خدا افتراء میزنند،و او را دارای فرزند میدانند هیچگاه رستگار نشوند.

«مَتٰاعٌ فِي الدُّنْيٰا»

یعنی اینان بهرۀ اندکی از دنیا دارند که در این چند روزۀ اندک از آن بهره مند شده و منقضی گردد.

«ثُمَّ إِلَيْنٰا مَرْجِعُهُمْ»

ولی بازگشت آنان بسوی حکم و فرمان ما است.

«ثُمَّ نُذِيقُهُمُ الْعَذٰابَ الشَّدِيدَ بِمٰا كٰانُوا يَكْفُرُونَ»

و سپس بکیفر کفرشان عذاب سخت- یعنی عذاب دوزخ-را بآنان بچشانیم .

[سوره يونس (۱۰): آيات ۷۱ تا ۷۳]

اشاره

وَ اُتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قٰالَ لِقَوْمِهِ يٰا قَوْمِ إِنْ كٰانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقٰامِي وَ تَذْكِيرِي بِآيٰاتِ اَللّٰهِ فَعَلَى اَللّٰهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَ شُرَكٰاءَكُمْ ثُمَّ لاٰ يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اُقْضُوا إِلَيَّ وَ لاٰ تُنْظِرُونِ (۷۱) فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمٰا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلاّٰ عَلَى اَللّٰهِ وَ أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ اَلْمُسْلِمِينَ (۷۲) فَكَذَّبُوهُ فَنَجَّيْنٰاهُ وَ مَنْ مَعَهُ فِي اَلْفُلْكِ وَ جَعَلْنٰاهُمْ خَلاٰئِفَ وَ أَغْرَقْنَا اَلَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيٰاتِنٰا فَانْظُرْ كَيْفَ كٰانَ عٰاقِبَةُ اَلْمُنْذَرِينَ (۷۳)

ترجمه

خبر نوح را بر اينها بخوان كه بقوم خود گفت:اگر ماندن من(در ميان شما)و ياد آوريم از آيات خدا بر شما گران(و سخت)است من بخدا توكل ميكنم و شما هم با شريكانتان تصميم خود را دربارهٔ من بگيريد(و آن را قطعى كنيد)تا كار بر شما پنهان و پوشيده نماند،و كار مرا يكسره كنيد و مهلتم ندهيد(۷۱)و اگر رو گردان شديد من از شما مزدى نخواستم و مزد من جز بر عهدهٔ خدا نيست و دستور دارم كه تسليم و از جمله گردن نهادگان باشم(۷۲)ولى آنان وى را تكذيب كردند و ما نيز او را با همراهانش در كشتى نجات داديم و آنان را جانشينان(روى زمين)قرار داديم و كسانى كه آيات ما را تكذيب كردند غرق كرديم پس بنگر كه سرانجام كار بيم يافتگان چگونه بود.(۷۳)

ص: ۳۳۰

شرح لغات:

عمه:پیش آمد دشواری است که موجب اندوه گردد،و با«شدت»و«کربه»و «ضغطه»در معنی نظیر یکدیگر هستند.و نقیض آن«فرجه»و گشایش است.و برخی لفظ«غمه»را از«غمم»بمعنای پنهان داشتن دانسته اند و معنای آن در تفسیر بیاید.

تفسیر:

خدای سبحان در این آیات پیامبر خود را مأمور کرده تا اخبار قوم نوح را برای مردم بخواند و فرموده:

«وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قٰالَ لِقَوْمِهِ»

بخوان بر ایشان خبر نوح علیه السلام را وقتی که بقوم خود که بسویشان مبعوث شده بود فرمود:

«يٰا قَوْمِ إِنْ كٰانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقٰامِي»

اگر براستی توقف و ماندن من در میان شما برایتان سنگین است.

«وَ تَذْكِيرِي بِآيٰاتِ اللّٰهِ»

و همچنین شنیدن تذکرات سودمند و پند و اندرز من که بوسیلهٔ برهانها و دلیلهای روشن دربارهٔ صحت توحید و عدل و نبوت و معاد بر شما بیان میدارم برای شما سخت و گران است.و بدینجهت تصمیم بقتل من گرفته و یا میخواهید مرا از میان خود دور کنید.

«فَعَلَى اللّٰهِ تَوَكَّلْتُ»

من بخدا توکل میکنم. و اینکه نوح علیه السلام در اینحال در پاسخ آنان میگوید:«من بخدا توکل میکنم»با اینکه آن حضرت در هر حالی توکلش بر خدا بود برای تهدید و زجر آنها است،یعنی در اینصورت من کار خودم را بخدا وامیگذارم و اطمینان دارم که او مرا از شر شما حفظ خواهد کرد.

«فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَ شُرَكٰاءَكُمْ»

پس شما و شریکانتان تصمیم خود را یک جهت کنید و روی قتل و یا تبعید من اتفاق کنید و دو دلی و اضطراب را بکنار نهید تا آنچه را در مقابل از من می بینید حالات شما را بهم نزند،و بالجمله این کلام تهدیدی است که بصورت امر و دستور آمده.و برخی گفته اند:معنای آیه آن است که تصمیم خود را بگیرید و شریکانتان را هم بخوانید،یعنی شما هر تصمیمی بگیرید من دست از دعوت خود

بر نداشته و بر خدایان دروغین شما عیبجویی خواهم کرد و توکل من بر خدا است و اطمینان دارم که او مرا از شر شما حفظ خواهد فرمود.و برخی گفته اند:منظور از شریکانشان بتهایی است که آنها را می پرستیدند.و قول دیگر این است که:منظور شریکان در دین و آئین آنها است.

«ثُمَّ لاٰ یَکُنْ أَمْرُکُمْ عَلَیْکُمْ غُمَّةً»

یعنی کار شما در اثر اختلاف و دو دستگی برایتان موجب اندوه و غم نباشد،و قول دیگر این که معنای آیه چنین است:تا کار شما آشکار و هویدا باشد و زیر پرده و پنهان نباشد،که لفظ«غمه»را از«غمم»بمعنای پنهان داشتن و پوشانیدن گرفته اند.

و معنای دیگری که گفته اند آن است که:در کار خود مشورت کنید و بدون تبادل نظر و تصمیم قطعی دست بکاری نزنید زیرا معمولا اشخاصی که بدون تأمل و دقت در سرانجام هر کاری بدان دست میزنند موجبات اندوه و غم را در آن کار برای خود فراهم سازند.

«ثُمَّ اقْضُوا إِلَیَّ وَ لاٰ تُنْظِرُونِ»

آن گاه اگر توانستید بمن مهلت ندهید و بمن حمله ور شده مرا بقتل رسانید.و این معنایی است که ابن عباس گفته است.و معنای دیگری که گفته اند آن است که:بر من در آئید و هر چه میخواهید نسبت بمن بکنید،و هر چه از دستتان بر میآید انجام دهید،و نقل شده که برخی جملۀ «ثُمَّ اقْضُوا إِلَیَّ...» را بفاء قرائت کرده و«ثم افضوا...»خوانده اند و روی آن قرائت معنای آن این میشود که...بسوی من شتاب کنید...

و بهر صورت این سخن یکی از معجزات نوح علیه السلام بود که با وجود آنکه یکه و تنها بود و افراد اندکی بدو ایمان آورده بودند با اینحال خبر داد که آنان قادر بر قتل او نیستند و نمی توانند گزندی بوی برسانند چون خداوند حافظ و نگهبان او است «فَإِنْ تَوَلَّیْتُمْ» یعنی اگر از حق رو گردان شدید و آن را پیروی نکرده و نپذیرفتید.

«فَمٰا سَأَلْتُکُمْ مِنْ أَجْرٍ»

من در مقابل کار خود که ادای رسالت حق باشد پاداشی از شما نمیخواهم تا پرداخت آن بر شما دشوار آید.و معنای دیگری که برخی گفته اند

این است:که اگر از پذیرفتن گفتار من رو گردان شوید بمن زیانی نرسد زیرا من طمعی در مال شما نداشته ام تا رو گرداندن شما موجب ضرر و زیانی برای من باشد بلکه زیان عمل شما بخودتان برمیگردد.

«إِنْ أَجْرِيَ إِلاّٰ عَلَى اللّٰهِ»

و پاداش من در انجام کار رسالت و ادای آن جز بعهدهٔ خدا نیست.

«وَ أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ»

و خدای سبحان مرا مأمور ساخته تا از تسلیم شدگان در برابر فرمانبرداری و أوامر او باشم بخاطر آنکه اطمینان دارم بهتر چیزی را که بندگان خدا بدست آورند همین است که فرمانبردار و تسلیم او باشند.

«فَكَذَّبُوهُ»

آنان نوح پیغمبر را تکذیب کردند،یعنی سخن او را که میگفت:من پیغمبر خدا هستم و خدا مرا مأمور ساخته تا مردم را بفرمانبرداری او بخوانم،بدروغ نسبت دادند.

«فَنَجَّيْنٰاهُ وَ مَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَ جَعَلْنٰاهُمْ خَلاٰئِفَ»

و ما او را با کسانی که در کشتی با او بودند نجات دادیم و آنان را جانشینان کسانی که غرق شده بودند گرداندیم.و گفته اند که عدد آنان هفتاد نفر بوده.و بلخی گفته است:منظور این است که ما آن را رؤسای زمین گرداندیم.

«وَ أَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيٰاتِنٰا»

و باقی مردم روی زمین را بکیفر تکذیبی که از نوح علیه السلام کردند غرق کردیم.

«فَانْظُرْ كَيْفَ كٰانَ عٰاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ»

پس ای کسی که این داستان را می شنوی بنگر که سرانجام بیم یافتگان بعذاب خدا چگونه بوده است،یعنی بنگر که چگونه خداوند آنان را هلاک کرد .

ص :۳۳۳

[سوره یونس (۱۰): آیات ۷۴ تا ۷۸]

اشاره

ثُمَّ بَعَثْنا مِنْ بَعْدِهِ رُسُلاً إِلى قَوْمِهِمْ فَجاؤُهُمْ بِالْبَيِّناتِ فَما كانُوا لِيُؤْمِنُوا بِما كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ كَذلِكَ نَطْبَعُ عَلى قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ
(۷۴) ثُمَّ بَعَثْنا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسى وَ هارُونَ إِلى فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ بِآياتِنا فَاسْتَكْبَرُوا وَ كانُوا قَوْماً مُجْرِمِينَ (۷۵) فَلَمّا جاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ
عِنْدِنا قالُوا إِنَّ هذا لَسِحْرٌ مُبِينٌ (۷۶) قالَ مُوسى أَ تَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمّا جاءَكُمْ أَ سِحْرٌ هذا وَ لا يُفْلِحُ السّاحِرُونَ (۷۷) قالُوا أَ جِئْتَنا
لِتَلْفِتَنا عَمّا وَجَدْنا عَلَيْهِ آباءَنا وَ تَكُونَ لَكُمَا الْكِبْرِياءُ فِي الْأَرْضِ وَ ما نَحْنُ لَكُما بِمُؤْمِنِينَ (۷۸)

ترجمه

و پس از نوح پیمبرانی را بسوی قوم خود فرستادیم و دلیلها و حجتها برایشان آوردند ولی چنان نبود که بدانچه پیش از آن تکذیب کرده بودند ایمان بیاورند و ما بدینسان بر دلهای کسانی که متجاوزند مهر می نهیم(۷۴)آن گاه پس از آن پیامبران، موسی و هارون را بهمراه نشانه ها و معجزات خویش بسوی فرعون و بزرگان مملکتش فرستادیم ولی آنان سر بزرگی و تکبر کرده و مردمی تبه کار بودند(۷۵)و چون برای آنکه حق از پیش ما آمد گفتند این جادویی است آشکار(۷۶)موسی گفت آیا پس از آنکه حق برای شما آمد بدان جادو می گویید(و آن را سحر می نامید)با اینکه ساحران

ص: ۳۳۴

(و جادوگران)رستگار(و پیروز)نمی شوند(۷۷)گفتند آیا تو بنزد ما آمده ای تا ما را از آن عقایدی که پدران خود را بر آن یافته ایم باز داری و بزرگی و سلطنت از روی زمین مال شما باشد و ما ایمان آور بشما نیستیم(۷۸).

شرح لغات

اجرام:گناه بدست آوردن.

لفت:انصراف و جلوگیری از کار.

تفسیر:

خدای سبحان در این آیات داستان پیمبرانی را که پس از نوح علیه السلام مبعوث فرموده بیان میدارد.

«ثُمَّ بَعَثْنا مِنْ بَعْدِهِ رُسُلاً إِلیٰ قَوْمِهِمْ»

و پس از نوح و نابود شدن قوم او پیمبرانی را بسوی قوم خود که در اثر ازدواج و تناسل دوباره زیاد شده بودند،فرستادیم که منظور حضرت ابراهیم و هود و صالح و لوط و شعیب میباشند.

«فَجٰاؤُهُمْ بِالْبَیِّنٰاتِ»

و اینان با دلیلهای روشن و معجزاتی که شاهد بر نبوت و دلیل راستگویی آنها بود بنزد آن مردم آمدند.

«فَمٰا کٰانُوا لِیُؤْمِنُوا بِمٰا کَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ»

ولی آنها چنان مردمی نبودند که ایمان آورند بدانچه پیشینیانشان که همان قوم نوح بودند آن را تکذیب کرده بودند،یعنی اینان نیز در کبر و سرکشی همانند گذشتگانشان بودند.

و معنای دیگری که برای این جمله از أبی مسلم و بلخی نقل شده این است که اینان چنان نبودند که پس از آمدن آیات و معجزات ایمان بیاورند بدانچه پیش از آن تکذیب آنها را میکردند،یعنی هر دو وقت برای آنها یکسان بود چه پیش از آمدن معجزات و چه پس از آن.

«کَذٰلِکَ نَطْبَعُ عَلیٰ قُلُوبِ الْمُعْتَدِینَ»

یعنی بر دلهای مردمی که بر خویش ستم میکنند و از حدود خدا تجاوز میکنند اینگونه علامت و نشانهٔ کفر را ثبت میکنیم تا مورد نکوهش قرار گرفته و فرشتگان آنان را بشناسند چنانچه دربارهٔ دلهای کافران این

کار را انجام دادیم،و معنای«مهر کردن بر دل»که چگونه است پیش از این گذشت.

«ثُمَّ بَعَثْنٰا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسىٰ وَ هٰارُونَ إِلىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلاَئِهِ»

و پس از آن رسولان- یا پس از آن ملتها-موسی و هارون را بسوی فرعون و رؤسای قوم او فرستادیم.

«بِآيٰاتِنٰا»

یعنی با دلیلها و معجزات خویش.

«فَاسْتَكْبَرُوا وَ كٰانُوا قَوْماً مُجْرِمِينَ»

ولی آنان از گردن نهادن و فرمانبرداری و ایمان آوردن بدان معجزات تکبر ورزیده و سرکشی کردند.

«وَ كٰانُوا قَوْماً مُجْرِمِينَ»

و مردمی نافرمان پروردگار خویش و مستحق عذاب جاویدان بودند.

«فَلَمّٰا جٰاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنٰا»

و چون موسی با آن معجزات و دلیلهای روشن نزد قوم فرعون آمد.

«قٰالُوا إِنَّ هٰذٰا لَسِحْرٌ مُبِينٌ»

گفتند:این جادویی ظاهر و آشکار است.

«قٰالَ مُوسىٰ أَ تَقُولُونَ لِلْحَقِّ...»

آیات معجزات را سحر و جادو میخوانید با اینکه سحر باطل است و معجزه حق،و آن دو ضد یکدیگرند.

«وَ لاٰ يُفْلِحُ السّٰاحِرُونَ»

و مردمان ساحر برای کار خود برهانی ندارند و بر ادعای خود دلیلی نمیآورند،و کاری که میکنند آن است که امری را بر خلاف آنچه هست پیش روی کوته بینان فکران جلوه میدهند.

«قٰالُوا أَ جِئْتَنٰا لِتَلْفِتَنٰا...»

فرعون و قوم او بموسی گفتند:آیا بنزد ما آمده ای تا ما را از آنچه پدرانمان بر آن بودند باز داری...و منظور از«کبریاء»بگفتۀ مجاهد پادشاهی است،و بگفتۀ دیگری عظمت و تسلط است،و منظور از«أرض»سرزمین مصر است،و برخی گفته اند:اسم جنس

است و همهٔ زمین را شامل میشود.و استفهام در این آیه استفهام انکاری است،یعنی اینان میگفتند:ما بعقیدهٔ پدران خود هستیم و هر کس ما را بر خلاف آن عقیده بخواند منظوری جز ریاست ندارد و از اینجهت ما پیروی او را نخواهیم کرد .

ص :۳۳۶

[سوره يونس (۱۰): آيات ۷۹ تا ۸۲]

اشاره

وَ قٰالَ فِرْعَوْنُ اِئْتُونِي بِكُلِّ سٰاحِرٍ عَلِيمٍ (۷۹) فَلَمّٰا جٰاءَ اَلسَّحَرَةُ قٰالَ لَهُمْ مُوسىٰ أَلْقُوا مٰا أَنْتُمْ مُلْقُونَ (۸۰) فَلَمّٰا أَلْقَوْا قٰالَ مُوسىٰ مٰا جِئْتُمْ بِهِ اَلسِّحْرُ إِنَّ اَللّٰهَ سَيُبْطِلُهُ إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ يُصْلِحُ عَمَلَ اَلْمُفْسِدِينَ (۸۱) وَ يُحِقُّ اَللّٰهُ اَلْحَقَّ بِكَلِمٰاتِهِ وَ لَوْ كَرِهَ اَلْمُجْرِمُونَ (۸۲)

ترجمه

و فرعون گفت:همۀ ساحران دانا و ماهر را نزد من آريد(۷۹)و چون ساحران آمدند موسى بدانها گفت:هر چه ميخواهيد بيفكنيد(هم اكنون)بيفكنيد(و سحر خود را آشكار سازيد)(۸۰)و چون بيفكندند موسى گفت:آنچه آورديد سحر و جادو است و خدا آن را باطل ميكند كه براستى خداوند عمل تبه كاران را اصلاح نميكند(۸۱)و خداوند بكلمات خويش حق را آشكار و ثابت ميكند و گرچه تبه كاران كراهت داشته باشند(۸۲).

تفسير:

فرعون كه ديد معجزات موسى عليه السلام او را درمانده و بيچاره ساخته و راهى براى دفع آن ندارد قوم خويش را مخاطب ساخته بدانها گفت:

«اِئْتُونِي بِكُلِّ سٰاحِرٍ عَلِيمٍ»

هر ساحر و جادوگرى را كه در كار خود ماهر است پيش من آريد،و البته فرعون اينكار را براى آن كرد تا ساحران در دفع معجزۀ موسى او را كمك دهند،و اينكه همۀ ساحران را طلبيد براى آن بود تا هيچ سحر و جادويى

ص: ۳۳۷

نزد ساحری بجای نماند و چیزی در این زمینه از وی فوت نشود،ولی غافل بود که کار موسی سحر و جادو نیست بلکه معجزه ای است که وی از پیش خدا آورده است، و هنگامی که دانست آن وقت راه عناد و لجاج را پیش گرفت چنانچه خدای سبحان در جای دیگر بیان فرمود که موسی علیه السلام بدو فرمود:«تو بخوبی دانسته ای که این معجزات را جز پروردگار آسمان ها و زمین آنهم برای هدایت نازل نکرده است...» (۱)و برخی گفته اند فرعون این مطلب را دانست که عمل موسی سحر نیست ولی خیال کرد که سحر و جادو نیز شبیه بدان است و از این طریق بهم نزدیک هستند.

«فَلَمّا جاءَ السَّحَرَةُ»

و چون ساحران و جادوگرانی که فرعون خواسته بود بنزد وی آمدند و موسی علیه السلام نیز در آن مجلس حاضر بود.

«قالَ لَهُمْ مُوسیٰ أَلْقُوا ما أَنْتُمْ مُلْقُونَ»

موسی بدانها فرمود بیفکنید آنچه را میخواهید بیفکنید،و برای روانی عبارت باید جمله ای را در تقدیر گرفت و آن چنین است که«چون ساحران نزد وی آمدند و چوبها و طنابها را برای معارضهٔ با موسی حاضر ساختند در آن زمان موسی بدانها فرمود:بیفکنید هر آنچه میخواهید بیفکنید یعنی هر چه را آورده اید بزمین افکنید.

و برخی گفته اند:یعنی هر چه میخواهید بکنید انجام دهید،و معنای این جمله این نیست که آنها را دستور بسحر و جادو داده باشد بلکه از روی الزام و محکوم ساختن طرف-و باصطلاح برای«تحدی»-این کلام را فرمود،و معنایش این است که هر یک از شما میتواند عملی انجام دهد که با معجزه برابری و مقاومت کند انجام دهد.و معنای دیگری که گفته اند:آن است که موسی علیه السلام حقیقتاً بدانها دستور داد هر چه آورده اند بزمین افکنند تا بطلان کارشان را آشکار سازد.و اینکه دنبالش اضافه کرد«...هر چه را میخواهید بیفکنید»بدین منظور بود که خواست بفرماید:همهٔ آنچه را میخواهید در آینده بیفکنید همه را اکنون بیفکنید...

«فَلَمّا أَلْقَوْا قالَ مُوسیٰ ما جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ»

و پس از اینکه ساحران سحر خود را

۱- ۱) -سورهٔ اسری آیهٔ ۱۰۲.

افکندند موسی بدانها گفت:آنچه را که شما از چوبها و طنابها آوردید همه سحر و جادو بود،یعنی آنچه را من آوردم سحر نبود بلکه آنچه را شما آوردید سحر بود، و این معنایی است که«فراء»گفته،و ألف و لام در«السحر»را ألف و لام عهد گرفته است.

«إِنَّ اللّٰهَ سَيُبْطِلُهُ إِنَّ اللّٰهَ لاٰ يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ»

و بزودی خداوند این سحری را که انجام دادید باطل میکند و براستی که خدا کار مفسدان را اصلاح نمیکند،یعنی خداوند کار کسی را که قصد افساد در دین دارد روبراه نمی کند و آن را باطل میسازد تا حق آشکار گردد و حق دار از پیرو باطل متمایز گردد.

«وَ يُحِقُّ اللّٰهُ الْحَقَّ بِكَلِمٰاتِهِ»

و خداوند بکلمات خویش حق را آشکار و پیروز و ثابت گرداند و اهل حق را یاری دهد.و در اینکه منظور از«کلمات خدا»در اینجا چیست چند وجه گفته اند:

۱-منظور وعدهٔ نصرتی است که موسی به پیروان خود داده بود و خدا باین وعده عمل کرد،و این قولی است که از حسن نقل شده.

۲-جبائی گفته:یعنی آن کلامی که بوسیلهٔ آن معانی آیه هایی را که بر پیغمبر خدا-صلی اللّٰه علیه و آله-نازل فرموده بود آشکار میکرد.

۳-حکم مسلم و قطعی که در لوح محفوظ ثبت شده بود که این کار در آینده خواهد شد.

«وَ لَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ»

و گرچه بدکاران پیروزی حق و نابودی باطل را خوش ندارند.و این آیه دلیل است بر اینکه خدای تعالی طرفداران حق را در مورد حقشان یاری میکند بدو جور:

اول-بوسیلهٔ حجت و برهان که این در هر حالی با حق همراه خواهد بود.

و دوم-بوسیلهٔ پیروزی و غلبه که البته این نوع یاری بحسب مصلحت فرق میکند زیرا مصلحت گاهی به رها ساختن جلوی دشمن،و گاهی بجلوگیری و ممانعت از آنها است .

ص :۳۳۹

[سوره يونس (١٠): آيات ٨٣ تا ٨٦]

اشاره

فَمَا آمَنَ لِمُوسىٰ إِلاّٰ ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ عَلىٰ خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَ مَلاَئِهِمْ أَنْ يَفْتِنَهُمْ وَ إِنَّ فِرْعَوْنَ لَعٰالٍ فِي اَلْأَرْضِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ اَلْمُسْرِفِينَ (٨٣) وَ قٰالَ مُوسىٰ يٰا قَوْمِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللّٰهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ (٨٤) فَقٰالُوا عَلَى اَللّٰهِ تَوَكَّلْنٰا رَبَّنٰا لاٰ تَجْعَلْنٰا فِتْنَةً لِلْقَوْمِ اَلظّٰالِمِينَ (٨٥) وَ نَجِّنٰا بِرَحْمَتِكَ مِنَ اَلْقَوْمِ اَلْكٰافِرِينَ (٨٦)

ترجمه:

و بموسى جز فرزندانى از قوم او ايمان نياوردند،آن هم از روى بيم و ترس از فرعون و بزرگان(مملكت)او كه مبادا آنان را بمحنت و بلا افكنند و براستى كه فرعون (در آن روز)در سرزمين(مصر و اطراف آن)سركش بود(٨٣)و براستى كه كار (نافرمانى و ظلم)را از حد گذرانده بود(٨۴)موسى(بقوم خود)گفت:اى مردم اگر ايمان بخدا آورده ايد و تسليم فرمان او هستيد بدو توكل كنيد،گفتند:ما بخدا توكل ميكنيم،پروردگارا!ما را دستخوش فتنه(و بلاى)مردم ستمكار قرار مده(٨۵)و ما را برحمت خويش از گروه كافران رهايى بخش(٨۶).

شرح لغات:

ذريه:گروه از نسل قبيله...و سخن در اصل لغت و وزن آن در پيش گذشت.

فتنه:در اصل بمعناى بليه و گرفتارى است،و آن معامله اى است كه امور باطنى را آشكار سازد،چنانچه در مورد آتش دادن طلا براى بدست آوردن طلاى خالص اين لغت استعمال ميگردد و گفته ميشود«فتنت الذهب».

تفسیر:

خدای سبحان در اینجا سرگذشت آن افرادی را که از قوم موسی علیه السلام ایمان آورده بیان میکند و چنین فرماید:

«فَمٰا آمَنَ لِمُوسیٰ»

پس از آن معجزات آشکاری را که ظاهر نمود کسی او را در ادعای نبوت و پیامبریش تصدیق نکرد...

«إِلاّٰ ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ»

جز فرزندانی از قوم فرعون-چنانچه برخی گفته اند:و فرزندانی از قوم موسی علیه السلام-چنانچه دستهٔ دیگر گویند.

و آن دسته که قول اول را اختیار کرده و گفته اند:«یعنی فرزندانی از قوم فرعون» در اینکه منظور کیانند اختلاف کرده اند گروهی چون ابن عباس گفته اند:منظور آنهایی بودند که مادرهاشان از بنی اسرائیل و پدرانشان از«قبطیان»و قوم فرعون بوده اند، که اینان از مادران و دائیهای خود پیروی کرده و بموسی ایمان آوردند.

گروه دیگر گفته اند:اینان افراد کمی بودند از قوم فرعون که بموسی علیه السلام ایمان آوردند مانند همسر فرعون و مؤمن آل فرعون،و کنیزکی،و زن آرایشگر همسر فرعون...و این قول را هم عطیه از ابن عباس نقل کرده.

و قول دیگر آن است که:آنان برخی از فرزندان قبطیان بودند که پدرانشان بموسی ایمان نیاوردند.

و دستهٔ دوم که گفته اند:منظور فرزندان قوم موسی علیه السلام است آنان نیز اختلاف کرده،و برخی چون جبائی گفته:آنان گروهی از بنی اسرائیل بودند که فرعون آنها را برای یاد گرفتن سحر و جادو استخدام کرده بود و از یاران خود گردانده بود،و در جریان مبارزهٔ با موسی علیه السلام ایمان آوردند.

گروه دیگر گفته اند:منظور همان بنی اسرائیل هستند که بموسی ایمان آوردند، و اینان ششصد هزار نفر بودند که وقتی یعقوب پیغمبر بمصر آمد شمارهٔ آنها هفتاد و دو نفر بیشتر نبود و در اثر توالد و تناسل به ششصد هزار نفر رسیدند،و علت اینکه خداوند با این عدد بسیاری که داشتند آنها را بعنوان«ذریّه»و فرزند ذکر فرموده و اندک

شمرده بخاطر ناتوانی و ضعف آنها در برابر قدرت فرعون بوده است.و این قولی است که در روایت دیگری از ابن عباس نقل شده است.

و مجاهد گفته:منظور فرزندان آن کسانی هستند که موسی علیه السلام بسوی آنها مبعوث برسالت گردید،و در اثر طول زمان،پدران از بین رفته و فرزندان بجای ماندند.

«عَلىٰ خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَ مَلاَئِهِمْ»

یعنی آنان در حالی که از خشم و آزار فرعون و بزرگانشان بیمناک بودند بموسی ایمان آوردند.

«أَنْ يَفْتِنَهُمْ»

بیمناک بودند که آنان را از دین باز گردانند،یعنی آنها را بمحنتی دچار سازند که طاعت صبر بر آن را نداشته باشند و همین سبب بیرون رفتنشان از دین گردد،و این بدانجهت بود که لشکریان فرعون بنی اسرائیل را شکنجه و آزار میکردند،و ترس اینان از همان شکنجه و آزار لشکریان فرعون بود.

«وَ إِنَّ فِرْعَوْنَ لَعٰالٍ فِی الْأَرْضِ»

یعنی فرعون در سرزمین مصر و اطراف آن گردنکش و طغیان و سرکش بود.

«وَ إِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ»

و از کسانی بود که در عصیان و نافرمانی از حدّ تجاوز کرده بود زیرا ادعای خدایی کرد،و در آدمکشی و ظلم نیز از حدّ گذرانده بود،و اسراف نیز همان تجاوز و گذشتن از حد در هر چیز را گویند.

«وَ قٰالَ مُوسىٰ يٰا قَوْمِ....»

و موسی نیز بمردمی که بوی ایمان آورده بودند چنین گفت:اگر براستی چنانچه اظهار میکنید(در باطن)بخدا ایمان آورده و بحقیقت مسلمان و تسلیم فرمان او هستید بر خدا توکل کنید... و اینکه دنبال ذکر ایمان بخدا سخن از تسلیم و اسلام نیز بمیان آورده برای آن است که هر دو معنی یعنی تصدیق و انقیاد را بصورت اجتماع بیان فرماید،یعنی اگر براستی بخدا ایمان آورده اید در برابر فرمان او تسلیم شوید،و فائدهٔ این آیه بیان این مطلب است که در وقت نزول شدت و سختی باید بخدا توکل کرد،و با اطمینان کامل به تدبیر نیکوی وی تسلیم فرمان او گردید و کار را بدو واگذار نمود.

«فَقٰالُوا عَلَى اللّٰهِ تَوَكَّلْنٰا»

خدای سبحان در این آیه از فرمانبرداری و اطاعت

آنان خبر می دهد که در پاسخ موسی علیه السلام گفتند:ما کارهای خود را بخدا واگذار کردیم و بدو امیدواریم.

«رَبَّنا لا تَجْعَلْنا فِتْنَةً لِلْقَوْمِ الظّالِمِينَ»

یعنی پروردگارا بستمگران این نیرو و قدرت را مده که بتوانند با ظلم و ستم خود ما را باظهار انصراف و بازگشت از دین ناچار کنند...و این معنایی است که از مجاهد نقل شده.و از حسن و أبی مجاز نقل شده که گفته اند:یعنی پروردگارا!فرعون و قوم او را بر ما پیروز مکن تا سبب شود کافران مفتون گشته و بما طعن زنند و گویند:اگر اینان بر حق بودند ما بر ایشان پیروز نمی شدیم.

و در روایتی که زراره و محمد بن مسلم از امام باقر و صادق علیهما السلام نقل کرده اند چنین است که فرموده اند:معنای آیه این است که(پروردگارا)اینان را بر ما مسلط مگردان تا در نتیجه آنها را مفتون ما گردانی.

«وَ نَجِّنا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكافِرِينَ»

و برحمت خویش ما را از گروه کافران یعنی قوم فرعون که ما را به بردگی خود گرفته و کارهای دشوار و شغلهای پست را بما سپرده اند نجات ده .

ص :۳۴۳

[سوره یونس (۱۰): آیات ۸۷ تا ۸۹]

اشاره

وَ أَوْحَيْنا إِلى مُوسى وَ أَخِيهِ أَنْ تَبَوَّءا لِقَوْمِكُما بِمِصْرَ بُيُوتاً وَ اِجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَ أَقِيمُوا اَلصَّلاةَ وَ بَشِّرِ اَلْمُؤْمِنِينَ (۸۷) وَ قالَ مُوسى رَبَّنا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَ مَلَأَهُ زِينَةً وَ أَمْوالاً فِی اَلْحَياةِ اَلدُّنْيا رَبَّنا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ رَبَّنَا اِطْمِسْ عَلى أَمْوالِهِمْ وَ اُشْدُدْ عَلى قُلُوبِهِمْ فَلا يُؤْمِنُوا حَتّى يَرَوُا اَلْعَذابَ اَلْأَلِيمَ (۸۸) قالَ قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُما فَاسْتَقِيما وَ لا تَتَّبِعانِّ سَبِيلَ اَلَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ (۸۹)

ترجمه:

ما بموسی و برادرش(هارون)وحی کردیم که برای قوم خویش در مصر خانه هایی مهیا کنید،و خانه هاتان را(رو به)قبله(و یا معبدگاه خود)قرار دهید،و نماز بپا دارید،و مؤمنان را نوید بده(۸۷)موسی گفت:پروردگارا تو بفرعون و بزرگان قومش در زندگی دنیا زیور و مالها داده ای،پروردگارا تا اینکه(مردم را)بدینوسیله از راه تو گمراه کنند،پروردگارا اموالشان را نابود گردان،و دلهاشان را سخت کن که ایمان نیاورند تا وقتی عذاب دردناک را ببینند(۸۸)(خداوند)فرمود:دعای شما مستجاب شد پس استقامت ورزید و راه کسانی را که نمیدانند پیروی نکنید(۸۹).

شرح لغات:

تبوءا:یعنی بگیرید و مهیا سازید...

ص: ۳۴۴

طمس:بمعنای محو آثار و نابود کردن است.

تفسیر:

«وَ أَوْحَیْنا إِلی مُوسی...»

ما بموسی و برادرش دستور دادیم که برای افرادی که بشما ایمان آورده و در شهر مصر یعنی همان شهر معروف هستند خانه هایی بسازید که در آنها سکونت گرفته و زندگی کنید.

«وَ اجْعَلُوا بُیُوتَکُمْ قِبْلَةً»

در معنای این آیه چند وجه گفته شده:

۱-از حسن نقل شده که گفته است:چون خدای تعالی فرعون را غرق کرد و موسی وارد شهر مصر گردید مأمور شد مسجدهایی بسازد که در آنها نام خدا برده شود،و آن مسجدها را رو بقبله یعنی رو بکعبه بنا کند،چون قبلۀ آنها همان خانۀ کعبه بود.

۲-قول دیگر از ابن عباس و مجاهد و سدی و دیگران نقل شده که گفته اند:

فرعون دستور داد مسجدهای بنی اسرائیل را ویران کنند و از نمازشان جلوگیری کنند.خدای تعالی آنها را مأمور کرد تا مسجدهایی در خانه های خویش بسازند و در آنجا نماز بخوانند تا از شر فرعون در امان باشند،و معنای آیه این است که خانه های خود را عبادتگاه قرار دهید و در خانه هاتان نماز بخوانید تا از خوف فرعون در امان باشید.

۳-قول سوم از سعید بن جبیر نقل شده که معنای«قبله»در آیه این است که خانه هاتان را مقابل همدیگر قرار دهید.

«وَ أَقِیمُوا الصَّلاةَ»

و نماز را ادامه دهید و بر انجام آن مواظبت کنید.

«وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِینَ»

و مؤمنان را به بهشت و وعده های ثواب و نعمتهای گوناگون مژده بده،و بگفتۀ أبو مسلم طرف خطاب موسی علیه السلام است،و بگفتۀ دیگری خطاب به پیغمبر اسلام محمد-صلی اللّه علیه و آله-متوجه است.

«وَ قالَ مُوسی رَبَّنا إِنَّکَ آتَیْتَ فِرْعَوْنَ وَ مَلَأَهُ زِینَةً وَ أَمْوالاً...»

موسی گفت:

پروردگارا تو بفرعون و قوم او در زندگی دنیا زیور و مالها داده ای،و منظور از زیور

ص: ۳۴۵

امثال جامه و ابزار آرایش و طلا و نقره است،و برخی گفته اند:منظور از«زیور» زیبایی صورت و سلامتی بدن و کشیدگی قامت و خوشگلی است.

«رَبَّنا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ»

لام در«لیضلوا»باصطلاح لام عاقبت و نتیجه است، یعنی پروردگارا سرانجام و عاقبت کار اینها چنان است که(مردم را)از راه تو گمراه کنند،و لام غرض و علت نیست،زیرا ما با دلیلهای روشن و محکم این مطلب را میدانیم که هیچگاه خداوند پیغمبر نمیفرستد تا مردم را بگمراهی دستور دهد،و نه گمراهی آنها را میخواهد،و نه آنکه خداوند مال را بمردم میدهد که گمراه شوند.

و برخی گفته اند:معنای آیه این است که:«تا از راه تو گمراه نشوند»بتقدیر «لا»و أصل آن چنین بوده«لئلا یضلوا عن سبیلك»مانند آیهٔ دیگر «...شَهِدْنا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيامَةِ» که در اصل«لئلا تقولوا...»بوده و لفظ«لا»حذف شده ولی این تقدیر با عقل موافق نیست.

و قول دیگر آن است که«لام»برای نفرین است،یعنی پروردگارا اینان را بهمین حال گمراهی نگاه دار که در همین گمراهی بمانند،و این را بدانجهت گفت که از طریق وحی میدانست که آنها ایمان نخواهند آورد،و فایدهٔ این نفرین همان اظهار بیزاری از آنان میباشد چنانچه شیطان را لعن میکنند.و شاهد این قول همان نفرینی است که دنبالش فرموده که گوید:

«رَبَّنَا اطْمِسْ عَلىٰ أَمْوالِهِمْ»

خدایا اموالشان را از بین ببر.و منظور از طمس اموال(که ما به از بین بردن ترجمه کردیم)آن است که آن اموال را از این جهتی که دارد(و استفاده از آن میبرند)براه و جهت دیگری دگرگون ساز که از این پس هیچ نفعی از آن نبرند.و چنانچه مجاهد و قتاده و بیشتر مفسران گفته اند:همهٔ اموال آنها-حتی شکر و مواد شیرینی-بسنگ مبدل گردید.

«وَ اشْدُدْ عَلىٰ قُلُوبِهِمْ»

یعنی پس از آنکه مالهاشان را نابود کردی آنان را در همین شهر خودشان که در آن هستند پا بر جا کن(که بجای دیگر نروند)زیرا

اینکار موجب سختی بیشتری برای آنها میگردد.و برخی گفته اند:یعنی پس از گرفتن اموال آنان را بمیران و نابودشان گردان،و قول سوم آن است که منظور سخت دلی و مهر زدن بر دل آنان باشد (۱).

«فَلاٰ یُؤْمِنُوا حَتّٰی یَرَوُا الْعَذٰابَ الْأَلِیمَ»

در این آیه از نظر اعراب و معنی چند قول است:

۱-جملهٔ «فَلاٰ یُؤْمِنُوا» از نظر اعراب منصوب و جواب صیغه أمر در «رَبَّنَا اطْمِسْ...» باشد یعنی پروردگارا اموالشان را نابود گردان...که دیگر ایمان نیاورند تا وقتی که عذاب دردناک تو را ببینند...

۲-و یا اینکه بنا بر همان نصب بگذاریم ولی آن را به جملهٔ«لیضلوا»عطف کنیم،یعنی تا گمراه شوند و در نتیجه ایمان نیاورند...

۳-اینکه آن را مجزوم بدانیم و معنای آن همان نفرین باشد که خدایا اینان تا وقتی عذاب دردناک را می بینند ایمان نیاورند.

۴-معنای دیگر آن است که اینان از روی اجبار هم تا وقتی عذاب را نبینند ایمان نخواهند آورد،و در همان حال هم از روی اختیار هرگز ایمان نمیآورند.

خدای تعالی بدنبال این آیه خبر میدهد که دعای آن دو را مستجاب فرموده که گوید:

«قٰالَ قَدْ أُجِیبَتْ دَعْوَتُکُمٰا»

خدای تعالی بموسی فرمود:دعای شما مستجاب شد و چنانچه عکرمه و ربیع و ابو العالیه و بیشتر مفسران گفته اند:کسی که دعا کرد موسی علیه السلام بود،و هارون بدعای موسی آمین گفت،و خدای تعالی هر دو را دعا کننده نامیده است،و گذشته از این معنای آمین نیز دعا است یعنی«خدایا این دعا را مستجاب فرما»(پس در حقیقت هارون نیز دعا کرد).

«فَاسْتَقِیمٰا»

یعنی طبق مأموریتی که دارید در موعظه و بیم دادن مردم از عذاب خدا و دعوت آنان بسوی ایمان بخدای تعالی استقامت ورزید.ابن جریح گفته:

۱- ۱) -بمعنایی که در آیهٔ ۸۷ سورهٔ توبه... «وَ طُبِعَ عَلیٰ قُلُوبِهِمْ» و امثال آن گذشت.

پس از این دعا چهل سال دیگر فرعون زنده ماند(و اثر استجابت دعا در خارج چهل سال طول کشید)و همین معنی در حدیثی از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده است.

«وَ لاٰ تَتَّبِعٰانِّ سَبِيلَ الَّذِينَ لاٰ يَعْلَمُونَ»

خدای سبحان در این آیه موسی و هارون را نهی کرده و میفرماید:از طریقهٔ کسی که بخدا ایمان ندارد،و خدا و پیغمبران او را نمی شناسد پیروی نکنید .

ص :۳۴۸

[سوره یونس (۱۰): آیات ۹۰ تا ۹۲]

اشاره

وَ جَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ اَلْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَ جُنُودُهُ بَغْياً وَ عَدْواً حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ اَلْغَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اَلَّذِي آمَنَتْ بِهِ
بَنُوا إِسْرَائِيلَ وَ أَنَا مِنَ اَلْمُسْلِمِينَ (۹۰) آلْآنَ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ اَلْمُفْسِدِينَ (۹۱) فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ
خَلْفَكَ آيَةً وَ إِنَّ كَثِيراً مِنَ اَلنَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ (۹۲)

ترجمه:

و ما بنی اسرائیل را از دریا گذراندیم و فرعون و سپاهیانش از پی آنها بقصد ستم و تجاوز آمدند تا چون هنگام غرقش در رسید گفت ایمان آوردم که خدایی جز آنکه بنی اسرائیل بدو ایمان آورده اند نیست و من هم از کسانی هستم که تسلیم فرمان اویند (۹۰)(بدو گفته شد)اکنون!(ایمان آوردی)با اینکه پیش از این عصیان ورزیدی و از مفسدان بودی(۹۱)پس اکنون پیکرت را در جای بلندی(بساحل) می افکنیم تا عبرت آیندگان پس از تو باشد و راستی که بسیاری از مردم از آیات ما بی خبرند(۹۲).

ص: ۳۴۹

شرح لغات:

مجاوزه:تجاوز از حد از یکی از چهار جهت.

اتباع:تعقیب از جلو رانـدگان.و ابو عبیـده از کسایی نقل کرده که در تعقیب «اتباع»بـدون تشدید و قطع همزه گفته میشود،و در مورد اقتداء و پیروی«اتباع» با تشدید و وصل همزه گفته میشود.

بغی:سربلندی کردن بنا حق.

عدوان:ظلم و ستم.

نجوه:(در ننجیک)زمین بلندی است که سیل آن را میگیرد.

تفسیر:

خدای سبحان در این آیات سرانجام فرعونیان را بیان فرموده و گوید:

«وَ جٰاوَزْنٰا بِبَنِی إِسْرٰائِیلَ الْبَحْرَ»

یعنی بنی اسرائیل را از دریـا عبور دادیم تـا وقتی که سـالم از آنجـا گذشـتند بـاین ترتیب که کف دریـا را برای آنهـا خشـک کردیم،و آب را بدوازده قسمت شکافتیم(بشرحی که در تواریخ مضبوط است و در تفسیر آیهٔ بعدی اجمال آن بیاید).

«فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَ جُنُودُهُ بَغْیاً وَ عَدْواً»

فرعون و سپاهیانش برای اینکه بدانها ستم و تجاوز کنند بتعقیب آنها پرداختند،و جریان این بود که چون خدای سبحان دعای موسی را مستجاب فرمود بوی دستور داد بنی اسرائیل را شبانه از مصر بیرون ببرد،موسی علیه السلام آنها را برداشته تا کنار دریا آمد،و صبح روز دیگر فرعون و لشکریانش بدنبال آنان بیرون آمدند،خدای تعالی بموسی دستور داد عصای خود را بدریا زد و دریا دوازده شکاف شـد،و هر شـکافی برای یکی از اسـباط دوازده گانـهٔ بنی اسـرائیل مانند راهی خشک و هموار گردید،و میان هر راهی آبها مانند کوهی رویهم سوار گردید،و از دو طرف مانند پنجره پیدا بود،که بنی اسـرائیل هنگام عبور یکدیگر را میدیدند،در این هنگام که فرعون و لشکریانش بدریا رسـیدند،و دریا را بآن وضع دیدند از ورود بدریا بیمناک گشتند،فرعون در اینوقت بر اسب نر

ابلقی سوار بود،جبرئیل بر مادیانی سوار شده پیش روی فرعون وارد دریا شد و میکائیل نیز از پشت سر فرعونیان را به پیش میراند،و چون اسب فرعون مادیان جبرئیل را بدید و بویش را شنید خود را بدنبال آن بدریا انداخت و اسبان دیگر نیز بدنبال او وارد دریا شدند،و چون همگی وارد دریا شدند و خواستند از دریا بیرون آیند آب یکباره آنها را فرا گرفت.

«حَتّٰی إِذٰا أَدْرَکَهُ الْغَرَقُ»

و چون فرعون دید که میخواهد غرق شود و بهلاکت خود یقین کرد.

«قٰالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاَّ الَّذِی آمَنَتْ بِهِ بَنُوا إِسْرٰائِیلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِینَ»

گفت من ایمان آوردم که خدایی جز آنکه بنی اسرائیل بدو ایمان آورده اند نیست...و این ایمان او از روی ناچاری و اضطرار بود که در آن وقت برای وی سودی نداشت.

«آلْآنَ وَ قَدْ عَصَیْتَ قَبْلُ»

خیعنی بدو گفته شد اکنون که ایمان سودی ندارد ایمان آوردی در صورتی که پیش از اینکه ایمان سودی برای تو داشته باشد در آن وقت ایمان نیاوردی؟ «وَ کُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِینَ» و پیش از این از مفسدان بودی که مردمان با ایمان را میکشتی و ادعای خدایی میکردی و کارهای کفر آمیز دیگری را انجام میدادی.و اختلاف است که گویندۀ این قول بفرعون که بود؟برخی گفته اند:جبرئیل علیه السلام بود،و دیگری گفته این جمله از گفتار خدای تعالی است که برای توبیخ و اهانت او فرموده و این از معجزات موسی علیه السلام بود.

و علی بن ابراهیم در تفسیر خود بسندش از امام صادق علیه السلام روایت کرده که جبرئیل هر گاه بر پیغمبر نازل میگشت افسرده و غمگین بود،و پیوسته از روزی که خدای تعالی فرعون را هلاک کرده بود محزون و غمناک بود تا وقتی که از جانب خدای سبحان مأمور شد این آیه را نازل کند خوشحال و مسرور بر پیغمبر نازل شد،حضرت بدو فرمود:ای حبیب من جبرئیل تا کنون هر وقت بر من نازل میشدی غمنده و محزون بودی و اکنون خوشحالی؟عرض کرد:آری ای محمد همین که خداوند فرعون را

ص :۳۵۱

غرق کرد وی گفت: «آمَنْتُ أَنَّهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاَّ الَّذِی آمَنَتْ بِهِ بَنُوا إِسْرٰائِیلَ...» و بـدین ترتیب بخـدا ایمان آورد،ولی من در آن وقت مشت گلی را برداشـته و بـدهانش افکندم و بدو گفتم: «آلْآنَ وَ قَدْ عَصَیْتَ قَبْلُ وَ کُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِینَ...» ولی پس از اینکه این کار را کردم و این جمله را بدو گفتم ترسیدم که مبادا رحمت حق او را در آن حال فرا گرفته باشد و مرا بخاطر این کاری که کردم معـذب فرمایـد،ولی اکنون که مأمور شدم این آیه را بر تو نازل کنم و همان سـخنی را که گفته بودم بصورت آیه ای بر تو فرود آورم خاطرم آسوده شد و دانستم که سخن من مورد رضایت پروردگار متعال بوده است.

«فَالْیَوْمَ نُنَجِّیکَ بِبَدَنِکَ»

و در معنای این آیه اختلاف است،بیشتر مفسران گفته اند:چون خدای تعالی فرعون و قومش را غرق کرد برخی از بنی اسرائیل باور نمی کردنـد که وی غرق شـده باشد و میگفتند:او بزرگتر از آن بود که غرق شود، از اینرو خدای تعالی پیکرش را از آب بیرون انداخت تا وی را ببینند،و معنای آیه روی این تفسیر چنین میشود که ما پیکر بی روح تو را در جای بلندی افکندیم.

و برخی دیگر چون ابن عباس گفته انـد:«ننجیـک»از نجات است،و«بـدن» نیز بمعنای زره میباشـد و فرعون زرهی طلایی بر تن داشت.یعنی:مردهٔ تو را با آن زره طلایی و معروف از آب بیرون آوردیم تا تو را بدان بشناسند.

«لِتَکُونَ لِمَنْ خَلْفَکَ آیَةً»

تا عبرتی برای آینـدگان پس از خود باشـی و آنان سـخن تو را نگوینـد(و ادعایی چون ادعای تو نکنند)و برخی گفته اند:یعنی چون او ادعـای خـدایی میکرد خـدای تعـالی سـرانجام کار و بنـدگی او را در این آیه بیان فرموده،و همین که او را با قوم خود غرق کرد ولی تنها پیکر او را از میان دریا بیرون آورد آیتی از آیات الهی است،و این قولی است که زجاج گفته است.

«وَ إِنَّ کَثِیراً مِنَ النّٰاسِ عَنْ آیٰاتِنٰا لَغٰافِلُونَ»

یعنی براستی که بیشتر مردم از تفکر در نشانه های ما و تدبر در حجتها و دلیلهای ما غافل و رو گردانند .

ص :۳۵۲

[سوره یونس (۱۰): آیه ۹۳]

اشاره

وَ لَقَدْ بَوَّأْنا بَنِی إِسْرائِیلَ مُبَوَّأَ صِدْقٍ وَ رَزَقْناهُمْ مِنَ اَلطَّیِّباتِ فَمَا اِخْتَلَفُوا حَتّی جاءَهُمُ اَلْعِلْمُ إِنَّ رَبَّکَ یَقْضِی بَیْنَهُمْ یَوْمَ اَلْقِیامَهِ فِیما کانُوا فِیهِ یَخْتَلِفُونَ (۹۳)

ترجمه

و براستی که بنی اسرائیل را در جایگاه صدق(از هر جهت مناسب و آماده) جای دادیم،و از نعمتهای پاك و پاکیزه روزیشان دادیم،و تا وقتی که این دانش سویشان آمد اختلاف نکردند،همانا پروردگار تو روز قیامت میان آنها دربارهٔ آنچه اختلاف دارند حکم خواهد کرد(۹۳).

تفسیر:

خدای سبحان در این آیات حال بنی اسرائیل را پس از هلاکت فرعون بیان فرموده چنین گوید:

«وَ لَقَدْ بَوَّأْنا بَنِی إِسْرائِیلَ مُبَوَّأَ صِدْقٍ»

خدای سبحان با این جمله از نعمتهایی که پس از نجات آنها و نابودی دشمنشان بدانها داده است یاد میکند و میفرماید:

ما در جای شایسته و مناسبی آنها را جای دادیم که منظور سرزمین شام و بیت المقدس میباشد،و اینکه آن را«جایگاه صدق»نامیده است بدین مناسبت بوده که برتری و فضیلت آنجا بر سایر جایگاهها چون برتری و فضیلت صدق و راستی بر دروغ و نادرستی است.

ص: ۳۵۳

و برخی گفته اند:«جایگاه صدق»یعنی سرزمین پر نعمت و آسایشی که نعمتهای سرشار آن ظاهرش را تصدیق میکند.و حسن گفته:منظور از این«جایگاه صدق» سرزمین مصر است بخاطر آنکه موسی علیه السلام دوباره بنی اسرائیل را از دریا عبور داده و بسرزمین مصر باز گرداند،و در خانه های فرعونیان آنان را مسکن داد.و ضحاک گفته:شام و مصر هر دو بوده است.

«وَ رَزَقْنٰاهُمْ مِنَ الطَّیِّبٰاتِ»

یعنی و چیزهای لذیذ را در اختیار ایشان گذاردیم، و از این آیه وسعت رزق بنی اسرائیل معلوم میشود.

«فَمَا اخْتَلَفُوا حَتّٰی جٰاءَهُمُ الْعِلْمُ»

و اینان یعنی یهود دربارهٔ پیغمبر اسلام محمد -صلی اللّٰه علیه و آله-اختلاف نکردند و هم چنان قبل از بعثت آن حضرت بدو اقرار داشتند تا زمانی که«علم»یعنی قرآن را پیغمبر اسلام برای آنها آورد...و این وجهی است که ابن عباس گفته است.

و فراء گفته:«علم»در اینجا یعنی محمد-صلی اللّٰه علیه و آله-زیرا که آن حضرت نزد یهود به اوصاف معلوم و شناخته شده بود،و چون بنزدشان آمد بیشتر آنها بدان حضرت کافر شدند.و برخی گفته اند:آیه مربوط بزمان موسی علیه السلام است، یعنی بنی اسرائیل اختلاف نکردند و هم چنان همگی بحال کفر بودند تا وقتی که حق بدست موسی و هارون برای آنها آمد،در آن وقت بود که اختلاف کرده دسته ای بدانحضرت ایمان آوردند،و جمعی بحال کفر خود باقی ماندند.

«إِنَّ رَبَّکَ یَقْضِی بَیْنَهُمْ یَوْمَ الْقِیٰامَهِ فِیمٰا کٰانُوا فِیهِ یَخْتَلِفُونَ»

خدای تعالی در این جمله خبر میدهد که روز قیامت،حاکم و داور میان آنها در اموری که مورد اختلاف آنها است او میباشد .

[سوره يونس (۱۰): آيات ۹۴ تا ۹۷]

اشاره

فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمّٰا أَنْزَلْنٰا إِلَيْكَ فَسْئَلِ اَلَّذِينَ يَقْرَؤُنَ اَلْكِتٰابَ مِنْ قَبْلِكَ لَقَدْ جٰاءَكَ اَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلاٰ تَكُونَنَّ مِنَ اَلْمُمْتَرِينَ (۹۴) وَ لاٰ تَكُونَنَّ مِنَ اَلَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيٰاتِ اَللّٰهِ فَتَكُونَ مِنَ اَلْخٰاسِرِينَ (۹۵) إِنَّ اَلَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لاٰ يُؤْمِنُونَ (۹۶) وَ لَوْ جٰاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتّٰى يَرَوُا اَلْعَذٰابَ اَلْأَلِيمَ (۹۷)

ترجمه:

و اگر دربارۀ آنچه بر تو نازل كرده ايم شک و ترديدى دارى از كسانى كه پيش از تو كتاب(آسمانى)را خوانده اند بپرس،براستى كه حق از جانب پروردگارت براى تو آمده پس در اين باره از دو دلان مباش(۹۴)و از كسانى هم كه آيات خدا را تكذيب كرده(و دروغ شمردند)مباش كه از زيانكاران ميشوى(۹۵)براستى آنان كه گفتار خدا دربارۀ آنان حتم و مقرر شده ايمان نميآورند(۹۶)و گرچه همه گونه معجزه و آيتى براى ايشان بيايد تا وقتى كه عذاب دردناک را ببينند(۹۷).

شرح لغات:

امتراء:شک آوردن با آشكار بودن دليل.

تفسير:

سپس خداى سبحان صحت و درستى نبوت محمد-صلّى اللّه عليه و آله-را بيان كرده ميفرمايد:

«فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمّٰا أَنْزَلْنٰا إِلَيْكَ فَسْئَلِ الَّذِينَ يَقْرَؤُنَ الْكِتٰابَ مِنْ قَبْلِكَ»

مفسران در معنای این قسمت از آیه اختلاف کرده و چند قول گفته اند:

۱-زجاج گفته:این آیه از آیاتی است که سخن دربارهٔ آن بسیار شده و معنای آن را زیاد پرسش میکنند ولی در خود این سوره معنای آن را میتوان پیدا کرد،زیرا خدای تعالی در اینجا پیغمبر-صلی اللّٰه علیه و آله-را مخاطب قرار داد ولی این خطابی است که شامل همهٔ مردم میشود،و معنای آن چنین میشود:که ای مردم اگر دربارهٔ قرآن شک دارید از آنهایی که قرآن خوانده اند بپرسید...و دلیل بر این معنا آیه ای است که در آخر سوره است که خدای سبحان مردم را مخاطب ساخته و میفرماید: «یَا أَیُّهَا النّاسُ إِنْ کُنْتُمْ فِی شَکٍّ مِنْ دِینِی...» و با این آیه خدای سبحان معلوم کرد که رسول خدا-صلی اللّٰه علیه و آله-در شک و تردید نبوده و منظور از وی سایر مردم هستند،و نظیر این آیه آیات دیگری است که مخاطب در ظاهر پیغمبر است ولی در حقیقت مخاطب سایر مردم هستند،مانند این آیه: «یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ...» که مخاطب پیغمبر است ولی ضمیر را جمع آورده و«طلقتم»فرموده و این دلیل است بر اینکه منظور دیگران بوده اند نه پیغمبر.

و این وجهی است که اکثر مفسران گفته و حسن و ابن عباس و دیگران نیز آن را اختیار نموده اند.و از حسن و قتاده و سعید بن جبیر روایت شده که گفته اند:پیغمبر هیچگاه شک نکرد و از اهل کتاب نیز پرسش ننمود.و همین مضمون از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده است.

۲-مخاطب در این آیه خود پیغمبر-صلی اللّٰه علیه و آله-است،و با اینکه وی شکی نداشت و خدا هم میدانست که او شک و تردیدی ندارد،ولی این کلام برای تقریر و افهام نازل گشته،چنانچه کسی به بنده و بردهٔ خود بگوید:اگر تو بندهٔ من هستی از من حرف شنوی داشته باش...و یا به پدرش بگوید:اگر تو پدر من هستی نسبت بمن مهربان باش...و یا بفرزندش بگوید:اگر تو پسر من هستی بمن نیکی کن...و امثال این کلمات که منظور مبالغهٔ در کار است،و گاهی است که در مورد مبالغه چیزی را که اصلا محال است بر زبان جاری میکنند،مثل اینکه میگویند:آسمان بر مرگ فلانی

گریست...و معنای این جمله آن است که اگر آسمان بر مرگ کسی بگرید بر او میگرید، و در اینجا هم اینگونه است،و معنای آیه این است که اگر تو-بر فرض محال-از شکاکان شوی و شک و تردیدی پیدا کنی در اینصورت از آنان که پیش از تو بوده و کتاب را میخوانند بپرس...و این وجهی است که از فراء و دیگران نقل شده.

۳-مخاطب در این آیه هر شنونده و مخاطبی است یعنی ای مخاطب و ای شنونده اگر تو در آنچه ما بوسیلهٔ پیغمبر خود محمد-صلی اللّه علیه و آله-بر تو فرستاده ایم شک و تردید داری پس بپرس...و بنا بر این مورد خطاب در این آیه دیگران هستند نه رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-.

۴-زجاج گفته ممکن است«ان»در آیه بمعنای«ما»باشد یعنی ای محمد تو نسبت به آنچه بر تو نازل کرده ایم در شک و تردیدی نیستی اما برای ازدیاد و بصیرت از اهل کتاب بپرس...یعنی ما که بتو دستور میدهیم از اهل کتاب بپرس نه بخاطر آن است که تو شک داری،بلکه برای ازدیاد ایمان و بصیرت تو است...چنانچه در داستان ابراهیم علیه السلام است که وقتی خدای تعالی بدو گفت:مگر ایمان نیاورده ای؟ پاسخ داد:چرا!ولی برای آنکه دلم مطمئن گردد...و این ازدیاد ایمان و بصیرت موجب ابطال صحت عقیده نمیگردد.

و اینکه خدای سبحان بسئوال از اهل کتاب دستور فرموده با اینکه اکثر آنها نبوت پیغمبر را منکر بودند بیکی از دو جهت بوده:

اول-این دستور در مورد سؤال از همان ایراد اندکی از اهل کتاب بوده که ایمان آورده بودند مانند عبد اللّه بن سلام و کعب الاحبار و تمیم الداری و امثال آنها-و این وجهی است که ابن عباس و مجاهد و ضحاک گفته اند.

دوم-معنای آیه این است که اوصاف پیغمبری را که در کتابهای آنها به آمدنش بشارت داده و از ظهورش خبر داده اند سؤال کن آن گاه آن اوصاف را با رسول خدا -صلی اللّه علیه و آله-تطبیق کن و ببین چگونه مطابقت با آن حضرت دارد،و این قول دوم قوی است،زیرا این سورهٔ شریفه در مکه نازل شده و عبد اللّه بن سلام و دیگران

در مدینه مسلمان شدند.

و زهری گفته است:این آیه در آسمان-در شب معراج-نازل شد(و رسول خدا مأمور شد تا از پیغمبران پیش از خود که در آسمان بودند سؤال کند)و اگر این قول درست باشد این اشکال مرتفع میگردد،و اتفاقاً همین قول(زهری)را اصحاب ما از امام صادق علیه السلام نیز روایت کرده اند.

و برخی گفته اند:مراد از«شک»در این آیه سختی و فشاری است که از طرف مردم بدانحضرت میرسید و آزارهایی که بدو میرساندند،یعنی ای محمد اگر حوصله ات از اذیت و آزار مردم تنگ شده،از اهل کتاب پیش از خود بپرس که پیغمبران قبل از تو چگونه در برابر آزار و اذیت مردم صبر میکردند،تو هم اینگونه صبر کن.

«لَقَدْ جٰاءَکَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّکَ»

حق یعنی قرآن و اسلام از جانب پروردگار برای تو آمده.

«فَلاٰ تَکُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِینَ»

از شکاکان مباش.

«وَ لاٰ تَکُونَنَّ مِنَ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیٰاتِ اللّٰهِ»

و از کسانی مباش که آیات خدا را انکار کرده و آنها را باور ندارند.

«فَتَکُونَ مِنَ الْخٰاسِرِینَ»

که اگر چنین کنی از زمرهٔ زیانکاران خواهی بود.

و اینکه نفرمود:«از کافران خواهی بود»بدانجهت است که انسان شدت تأسف و حسرت خود را در زیان مالی میداند،تا چه رسد بوقتی که در دین و جان خود مبتلای بخسران و زیان گردد.

«إِنَّ الَّذِینَ حَقَّتْ عَلَیْهِمْ کَلِمَتُ رَبِّکَ لاٰ یُؤْمِنُونَ»

یعنی آنان که خدای تعالی بدون شرط خبر داده است که ایمان نمیآورند.

آنان ایمان نمیآورند،و بدین ترتیب خدای سبحان نفی ایمان از ایشان کرده ولی نفی قدرت بر ایمان را از ایشان ننموده،و نفی فعل نفی قدرت نیست(یعنی وقتی فرمود آنها ایمان نمیآورند معنای این جمله آن نیست که آنها قدرت اینکار را ندارند و نمی توانند ایمان بیاورند).

چنـانچه خـدای تعالی آمرزش مشـرکان را از خود نفی کرده(و گفته است:من مشـرکان را نمیآمرزم)ولی این خبری که خـدای تعالی در اینمورد داده است نفی قدرت از وی نمیکند و چنان نیست که خداوند قدرت مغفرت و آمرزش مشرکان را ندارد.

و برخی چون قتاده گفته اند:معنای آیه این است که آنهایی که غضب و خشم خدا بر ایشان واجب و محقق گشته است.

و دیگری گفته:آنان که تهدیدهای خداوند درباره شان صورت گرفته و حتم و واجب گردیده.

«وَ لَوْ جٰاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ»

و گرچه هر معجزه و آیتی که بخواهند برای آنها بیاید.

«حَتّٰى يَرَوُا الْعَذٰابَ الْأَلِيمَ»

تا عذاب دردناک را ببینند و ناچار به ایمان گردند، و این آیه خبر میدهد که در مورد این دسـته از کفار لطفی معلوم نبوده که از روی اختیار ایمان بیاورند .

[سوره یونس (۱۰): آیه ۹۸]

اشاره

فَلَوْ لاٰ کٰانَتْ قَرْیَهٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهٰا إِیمٰانُهٰا إِلاّٰ قَوْمَ یُونُسَ لَمّٰا آمَنُوا کَشَفْنٰا عَنْهُمْ عَذٰابَ اَلْخِزْیِ فِی اَلْحَیٰاهِ اَلدُّنْیٰا وَ مَتَّعْنٰاهُمْ إِلیٰ حِینٍ (۹۸)

ترجمه:

چرا نبود قریه ای که مردم آن(در هنگام دیدن عذاب)ایمان آورند و ایمانشان سودشان دهد مگر قوم یونس که چون ایمان آوردند ما عذاب ذلت و خواری را در زندگی دنیا از آنها برداشتیم و تا زمانی(معین)آنها را(از زندگی)بهره مند ساختیم(۹۸).

تفسیر:

اشاره

چون خدای سبحان در آیات پیش بیان فرمود که ایمان فرعون در وقت مشاهدهٔ عذاب پذیرفته نشد دنبال آن داستان ایمان قوم یونس را پیش از نزول عذاب بیان فرموده و چنین گوید:

«فَلَوْ لاٰ کٰانَتْ قَرْیَهٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهٰا إِیمٰانُهٰا إِلاّٰ قَوْمَ یُونُسَ»

زجاج گفته:معنای آیه این است که چرا نباید مردم هر قریه ای در وقتی که ایمان سودشان میدهد ایمان بیاورند(و تا هنگام نزول عذاب از ایمان بخدا خودداری کنند)که خدای سبحان بدینوسیله اعلام فرموده که ایمان در وقت نزول عذاب و هنگام مرگ سودی ندارد ولی قوم یونس هنگامی که ایمان آوردند عذاب را از ایشان برداشتیم.و زجاج بدنبال این سخن گفته است:قوم یونس نیز چنان نبود که عذاب بر ایشان فرود آمده باشد بلکه آنها نشانه های عذاب را مشاهده کردند،و مثل آنها مثل آن بیماری است که

در حال بیماری-یعنی در وقتی که هم امید بهبودی دارد و هم از رسیدن مرگ ترسان و خائف است-توبه میکند.

و از حسن نقل شده که گفته است معنای آیه این است که سابقه ندارد در گذشته أهل هیچ قریه و دهکده ای بتمامی ایمان بیاورند جز قوم یونس،پس چرا نباید سایر مردمان قریه ها و اهالی سایر دهکده ها اینگونه باشند...

و دیگری گفته:معنای آیه این است که:نبوده است قریه ای که اهل آن ایمان بیاورند و ایمانشان سودی بدانها دهد...یعنی در هیچ امتی چنین مطلبی سابقه ندارد و معروف نیست که کافر شوند و سپس هنگام نزول عذاب ایمان آورند و عذاب از آنان برطرف گردد جز قوم یونس...یعنی ما اینکار را جز در مورد قوم یونس در مورد سایر امتها انجام نداده ایم...

«لَمّا آمَنُوا»

چون هنگام نزول عذاب و پس از رسیدن آن ایمان آوردند.

«كَشَفْنا عَنْهُمْ عَذابَ الْخِزْيِ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا»

عذاب خواری را در زندگی دنیا از ایشان برداشتیم.و این مطابق تفسیری است که از قتاده و ابن عباس-بر طبق روایت عطاء-نقل شده.و از جبائی روایت شده که گفته است منظور از صدر آیه یعنی «فَلَوْ لا كانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ...» قوم ثمود میباشد که عذاب خدا تدریجا روز بروز بسراغ آنها آمد همانند قوم یونس،جز آنکه قوم یونس بوسیلهٔ توبه و استغفار از نزول آن جلوگیری کرده و از خود دور کردند،ولی قوم ثمود اینکار را نکردند و از اینرو عذاب آنها را فرا گرفت و نابودشان کرد.و معنای آیه روی این قول چنین میشود:آیا مردم قریه ای نبودند که ایمان آورند-جز قوم یونس-...

اما قول جبائی در صورتی صحیح است که«قوم یونس»را از نظر اعراب مرفوع بخوانیم،و آن را صفت یا بدل از«قریه»بگیریم ولی هیچیک از قراء آن را برفع نخوانده و همگی «إِلاّ قَوْمَ يُونُسَ» بنصب خوانده اند.

«وَ مَتَّعْناهُمْ إِلى حِينٍ»

و تا مدتی معین-یعنی سر آمد اجلشان-آنها را از زندگی بهره مند ساختیم.

ص:۳۶۱

داستان قوم یونس

سعیـد بن جبیر و سدی و وهب و دیگران گفته اند:که قوم یونس در شـهر نینوی در سـرزمین موصل زندگی میکردند،و یونس پیغمبر،آنها را بسوی ایمان بخدا دعوت میکرد ولی آنها نپذیرفتند تا وقتی که یونس به آنها خبر داد اگر توبه نکنید عذاب خدا از فردا صبح تا سه روز بر شما فرود خواهد آمد.مردم بهمدیگر گفتند:

-مـا تـا کنون دروغی از یونس نشـنیده ایم،اینک بنگریـد اگر یونس امشب در میان شـما بسـر برد که چیزی نیست،ولی اگر از میان شما رفت بدانید که فردا صبح عذاب شما را فرا خواهد گرفت.

چـون نیمـه شـب شـد یـونس از میـان آن مردم بیرون رفت،و همین که صـبح شـد عـذاب بسـراغشان آمـد.وهب گفته است:ابر تاریکی آسمان را فرا گرفت و دود غلیظی از ابر بیرون آمده سراسر آن شهر را تاریک کرد و هم چنان پائین آمد تا پشت بامها را نیز تاریک و سیاه کرد.و ابن عباس گفته است:عذاب تا دو سوم میل بالای سرشان رسید.

و چون عذاب را دیدند یقین بهلاکت خویش کردند و بسراغ پیغمبرشان آمده او را نیافتند،و بدنبال آن سر بصحرا نهاده زنها و بچه ها و حیوانات را هم با خود به صـحرا بردنـد،جامه های زبر و خشن بر تن کرده و ایمان آوردنـد و توبه کردند،و نیت های خود را پـاک و خالص ساختنـد،و میان زنان و بچه ها و هم چنین حیوانات کوچک را با مادرهاشان جـدایی انـداخته آنها را از هم دور کردنـد،در اینموقع صدای ضـجه و شـیون از بچه ها و مادرها بلند شد و فضا را گرفت،و خود آنها نیز شـروع بتضـرع و زاری کرده گفتند:

-هر چه را یونس پیغمبر آورده بدان ایمان آوردیم،در این هنگام بود که خدای متعال بدانها رحم کرده و دعاشان را مستجاب فرمود،و عذابی را که بر سرشان سایه افکنده بود از آنها دور کرد.

و ابن مسعود گفته است:توبهٔ اهل نینوی آن چنان بود که هر کس حقی از کسی بگردنش بود همه را پرداختند،تا آنجا که قطعه سنگی را که پایهٔ خانه اش بر روی آن بنا شده بود و مال دیگری بود از زیر پایه می کند و بنزد صاحبش می برد.

و ابو مخلد گفته است:هنگامی که عذاب بسراغ قوم یونس آمد و آنها را گرفت بنزد یکی از باقیماندگان علماء که پیری بود و در میانشان سکونت داشت رفتند و بدو گفتند:عذاب بر ما نازل شده چه بکنیم؟ گفت:بگوئید:«یا حی حین لا حی،و یا حی محی الموتی،و یا حی لا اله الا أنت»-یعنی ای زنده در آن وقت که زنده ای نبود،و ای زنده ای که زنده کنندهٔ مردگانی، و ای زنده ای که معبودی جز تو نیست-آنان نیز این جملات را گفته و خداوند عذاب را از آنها دور کرد.

و علی بن ابراهیم در تفسیر خود بسندش از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:مرد عابدی در میان ایشان بود که نامش«ملیخا»بود،و مرد دانشمند و عالمی دیگر هم بود که اسمش«روبیل»بود.

آن عابد یعنی ملیخا پیوسته بیونس میگفت:دربارهٔ این مردم نفرین کن، ولی آن مرد عالم او را از نفرین کردن نهی میکرد و میگفت:در حق اینان نفرین مکن که خدای تعالی دعایت را مستجاب میکند ولی نابودی و هلاکت بندگانش را دوست ندارد،یونس در این میان قول آن مرد عابد را پذیرفت و دربارهٔ آن مردم نفرین کرد،خدای تعالی بیونس وحی کرد که عذاب در فلان ماه و در فلان روز به سراغ آنها می آید.

همین که موعد مزبور نزدیک شد یونس با آن مرد عابد از میان آنها بیرون رفتند ولی آن مرد عالم در شهر بماند،و چون روز موعد فرا رسید،آن مرد عالم بدانها گفت:

بـدرگاه خـدا رو آورده و بـدو پناه ببریـد شاید خداوند بشـما رحم کند و عذاب را از شـما دور سازد،و برای اینکار همگی رو بصـحرا نهاده و میان زنان و کودکان و حیوانات دیگر را با مادرهاشان جـدایی افکنـده همه را از هم جدا و دور سازید،آن گاه بگریه و دعا مشغول شوید.

مردم چنین کردند و خداوند عذاب را که بر آنان فرود آمده و نزدیکشان شده بود از آنها دور ساخت.

از آن سو یونس پیغمبر هم چنان خشمناک از شهر بیرون رفت تا بکنار دریا رسید، در آنجا کشتیی را مشاهده کرد که مسافران در آن سوار شـده و میخواهنـد حرکت کننـد یونس از آنها خواست تا او را نیز در آن کشتی سوار کننـد و آنان نیز پذیرفتنـد،و چون بوسط دریا رسیدند خـدای تعالی ماهی بزرگی را مأمور ساخت تا سـر راه کشتی آنها را بگیرد،آنها که چنان دیدند میان خود قرعه زدنـد و قرعه بنام یونس افتاد.از اینرو یونس را از کشتی بیرون آورده بـدریا انداختنـد و ماهی مزبور نیز یونس را در کام خود بلعید،و به زیر آب رفت.

و برخی گوینـد:کشتیبانـان گفتنـد:ما قرعه میزنیم و قرعه بنام هر کس اصابت کرد او را بـدریا می افکنیم زیرا در اینجا بنـده ای فراری و نافرمـان هست که این اتفـاق برای مـا پیش آمـده!و چون قرعه زدنـد بنـام یونس در آمـد و هفت بـار اینکـار را تکرار کردند و هر هفت مرتبه قرعه بنام یونس اصابت کرد،در اینوقت یونس برخاسته و گفت:

آن بنـدهٔ فراری من هسـتم و بـدنبال این سـخن خود را در آب انـداخت و مـاهی او را بلعیـد، خـدای سـبحان بـآن مـاهی وحی فرمـود:مبـادا بمـویی از بـدن او آزار برسـانی(تـا چه رسـد که او را بخوری)زیرا من شـکم تو را زنـدان یونس قرار دادم و او را خوراک تو نکرده ام.

سه روز بـدین منـوال یونس در شـکم مـاهی بود،و برخی هفت روز گفته انـد و دیگری مـدت توقف آن حضـرت را در شـکم ماهی چهل روز ذکر کرده اند.

و در حدیث است که مردی یهودی از امیر المؤمنین علیه السلام پرسید:آن

زنـدانی که صاحب خود را برداشـته و باطراف زمین گردانـد کـدام بود؟حضـرت در پاسخ فرمود:ای یهودی آن ماهیی بود که یونس در شـکمش محبوس بود،و آن ماهی به دریای قلزم رفت و از آنجا بـدریای مصـر و سـپس بدریای طبرسـتان وارد شد تا بالآخره از دجله بیرون آمد.

عبـد اللّه بن مسـعود گفته است:آن مـاهی را مـاهی دیگری بلعیـد و به قعر دریـا برد و یونس چهـل شب در شـکم مـاهی بود تا اینکه«در آن ظلمات(و تاریکیها)خدا را خوانده و گفت معبودی جز تو نیست منزهی تو و من از ستمکارانم...»و خدا دعایش را مسـتجاب کرد و بماهی دسـتور داد تا او را در کنار دریا آورده بساحل انداخت،در آن وقت یونس علیه السلام در اثر ضعف و بیحالی چون جوجهٔ بی بال و پری بود که در ساحل قرار گرفت،خـدای تعالی کـدوبنی برای وی برویانید تا یونس از سایه اش اسـتفاده کنـد،و بزی کـوهی را نیز مـأمور سـاخت تـا بنزد وی برود و آن حضـرت از شـیر آن بز اسـتفاده کنـد و بنوشد.چنـدی نگـذشت که آن کـدوبن خشک شـد و یونس برای آن گریست،خـدای تعالی بـدو وحی فرمود:تو برای خشک شـدن درختی گریه میکنی ولی برای صـد هزار مردم یـا بیشتر که میخواستی تا من آنها را هلاک کنم نمی گریی؟ یونس از آنجا برخاست و به پسرکی برخورد که گوسفند میچرانید.بدو فرمود:

تو کیستی؟گفت:از قوم یونس پیغمبر هستم،بدو فرمود:چون بنزد مردم برگشتی بدانها بگو:من یونس را دیدار کردم.

پسـرک بازگشت و جریان را بمردم گفت و خداونـد نیز نیروی بـدنی یونس را بوی باز گردانید و بدین ترتیب دوباره بنزد قوم خود باز گشت.

و برخی گفته اند:بار دوم مأمور تبلیغ مردم دیگری غیر از مردم خویش گردید .

[سوره یونس (۱۰): آیات ۹۹ تا ۱۰۰]

اشاره

وَ لَوْ شٰاءَ رَبُّکَ لَآمَنَ مَنْ فِی اَلْأَرْضِ کُلُّهُمْ جَمِیعاً أَ فَأَنْتَ تُکْرِهُ اَلنّٰاسَ حَتّٰی یَکُونُوا مُؤْمِنِینَ (۹۹) وَ مٰا کٰانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلاّٰ بِإِذْنِ اَللّٰهِ وَ یَجْعَلُ اَلرِّجْسَ عَلَی اَلَّذِینَ لاٰ یَعْقِلُونَ (۱۰۰)

ترجمه:

و اگر پروردگار تو میخواست همهٔ مردمی که در زمین هستند یکسره ایمان میآوردند،مگر تو می توانی مردم را مجبور کنی تا ایمان بیاورند؟(۹۹)و هیچکس نتواند جز باذن خدا ایمان آورد،و پلیدی(یا عذاب)را خداوند برای کسانی که خردورزی نمیکنند مقرر میدارد(۱۰۰).

شرح لغات:

مشیت و اراده و ایثار و اختیار همگی در معنی شبیه بیکدیگر هستند،منتهی موارد استعمال آنها فرق میکند.

نفس:بگفتهٔ علی بن عیسی:آن حقیقتی است که اگر در موجودی جز آن چیزهای دیگر از بین روند آن حقیقت از بین نرود،و نفس هر چیز و ذات آن،هر دو یکی است جز آنکه گاهی دنبال نام چیزی،با لفظ نفس آن را تأکید میکنند ولی بوسیلهٔ لفظ«ذات»تأکید نمی آورند.

تفسیر:

چون مطلب بدینجا رسید که ایمان در وقت اضطرار سودبخش نیست،خدای سبحان در اینجا بیان فرموده که اگر چنین ایمانی سود بخش بود خداوند همهٔ مردم

ص:۳۶۶

روی زمین را بطور اجبار وادار به ایمان میکرد.

«وَ لَوْ شٰاءَ رَبُّکَ لَآمَنَ مَنْ فِی الْأَرْضِ...»

ای محمد اگر خدای تو میخواست همهٔ مردم روی زمین ایمان میآوردند.یعنی خداوند این قدرت را داشت که همهٔ مردم را بطور اکراه و اجبار به ایمان وادار کند.مانند آن آیهٔ دیگر که میفرماید:

«إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمٰاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنٰاقُهُمْ لَهٰا خٰاضِعِينَ»

(۱)

یعنی ما اگر میخواستیم آیه ای از آسمان بر ایشان نازل میکردیم که گردنهاشان در مقابل آن خاضع گردد،و از این رو پس از آن فرموده:

«أَ فَأَنْتَ تُكْرِهُ النّٰاسَ حَتّٰى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ»

یعنی شایسته نیست که تو هم بخواهی تا اینان از روی اجبار و اکراه ایمان آورند با اینکه تو قدرت اینکار را هم نداری،و خدای سبحان با اینکه قدرت آن را دارد معذالك اینکار را نکرد،زیرا اینکار با تکلیف و مکلف بودن ایشان منافات دارد.

و منظور از این جمله دلداری و تسلیت پیغمبر-صلی اللّٰه علیه و آله-است تا از تأسف و علاقهٔ شدیدی که نسبت به ایمان آنها داشت بکاهد.و ضمناً این آیهٔ شریفه دلیل بر بطلان قول جبریان نیز میباشد که میگویند:«مشیت خداوند همیشگی است و مقید بخواستن و اراده نمی شود...»زیرا خداوند در این آیه خبر میدهد که اگر ایمان همهٔ مردم را بطور اجبار و اکراه میخواست قدرت بر اینکار را داشت ولی نخواسته است و از اینرو در خارج تحقق نیافته،و اگر مشیت حقتعالی به آن معنی ازلی بود تعلیق آن بر این شرط درست نبود...

«وَ مٰا كٰانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلّٰا بِإِذْنِ اللّٰهِ»

یعنی برای هیچکس ممکن نیست که ایمان آورد مگر به اینکه خداوند اسباب آن را برایش فراهم سازد و او را بر اینکار نیرو دهد و با نیروی خرد و عقلی که بدو داده است وی را دعوت به ایمان کند.

و برخی چون حسن و جبائی گفته اند:منظور از«اذن خدا»در اینجا أمر و دستور او است چنانچه در آن آیهٔ دیگر فرموده است:

۱- ۱) -سورهٔ شعراء آیهٔ ۴

«يا أَيُّهَا النّاسُ قَدْ جاءَكُمُ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فَآمِنُوا خَيْراً لَكُمْ»

(۱)

و قائلین به این قول گفته اند:حقیقت اذن به این است که بوسیلۀ «أمر»و فرمان انجام عمل و فعل را آزاد کند،و گاهی هم به این است که موانع را از سر راه بردارد.

و دیگری گفته:منظور از«اذن»خدا در اینجا علم او است،یعنی هیچکس ایمان نیاورد جز از روی علم خدا(یعنی خدا میداند که چه کسی ایمان خواهد آورد)،و این آیه برای آن است که از علم خداوند سبحان بجمیع کائنات خبر دهد(و بفهماند که خداوند بر همه چیز آگاه است).و ممکن است که منظور خدای تعالی اعلام و آگاه ساختن مکلفین بفضل ایمان باشد.

«وَ يَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لا يَعْقِلُونَ»

یعنی و خداوند عذاب را بر کسانی مقرر میفرماید که تفکر و اندیشه نمی کنند تا بفهمند،و چنان است که گویا اصلا عقل ندارند، و این معنایی است که از قتاده و ابن زید نقل شده،و حسن گفته:یعنی خداوند کفر را بر ایشان مقرر کرده یعنی بکفرشان حکم فرموده و بر آن مذمتشان نموده است،و از ابن عباس نقل شده که گفته است:«رجس»در اینجا بمعنای خشم و غضب است،و کسایی گفته:«رجس»بمعنای پلیدی است.و ابو علی گفته:«رجس»بر دو معنا است:یکی بمعنای عذاب،و دیگری بمعنای پلیدی و نجاست،یعنی خدای تعالی به نجاست و پلیدی ایشان حکم میکند،همانطور که در آیۀ دیگر فرموده: «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ» (۲)یعنی مشرکان نجس هستند.

ص: ۳۶۸

۱- ۱) -سورۀ نساء آیۀ ۱۷۰.و برای ترجمه و تفسیر آن بجلدهای گذشته مراجعه شود.

۲- ۲) -سورۀ توبه آیۀ ۲۸.

[سوره یونس (۱۰): آیات ۱۰۱ تا ۱۰۳]

اشاره

قُلِ اُنْظُرُوا مٰا ذٰا فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ مٰا تُغْنِی اَلْآیٰاتُ وَ اَلنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لاٰ یُؤْمِنُونَ (۱۰۱) فَهَلْ یَنْتَظِرُونَ إِلاّٰ مِثْلَ أَیّٰامِ اَلَّذِینَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ قُلْ فَانْتَظِرُوا إِنِّی مَعَکُمْ مِنَ اَلْمُنْتَظِرِینَ (۱۰۲) ثُمَّ نُنَجِّی رُسُلَنٰا وَ اَلَّذِینَ آمَنُوا کَذٰلِکَ حَقًّا عَلَیْنٰا نُنْجِ اَلْمُؤْمِنِینَ (۱۰۳)

ترجمه:

بگو بنگرید در آسمانها و زمین چه چیزهاست(و چه اندازه آیات و نشانه های حکمت آمیز وجود دارد)ولی این آیات و بیم دادنها مردمی را که ایمان نمیآورند سود نمی بخشد(۱۰۱)آیا منتظر چه هستند جز(آنکه ببینند)همانند روزهایی (روزهای هلاکت باری)را که پیشینیان داشتند،بگو شما منتظر(آن)باشید که من هم با شما منتظر هستم(۱۰۲)آن گاه ما پیمبران خویش و کسانی را که ایمان آورده اند نجات میدهیم،این چنین بر عهدهٔ ما فرض است که مؤمنان را نجات میدهیم(۱۰۳).

شرح لغات:

نظر:دقت در چیز از راه فکر و اندیشه.

نذر:جمع نذیر،بیم دهنده.

تفسیر:

خدای سبحان آیات زیر را برای ازدیاد تنبیه و ارشاد مردم بیان فرموده که گوید:

ص: ۳۶۹

«قُلِ انْظُرُوا مٰا ذٰا فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ»

ای محمد بکسی که از آیات و نشانه ها از تو سؤال میکند بگو:بنگرید و نشانه ها و عبرت ها را از اختلاف شب و روز و جریان ستارگان و افلاک و کوه ها و دریاها و درختان و میوه ها و حیوانات گوناگون ببینید،زیرا دقت در فرد فرد و یا جملگی آنها انسان را به ایمان و شناسایی پروردگار تعالی راهبری میکند و به یگانگی و علم و قدرت و حکمت وی دلالت مینماید.

«وَ مٰا تُغْنِی الْآیٰاتُ وَ النُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لاٰ یُؤْمِنُونَ»

یعنی این نشانه ها و برهانهای آشکار با کثرت و ظهوری که دارد و نیز این فرستادگان بیم دهنده برای تنبه مردمی که روی این نشانه ها تفکر و تدبر نمی کنند و ایمان بحق را نمی خواهند سودی نمیدهد.

و برخی گفته اند:معنای «مٰا تُغْنِی» یعنی چه چیز بدانها سود دهد از جلب منفعت و دفع زیان در وقتی که راهنمای آنان نباشد؟و روی این قول لفظ«ما»استفهامیه است.و رسم حسن بر این بود که هر گاه این آیه را میخواند فریاد میزد و میگفت:برهانها و حجتهای آشکار برای مردمی که آنها را نمی پذیرند سودی ندهد.

و امام صادق علیه السلام فرمود:در شب معراج جبرئیل برای رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-براق آورد و آن حضرت بر آن سوار شده به بیت المقدس آمد،در آنجا بگروهی از پیمبران برخورد و آنها را ملاقات کرده برگشت و چون صبح شد بأصحاب خود فرمود:

من دوش به بیت المقدس رفته و برادران پیغمبر خود را ملاقات کردم،حاضران پرسیدند:

چگونه در یک شب به بیت المقدس رفتی و باز گشتی؟فرمود:جبرئیل برای من براق را آورد و بر آن سوار شده این مسافت را طی کردم،و نشانه اش این است که در سر فلان آب بکاروانی از أبی سفیان بر خوردم که شتر قرمز رنگی را گم کرده و در جستجوی آن بودند.

این سخنان را که از آن حضرت شنیدند نگاهی بهم کرده برخی از آنها گفتند:

ممکن است سوار تندروی بنزد او آمده و این خبر را باو داده است ولی شما بشام رفته و آنجا را دیده اید اکنون از بازارها و تاجران شام از وی سؤال کنید(و ببینید چه میگوید)؟.

رسول خدا-صلی اللّه علیه و آله-چنان بود که اگر چیزی را از وی می پرسیدند

و نمیـدانست بر او دشوار و ناگوار میآمد بدانسان که اثر ناراحتی در چهره اش نمودار میشد،در همین حال بود که جبرئیل علیه السـلام بر آن حضـرت نـازل شـده گفت:ای رسول خـدا این شـهر شـام است که من آن را پیش روی تو بلنـد کرده ام تا آن را ببینی! رسول خـدا نگریست شـام را برابر خود دیـد،و چون از وی پرسـیدند:فلاـن خـانه و فلاـن جـا کجاست؟همه را یک یک جواب داد ولی با اینوصف جز اندکی از آن مردم کسـی بوی ایمان نیاورد،و همین است معنای گفتار خدای تعالی: «وَ مٰا تُغْنِی الْآیٰاتُ وَ النُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لاٰ یُؤْمِنُونَ» سـپس امام علیه السـلام دنبال آن فرمود:پناه میبریم بخـدا که بوی ایمان نیاوریم...آمنا باللّه و رسوله...

«فَهَلْ یَنْتَظِرُونَ إِلاّٰ مِثْلَ أَیّٰامِ الَّذِینَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ»

یعنی آیـا این مردمی که به ایمان و دقت در آیات الهی مأمور گشـته ولی ایمان نیاوردنـد،و در آیات وی دقت و تفکر نکردند آیـا جز عـذاب و هلاـکت را در آن روزهایی که کافران پیشـینیانشان هلاک گشـتند انتظار می برنـد؟ قتاده گفته:منظور از این روزهـا همـان عـذابهایی است که برای قوم عاد و ثمود و قوم نوح اتفاق افتاد،و از نابودی و هلاکت به«ایام»و روزها تعبیر شـده چنانچه گویند:

ایام دولت یا ایام محنت.

و لفظ آیه استفهام است ولی منظور نفی است یعنی انتظار نمی برند...

«قُلْ فَانْتَظِرُوا إِنِّی مَعَکُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِینَ»

ای محمد بآنان بگو منتظر عذاب خدا باشید که من هم با همهٔ منتظران دیگر انتظار آن را دارم.

«ثُمَّ نُنَجِّی رُسُلَنٰا وَ الَّذِینَ آمَنُوا»

آن گاه پیمبران خود و آن کسانی را که ایمان آورده انـد از میان آن مردم نجات داده و بیرون می بریم،و برخی گفته اند:یعنی از شر دشمنان و نقشه های شوم آنان نجاتشان میدهیم.

«کَذٰلِکَ حَقًّا عَلَیْنٰا نُنْجِ الْمُؤْمِنِینَ»

حسن گفته:یعنی شـیوهٔ مـا چنـان بوده که هر گـاه امتی را از امتهای گذشـته هلاک میکردیم پیغمبر آنها و مردمانی را که بـدو ایمان آورده بودند نجات میدادیم،اکنون نیز هنگامی که این مشرکان را نابود کردیم تو را

ای محمد با آن کسانی که بتو ایمان آورده اند همه را نجات خواهیم داد.

و برخی گفته اند:معنای آیه این است که این چنین از روی حکمت بر ما واجب است که مؤمنان را از عذاب آخرت نجات بخشیم همانطور که از عذاب دنیا نجاتشان میدهیم.

و امام صادق علیه السلام باصحاب خود فرمود:چه مانعی دارد که چون یکی از شماها با ایمان و اعتقاد باین مذهب از دنیا رفت درباره اش گواهی دهیم که او از اهل بهشت است با این وعده ای که خدای تعالی داده و فرموده است: «کَذٰلِکَ حَقًّا عَلَیْنٰا نُنْجِ الْمُؤْمِنِینَ» .

ص :۳۷۲

[سوره یونس (۱۰): آیات ۱۰۴ تا ۱۰۷]

اشاره

قُلْ يٰا أَيُّهَا اَلنّٰاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ دِينِي فَلاٰ أَعْبُدُ اَلَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ وَ لٰكِنْ أَعْبُدُ اَللّٰهَ اَلَّذِي يَتَوَفّٰاكُمْ وَ أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ اَلْمُؤْمِنِينَ (۱۰۴) وَ أَنْ أَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً وَ لاٰ تَكُونَنَّ مِنَ اَلْمُشْرِكِينَ (۱۰۵) وَ لاٰ تَدْعُ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ مٰا لاٰ يَنْفَعُكَ وَ لاٰ يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذاً مِنَ اَلظّٰالِمِينَ (۱۰۶) وَ إِنْ يَمْسَسْكَ اَللّٰهُ بِضُرٍّ فَلاٰ كٰاشِفَ لَهُ إِلاّٰ هُوَ وَ إِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلاٰ رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشٰاءُ مِنْ عِبٰادِهِ وَ هُوَ اَلْغَفُورُ اَلرَّحِيمُ (۱۰۷)

ترجمه

بگو ای مردم اگر در دین من شک دارید من هرگز آنچه را شما بغیر از خدا می پرستید پرستش نمی کنم،ولی خدایی را می پرستم که(مرگ شما بدست او است و) شما را میمیراند،و مأمورم که از مؤمنان باشم(۱۰۴)و(نیز بمن دستور داده و گفته اند که)پیوسته روی اخلاص بسوی این دین بیاور،و هرگز از مشرکان مباش(۱۰۵)و غیر از خدا چیزی را که سودت ندهد و زیانی بتو نرساند(بخدایی)مخوان که اگر چنین کنی از ستمکاران خواهی بود(۱۰۶)و اگر خدا برای تو ضرری خواهد هیچکس جز او رفع آن نتواند،و اگر خیری برای تو خواهد کسی(جلوی)فضل او را نتواند (بگیرد و)باز گرداند،و آن را بهر یک از بندگانش بخواهد میرساند،و او آمرزنده و مهربان است(۱۰۷).

شرح لغات:

شـک:تردیـد و دو دلی که هر دو طرف برای انسـان یکسان است و در نتیجه توقف میکنـد.چنانچه اگر کسـی شک داشت که زید در خانه است یا نه،برای چنین کسی هیچیک از دو طرف این قضیه مزیتی بر آن طرف دیگر ندارد.

توفی:گرفتن چیزی بتمام جهات.

اقامه:نصب کردن.

مماسه:تماس پیدا کردن و در معنی با مطابقه و مجامعت شبیه است و نقیض آن مباینت است.

کشف:رفع حجاب و پرده ای که مانع از درک است.

تفسیر:

سپس خدای سبحان پیغمبر را به بیزاری جستن از هر معبودی جز خدا مأمور ساخته و فرماید:

«قُلْ یا أَیُّهَا النّاسُ...»

ای محمد باین کافران بگو اگر در دین من شک دارید که حق است یا نه.

«فَلاٰ أَعْبُدُ الَّذِینَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ»

من بخاطر شکی که شما در آئینم دارید آنچه را شما جز خدا می پرستید من پرستش نخواهم کرد.

«وَ لٰکِنْ أَعْبُدُ اللّٰهَ الَّذِی یَتَوَفّٰاکُمْ»

ولی من خـدایی را می پرسـتم که قـدرت دارد شـما را بمیرانـد،و این جمله متضـمن تهدیـدی برای آنهـا بود،زیرا معنای وفات مشـرکان وعـدهٔ عـذاب آنها بود.و اگر کسـی بپرسد که چگونه:خدا میفرماید:«بگو اگر در دین من شک دارید»در صورتی که آنها اعتقاد ببطلان دین آن حضرت داشتند و شکی در اینباره نداشتند؟پاسخ آن بچند وجه است:

۱-تقدیر این جمله آن است که هر کس در دین من شک داشته باشد...

۲-آنها بخاطر اضطراب و نگرانیشان در وقت ورود آیات همانند مردمان شاک و دو دل بودند.

ص: ۳۷۴

۳-حتماً در میان آنها افرادی بودند که در حال شک و تردید بودند و دیگران نیز در نامبرداری تابع آنها گشتند و ذکر آنها غلبه کرد.

«وَ أُمِرْتُ أَنْ أَکُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ»

و پروردگار من مرا مأمور کرده که از تصدیق کنندگان توحید بوده و پرستشم را برای او خالص گردانم.

«وَ أَنْ أَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ...»

این جمله عطف بما قبل است،یعنی و بمن گفته شده که خود را برای دین پا بر جا کن،یعنی استقامت در دین داشته باش،و بدانچه مأمور گشته ای از تحمل امر شریعت و قیام بوظائف رسالت روی آر.و برخی گفته اند:

یعنی روی خود را در نماز بسوی کعبه متوجه کن.

«حَنِیفاً»

یعنی از روی استقامت در دین.

«وَ لاٰ تَکُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِکِینَ»

معنای این جمله نهی از شرک در عبادت است یعنی از مشرکان در عبادت پروردگار خود مباش.

«وَ لاٰ تَدْعُ مِنْ دُونِ اللّٰهِ مٰا لاٰ یَنْفَعُکَ وَ لاٰ یَضُرُّکَ»

و مخوان جز خدا چیزی را که اگر فرمانبرداریش کنی سودی بتو نرساند،و اگر نافرمانیش کنی و رهایش سازی زیانی بتو نزند،یعنی چنانچه مشرکان بتهای خویش را بصورت معبود خود میخوانند تو غیر خدا را اینگونه مخوان.

و اینکه فرمود:...مخوان جز خدا آنچه را سودت ندهد و زیانت نرساند...

با اینکه اگر فرضاً غیر خدا سود و زیانی هم داشت عبادت و پرستش آن چیز جایز نبود بدو جهت است:

۱-معنای جمله این است که نفع و زیان او مانند نفع و زیان خدا باشد یعنی چیزی را که چون سودت ندهد چون سود خدا و زیانت نرساند چون زیان خدا.

۲-معنای این آیه آن است که وقتی بنا شد پرستش غیر خدا-اگر چه سود و زیانی هم داشته باشد-قبیح و زشت باشد،پرستش چیزی که سود و زیانی ندارد قبیح تر و زشت تر خواهد بود.

«فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّکَ إِذاً مِنَ الظّٰالِمِینَ»

و اگر با امر و فرمان خدا مخالفت کرده و غیر

ص: ۳۷۵

خدا را پرستش کنی از ستمکاران بنفس خویش خواهی بود،زیرا زیانی را که همان عقاب و عذاب باشد بنفس خود وارد ساخته ای.و این خطاب اگر چه در ظاهر به پیغمبر است،ولی در حقیقت مقصود از آن امت میباشند (۱).

«وَ إِنْ يَمْسَسْكَ اللّٰهُ بِضُرٍّ فَلاٰ كٰاشِفَ لَهُ إِلاّٰ هُوَ»

و اگر خداوند محنتی از بلا،یا سختی یا بیماری برای تو بیاورد هیچکس جز وی قادر بر رفع آن نیست،و گویا خدای سبحان پس از بیان اینمطلب که غیر او سود و زیان نمیرساند میخواهد بفرماید:قدرت بر سود و زیان تنها بدست او است.

«وَ إِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلاٰ رَادَّ لِفَضْلِهِ»

و اگر خیری برای تو بخواهد از سلامتی جسم و نعمت و فراخی در زندگی و امثال آن نیز احدی قدرت جلوگیری و منع آن را ندارد.

«يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشٰاءُ مِنْ عِبٰادِهِ»

خیر را بهر که خواهد از بندگان خویش میرساند و بمقتضای حکمت و بر طبق مصلحتی که میداند بوی عطا میکند.

«وَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»

و او در مورد گناهان بندگان خود آمرزنده است و نسبت بدانها مهربان و رحیم است.

۱- ۱) -چنانچه نظائر آن گذشت،و در مقدمهٔ کتاب هم تذکر داده شد که قرآن از باب«ایاک اعنی و اسمعی یا جاره»است.که در بسیاری از موارد مخاطب رسول خدا(ص)است ولی منظور امت او هستند.

[سوره یونس (۱۰): آیات ۱۰۸ تا ۱۰۹]

اشاره

قُلْ یٰا أَیُّهَا اَلنّٰاسُ قَدْ جٰاءَکُمُ اَلْحَقُّ مِنْ رَبِّکُمْ فَمَنِ اِهْتَدیٰ فَإِنَّمٰا یَهْتَدِی لِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّمٰا یَضِلُّ عَلَیْهٰا وَ مٰا أَنَا عَلَیْکُمْ بِوَکِیلٍ (۱۰۸) وَ اِتَّبِعْ مٰا یُوحیٰ إِلَیْکَ وَ اِصْبِرْ حَتّٰی یَحْکُمَ اَللّٰهُ وَ هُوَ خَیْرُ اَلْحٰاکِمِینَ (۱۰۹)

ترجمه

بگو ای محمد حق از جانب پروردگارتان برای شما آمد پس هر که هدایت یافت بسوی خود هدایت یافته،و هر که گمراه شود بزیان خود گمراه گشته و من نگهبان شما نیستم(۱۰۸)و پیروی کن آنچه را بتو وحی میشود و صبر کن تا خدا(میان تو و ایشان)حکم کند و او بهترین داوران است.(۱۰۹)

تفسیر:

خدای سبحان این سوره را بخاطر دلداری پیغمبر خود بموعظه و وعدۀ مؤمنان و تهدید کافران ختم کرده فرماید:

«یٰا أَیُّهَا النّٰاسُ قَدْ جٰاءَکُمُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّکُمْ»

و منظور از حق در این آیه،قرآن و دین اسلام و نشانه هایی است که برحمت وی دلالت داشت،و برخی گفته اند:منظور از حق:پیغمبر-صلی اللّه علیه و آله-و معجزات ظاهری وی میباشد.

«فَمَنِ اهْتَدیٰ فَإِنَّمٰا یَهْتَدِی لِنَفْسِهِ»

پس هر که با نظر و دقت بدو هدایت یافت و آن را بعنوان حق و درستی شناخت نفع و سودش عاید خود وی گردد.

«وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّمٰا یَضِلُّ عَلَیْهٰا»

و هر کس گمراه شد و از تأمل و استدلال در آن رو گرداند بزیان خود گمراه شده و بر نفس خود جنایت کرده.

ص: ۳۷۷

«وَ مٰا أَنَا عَلَيْكَمْ بِوَكِيلٍ»

و در صورتی كه شما بفكر خود نباشيد من نگهبان و حافظ شما از عذاب و نابودی نيستم چنانچه شخص وكيل و نگهبان،مال ديگری را نگهبانی و حفظ ميكند.يعنی وظيفۀ من جز تبليغ نيست و ملزم نيستم كه حتماً شما را از عذاب دوزخ نجات داده و بهدايت برسانم چنانچه شخصی كه در مال غير وكيل است ملزم است آن را از زيان و ضرر حفظ كند.(من چنين الزامی نسبت بشما ندارم).

«وَ اتَّبِعْ مٰا يُوحىٰ إِلَيْكَ وَ اصْبِرْ»

و پيروی كن از آنچه بتو وحی ميشود،و بر اذيت و آزار كافران و تكذيبشان صبر كن.

«حَتّٰى يَحْكُمَ اللّٰهُ وَ هُوَ خَيْرُ الْحٰاكِمِينَ»

تا خداوند ميان تو و ايشان بوسيلۀ پيروزی دين تو داوری كند كه براستی وی بهترين داوران است و جز بعدالت و درستی حكم نميكند.

پايان

ص :٣٧٨

فهرست جلد یازدهم ترجمهٔ تفسیر مجمع البیان

ص :۳۸۲

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹